

دلایل شکل‌گیری کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری



فهرست

- راهنمای کتاب
- مقدمه
- معرفی بحث
- **بخش اول:** چگونگی پیوستن رفیق ناصر احمدی به گرایش مارکسیست های انقلابی و سپس پیوستن او به احیای مارکسیستی
- **بخش دوم:** دلایل بیرون آمدن سه رفیق دیگر این کمیسیون از گرایش مارکسیست های انقلابی
- **بخش سوم:** معرفی بحث بوروکراسی درون احزاب، در احیای مارکسیستی
- **بخش چهارم:** جلسه آخر رفقای این کمیسیون با مازیار رازی و مراد شیرین - انشعاب
- جمع بندی
- **موضع کمیسیون**
- اطلاعیه ی انشعاب
- اطلاعیه ی موجودیت
- اطلاعیه ی شماره یک: جواب نامه ی میلیتانت
- اطلاعیه ی شماره دو: قتل شاهرخ زمانی
- تهدید امین کاظمی از طرف «گرایش»
- جواب به تهدید امین کاظمی
- اصول و اهداف «کمیسیون»

راهنمای کتاب

کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری (از این پس «کمیسیون») کوشش نموده تا متن این کتاب را در نهایت صداقت ممکن ارائه نماید. از آن جایی که هدف از بیرون دادن مطالب این کتاب منافع شخصی و یا گروهی نبوده، بلکه خواهان شفافیت کامل در امر باز کردن بحث مضمرات بوروکراسی است، لازم است که توجه علاقمندان به مطالعه این کتاب را به چند نکته جلب کنیم تا در طول مطالعه خواننده گیج نشده و دقیقاً بداند که هر پاراگرافی از چه کسی و در چه زمان یا موردی آورده شده است.

این نکات از این قرار است:

- به غیر از اولین پاراگراف کتاب که از زبان «کمیسیون» آمده، تمام پاراگراف هایی که «به این سبک» و یا «به این سبک» نوشته شده، نقل قول های کلاسیک و تاریخی می باشند.
- مطالبی که از روی نوار پیاده شده است، تماماً «به این سبک» دیده می شود.
- مطالبی که از روی نوار پیاده شده، تماماً نتیجه زحمات رفیقمان یاشار آذری است. در این بخش، در برخی موارد مطالبی "[به این سبک]" آمده است. این گونه جملات که در میان مطالبی که از نوار پیاده شده، دیده می شود، نکاتی است که یا خود رفیق یاشار یا یکی دیگر از رفقا پس از پیاده کردن نوار به بحث ها اضافه کرده است و در نتیجه بخشی از بحث های پیاده شده از روی نوار نمی باشد.
- در بخش هایی که از نوار پیاده شده، جاهایی «...» دیده می شود. دلیل آن این است که «کمیسیون» خواهان باز کردن مسائل خصوصی افراد و مسائل امنیتی نمی باشد و به این جهت، اغلب در کنار نقطه چین ها، درون () توضیحاتی اضافه شده تا جملات قابل فهم بوده و سکتہ یا بریدگی نداشته باشد.
- آن مطالبی که از صفحات فیسبوک کپی برداشته شده، به همان سبک آورده شده، تا هیچ شکی در درستی آن ها ایجاد نگشته و امانت رعایت شده باشد.
- قابل توجه این که در اطاق اسکایپ روال بر این بوده که وقتی کسی صحبتی اضطراری دارد F9 می زند. در این موقع هر بحثی که هست قطع شده و به کسی که F9 زده باید وقت صحبت داده شود.

مقدمه‌ی

کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری

رسیدگی به شکایت

این کمیسیون در اولین مرحله از رسیدگی به شکایت چهار عضو سابق گرایش مارکسیست های انقلابی ایران از چند عضو کنونی این تشکیلات مایل است مسائل را در یک میز گرد و در جوی رفیقانه باز کند، اما پیش از آغاز به این کار، کمیسیون مایل است بر این نکته تکیه کند که هدف از رسیدگی به این مسأله، به هیچ وجه ایجاد تنشج و یا فرصت طلبی در جهت منافع فردی یا سیاسی افراد درون این کمیسیون نیست، بلکه کوششی است در جهت رفع نواقص ارزش ها و اهدافی که ما در گرایش مارکسیست های انقلابی (از این پس «گرایش») به مدت دو دهه بزرگ داشته و به خاطر آن ها هر آن چه در توان داشتیم را با تمام وجود در اختیار «گرایش» نهادیم. هیچ یک از ما خود را بدون نواقص نظری و یا تشکیلاتی نمی بیند و همه ما همیشه خواهان بسط دانش نظری خود بوده و هستیم و در زمینه قبول مسئولیت تشکیلاتی هرگز از به کارگیری نهایت توان ممکن مادی و جسمانی خود در «گرایش» کوتاهی نکردیم. اکنون هم هیچ یک از ما در این رابطه دارای عذاب وجدان نیست، زیرا همه ما می دانیم که درون «گرایش» بیش ترین کوشش خود را در راه حفظ و گسترش اهداف و خط سیاسی و یا نظری «گرایش» انجام داده بودیم. بعضی از ما به خاطر مبارزه برای اهداف «گرایش» بالا جبار با افراد خانواده و بستگان خود در تناقض قرار گرفتیم که در نهایت منجر به منزوی شدنمان گردید. بعضی هم با تمام محدودیت های

جسمانی، هر لحظه ی ممکن از زندگی خود را (هر چند کوچک و ناچیز) در اختیار پیشبرد اهداف انقلابی «گرایش» قرار داده بودیم. قابل توجه این که ما برای رعایت اصول عدالت خواهی، این شکایت را قبلاً به صورت کتبی به رهبری «گرایش» ارائه داده و قصد داشتیم که در محیط خصوصی تری مانند «احیای مارکسیستی» (از این پس «احیا») به مسائل مورد نظر پرداخته و آن ها را رسیدگی کنیم، اما بر اثر عدم همکاری از جانب «گرایش»، بالا جبار باید به آن ها در سطح عمومی بپردازیم.

معرفی بحث

سئوال اول کمیسیون: کدام یک از شما رفقا مایلید که مسأله را از اول باز کرده و تعریف کند که مشکل شما چه بود؟ رفیق سارا، شما مایلید شروع کنید؟

رفیق سارا قاضی: از دید من مسأله ما دو بخش دارد: پیش از عضویت علیرضا بیانی در «شورای دبیری» که به نظرات شخص مازیار رازی برمی گردد و دیگری از زمانی که علیرضا بیانی درون «گرایش» دست به فعالیت مستمر زد. اهمیت بخش اول را که به نظرات و روش کار مازیار رازی برمی گردد، تا همین اواخر درک نکرده بودم. مازیار رازی همیشه بر این نظر بود که ما اگر می خواهیم درون «گرایش» فعال باشیم، می بایستی تمام وقت خود را در اختیار «گرایش» قرار بدهیم و به این منظور، همیشه از ما کار بیش تری را مطالبه می کرد. من شخصاً همیشه در حد نهایت توانم کار انجام می دادم و معتقد بودم که باید پشتکار محکم داشت و در انجام کارها سرعت عمل به خرج داد و در نتیجه، فکر نمی کردم که برخوردهای مازیار رازی با کل گروه نسبت به من هم برمی گشت، زیرا در هر دورانی که فعالیت داشتم و به خاطر بیماری کناره گیری نکرده بودم، نهایت جدیت را در انجام وظایفی که به من سپرده شده بود داشتم. در ضمن، یکی از تاکتیک های مازیار رازی همیشه این بود که سعی می کرد اختلافات خودش با تک تک ما را اول به صورت تماس های فردی حل کند و در این تماس ها از ضعف های سایر رفقا می گفت و من همیشه به این صحبت ها به عنوان «درد دل» نگاه می کردم. در رابطه با شخص من، یکی از اختلافات بین ما میزان رعایت مسائل امنیتی بود،

مثل ظاهر شدن در برنامه‌های تلویزیونی. من در آن مقطع، به این اختلاف اهمیت نمی‌دادم و کارهای خودم را می‌کردم.

رفیق سعید صادقی: بله، من هم وجود تماس‌های شخصی و رفتارهای محفلی مازیار رازی را تأیید می‌کنم. البته همان زمان‌ها هم با این روش کار مخالف بودم ولی به خاطر مازیار به اشتباه همیشه سکوت کردم.

رفیق سارا قاضی: مازیار در مقطعی از من خواست که با اعضای حزب کمونیست کارگری به برخورد پردازم. من هم که بخشی از کارم در مورد مسائل زنان بود، سعی در نوشتن نقد به مقالات آن‌ها کردم. اما مدت کوتاهی بعد از آن به مدت سه سال مجبور شدم از فعالیت دست بکشم، زیرا بیماری‌ام شدت یافته بود. به هر حال منظورم این است که ظاهراً نه من بلکه هیچ‌یک از ما در «گرایش» به آن سبکی که مازیار می‌خواست کار نمی‌کردیم و در نتیجه از نظر مازیار رازی جزو رفتنی‌ها بودیم، اما خودمان خبر نداشتیم. بخش دوم این که وقتی در ژانویه ۲۰۱۲ به ادامه فعالیت برگشتم با حضور علیرضا بیانی در جمع مواجه و کمی بعد به طرز کار او پی بردم. به هر حال طولی نکشید که مناظره رادیویی بین من و مصطفی صابر برقرار شد که در رابطه با مسئله زنان بود. در جلسه‌ای که بعد از آن در «گرایش» داشتیم، مازیار در رابطه با آن مصاحبه حرفی نزد و علیرضا بیانی شروع به انتقاد کرد. من انتقاد او را سبک عمل متفاوت می‌دیدم ولی متوجه نبودم که در آن مقطع مازیار با سکوت خود در واقع داشت از علیرضا حمایت می‌کرد (علیرضایی که در برخورد با اعضای حزب کمونیست کارگری در اوایل هر بحثی کارش به فحاشی می‌کشید!!) من انتقاد را نپذیرفته و به روش برخورد خودم ادامه دادم. این در

واقع دومین اختلاف من با مازیار بود. به عقیده مازیار رازی در زمان، طی شش سال گذشته جو در داخل ایران برای فعالیت «گرایش» عوض شده بود و علیرضا بیانی در خارج از کشور شروع به فعالیت مستمر کرد. در این مقطع، مازیار رازی در یکی از جلسات «گرایش» مشخص کرد که کسی که تمام وقت و به هر طریق لازم کار تشکیلاتی خود را انجام ندهد، تنها یک عضو (از نظر ایشان ساده) خواهد بود که درون تشکیلات نقش اساسی و تعیین کننده نخواهد داشت و کسانی که تمام وقت خود را به کار سیاسی اختصاص داده بودند و یک نفر را توانسته بودند عضو کنند به رتبه «کادر» می رسیدند و آنان هستند که درون تشکیلات حق تعیین کننده ای دارند. به عبارت دیگر او داشت این بار، اتمام حجت می کرد که اگر عضو نیاورید (طبق اساسنامه) عضو ساده باقی می ماند و هر کس تازه واردی که عضوی با خود بیاورد بر شما ارجح تر خواهد بود. من هم که کارم آماده کردن مقالات در نشریه و بخصوص بخش زنان بود، از جانب رفیق رازی مورد اعتراض قرار گرفتم که چرا عضو زن جذب «گرایش» نکرده بودم. در مورد عضو گرفتن من، ما چند بار در «گرایش» بحث کردیم و من فکر کردم که موضوع روشن و منتفی شده است، اما از دید مازیار رازی این طور نبود و با این مسائل علیه من پرونده ساخته بود و خودم خبر نداشتم.

مدتی پس از آن، رفیق ناصر احمدی از طریق تماس با علیرضا بیانی به ما پیوست. لذا علیرضا بیانی مسئول او شد. در نتیجه، این یک عضوگیری برای علیرضا محسوب شده و به سرعت به کادر تبدیلش کرد. مدتی نگذشته بود که علیرضا بیانی که نتوانسته بود کار تشکیلاتی با رفیق ناصر انجام دهد، او را تحویل مازیار رازی داد. به این ترتیب، علیرضا بیانی نه با رفیق ناصر احمدی

کار کرده بود که بخواهد او را بسازد و بعد او را به «گرایش» معرفی کند (بلکه رفیق ناصر خودش با علیرضا بیانی تماس گرفته بود) و نه وقتی مسئول رفیق ناصر شد، توانست انجام کار تشکیلاتی را با رفیق ناصر به مرحله مطلوب برساند. در نتیجه، بنا بر اساسنامه، قابلیت تبدیل شدن به کادر را نداشت. اما رازی او را به سمت حتی رهبری در «شورای دبیری» رساند، چون که از قابلیت «خاصی» برخوردار بود. او حاضر بود که در کارهای علنی (مثل سخنرانی در تلویزیون) شرکت کند، و یا به قول مازیار رازی اگر او یک جمله بگوید بیانی در رابطه با آن می تواند یک ساعت صحبت کند، و به قول معروف آسمان را به ریسمان بدوزد. اما علیرضا بیانی همواره با هرگونه کار تشکیلاتی منظم کلاً مخالفت می کرد و خودش نیز توان متعهد شدن در این راه را نداشت. برای مثال، زمانی که من پیشنهاد ساختن «کمیسیون کمک مالی به خانواده های کارگران زندانی» را در جلسه «احیا» دادم، علیرضا بیانی بلافاصله آمد بالا و با انجام آن مخالفت کرد و در جمع آوری کمک مالی از سوی دیگران هرگز کوششی نکرد، اما پس از این که این کمیسیون با موفقیت ماه های متمادی برای خانواده های کارگران زندانی پول جمع آوری کرد، در رابطه با "اهمیت سیاسی" جمع آوری این پول مقاله ای نوشت که در میلیتانت هم چاپ کردند.

سئوال دوم کمیسیون: نظر رفقای دیگر در این باره چیست؟ رفیق یاشار آذری؟

رفیق یاشار آذری: من هم سخت مشغول کار بودم و در طول مدت عضویتم مرتب به غیر از حق عضویت، کمک های مالی مورد نیاز را به هر مبلغی که

بود فراهم می آوردم تا نیازهای «گرایش» از نظر مالی برطرف گردد، اما رازی باز هم همیشه گلایه داشت که کار تشکیلاتی نمی کنم! در مورد علیرضا بیانی هم باید بگویم که علیرضا بیانی برای تماس با «گرایش» اول با خود من تماس گرفت. من گزارش آن را به رازی دادم و او خواست که من با علیرضا مدتی کار کنم و برای آوردن در «گرایش» آماده اش کنم. علیرضا بیانی اصراری داشت که هر چه زودتر به «گرایش» بپیوندد. وقتی قرار شد که او را به «گرایش» وارد کنم، اول به مازیار گفتم که او طبق گفته های خودش ظاهراً آماده است و تا چه حدی در گفته هایش صادق است، بعد از کار کردن با ما معلوم می شود. ولی یک چیز را هیچ موقع نباید فراموش کنیم که او از سابقه «اکثریتی» می آید، روی آینده اش نمی شود حساب کرد. حتی سر مسائل امنیتی باید دقت کنیم و رازی هم با گفته های من موافقت کرد.

رفیق سعید صادقی: البته رازی در عمل نشان می داد که با این گونه مسائل مشکلی ندارد و تدریجاً از زبان علیرضا به عنوان چماق بر سر مخالفان استفاده می کرد و بالاخره هم از او برای حذف کردن ما در «گرایش» کمک گرفت.

سئوال سوم کمیسر یون: رفیق سعید، به نظر شما نقش علیرضا بیانی در «گرایش» چگونه بوده است؟

رفیق سعید صادقی: صحبت رفیق یاشار درست است و من یادم می آید که زمان آوردن علیرضا به «گرایش» با شک و نگرانی صحبت می کرد. در نهایت هم دیدیم در فیسبوک با مخالفان خود، به نحوی لومین مآبانه برخورد می کرد که در جلسات از جانب اکثر رفقا مورد انتقاد قرار می گرفت. عاقبت

هم با رفقای سابق «گرایش» همین برخورد را کرد که بر اثر بی اعتنائی مازیار رازی باعث شد، عده ای از «گرایش» بیرون بیایند.

رفیق سارا قاضی: من شخصاً بارها به مازیار می گفتم که علیرضا بیانی در بحث های فیسبوکی، پا به پای دیگران به جدال های شخصی راه داده و نهایتاً به خاطر بودنش در «شورای دبیری» به اعتبار «گرایش» لطمه می زند، ولی مازیار به این نکات توجهی نداشت. به نظر من، علیرضا هر چه قدر هم که کارهای دیگرش را خوب انجام می داد، ربطی به این مسائلش نداشت و می بایستی از همان اول تنبیه تشکیلاتی می شد تا به روش لومپنیستی و تحریک آمیز خود در برخورد با دیگران خاتمه می داد. علیرضا در بحث های فیسبوکی یا هر جای دیگری از دید دیگران، سمبل «گرایش» بود و به نظر من هر جا که به شگردهای استالینیستی برای مجادله با دیگران پناه می برد، به اعتبار «گرایش» لطمه می زد و همین طور هم شد. اغلب زنانی که من با آن ها در تماس بودم با دیدن طرز برخورد علیرضا با خودشان یا دیگران، علاقه نزدیک شدن به ما را نداشتند. در حالی که از طرف دیگر، رفیق مازیار همیشه از من گلایه داشت که در بخش زنان چرا افراد بیش تری را جذب نمی کنم!

ما به عنوان مارکسیست های انقلابی می بایستی در بحث های فیسبوکی یا هر جای دیگری با نقدهای صحیح مارکسیستی خوانندگان را جذب می کردیم، نه این که با برخورد های تخریبی به شخصیت آن ها توهین کرده و احساسات سالم آن ها را جریحه دار کرده و از هر گونه بحث سیاسی سالم و سازنده برانیم و دشمن تراشی کنیم.

مازیار از یک طرف، با تشکیل «احیای مارکسیستی» به دنبال اتحاد عمل در جنبش بود، از طرف دیگر با رها کردن علیرضا بیانی در میان بحث های

فیسبوکی، اجازه می داد که او مشغول زدن زیرآب هر اتحادعمل ممکن باشد و شرایط دشمن تراشی را هم برای اهداف مارکسیست های انقلابی به وجود می آورد و مازیار هم در برابر انتقادات رفقا از علیرضا بیانی همیشه سکوت می کرد و معتقد بود که این چیزها مهم نیست!

بخش (۱)

سئوال چهارم کمیسیون: رفیق ناصر، می توانید شما هم از تجربیات خود در آغاز پیوستن به «گرایش» تعریف کنید؟

رفیق ناصر احمدی: ابتدا که علیرضا بیانی مسئول من شد، ما تماس های تلفنی طولانی و مکرر به خرج خودم داشتیم، زیرا در یک کشور و نزدیک به هم نبودیم. این ارتباطات به مدت یک ماه از لحاظ نظری در مجموع خوب جلو می رفت، زیرا بحث ها عمدتاً حول نظریات منصور حکمت و خط سیاسی-تشیکیلاتی احزاب کمونیست کارگری می چرخید و من با نقدی بیست-صفحه ای از آن ها به «گرایش» آمده بودم. به طوری که «گرایش» در نشریه «میلیتانت» خود، این نقد را گذاشته و از طرف «شورای دبیری» نوشت که «ناصر احمدی گسست صحیح و پیوست صحیح نموده است». از این جهت، به طور کلی بحث های ما با تفاهیم خوبی پیش می رفت و من از این که به چنین گرایشی پیوسته بودم، بسیار شاداب و هیجان زده بودم و پس از ۳۵ سال فعالیت سیاسی، احساس تولد نوینی می کردم. وقتی من از علیرضا به خاطر این که به نظر من اولین کسی بود که در جنبش چپ به منصور حکمت نقد نوشته بود، تحسین می کردم، علیرضا در جواب من گفت که: رفیق ناصر، رفیق دیگری به نام مازیار رازی داریم که به زودی در جمع هایمان می بینی و این رفیق به قدری از نظر سیاسی برای من مهم هست که من به خواست او، مسأله خانواده ام را

کنار گذاشتم و رفتم به ایران تا با جنبش کارگری تماس برقرار کنم! پس همین رفتن او به ایران و تماسش با جنبش کارگری هم از صحبت های طولانی دیگری برای ما شد. برای من هم جالب بود چون خودم هم در گذشته به مدت سه سال به عنوان کارگر ساده در کارخانه های مختلف کار کرده بودم و به یک جمع سندیکایی هم پیوسته بودم. به هر حال در همین روند، به زودی متوجه دو خصلت منفی ولی مهم او شدم. یکی اینکه کم تر اجازه می داد تا من هم حرف بزنم و دوم این که بهیچوجه انتقاد نمی پذیرفت و سرانجام کار، من از علیرضا خواستم که با مازیار رازی هم در ارتباط باشم. پس از آشنایی تلفنی با مازیار رازی، بیش تر بحث های نظری ام را با مازیار رازی در میان می گذاشتم و از این که چنین فرصتی پیدا کرده بودم هم بیش از پیش در وجودم شاداب و پر هیجان بودم، چون در این بحث های نظری حالا دیگر داشتم مارکس را به شکلی کاملاً متفاوت با مارکس منصور حکمت می شناختم و از طرف دیگر، «سوسیالیزم در یک کشور» و مخصوصاً «آیا کمونیزم در ایران پیروز می شود؟» را با «احیای مارکسیستی» و تشکیل «حزب پیشتاز انقلابی» به وسیله خود کارگران پیشرو که از بحث های مهم این «گرایش» بود، با هم مقایسه می کردم. من این بحث ها را با جدیت کامل پیگیری کرده و از این که توانسته بودم با این همه دانش سیاسی نوین در مارکسیزم بهره مند گردم، واقعاً در پوست خودم نمی گنجیدم و با شادابی و پشتکار زیادی در آماده کردن دستور جلسات «احیا» و کارهای دیگر به مازیار رازی کمک می کردم.

سئوال پنجم کمیسیون: پس به این ترتیب، اکنون زمان شرکت شما در اولین سمینار «احیای مارکسیستی» در آلمان می بایستی فرا می رسید. درسته؟
سمینار چطور پیش رفت؟

رفیق ناصر احمدی: بله، درست‌ه! دو بخش از این سمینار برای من از نظر سیاسی اهمیت زیادی داشت. اول، مناظره علیرضا بیانی با بهروز فراهانی بود. از آن جایی که علیرضا بیانی، برای من اولین کسی بود که منصور حکمت را نقد کرده بود، مهم بود که بینم در مناظره با بهروز فراهانی چطور بحث می‌کند. موضوع بحث و مناظره آنان جنبش کارگری بود. به نظر من هر کس اکنون به فایل صوتی ۲۵ دقیقه‌ای بهروز فراهانی و ۲۵ دقیقه صحبت‌های علیرضا بیانی گوش کند، به راحتی درمی‌یابد که بهروز فراهانی بهیچوجه به تشکیل حزب پیشتاز انقلابی اعتقادی نداشت و عمدتاً از احزاب مختلف طبقه‌ی کارگر صحبت می‌کرد و برداشت من از بحث او این بود که به علت گرایش‌های مختلفی که درون طبقه‌ی کارگر وجود دارد، احزاب مختلفی هم باید شکل بگیرد. در نتیجه، طبقه‌ی کارگر هرگز به یک وحدت و تراکم طبقاتی نمی‌رسد که بتواند بورژوازی را سرنگون کند. زمانی که نوبت به علیرضا بیانی رسید، در عین حال که دو بار به نکاتی از بحث‌های فراهانی اشاره کرده و آن‌ها را تأیید می‌کرد، هرگز به نکته اساسی بحث او که اعتقاد نداشتن به تشکیل حزب پیشتاز بود، نقدی به جا نگذاشت. بهروز فراهانی اما در برابر بحث‌های علیرضا بیانی، از او پرسید که آیا تمام کارگرانی که حزب پیشتاز را تشکیل می‌دهند، باید مارکسیست باشند؟ و علیرضا بیانی با تأکید محکمی گفت که بله، حتماً باید مارکسیست باشند.

در این جا برداشت سیاسی مختصر و مفید من از علیرضا بیانی این شد که او دارای گرایش‌های راستی است که پشت ظاهری چپ‌نما پنهان کرده است. مارکسیزم علم هست و نه یک ایدئولوژی و مارکسیست بودن این علم، خودش را در برنامه انقلابی و عملی آن حزب پیشگام انقلابی نشان می‌دهد. بنابراین

هر کارگری - چه آنان که بعدها وارد این حزب می شوند و چه به ویژه بنیانگذاران این حزب- بطور مشخص در بطن مبارزه طبقاتی با تسلط به برنامه ی عملی انقلابی آن حزب است که خودش را نشان می دهد. یعنی در پراکسیس آن برنامه هست که خودش را نشان می دهد. با این حساب، طرز پاسخ علیرضا بیانی، از یکطرف با چپ نمایی محسوسش درواقع دارد سنگ بزرگی پیش پای سیل عمومی کارگران پیشرو می اندازد و درب حزب را به روی پیشروان انقلابی طبقه ی کارگر می بندد و مانع بزرگی در سازمانیابی انقلابی کارگری می گردد و از طرفی هم با ملاک ایدئولوژیک "مارکسیست بودن"، آن وقت، راه را برای هر بنی بشر و هر کارگری که خود را در حرف و نظر مارکسیست بداند و پیشوا بودن مازیار رازی ها و علیرضاها را تأیید کند، برای بنیانگذاری آن حزب باز می گذارد. درست مثل آقای کلهور که به عنوان کارگری از ایران، از همان بدو ورودش به جلسه احیای مارکسیستی که نامی جدید و ناآشنا برای منتقدین رهبری «گرایش» بود، درواقع غلام حلقه بگوش مازیار رازی و علیرضا بیانی بوده و بدون اینکه ناصر احمدی را بشناسد، عملاً به عدم حضور ناصر که حداقل یکسال جان مایه انقلابی برای مقدمات تشکیل حزب پیشتاز انقلابی گذارده بود، در جلسات «احیا» نظر تاثیرگذاری داد. این یعنی همان خطر "بوروکراتیزم در حزب انقلابی" آن هم از بدو شروع ساختن حزب که کسانی به اسم کارگر و کمونیست پیش می گیرند و مثل علیرضا بیانی معتقدند که "طبقه ی کارگر به دلیل تحتانی ترین طبقه اجتماع بودنش، می تواند به همه زحمتکشان دیگر برنامه هایش را دیکته کند. با این حساب، برای پیش گیری از سوء برداشت ها این کاملاً روشن هست که بنیانگذاران این حزب باید مسلط به مارکسیزم باشند، ولی بقیه کارگرانی که به

حزب می آیند لزومی ندارد که این جنبه تئوریک برای شان ملاک قرار داده شود آن هم برای این که روش درست مبارزه از عمل بر می آید و نه از فکر و نظر.

سؤال ششم کمیسیون: رفیق ناصر، الان با تعریف هایی که از «گرایش» کردید، خواننده ممکن است مدعی شود که شما این برداشت را که می گویی در آن زمان داشته اید، در واقع بعد از بیرون آمدن از «گرایش» پیدا کرده اید. در این رابطه مستندتر می توانید صحبت کنید؟

رفیق ناصر احمدی: بله، با توجه به بحث ها و رفتارهایی که از علیرضا در جلسات «احیا» دیدم بنظرم سند مهم دیگری میتوانم ارائه کنم. اولین بار که نظرات مخالف و موافق رفقا را در عرصه سیاسی- تئوریک می شنیدم، در یکی از جلسات «احیا» بود که سه یا چهار هفته نیز به درازا کشید. بحث مربوط به "مجلس موسسان" بود که در آنجا علیرضا بیانی با قاطعیت محسوسی در سخنرانی هایش مطرح کرد که از آنجایی که طبقه ی کارگر تحتانی ترین طبقه جامعه سرمایه داری است میتواند نظرات خودش را به سایر اقشار زحمتکش دیکته کند (البته این بحث ها همه ضبط شده موجود است و در ضمن او در فیسبوک احیای مارکسیستی پیشین هم این نظرات را می گذاشت). بنظرم این بحث ها را -چه بطور کتبی و چه صوتی- بتوان در آرشیو گرایش مارکسیست های انقلابی یافت. پس از این مشاهده بود که نه تنها شک پیشین من به ماهیت سیاسی علیرضا به یقین بدل شد، بلکه از آن مهم تر، برای اولین بار بود که به روحیه دیکتاتوری او نیز حساس شدم. به عبارت دیگر، به جای این

که نقش انقلابی لنین را در آن بحث مجلس موسسان مجسم کنم، نقش استالین در ذهنم ظاهر می شد.

پس وقتی پرسیدید که حرف هایم من مستند هستند یا نه، می خواهم اضافه کنم که اتفاقاً من بیش از هر رفیق دیگری در برابر نکات بالا که در باره علیرضا بیانی عنوان کردم، حساسیت و پیگیری نشان می دادم. تا جایی که این پیگیری ها اساس تضاد شخصی بین علیرضا بیانی با من شد و در نتیجه آن، علیرغم برخوردهای بسیار رفقانه از جانب من، علیرضا به شیوه های مختلف (گاهاً هم به ظاهر دوستانه) به تخریب شخصیت من حتی در جلسات می پرداخت.

سؤال هفتم کمیسیون: رفیق ناصر، بخش دوم آن سمینار که نظر شما را در مورد سمینار اول جلب کرد، گفتید در رابطه با مازیار رازی بود. بفرمایید آن قسمت را هم توضیح دهید.

رفیق ناصر احمدی: بخش دوم، مناظره بین فرشید فریدونی و مازیار رازی بود. موضوع مناظره «ضرورت همگرایی مارکسیست ها و پروژه ی احیای مارکسیستی» اول فرشید فریدونی و سپس مازیار رازی هر کدام به مدت یک ساعت بحث خود را ارائه دادند. فرشید فریدونی ضمن ورق زدن اوراق خود، مارکس را به گونه آکادمیک، از زمان جوانی که با هگلی ها بود، معرفی کرد. اکنون نوبت به مازیار رازی می رسید. بر خلاف روش بحث علیرضا بیانی که عمدتاً گفته های فراهانی را بدون نقد تأیید کرده بود، مازیار رازی ضمن ارائه بحثی از موضع پر شور مارکسیستی به نقد بی رحمانه بحث صرفاً آکادمیک فرشید فریدونی پرداخت و نشان داد که بحث فرشید فریدونی صرفاً حول عقاید

مارکس جوان و زمانی که با هگلی های جوان بود، محدود شده و اشاره به مارکس تکامل یافته و کمونیستی که مثلاً کتاب «سرمایه» را نگاشته باشد، نداشت.

سؤال هشتم کمیسیون: رفیق ناصر، نکته مهمی که در این بخش می خواستی بیان کنی، همین بود؟

رفیق ناصر احمدی: نه، این را برای مقدمه گفتم تا ذهن شما را برای نکته مورد نظر آماده کنم و آن این است که در پایان سمینار و زمانی که جلسات عادی «گرایش» و یا «احیا» مجدداً برقرار گردید، در بحث های درونی بارها ضمن قدردانی از شیوه برخورد مازیار رازی با فرشید فریدونی، به همه اعضا و مخصوصاً رفیق مازیار یادآور می شدم که باید با علیرضا بیانی هم به همین شکل و به همین محکمی برخورد رفیقانه کرد و کل بخش های مناظره بهروز فراهانی و به ویژه بحث های علیرضا بیانی را که عضو رهبری «گرایش» هم بود، بی رحمانه مورد نقد قرار داد. اما می دیدم که متأسفانه هیچ یک از رفقا به این موضوع بسیار مهم توجهی نشان نمی داد و شخص مازیار رازی هم نه تنها مسأله را جدی نمی گرفت، بلکه با رفتار بسیار محافظه کارانه محسوسی در جلسات از کنار آن می گذشت. لذا مجبور می شدم که در صحبت های شخصی بین خودم و مازیار باز این موضوع را مطرح کنم. اما باز هم با سکوت و بی جوابی محافظه کارانه او روبرو می شدم. وقتی بیش تر طرز روابط بین مازیار رازی و علیرضا بیانی را ردیابی کردم، به یک روابط تشکیلاتی محفلی توأم با باندبازی مواجه شده و شروع به برخورد جدی تری کردم. در دنبال همین برخوردهای جدی من با آن ها بود که وجود یک رابطه

محفل توام با باندبازی شدید و بدون کوچکترین نشانه ای از نقد و انتقادپذیری را دیدم و از جانب آن ها با سرکوب نظرات خود مواجه شدم که مهر تأییدی بود بر وجود یک باند قوی بین آن ها و روحیه سرکوبگری برای مقابله با مخالفان خود. برای روشن تر شدن این مسأله برایتان مثال هم می توانم بیاورم:

کمیسون: بله، حتماً!

رفیق ناصر احمدی: در یکی از روزهای همین سمینار، مازیار رازی از زبان یکی از اعضای مشورتی (که اگر لازم باشد نام او را هم خواهم گفت)، ایرادی از من گرفت و به صراحت گفت: «رفیق ناصر، چرا به رفیقی که این قدر زحمت کشیده، گفתי که تو دزدی؟» من در وهله اول شوکه شده و به او گفتم: «رفیق مازیار، همین الان دو تا شاخ بزرگ از کله ام بیرون آمد!» و در آن وهله، بعید می دانستم که چنین دروغی از شخص مازیار رازی بیرون آمده باشد، اما از آن جایی که تجربیات مشابهی در حزب کمونیست کارگری داشتم به او گفتم: «من خودم باید ته و توی این دروغ بزرگ را در تشکیلاتی که با جانفشانی و آرزوهای عمیقی به آن پیوسته ام، در بیاورم.» وقتی که دید من قصد روبرو کردن با آن عضو مشورتی را دارم، جلوی من را گرفت و گفت: «نه، نه! این بار مهم نیست. فقط یادت باشد تا دیگر این کارها را نکنی.» من گفتم: «نه، من باید این عضو مشورتی را که فردا عضو اصلی هم خواهد شد، امروز بشناسم و با او برخورد کنم.» این جا بود که از به دست و پا افتادن های او شک کردم که کار خودش باشد و بعد هم با روبرو کردن با آن رفیق، متوجه شدم که کار خود مازیار بوده است و موضوع اصلاً نسبت دروغ زدن به کسی نداشته است، چه رسد به چنین دروغ بزرگی! بعداً وقتی در این باره به شخص

مازیار انتقاد کردم، باز هم به همان روش محافظه کاریش، سکوت کرد و بدون انتقاد از خود، باز هم طوری صحبت می کرد که گویی من واقعاً چنان دروغی را گفته بودم و گفتم که اشکالی ندارد و حالا در آینده مواظب رفتارم باشم.

مثال دیگرم این هست که در همان روزهای سمینار، در حالی که بهروز فراهانی مشغول پاسخ به سئوالات بود، من هم سئوالی داشتم که آن را روی کاغذی نوشته و جلوی رئیس جلسه (که چنانچه لازم باشد نام ایشان را هم ذکر می کنم) که عضو تازه در احیای مارکسیستی بود، گذاشتم. او در حالی که گفت «اوکی» اما عملاً سئوال را به سخنران رد نکرد. باز در کاغذی دیگر همین سئوال را نوشته و جلوی رئیس جلسه گذاشتم، باز هم دریافت کرده، اما سئوال را مطرح نکرد. لذا از او انتقاد جدی و مشخصی کردم. او در نتیجه، پشت سر من با مازیار رازی حرف زده و نمیدانم مبنی بر کدام گفته های او، این دفعه هم مازیار رازی با انتقاد شاخدار دیگری شخصیت اخلاقی مرا مورد سوال قرار داد. من انتقاد خودم را در جلسه «احیا» بعد از سمینار مجدداً از رئیس جلسه مطرح کردم که این بار با واکنش شدید مازیار رازی که گفت: «بابا یک بار گفتی، بسه دیگر!» مواجه شدم. من هم جواب دادم که گفتن بدون واکنش مسئولانه چه حاصلی دارد؟! اما مازیار رازی آمرانه از من خواست که دیگر پیگیری نکنم.

جمع بندی من از این برخوردهای مازیار رازی با خودم، این بود که علیرضا بیانی و مازیار رازی در رفتار با من به مانند رهبران اصلی حزب کمونیست کارگری بودند. آن ها هم مانند این دو نفر، زمانی که من هنوز انتقاداتی نکرده بودم، من را فعال ترین رفیق حزب می دانستند و با متانت رفیقانه می پذیرفتند. اما همین که انتقادات سیاسی/تشکیلاتی من را شنیدند، دقیقاً مانند مازیار رازی

با من رفتار کردند. در آخر سمینار، وقتی من با علیرضا و مازیار تنها بودم، گفتم «رفیق مازیار، شما نه تنها کوچکترین انتقادی به علیرضا نکردید، همه اش هم از او دفاع می کنید!» در این جا علیرضا بیانی با لحنی حق به جانب گفت که «آخه رفیق ناصر، تو که تازه سه ماه است آمدی، من که ۱۷ سال است دارم با این ها کار می کنم، می خواهی در مقابل من از تو دفاع کنی؟!» من هم گفتم «با این حساب چه فرقی هست بین شما با سازمان های دیگر، مثل راه کارگر!» در حالی که در طول همین سمینار، بحثی راجع به راه کارگر و محمدرضا شالگونی شد و مازیار رازی می گفت که اگر عضوی انتقادی از یکی از کادرهای قدیمی داشت، شالگونی همیشه از کادری که مثلاً ۲۰ سال کار کرده بود دفاع می کرد.

سوال نهم کمیسیون: رفقای دیگر، شما هم همین تجربیات را داشته اید؟ و آیا با رفیق ناصر در نتیجه گیری هایش موافقید؟

رفیق یاشار آذری: البته رفیق ناصر، این نقل قولی که از علیرضا بیانی می آوری اولاً مربوط به بیش از یک سال و نیم قبل می شود. دوماً به این ترتیب در آن موقع من تنها ۱۴ سال بود که به «گرایش» پیوسته بودم و رفیق سعید تنها ۱۲ سال بود که به «گرایش» آمده بود و سوماً از آن جایی که من و رفیق سعید پیش از علیرضا بیانی عضو «گرایش» شده بودیم، محاسبه علیرضا بیانی هم مانند حرف های دیگرش کلاً کذب است، زیرا علیرضا بیانی حدود ۲ سال بعد از رفیق سعید به «گرایش» آمد و همان طوری که بارها هم متذکر شده ام، علیرضا بیانی را من به «گرایش» معرفی کردم، پس او نمی توانسته ۳ سال زودتر از من به «گرایش» آمده باشد! بنابراین در آن مقطع که علیرضا

بیانی با تو صحبت می کرده تنها حدود ده سال سابقه همکاری با «گرایش» را داشته، آن هم به شرط این که «غیبت های کبری» او را که بیش از دو سال بود، به حساب نیاوریم.

من این بحث های ناصر را قبلاً شنیده بودم، ولی به دلیل این که هیچ موقع فکر این را نکرده بودم که به بحث های علیرضا دقت کنم، به این بحث های ناصر هم توجه چندانی نکردم. من بحث های علیرضا را مدت ها بود خیلی جدی نمی گرفتم، چون بیش تر بحث های رازی را تکرار می کرد، با این تفاوت که گاهی هم در آن ها اشتباه می کرد. رازی هم با بی تفاوتی از آن می گذشت و اما در رابطه با مسأله رفیق ناصر که به رفیقی که تدارک سمینار اول را دیده بود، گفته که «تو دزدی؟» من یادم هست که این بحث در آشپزخانه محل آن سمینار در گرفت و من شاهد بودم که رفیقی که مسئول تدارک سمینار بود در حضور مازیار رازی، نسبت دزدی را از طرف رفیق ناصر تکذیب کرد. بعد از سمینار اول در آلمان، خیلی واضح و روشن بود که آن چه که به درستی باعث ناراحتی رفیق ناصر شده بود، مسکوت و بی جواب گذاشتن سئوالات ناصر بود که مازیار رازی نمی خواست با آن ها رو در رو برخورد کند. مخصوصاً از زمانی که تقسیم کارها صورت گرفت و مازیار، علیرضا و آرام واقعاً تبدیل به یک باند شدند. ناصر به این طرز برخورد مازیار آشنایی نداشت و چون کار محفلی نکرده بود برایش عجیب بود و از چنین جریان سیاسی ای که این همه ادعا داشت، این انتظار را نداشت. آن ها همه چیز را از قبل آماده می کردند و به دلیل این که بقیه از لحاظ نوشتاری و گفتاری تخصص آن ها را نداشتند، با هر ترفندی شده بقیه را مجبور به اطاعت می کردند تا هر چه که آن ها می خواستند بدون مقاومت و بحث اقنایی، به مرحله عمل بگذارند.

«شورای دبیری» سرپوشی بود که رهبری برای به دست آوردن قدرت بیش تر به وجود آورد تا بتواند همه چیز را مطابق دلخواه خود تعیین کرده و به بقیه تحمیل کند. حتی در مورد «احیا» هم همین طور بود؛ عملاً «احیا» هم مثل «گرایش» توسط همین باند رهبری، تحت لوای «شورای دبیری» اداره می شد. پس منظورم این است که این چیز بعیدی نبود که رازی به انتقادات رفیق ناصر بی توجهی کند. بی شک ناصر موی دماغشان شده بود و برای همین سعی در کوبیدنش می کردند تا شاید ساکت شود.

رفیق سارا قاضی: من هم یادم است که رفیق ناصر در آن جلسه بسیار ناامید، کاملاً منفعل شده بود. خود من یکی از کسانی بودم که سعی کردم از رفتن او جلوگیری کنم. البته از موضع خودم، خوشحالم که رفیق ناصر راضی به ماندن در «گرایش» شد، چون حقیقت این است که این رفیق ناصر بود که عاقبت ماهیت حقیقی رهبری «گرایش» را برای من و رفیق سعید آشکار کرد و در نتیجه آن، رفیق یاشار هم توانست، از انزوایی که من و رفیق سعید ناآگاهانه و بر حسب اعتماد به مازیار رازی، برایش ایجاد کرده بودیم بیرون بیاید. من در تنوری به مضمرات روابط محفلی آگاه بودم، اما هرگز موردی در طول سال های فعالیت سیاسی خود نداشتم تا عملاً آن را تجربه کرده باشم. رفیق ناصر در واقع باعث شد که من عملاً به آسیب های ناشی از روابط محفلی پی برده و آن را در «گرایش» و «احیا» نسبت به خود تجربه کنم. از این بابت از او سپاسگزارم.

رفیق سعید صادقی: اوایل ما به ناصر انتقاد می کردیم که در مورد جواب سؤالات به اصطلاح «پبله نکن». بعدها متوجه شدم که او حق داشت و حقیقت

هم همین بود که این روابط محفلی درون «گرایش» به ما اجازه طرح چنین سئوالاتی را آن هم این طور صریح نمی داد و رهبری حالت یک پیامبر خدشه ناپذیر پیدا کرده بود.

سؤال دهم کمیسیون: یعنی در جریان سیاسی ای فعال بودید که تا این اواخر به ماهیت «حقیقی» اش پی نبرده بودید؟

رفیق سارا قاضی: بله! من بیست سال است که مازیار رازی را از نزدیک می شناسم. ما به غیر از فعالیت سیاسی، خانواده های هم را از نزدیک می شناسیم و به قدری به هم نزدیک بودیم که از هیچ کمکی چه برای همدیگر و چه برای خانواده هابیمان دریغ نداشتیم. در ضمن من تا همین موارد اخیر که باعث بیرون آمدنم از «گرایش» شد، با مقوله ای برخورد نکرده بودم که بر سر آن اختلاف جدی با مازیار رازی داشته باشم. مثلاً تا همین اخیر من درک نکرده بودم که مازیار رازی رابطه محفلی بسیار تنگاتنگی با تک تک رفقا داشت. مثلاً از هفده یا هیجده سال پیش، او اغلب در مورد برخی رفقا و طرز کار آن ها با من درد دل می کرد. من به تصور این که او از روی احساس نزدیکی با من درد دل می کند، آن صحبت ها را هرگز با کسی مطرح نکردم و به این هم توجه نمی کردم که این انتقادها ممکن است به خود من هم برگردد. برای مثال، رفیقی بود که در انجام کارها خیلی تنبلی می کرد و مازیار رازی را گاهی خسته می کرد و او می گفت: «اشکال ندارد، وقتی رفقای جوان و انقلابی در آینده به ما ببینند، کار او را می دهیم به آن ها و به او هم اولتیماتوم می دهیم که اگر خوب کار نکند، می گذاریمش کنار.» من هم که از ابتدای فعالیت با مازیار رازی درگیر بیماری بودم و اغلب کار زیاد نمی توانستم انجام

دهم، به او می‌گفتم: «پس رفیق مازیار، یک نفر بهتر از من را هم پیدا کنیم که کارهای من را بتواند بکند، من را هم می‌گذاری کنار؟» او می‌خندید و می‌گفت: «نه رفیق سارا، تو که کم‌کاری نمی‌کنی!» و از موضوع می‌گذشتیم، بدون این که من منظور واقعی او را بدانم. این همه سال من خبر نداشتم که مازیار همین رابطه تنگاتنگ را با بعضی دیگر از رفقا داشت و در نتیجه پشت سر من هم به آن‌ها از من شکایت می‌کرد. این رفقا هم مثل من، حرف‌های او را بین خود نگاه می‌داشتند و به این ترتیب، روالی که مازیار رازی داشت سال‌ها ادامه پیدا کرد. در همین مورد، من خود را مدیون رفیق ناصر می‌دانم که در جلسه‌ای که من با مازیار داشتم، رفقا سعید و ناصر را هم دعوت کردم تا در حضور مازیار به اتفاقات اخیر بپردازیم و من انتقاداتم را از او به خودش بکنم، همین‌طور رفقا سعید و ناصر. در آن جلسه من در جایی به مازیار رازی گفتم: رفیق مازیار، وجود من برای شما ارزشی ندارد، چون به قول شما من که به هر حال کاری نمی‌کنم. رازی گفت، نه این‌طور نیست. چه کسی چنین حرفی زده؟ در این موقع رفیق ناصر گفت: «رفیق مازیار، این شما نبودید که وقتی من پیشنهاد مطرح کردن عضویت «شورای دبیری» رفیق سارا را به شما دادم، گفتید آخر ناصر، سارا بیاید توی «شورای دبیری» چه کار بکند؟ کار او را توی «احیا» می‌بینی. هر هفته می‌آید و همان حرف‌ها را راجع به «کمیسئون کمک به خانواده‌های کارگران زندانی» تکرار می‌کند؟» مازیار رازی در این جا با خشم تمام گفت: «نه من هیچ وقت راجع به رفیق سارا چنین حرفی را نمی‌زنم.» از آن جا به بعد بود که مازیار رازی رابطه‌ای خصمانه با رفیق ناصر پیدا کرد. با ترس از این که رفیق ناصر این مسائل را بیاید در «احیا» بازگو کند، با زدن مهر روانی بودن - حتی حق دفاع از خود را

در «احیا» به او ندادند- از بازگشت او به «احیا» جلوگیری کردند. در حالی که بر اساس مؤلفه های «احیا»، بهیچوجه حق ممانعت از ورود او را به اطاق «احیا» نداشتن، در ادامه خواهید دید، همین حرف رفیق ناصر اساساً باعث شد که جلوی بازگشت مجدد او را به «احیا» گرفتند و اختلافات ما در واقع بیش تر و بیش تر مشخص شده و بیرون ریخت.

دیگر این که باز هم در روند همین مجادلات بود که من متوجه شدم، رفیق ناصر راست می گفت که مازیار رازی جلوی ایرادات علیرضا بیانی را حتی اگر سیاسی هم باشد نمی گیرد و همه چیز را با سکوت برگزار می کند و یا بر اثر فشار نهایتاً می گوید: خیلی خوب، درست می شود و یا این ها مسائل شخصی است. یادم هست که حدود ده یا دوازده سال پیش زمانی که علیرضا تازه به ما پیوسته بود، مازیار خواست که من با او کار تئوریک بکنم. اما مدتی طول نکشید که به خاطر فساد اخلاقی او، ما با هم دعوا کردیم و من دیگر با او کار نکردم و گزارش آن را به مازیار و یکی دیگر از رفقای قدیمی دادم. من هر چه توضیح دادم، مازیار سکوت کرد، تا بالاخره بر اثر اصرار من گفت: خیلی خوب و تمام شد. اما این بار که دیدم اختلافات درونی به دروغ و فحاشی از جانب علیرضا بیانی و آرام نوبخت کشید و مازیار رازی کاملاً سکوت کرد، متوجه شدم که من با خوش باوری این همه سال در کنار مازیار بوده ام، در حالی که او کوچک ترین بهایی به زحمات من در «گرایش» نمی دهد.

برای مثال این هم قابل توجه است که پیش از سمینار «احیای مارکسیستی» در ماه ژوئیه ۲۰۱۴، رفیق ناصر که بابت شرکت در این سمینار خیلی شاد و پرهیجان بود، می خواست که من هم شرکت داشته باشم. لذا در صحبت دوستانه به من گفت: «رفیق سارا اگر به خاطر خرج سفر نمی توانی بیایی، من حاضرم

تا ۱۰۰۰ دلار به تو کمک کنم.» من گفتم: «نه رفیق ناصر، من حالم خوب نیست و سفر نمی توانم بکنم و اوائل ماه اوت هم یک عمل جراحی دارم.» خیلی افسرده خاطر شد و من برای این که از او قدردانی کرده باشم، گفتم: «اما اگر بخواهی من را خوشحال کنی، یک کاری می توانی برای من بکنی.» رفیق ناصر با خوشحالی گفت «حتماً، چکار کنم؟» گفتم: «اگر بتوانی به جای آن ۱۰۰۰ دلار، ۵۰۰ دلار به رفیق مازیار بابت حق عضویت ماه های آینده من در سمینار بدهی، خیلی کمک بزرگی به من کرده ای و من بعد از سمینار، در ظرف چند ماه به تو پس می دهم.»

در جدال فیسبوکی که بعد از سمینار در «گرایش» بین ما رخ داد، آرام نوبخت در برابر این موضوع این طور نوشت:

«**Aram Nobakht** به **Naser Ahmadi** شخصا از دیدن تو، به عنوان چنین فرد مزور و کثیفی، حالت تهوع پیدا می کنم. خوشحالم که زودتر کاسه گدایی سیاسی ات را برمی داری و به جای دیگری می رود. سارا هم کلاش را بالاتر بگذارد که عملاً بابت ۵۰۰ دلار خودش را فروخته.

«**Gestern um ۰۰:۱۰:۰ Gefällt mir**»

در این مقطع، مازیار رازی که از واقعیت در مورد این پول اطلاع داشت، حتی یک کلمه هم در جواب این فرد ننوشت که این چرندیات را کنار بگذارد و عذرخواهی کن. از این جا بود که من تازه بعد از بیست سال به ماهیت مازیار رازی و «گرایش»ی که در آن فعالیت داشتم، خوب پی بردم.

سؤال یازدهم کمیسیون: چرا دخالت نکردن مازیار رازی را در جواب به آرام نوبخت این اندازه مهم و تعیین کننده می بینید؟

رفیق سارا قاضی: راستش را بخواهید من در این مقطع به اهمیت آن هنوز کاملاً مطمئن نبودم. از اول که اختلافات به جدال تبدیل شد، من نمی توانستم بفهمم که چرا مازیار در جایی که باید دخالت بکند، ساکت است تا این که بالاخره دخالت کرد و به من و رفقا ناصر و سعید تهمت باندبازی زد و من در جواب و به مزاح تلخ به رفقا ناصر و سعید نوشتم رفقا حالا که این ها به ما نسبت باندبازی می زنند، اقلأً بیایید یک بار هم شده ما سه نفر حرف بزنیم که اگر این نسبت را می زنند لااقل دلیلی داشته باشند و زیرش هم نوشتم البته این یک مزاح تلخ بود، اما به محض این که من این را نوشتم، مازیار رازی نوشت:

«مازیار رازی»

نکاتی برای بحث جلسه فردا در باره تدارک و تشکیل باند در درون گرایش توسط ناصر و سارا و موضع سعید
نامه رفیق سارا به سعید مبنی بر ایجاد یک باند در گرایش:
ممنون سعید عزیز. جوابت به آن ها دیشب خیلی عالی بود. امیدوارم که هر چه زودتر جلسه ای سه تایی (من و تو ناصر) داشته باشیم.

۲۳:۴۷ Jul ۲۲»

سپس رفیق ناصر این طور نوشت:

manham mesl saraa pishnahad mikonam ke baham baham ta
jalaseh baadi guftgu konim va hataa in goftgu raa lzumi
nemibinim ke bepushanim v kar az in harfaa gozashteh ast

به نظر من در این جا مشخص شد که چرا مازیار تا آن موقع برای جلوگیری از این فحاشی های رهبری اقدامی نکرده بود! او نقداً «شورای دبیری» را به «باند رهبری» تبدیل کرده و خود را تنها در دفاع از آن ها موظف می دید...حتی اگر در خطا بودند، این شد که من دیگر ماندنم را در میان این افراد جایز ندیدم، حتی برای مبارزه. برای این که به من اثبات شد که درخت از

ریشه‌گندیده شده و یا گندیده بوده ولی من نفهمیده بودم. من و رفقا سعید و ناصر، در پی «گرایش» از «احیا» هم بیرون آمدیم، اما پس از صحبت با رفیق یاشار قبول کردیم که اگر برگردیم به «احیا» با حضور افرادی به غیر از «گرایش» شاید بتوانیم بحث‌های خودمان را تدریجاً ارائه دهیم، ولی در ادامه خواهید دید که با چه روش بوروکراتیک و کثیفی با تک‌تک ما برخورد کردند و در آخر هم با ساختن اطاق «مخفیانه» دیگری، همه به آن جا رفته و فقط ما در اطاق باقی ماندیم؛ این هم روشی بود از حذف‌گرایی محض از نوع مازیار رازی!

البته در ابتدا، من باز هم می‌خواستم که همه چیز با متانت کمونیستی تمام شده و طوری نشود که برای همه ما «آبرو ریزی» شود، لذا در ابتدا که مازیار نگران درز کردن این مسائل به بیرون بود، من به او نوشتم، من کاری نخواهم کرد که «تف سر بالا» باشد. اما پس از آن، باز این جریان حتی فکر موقعیت خودش را هم نکرد و تا کنون از طرق مختلف در اطاق «احیا»ی سابق و فیسبوک رفیق یاشار آذری دیده‌اید که این‌ها به قدری از خود متشکر هستند که فکر نمی‌کنند، با رفتارشان در واقع این خودشان هستند که تف سر بالا را به روی خود می‌اندازند. برای نمونه پست‌هایی است که این افراد در صفحه رفیق یاشار بعد از دو اطلاعیه ما گذاشته‌اند که در ادامه این جلسه خواهد آمد.

سئوال دوازدهم کمیسیون: بسیار خوب، پس برمی‌گردیم به رفیق ناصر که هنوز حرف‌هایش تمام نشده است. رفیق ناصر می‌خواهید ادامه دهید؟

رفیق ناصر احمدی: بله، بالاخره در اولین جلسه «گرایش» که چند روزی هم از این اتفاقات گذشته بود، احساس می‌کردم که حقیقتاً به بن‌بست سیاسی رسیده

بودم. از یک طرف، پس از ۳۵ سال فعالیت سیاسی، تازه با یک دنیا امید برای فعالیت موثر و انقلابی به این جریان پیوسته بودم و از طرف دیگر، این امکان را داشتم که مستقیماً فعالیت تازه‌ام را با نفر اول این گرایش که تا قبل از سمینار از او زیاد آموخته و تمام اعتمادم را در او و در این جریان سیاسی نهاده بودم، به ناگاه در طول سمینار و آن لحظه، تمام ارزیابی‌های خود را از این جریان سیاسی پوچ و توخالی می‌دیدم. در نتیجه به جای شرکت در جلسه، برای همه نامه‌ای نوشتم و موقعیت آن لحظه‌هایم را توضیح دادم؛ در واقع با حفظ احترام، داشتم خداحافظی می‌کردم. اما رفقا رأی دادند که من باید در جلسه شرکت کنم و بعد تصمیم بگیرم.

از اینرو هفته بعد در جلسه «گرایش» شرکت کردم. در این جلسه به همه رفقا گفتم که «ماشینم استوپ کرده!» و توضیح دادم که علت آن هم برخوردهایی بود که از طرف مازیار رازی و علیرضا بیانی در طول سمینار نسبت به شخص من صورت گرفت. چند تن از رفقا نوبت حرف زدن گرفتند و اولین نفر، آرام نوبخت بود که ارزیابی‌های راست از توان و کشش سیاسی من کرده، گفت که چون سمینار، بسیار موفق برگزار شده بود، من توان انقلابی لازم را برای اینجور فعالیت‌ها نداشتم. من همین‌جا جواب آرام نوبخت را دادم و گفتم که بالعکس، طرز برخورد علیرضا را در مناظره با بهروز فراهانی از موضع راست می‌بینم. در این‌جا، علیرضا دخالت کرده گفت «مگر من چه گفتم که تو ول نمی‌کنی؟» من در جواب او همان نکاتی را گفتم که این‌جا جلوتر برای شما عنوان کردم (مازیار رازی هم در پی صحبت‌های دو نفره امان و آن هم با پیگیری‌های مکرر من بالاخره قبول کرد که این موضع علیرضا اشتباه بوده و همه کارگرانی که به حزب پیش‌تار می‌پیوندند نباید الزاماً مارکسیست باشند. در

این جا گفتم «رفیق مازیار، پس چرا این انتقاد را به علیرضا نمی کنی؟» او در جواب گفت «این مسأله مهمی نیست. او خودش به مرور متوجه خواهد شد.» البته در جلسه رفقای دیگری هم دخالت کردند، از جمله همین رفیق سارا.

سئوال سیزدهم کمیسیون: آیا رفقای دیگر می خواهند در این باره حرفی بزنند؟

رفیق یاشار آذری: وقتی من شنیدم که رفیق ناصر می خواهد از «گرایش» برود با او سر این که کار اشتباهی دارد می کند صحبت کردم و متذکر شدم که او باید بماند و مبارزه کند تا این که او را بیرون کنند و اگر حق با او باشد، من همیشه از او دفاع خواهم کرد. او به دلیل این که کار تشکیلاتی نکرده بود و به همین خاطر نمی دانست که در جلسات گاهی امکان دارد وقت کافی برای مطرح کردن تمام موضوع های از قبل تعیین شده برای اعضا باقی نماند و در نتیجه به دستور جلسه هفته بعد آن موکول می گردد. رفیق ناصر از آن جایی که یکی از بهترین کسانی است که انتقادات درست را قبول می کند، انتقادات رفقا را قبول کرد و با معذرت خواهی دوباره به فعالیت خود ادامه داد. غافل از این که یک موقع به این پی خواهم برد که اصلاً با این رهبری نمی توان کار کرد.

رفیق سارا قاضی: ایجاد باندی به عنوان «شورای دبیری» هدف های خاصی را برای مازیار رازی تأمین می کرد. علیرضا بیانی هم یکی از عناصر اصلی برای رسیدن به این اهداف بود. اما قبل از توضیحاتی در این رابطه، فکر می کنم بهتر است رفیق یاشار آذری از ابتدا داستان پیوستن علیرضا را برای ما تعریف کند، تا جمع بندی های من از اهداف مازیار روشن تر گردد.

رفیق یاشار آنری: فعالیت علیرضا بیانی را من می توانم به سه قسمت تقسیم کنم. ۱- زمانی که او برای اولین بار با ما تماس گرفت و با اسم های مستعار شروع به نوشتن مقالاتی در «کارگر سوسیالیست» کرد و در یکی دو جلسه با ما در سمینارهای بین المللی شرکت کرد و وقتی که او با خانواده اش مشکل پیدا کرد، از ما جدا شد و به ایران رفت. ۲- بعد از مدتی از ایران با مازیار رازی تماس گرفت که می خواهد آن جا بماند و فعالیت کند و رازی قبول کرد و از طریق رفقای «جوان سوسیالیست» که به ایجاد «اقدام کارگری» هم دست زده بودند - آن ها حدود چهار یا پنج نفر بودند و مقالات شان در «جوان سوسیالیست» در سایت «نشر کارگری سوسیالیستی» موجود است - توانست به کارگران پیشرو در ایران بپیوندد. تا این که بر سر ساختن تدارکات حزب پیشتاز کارگری بحثی در گرفت و علیرضا بیانی با این مسأله مشکل داشت و می گفت که اصلاً امکان پذیر نیست و حاضر به کار تشکیلاتی مستمر نبود. وقتی تدارکات بدون حضور او صورت گرفت، با نوشتن فحش نامه ای به مازیار رازی علیه آن پرداخت و در این اثنا هم اکثر رفقای «جوان سوسیالیست» بدون گفتن و یا نوشتن مطلبی غیب شان زد. وقتی من از رازی در این باره جویا شدم او گفت که علیرضا بیانی به یکی از رفقای زن بند کرده بود که با او ازدواج کند و او نمی خواست و باعث جدا شدن آن ها از ما شد. آن موقع، با اعتمادی که به رازی داشتم این جواب را قبول کردم، ولی حالا با این اتفاقاتی که رخ داده، فکر می کنم که رازی در این باره یا واقعیت را نگفته و یا بخشی از آن را گفته است، ۳- بیانی باز دوباره برای مدتی شاید یکی دو سال غیب اش زد. تا این که اول مدتی تنها با رازی در ارتباط بود و بعد مدتی با رفیق سعید و بعد از مدتی حاضر شد در جلسات حاضر شود و آن هم بدون

اشاره به کوچک ترین مسائل داخلی. در حالی که او از نزدیک با انواع تشکیلات کارگری در ایران در تماس بود، اما هرگز نه تنها نتوانست عضوی بگیرد، بلکه کسانی را هم که در آن مقطع با ما کار می کردند، از ما فراری داد. به تدریج، او با انجام آن نوع کارهای تشکیلاتی که به طور اخص مورد نظر رازی بود، به سرعت در رهبری برای خود جای باز کرد و با حضورش در «شورای دبیری» عملاً زبان دوم مازیار رازی شد؛ دقیقاً چیزی که هدف مازیار رازی هم بود. با توجه به همه این مسائل، علیرضا بیانی احساس محکم و محکم تر شدن موقعیت خود را درون «شورای دبیری» می کرد، تا جایی که خود را در سطح مازیار رازی می دید. تقریباً یک سال پیش در جلسه «گرایش» بحثی داشتیم که من در آن از نظریه رازی حمایت کردم. علیرضا به شدت عصبانی شد و در جمع اظهار داشت که "تو چرا هر آن چه مازیار می گوید را حمایت می کنی و همیشه طرف او را می گیری؟" من در جواب گفتم: من هر حرف او که از نظر خودم منطقی و درست باشد، تأیید می کنم و یا وقتی که به او از طرف رازی و با تأیید دیگران مسئولیت «کمیسیون کارگری» پیشنهاد شد قبول نکرد. علت آن را کوچک و کم بودن تعدادمان ذکر کرد و من به رفقای دیگر حتی به مازیار رازی گفتم که این لقمه برای او کوچک است و کم تر از سمت رهبری چیزی را قبول نخواهد کرد. بعد از مدت کوتاهی مازیار رازی راه حلی پیدا کرد و آن، شرکت او در رهبری بود و علیرضا هم با سر در این پیشنهاد شیرجه زد.

رفیق سارا قاضی: یادآور می شوم که از زمان ورود علیرضا به «گرایش» ما تا رفتنش به ایران، مازیار می خواست که من تماس او بوده و با او کار کنم.

پس از مدت کمی دیدم که نمی شود با او کار کرد، زیرا تمرکز او بر روی مسائل و ارتباطات شخصی با من بود. بالاخره، کارمان به اختلاف کشید و من گزارشم را به رفیق رازی دادم و دیگر با علیرضا کار نکردم. او نیز پس از مدت کوتاهی به ایران بازگشت.

رفیق یاشار آذری: بعد از مدتی رازی گفت که علیرضا تصمیم گرفته در ایران بماند و کار سیاسی بکند و احتیاج به یک ماشین دارد تا هم از طریق آن با مسافركشی تأمین زندگی کند و هم امکان ارتباط گیری با تماس هایش را داشته باشد. در آن موقع، من مقداری پول خودم داشتم و مقداری را هم قرض کردم و ۱۰ هزار مارک آلمان به رفیق مازیار دادم تا به علیرضا برساند. علیرضا با آن پول ماشینی خرید. در آن زمان، ما نشریه ای بیرون می دادیم به نام «جوان سوسیالیست» که مقالاتش به وسیله یک رفیق زن و نامزدش که هر دو کارگر بودند و تعدادی دانشجو از ایران در آن مقاله تهیه می شد. علیرضا از طریق این رفیق زن و نامزد او با پیشروی کارگری در ایران آشنا شد. پس از مدتی که این دو رفیق و چند تن رفقای دانشجویی که با ما در ارتباط بودند داشتند «اقدام کارگری» را می ساختند، با علیرضا کار کردند، یکی یکی گذاشتند رفتند. وقتی رفیق زنی که با ما بود و داشت خیلی خوب کار می کرد، طبق گفته مازیار رازی به سرعت ازدواج کرد و بعد هم رابطه اش را با ما قطع کرد، علت را از مازیار پرسیدم گفت که علیرضا به او بند کرده بود و به زور می خواست که با او ازدواج کند. و با رفتن این رفقای نشریه «جوان سوسیالیست» عمر او هم به پایان رسید و هم جایش را به میلیتانت داد.

بعد از مدتی، علیرضا بیانی که در ایران نتوانسته بود کاری از پیش ببرد و نه تنها عضوی به ما نیافزوده بود که آن هایی هم که با ما بودند را از ما رانده بود،

به ناگهان رابطه اش را قطع کرد و شروع کرد به نوشتن مقالاتی بر ضد مازیار رازی و توأم با توهین هایی فجیح. وقتی رازی این موضوع را به من گفت، به نظرم رسید که حتماً می بایستی یا گیر اطلاعات افتاده باشد و یا اکثریتی ها او را دوره کرده باشند. من به رازی پیشنهاد دادم که به او بگویم که فوری از ایران خارج شود. بالاخره علیرضا بیانی از ایران خارج شد. پس از مستقر شدن مجدد در خارج، برای مدت ها ارتباطش با ما قطع بود و بعد هم فقط با رازی تماس گرفت. خلاصه مدتی طول کشید تا بالاخره، در جلسات «گرایش» شرکت کرد، ولی هرگز گزارشی از عاقبت آن ماشین و یا پول فروش آن ماشین نداد. من از مازیار پیگیری کردم و او گفت که پی آن را نگیرم، چون خرج کرده بود که من هم همین کار را کردم.

رفیق سارا قاضی: برای این که موضوع ها و نکات این میز گرد پیوسته باشد و در نتیجه مسائل هر چه بیش تر روشن و شفاف باشد، در این جا اضافه می کنم که در این مقطع یعنی زمانی که علیرضا مشغول کار سیاسی در ایران بود تا اوائلی که دو باره در خارج کشور به ما در «گرایش» پیوست، بیماری من شدت یافته و در این دوران از فعالیت کنارگیری کرده بودم. زمانی که من برگشتم، علیرضا مدتی کمی پیش از من به «گرایش» باز گشته بود.

رفیق یاشار آذری: در این دوره از کار سیاسی در خارج از کشور، علیرضا بیانی داشت خوب پیش می رفت. یعنی بحث های خوبی می کرد. کلاً همان حرف های رازی را به زبان خود مطرح می کرد. در نتیجه من اغلب به مازیار رازی خاطر نشان می کردم که با توجه به این که علیرضا حرف های شما را تکرار می کند، دیگر لازم نیست که من هم همان کارها را بکنم. زمانی که من

با «حزب کارگران سوسیالیست» که بابک زهرایی سخنگوی آن بود، همکاری داشتم آموخته بودم که در کار تشکیلاتی هر رفیقی یک گوشه از کار را می گیرد و انجام می دهد و وقتی که کار تمام می شود، آن کار به وسیله همه رفقا انجام شده است و هیچ کس نمی تواند در مورد انجام آن ادعایی داشته باشد و یا یکی نسبت به دیگری کارش مهم تر باشد. پس در تشکیلات من کارهایی را باید بکنم که دیگران یا نمی کنند و یا نمی توانند بکنند. در نتیجه من تمرکز را روی انتشارات و رساندن کمک مالی گذاشتم، زیرا می دیدم که سایر رفقا کمک مالی نمی کنند و یا نمی توانند بکنند.

من در طول عضویت در این گرایش، هرگز در مورد کمک های خودم در جلسات حرف نزدیم. اما از زمانی که این اختلافات بالا گرفته و به جهت تهمت هایی که به عناوین مختلف به من زده می شود، لازم می بینم که ریز مطالب را عنوان کنم. تنها از پنج سال پیش به این طرف، من ماهی ۷۰۰ یورو به «گرایش» می پرداختم. در ابتدا من تنها ساعتی ۶ یورو دستمزد داشتم. روزی ۱۰ ساعت و هفته ۶ روز کار می کردم. یعنی ماهی حدود ۲۴۰ ساعت که دستمزد ۱۲۷ ساعت آن را به «گرایش» می دادم و تنها دستمزد ۱۱۳ ساعت آن را برای مخارج زندگی خودم برمی داشتم. این به این معنی است که من بیش از نیمی از دستمزد خود را که ۷۰۰ یورو بود به «گرایش» می دادم. این در زمانی بود که حق عضویت رفقای که حق عضویت خود را پرداخت می کردند، ۲۰ دلار بود و فقط یکی از رفقا چیزی حدود ۱۰۰ پوند می پرداخت. پس من همیشه علاوه بر حق عضویت، ماهیانه کلی کمک مالی می دادم.

من پس از پرداخت مخارج زندگی ام مانند پول آب و برق و کرایه خانه و نیازهای شخصی خود، حتی سایر مخارج کارهای «گرایش» را مانند مخارج تکثیر و پست نشریه ماهانه «گرایش» و مخارج تهیه پرچم های «شبکه همبستگی کارگری» و «کارگران ایران تنها نیستند» به طول دو و نیم متر و عرض یک و نیم متر را خودم می نوشتم و تمام مخارج این ها را خودم پرداخت می کردم. بعد تمام آن ها را به زبان های مختلف درست می کردم و به خرج خودم به کشورهای مختلف می فرستادم. حتی پرچم های «احیای مارکسیستی» را هم خودم به خرج خودم خریده و به زبان های مختلف درست کردم. بعضی از وقت ها رازی نمی خواست که من برای «نشر کارگری سوسیالیستی» این همه وقت بگذارم و معتقد بود که به حد کافی مطالب داریم من باید در زمینه ی دیگری فعالیت کنم و از دست من ناراحت می شد، ولی من به او می گفتم اگر این کارها ضروری باشد، من انجام می دهم. مازیار رازی می خواست که فقط کاری که او می گوید بکنم و به من می گفت حرف گوش نمی کنی. من هم به او می گفتم که اگر نشان دهی که کار مهمی هست که باید انجام داد، من حرفت را گوش می کنم. یعنی من تا موقعی که اقا نشده باشم هیچ کاری را نکرده و نمی کنم.

با همه این تفصیل، من همیشه در کلیه جلسات «گرایش» و «احیا» حضور داشتم و در تمام آکسیون های «کارگران ایران تنها نیستند» شرکت می کردم. در طول تمام این سال ها شاید من از هر ۱۰ جلسه به یکی دیر کرده باشم. اوایل مازیار چیزی نمی گفت، ولی بعد شروع کرد به ایراد گرفتن. من توضیح می دادم. باز می دیدم که رازی شروع به ایراد گرفتن می کرد و از «کار نکردن» من شکایت داشت. یعنی کارهای من از دید او اهمیت نداشت چون که

به امر و نهی‌های او اهمیت نمی‌دادم و این بیش‌تر او را ناراحت می‌کرد و سعی می‌کرد حتی با تمسخر کردن من، (صد سال اول‌اش سخته و...) اعتماد به نفس من را خرد کند تا مطیع حرف‌های او شوم.

رفیق سارا قاضی: من صادقانه بودن حرف‌های رفیق یاشار را از جانب خود کاملاً تأیید می‌کنم. من در طول این سال‌ها هرگز نمی‌دانستم که او چقدر علاوه بر حق عضویت کمک مالی می‌کرد. ماهی ۷۰۰ یورو حقوق یک کارگر است. گفتن این موضوع‌ها در این‌جا از آن جهت اهمیت دارد که این افراد حالا می‌روند در صفحه فیس‌بوک یاشار و با کمال بی‌شرمی او را «کاسبکار دندان‌طلایی» می‌خوانند. کسی که این وقاحت را دارد، خود نه تنها هرگز یک ریال حق عضویت نداده (چه رسد به کمک مالی) بلکه از قبایل همین کمک‌های مالی رفیق یاشار ماشین خریده و همیشه مخارج فعالیت سیاسی و زندگی‌اش را گذرانده است. از این بدتر، بی‌اعتنائی مازیار رازی با این قبیل مسائل است. این‌گونه بی‌تفاوتی‌ها و یا دخالت نکردن‌های مازیار رازی که مُهر تأیید بر این‌گونه رفتارهای عقب‌افتاده خرده‌بورژوازی است، باعث بیرون آمدن من از «گرایش» شد. من به این نتیجه رسیدم که «گرایش» از پایه فاسد است.

در این‌جا به نظر من ریشه برخورد‌های غیررفیقانه «شورای دبیری» با رفیق یاشار نهفته در انتقادات نظری است که او از عقاید مازیار رازی می‌کرد و نیز کارها را به تشخیص خود انجام می‌داد. من معتقدم که باید به تصمیمی که از مرکز می‌آید احترام گذاشت و کار را خودسرانه نکرد، اما به شرطی که تشکیلات در عمل به سانترالیزم دموکراتیکی که تبلیغ و ترویج آن را می‌کند، پای‌بند بوده و توانایی بحث رفیقانه و مثبت را برای جلب نظر همه رفقا داشته

باشد. تا آن‌ها با رضایت خاطر به دنبال کار بروند و احساس تحقیر شدن و تحمیل کار به خود نکرده و با رغبت به انجام دستور مرکزی بپردازند.

سئوال چهاردهم کمیسیون: رفیق یاشار شما با این بحث رفیق سارا موافق هستید؟ به نظر می‌رسد که در یک تشکیلات باید به دستوری که از جانب رهبری می‌رسد، توجه کرد. چرا شما به خواسته‌های مازیار رازی توجه نمی‌کردید؟

رفیق یاشار آذری: من بنا به الهامی که در جوانی از «ماهی سیاه کوچولو» گرفته‌ام، همیشه و در همه حال در حال آموختن هستم و معتقدم که «ابزار پست برارنده‌ی اهداف پست» است. یعنی هدف نباید وسیله را توجیح کند و باز معتقدم که همه ما مبتلا به ایدئولوژی حاکم هستیم، بلااستثناء و خود رازی هم از این مستثناء نیست. من از مارکس یاد گرفته‌ام که یک کمونیست همیشه به همه‌ی مسائل با دید منفی نگاه کند و از این طریق می‌تواند عیب و ایرادات را سریع‌تر ببیند و معتقدم که در یک حزب باید سلسله مراتب حزبی با رعایت سانترالیزم دموکراتیک وجود داشته باشد، ولی بارها به رازی خاطر نشان کرده بودم که ما یک حزب نیستیم، ما یک گرایش هستیم و باید همه چیز به صورت اقناعی پیش رود مگر در مورد مسائلی که باید سریع رسیدگی شود که به رأی‌گیری می‌گذاریم و رأی اکثریت اجرا می‌شود؛ آن هم خود اکثریت ملزم به اجرای آن هستند. منتها رازی با این که همیشه ادعا می‌کرد که ما حزب نیستیم ولی وقتی به نفع او می‌شد می‌خواست ما از قوانین حزبی تبعیت کنیم و اقلیت تابع اکثریت باشد، ولی من به خود او بارها گفته بودم در صورتی که اکثریت محق باشد من تن به چنین کاری می‌دهم. ولی اگر حزب پیش‌تاز

کارگری درست شد و واقعا یک جو سالم در آن حاکم بود، من مجبورم هستم که به رأی اکثریت تن در دهم.

سئوال پانزدهم کمیسیون: بسیار خوب رفیق ناصر شما می خواهید مطالبی که می گفتید را تکمیل کنید؟

رفیق ناصر احمدی: در یکی از نخستین جلسات «احیای مارکسیستی» بود که من به همه رفقا پیشنهاد دادم که یک نفر مسئول جمع آوری بحث های عمده جلسات شده و آن ها را در فیسبوک «احیا» برای استفاده رفقا قرار دهد. این پیشنهاد من با استقبال از طرف رفقا روبرو شده و به ویژه خود مازیار رازی ضمن قدردانی از این پیشنهاد، مسئولیت آن را به عهده من گذاشت. به این ترتیب من برای مدتی حدود دو ماه و نیم هر هفته این کار را انجام دادم، البته در ابتدا با کمک آرام نوبخت و سپس هم با مسئولیت خودم و هر بار نیز طبق نظر مازیار رازی، در پایان متن ذکر می کردم که این ها در واقع از دید من نکات مهم جلسه گذشته بودند و هر رفیقی که مایل باشد می تواند آن را اصلاح و ترمیم کند و تا این جا کار به خوبی پیش می رفت و بارها هم من در جمع «گرایش» مورد تشویق رفقا و به ویژه مازیار رازی قرار گرفته بودم، تا این که دو نفر، یعنی فرامرز عباد و بتی جعفری، به جلسات ما پیوستند. آن هفته هم من طبق معمول، پس از پایان جلسه به جمع آوری خلاصه بحث های اطاق «احیا» پرداختم. بحث های عمده آن هفته به فرامرز عباد منحصر می شد، لذا من هم خلاصه ای از آن را جمع آوری کرده و طبق معمول بر روی صفحه فیسبوک «احیا» گذاشتم. این بار ظرف مدت کوتاهی پُستی از جانب این دو نفر گذاشته شد مبنی بر این که من صحبت های فرامرز را «تحریف» کرده بودم.

برخورد خشک، غیررuffانه و از بالای آن ها ابتدا برایم تعجب آور بود و احساس کردم در رابطه با صاحبکار جدیدی قرار گرفته بودم که سعی داشت مُهر خود را زده و «تفاوت» خود را با صاحبکاران قبلی نشان دهد. اما وقتی مدتی گذشت و روی آن بیش تر تمرکز کردم، به این نتیجه رسیدم که این ها می بایستی به این درک رسیده باشند که مازیار رازی به آن ها نیاز دارد و لذا از ابتدا که وارد فعالیت با ما شدند، می خواستند، مُهر خود را زده باشند. اما از تمام این ها گذشته و بر خلاف تصور من، مازیار رازی و مخصوصاً آرام نوبخت به طور عجیبی از آن ها حمایت کرده و حتی مازیار گفت: «اصلاً کی گفته بود که ناصر چنین کاری را بکند؟!» من واقعاً از شدت تعجب مات مانده بودم. در این جا بود که روش حذف گرایی او را عملاً حس کردم. در نتیجه از آن پس دیگر این کار را ادامه ندادم. در عین حال به این فکر می کردم که در حزب کمونیست کارگری پیش از این که از کسی انتقاد کنند، لاقلاً اول از زحمات او قدردانی می کردند و بعد هم اشکال کار و راه حل آن را می گفتند. اما در این جا، مازیار رازی به طور کلی نه تنها برخوردی توهین آمیز با من کرد، بلکه برای کوچک و بی اهمیت کردن کار من، حتی دروغ هم گفت.

به نظر من، این رفتار مازیار رازی و کلاً «شورای دبیری» در این نهفته است که آن ها اعضای را که زیاد از آن ها انتقاد کنند، به آسانی و با بی رحمی قربانی می کنند. افرادی مانند مازیار رازی و علیرضا بیانی، نه برای کسانی که از خود انتقاد کنند، ارزشی قائلند و نه خودشان بهیچوجه انتقادی را می پذیرند. برای این که موضوع کاملاً روشن باشد، می خواهم توجه شما را مجدداً به همین اتفاق توی صفحه فیسبوک «احیا» جلب کنم که چطور مازیار رازی به سادگی - و برای خودشیرینی نزد تازه واردینی که از همان اول نشان

داده بودند که الگوهای خود مازیار رازی هستند- تمام مسئولیت انجام این کار تشکیلاتی را به دوش من انداخت تا کوچک ترین نیازی به انتقاد به خود و بقیه رفقای در اطاق که در ابتدا به انجام این کار رأی مثبت داده بودند، نباشد.

رفیق سارا قاضی: ببینید، حرف رفیق ناصر کاملاً درست است و این هم که الان سؤال می کند که چرا بقیه رفقا از جمله خود ما در این مقطع دخالت نکرده و در مقابل برخورد مازیار رازی نایستادیم، سؤال کاملاً به حق و به جایی می کند. من این موضوع را هم به خاطر می آوردم. اما باز هم از روی اعتماد کامل به مازیار، حقیقاً در جلسه دقت کافی نکردم که متوجه شوم که انتقاد سرد و بی رحمانه مازیار در آن مقطع کاملاً بی جا بود و در مقابلش بایستم. اما من فکر کردم مورد دیگری پیش آمده که مازیار طبق روش همیشگی اش دارد از رفیق ناصر انتقاد می کند و در نتیجه دقت کافی نکردم. من شخصاً خیلی اشتباه کردم و در زیر پا گذاشتن حق رفیق ناصر سهیم بودم. با طرز اعتماد، من در رشد بوروکراسی درون «گرایش» نقش داشته ام. زیرا به مسائل درونی به عنوان یک عضو تعیین کننده نگاه نمی کردم و فکر کردم که بر حسب تقسیم مسئولیت ها، هر کس کارهای خودش را دارد و در نهایت باید به مازیار رازی جوابگو باشد. اما دیگر به فکر نمی رسید که پس مازیار رازی باید به چه کسی جوابگو باشد!

من معتقدم که در تشکیلاتی که به اصل دموکراسی کارگری پایدار است و در آن سانترالیزم دموکراتیک حاکم است، تمام اعضا رو به رهبری و رهبری رو به تمام اعضا مسئول است و باید جوابگو باشد. در طول این همه سال، دلیل این که مازیار رازی به اعضا جوابگو نبوده، اساساً به دلیل اعتماد بیش از حد ما به او بود. همین طور هم با ایجاد «شورای دبیری» ما مشکلی نداشتیم و به

او اطمینان کردیم، زیرا «شورای دبیری» از نظر ما برای تنظیم و اجرای خط «گرایش» در امر انتشارات و ارتباطات بود و بهیچوجه «برتری» خاصی نسبت به بقیه ی اعضا نداشت، زیرا از سال ها قبل نقش هر کس بر حسب توانایی اش مشخص شده بود. تا این که حدود دو سال پیش در جلسه اعضا مازیار اعلام کرد که وضعیت «گرایش» به سرعت در حال تغییر است و در واقع همه باید کمربندهای خود را محکم کنند و به میزان فعالیت خود بیافزایند. اما مشخص نکرد که وظیفه هر فرد به چه نحوی قرار است تغییر کند، به غیر این که همه باید به ساعات کار خود بیافزایند. در این جلسه همچنین به این اشاره کرد که اعضای که بتوانند کسانی را به عضویت در بیاورند به مرحله «کادر» ارتقا می یابند و بعد، از آن جایی که عضویت در «شورای دبیری» نقشی ثابت نیست و اعضای آن با رأی اعضا قابل تعویض هستند، اعضای جدید از میان این کادرها قابل انتخاب می باشند. اعضای هم که تا کنون به مثل گذشته اهمیت کار سیاسی خود را نسبت به امور شخصی، در درجه دوم قرار داده اند، می توانند بروند «به آب خنک خوردن خود ادامه دهد». من در این جا باز هم به چرخشی که در «گرایش» در حال اتفاق افتادن بود، پی نبردم. آن چه که در واقع در حال رخ دادن بود، این بود که «شورای دبیری» داشت به «باند رهبری» تبدیل می شد و مازیار رازی داشت خطی بین این گروه و بقیه اعضا می کشید. من اصلاً منظور از «کم کاری» و یا «عضو گرفتن» را نفهمیدم. زیرا هر کس داشت کار خودش را می کرد. من تصور کردم که لابد مانند سال های پیش که بعضی از رفقا مسئولیتی را می پذیرفتند، اما انجامش را به تعویق می انداختند، باز مازیار دارد گله می کند و تا جایی که مربوط به خود من می شد، من از اول دو مسئولیت عمده داشتم، یکی بخش زنان و دیگری تهیه

مقالات تئوریک و مسائل بین المللی این کارها را داشتیم می کردم و در نتیجه منظور از «کم کاری» را نفهمیدم.

البته شاید ایراد به من گرفته شود که چرا همان جلسه مسائل خودم را باز نکردم. دلیل آن این بود که وقتی من بعد از بیماری به فعالیتیم بازگشتم و در اولین جلسه با حضور علیرضا بیانی در بین رفقا مواجه شدم واقعاً شوکه شدم، زیرا فکر نمی کردم که او را به جمع «گرایش» پذیرفته باشند (و این در حالی است که من حتی در آن از موضوعاتی که رفیق یاشار در این کمیسیون، یعنی پس از بیرون آمدن از «گرایش»، مطرح کرده است هم خبر نداشتم. ما خیلی از مسایل را بعد از بیرون آمدن از «گرایش» از همدیگر شنیدیم). به هر حال، به خودم گفتم که بخش کار من به او ارتباطی ندارد و من می توانم به کار خودم ادامه دهم. پس از برگشتن من، مازیار به سرعت بساط «شورای دبیری» را به راه انداخته و پیشنهاد این که چه کسانی در آن باشند را هم داد، از جمله علیرضا. البته چون می دانست که علیرضا قدرت قلم ندارد که در «شورای دبیری» باشد، توضیح داد که دلیلش ارتباطات کارگری او در ایران است و در ضمن افراد «شورای دبیری» همیشگی نبوده و قابل تعویض هستند. این گذشت، اما من کلاً در مسائلی که مربوط به علیرضا می شد و یا علیرضا انجام داده بود و یا دخالت داشت و گزارش می داد و ... گوش نمی دادم و توجه نمی کردم. به همین دلیل هم به مسائل رفیق ناصر از ابتدا دقت نکردم، در واقع تمام مسئولیت کارهای علیرضا را به عهده خود مازیار گذاشته بودم.

اما ظاهراً بعد از این جلسه، تغییری در راه بود که مازیار به طور واضح به آن ها اشاره نمی کرد. مثلاً این که مهم نیست که در طول ۲۴ ساعته شبانه روز من چقدر کار می کردم، اما فقط مهم این بود که من کسی را به «عضویت» در

نیاورده بودم. حتی پیش از اولین سمینار «احیای مارکسیستی» در تابستان ۲۰۱۳ در جلسه ای این انتقاد را به من کرد که دلیل این که من عضوی نمی آورم این است که به اندازه کافی جدی کار نمی کنم. البته من در آن جلسه جوابش را دادم. اما این اشاره ی او نشانگر دید او نسبت به ارزش کار من بود. رفیقی بود از ایران که من با او کار می کردم. این رفیق برای مدتی ناپدید شد (البته بعدها بازگشت). مازیار رازی همچنین در جلسات دیگری به طوری ضمنی اشاره کرد که دلیل رفتن این رفیق، در واقع طرز کار من بود. من از یکی از اعضای «شورای دبیری» که غیرمستقیم با آن رفیق در تماس بود، در دو سه مورد مختلف سؤال کردم که «تو که غیرمستقیم تماس داری، آیا این رفیق با ما مشکلی داشته یا مسائلی شخصی خودش بود؟» و او گفت: «نه. هیچ ربطی به ما نداشته و قرار است که باز گردد.» اما مازیار رازی برای خراب کردن من از این مورد به عنوان نمونه داشت استفاده می کرد و من در تعجب بودم و منتظر بودم ببینم، این رفتارش با من به کجا می کشد.

مدتی پس از آن، با افزایش کارها برای «شورای دبیری» مازیار رازی در جلسه ای از من خواست که هر کاری در دست دارم زمین گذاشته و به تهیه مطالب میلیتانت بپردازم.

وقتی «آب خنک خوردن» را به علت «عضو» نگرفتن در کنار «هر کاری داری فعلاً زمین بگذار و مطالب میلیتانت را آماده کن» می گذارم (من برای تهیه مطالب میلیتانت از ساعت ۱۰ صبح تا ساعت ۲ صبح روز بعد هر روز کار می کردم تا از اخبار جهانی با خبر باشم و نه فقط ایران یا محل زندگی خودم)، به این نتیجه می رسم که مازیار قصدش استفاده ابزاری از وجود من بود، اما به شرط این که مثل همیشه دهان را ببندم و به کارهای او انتقادی نکنم.

چون «شورای دبیری» را به «شورای رهبری» خودش، یعنی یک باند مخفی تبدیل کرده بود که هیچ کس حق اعتراض به آن را نداشت. اگر کسی دهانش را باز می کرد، در درجه اول علیرضا را به قلع و قمع او می فرستاد تا با درون همان کاری را بکند که با بیرون می کرد.

مسئله هم «عضو» نیاوردن نبود، زیرا اگر این یکی از اهداف تعیین کننده بود، رفیق یاشار با آوردن رفیق سعید، اکنون سال هاست که باید «کادر» به حساب می آمد، در حالی که مازیار این واقعیت را همیشه پنهان کرده بود. به طوری که من هرگز این موضوع را تا بعد از بیرون آمدن از «گرایش» نمی دانستم. رفیق سعید صادقی سال ۲۰۰۰ میلادی به «گرایش» پیوست. این در حالی است که علیرضا هرگز «عضو»ی نیاورد که به مرحله «کادر»ی نایل آید، اما از این مرحله هم جهش کرده و به مرحله «شورای دبیری» رسید. او حتی رفیق ناصر را که شخصاً با او تماس گرفته و در نتیجه قرار بود، تماس او باشد را هم نتوانست سازماندهی کرده و به خود مازیار رازی سپرد. به عبارت دیگر، این اهداف و اصول و قوانین را مازیار رازی فقط برای ما وضع کرده بود؛ خودش اما کارهایش و تصمیماتش را بر حسب روابط محفلی خودش می کرد و می گرفت. مثلاً از آن جایی که رفیق یاشار مثل علیرضا دقیقاً مطابق خواسته های مازیار رازی عمل نمی کرد، پس با وجود قابلیت رسیدن به مرحله کادری، حق کادر شدن را از رفیق یاشار طی سال ها سلب کرده و حتی یک بار هم این موضوع را مطرح نکرد.

سئوال شانزدهم کمیسیون: رفیق یاشار شما مایلید راجب به دلایل

کناره گیری خود از «گرایش» صحبت کنید؟

رفیق یاشار آنری: بله، در این جا لازم است که توضیح بدهم که چرا در عین حال که از «گرایش» و «احیا» دفاع می کردم از «گرایش» کنارگیری کردم. روزی آرام نوبخت در تماسی با من، خواست تا برای او صفحه ای در «نشر کارگری سوسیالیستی» درست کنم. من این کار را کردم و از او خواستم تا مقالاتش را بفرستد تا در سایت قرار دهم. وقتی مقاله هایش را دریافت کردم، دیدم که به صورت پی دی اف هستند. از او وردهای آن ها را خواستم. او در جواب گفت: «نمی خواهد، همین ها را بگذار». به او خاطر نشان کردم که «نشر کارگر سوسیالیستی» نظم خاص خود را داشته که حتی مازیار رازی هم تا به آن روز آن را رعایت کرده بود؛ در بالای هر صفحه نام «نشر کارگر سوسیالیستی» می آید و صفحه بندی و خط و اندازه آن همه یکسان است. پس از این تنظیم مطالب، آن ها را در صفحه ات می گذارم. او اصرار داشت که با نام «نشر میلیتانت» و با صفحه بندی او بگذارم. من گفتم به این ترتیب نظم «نشر» را به هم می زند. او با دلخوری گفت که «اصلاً نمی خواهد و ...» من هم به احترام این که در ایران است، گفتم که فعلاً این کار می کنم، ولی بعداً باید درست شود تا مثل بقیه باشد. با رازی هم صحبت کردم و قرار شد که راجع به وردهای مقالات آرام در جلسه صحبت کنیم. در جلسه به جای بحث در باره دادن وردهای مقالات آرام به من، صحبت از این کردند که می خواهند وردهای آثار کلاسیک را علنی کنند. من اول جا خوردم و واقعاً فکر کردم که دارم اشتباهی می شنوم. بعد مازیار، علیرضا و آرام صحبت کردند و من هم ظرف ۵ دقیقه دلایل مخالفتم را توضیح دادم و سریع مازیار رفت سراغ رأی گیری و ظرف ۱۵ دقیقه کل مسأله را حل کردند؛ آن ها گفتند که: «ما آثار کلاسیک را از طریق "نشر میلیتانت" علنی می کنیم و تو هم هر کاری

می خواهی با "نشر کارگری سوسیالیستی" بکن.» اما نه در آن جلسه و نه بعد از آن هرگز مطرح نکردند که چرا آرام نوبخت وردهای مطالب خود را در اختیار «نشر کارگری سوسیالیستی» نمی گذارد! پس از آن از «گرایش» کناره گرفتم. رفقا سارا قاضی و ناصر احمدی هم خیلی اصرار کردند که به «گرایش» بازگردم، اما قبول نکردم، زیرا برایم مانند روز روشن بود که «شورای دبیری» توطئه کرده بود و به آن ها نو شتم که بدون اجازه من نمی توانند آن وردها را علنی کنند؛ من تمام زندگی ام را وقف این کار کردم و حالا به آن ها اجازه نمی دهم که من و «نشر» را خراب کرده و تمام آن زحمات را به پای «نشر میلیتانت» بریزند. برای کسب اعتبار برای «نشر میلیتانت» باید خودتان زحمت بکشید. اگر شما می خواهید که من قبول کنم، باید من را از نظر منطقی قانع نمایید. اگر قانع کنید، این کار را قبول می کنم، اما با توسل به باند بازی که موضوع را صدو هشتاد درجه چرخانید و چیزی که قرار بود صحبت شود نشد و چیزی که قرار نبود صحبت شود، صحبت شد، این یعنی توطئه، شما می توانید این کار را از راه درست اش انجام دهید، نه این که با توطئه. شما نمی توانید با توطئه مرا مقابل رأی اکثریت وادار به انجام آن کار بکنید. شما از در توطئه وارد شدید و من نمی پذیرم و از «گرایش» بیرون می روم، رهبری گرایش تصمیم به خرد کردن شخصیت یاشار آذری و «نشر کارگری سوسیالیستی» گرفته است و من چنین اجازه ای را به آن ها نخواهم داد و کارهایم را ضمن حضور در «احیا» انجام می دهم.

علیرضا بیانی در مطلبی نوشت که «یاشار آذری آثار کلاسیک را نمی توانی به مالکیت خودت در بیاوری. این آثار متعلق به طبقه ی کارگر است و....» اگر کسی این مطلب را می خواند، پیش خود تصور می کرد که این یاشار آذری

عجب انسان پستی است که آثار کلاسیک را تایپ زده ولی در مالکیت خود نگاه داشته و اجازه استفاده به کسی نمی دهد و در جواب علیرضا بیانی نوشتم که «خجالت نمی کشی که می نویسی من این آثار را به مالکیت خودم درآورده ام؟! در «گرایش» اگر یک نفر باشد که هیچ چیز را به مالکیت خودش در نمی آورد و برای مالکیت کم ترین ارزشی قائل نیست، یاشار آذری است. علیرضا شما در این جا به عمد کلمه «ووردها» را از قلم انداخته ای تا مسأله را وارونه نشان دهی. اولاً برخلاف گفته تو طبقه ی کارگر حدود ۱۴ سال است که از «نشر» استفاده کرده، پس در مالکیت من نیست. از طرف دیگر، بحث در این جا بر سر آثار کلاسیک نیست، بلکه موضوع ووردهای آن ها است و شما برای گرفتن این ووردها از ابتدا به جای این که صادقانه این ووردها را بخواهید، سعی کردید با دوز و کلک و حقه بازی من را وادار به این کار بکنید. من به علت روش برخورد شما است که به خواسته شما تن ندادم. خجالت نمی کشی که می گویی به "مالکیت خودت" درآوردی؟!»

پس از آن هر قدر که رازی خواست با من به تنهایی صحبت کند، قبول نکردم زیرا می دانستم که خود او در این توطئه دست داشته است و از آن روز تصمیم گرفتم که با آن ها تنها در جمع صحبت کنم و جلوی صحبت های محفل را بگیرم تا جای سوء استفاده برای کسی باقی نماند. اگر به من ثابت می شد که اشتباه کرده بودم و تمام این ها یک سوء تفاهم بوده است، حاضر بودم که به «گرایش» برگردم.

در سمینار امسال در آلمان هم وقتی رازی از من خواست که به «گرایش» برگردم، گفتم هنوز وقت آن نرسیده و او گفت که وقتی موعدش رسید، دوتایی راجب به آن صحبت می کنیم و من به او گفتم که دو تا شش ماه کمک مالی من

که تعهد کرده ام بدهم حدو تا شش ماه می شود ۸۴۰۰ یورو به اضافه ۶۰۰ یورو حق عضویت رفیق سعید در کل ۹۰۰۰ یورو که با کسر ۱۵۰۰ یورو برای مخارج سمینار اول (کلن) بقیه آن را که ۷۵۰۰ یورو بود در هامبورگ به او واگذار کردم و خاطر نشان نمودم که مخارج این سمینار را هم باز به عنوان کمک مالی خودم متقبل می شوم و بابت این سمینار هیچ پولی نه من و نه رفیق سعید از رفقا نگرفتیم. بگذریم که علیرضا بیانی ظاهراً در پاسخش در فیسبوک من در جایی آورده که این ها حق عضویت عقب مانده من بوده است و به کذب به جای یک سال دو سال ذکر کرده است، از آن جایی که بوروکراسی برای مخدوش کردن واقعیت کوشش می کند، کسی بهتر از یک اکثریتی نمی تواند به این امر بپردازد، من افتخار می کنم که چنین کسی در مخالفت با من به کذب مطالبی را بنویسد و از این طریق به درست بودن مبارزه ای که آغاز کرده ایم پی می برم. باید بگویم که البته بعضی از رفقا به من گفتند که چرا این تعهدهایی که کرده ام را می دهم؛ من که تعهدی به این گرایش ندارم. در جواب این رفقا گفتم مهم نیست، من چون قبل از بیرون آمدن تعهد داده بودم، باید به آن عمل کنم. من فقط در پنج سال آخر عضویت ام در «گرایش» هر ماه ۷۰۰ یورو کمک مالی می دادم و ساعتی ۶ یورو کار می کردم و تقریباً در ماه ۱۲۷ ساعت آن را برای گرایش به عنوان کمک مالی می دادم. به همین خاطر تقریباً هر روز ۱۰ ساعت و هفته ای ۶ روز و تقریباً در ماه ۲۴۰ ساعت کار می کردم و فقط ۱۱۳ ساعت آن یعنی کم تر از نصف کمک مالی برای خودم می ماند که از آن باید آب و برق و گرایه خانه و خرج رفت آمد و خورد و خوراک و لباس و کفش و.... را هم پرداخت می کردم. در طول این سال ها بیش تر از ۱۰۰۰۰۰ یورو به «گرایش» کمک مالی به اضافه ی حق

عضویت هایم پرداخت کرده ام. اوایل ساعتی ۵ یورو و بعدها ساعتی ۶ یورو کار می کردم. حالا خودتان حساب کنید بابت این ها چند ساعت من کار کرده ام. اما از دید رهبری «گرایش» کاری نکرده ام که البته این تنها بخشی از کمک هایم به «گرایش» بوده است. با همه این تفصیل من، هم در جلسات «گرایش» و «احیا» و هم در آکسیون های «کارگران ایران تنها نیستند» شرکت می کردم و شاید از هر ۱۰ جلسه یک بار دیر به جلسه می رسیدم. اوایل مازیار رازی با دیر آمدن من به جلسه مشکلی نداشت، اما پس این که آرام نوبخت دو سه بار از کار من در «نشر» تعریف کرد و گفت که «همه در ایران تو را می شناسند و....» همان بار اول که آرام نوبخت این تعریف کرد، مازیار رازی که مشخص بود از این تعریف ناراحت شده، بدون معطلی و با تمسخر گفت «توی ایران فکر می کند که همه این کتاب ها و مقالات را تو نوشته ای!» بار اول من پاسخی ندادم، اما در دفعه دوم در جوابش گفتم «آنانی که در ایران این مطالب را می خوانند، آن اندازه احمق نیستند که تفاوت بین نویسنده و مترجم را با باز نویس ندادند.» این برخورد باعث شد که تدریجاً شروع کرد به ایراد گرفتن از من که چرا گهگاهی دیر می آمدم. این در حالی بود که من مانند یک کارگر ساده مشغول کار بودم تا نیازهای مالی «گرایش» را در حد توان برآورده کنم و همزمان در کارهای تشکیلاتی «گرایش» هم شرکت داشتم و علاوه بر آن، کار نشر کارگری سوسیالیستی را خیلی خوب پیش می بردم. مازیار رازی هر چند هفته یک بار، باز به ایرادگیری ادامه می داد و می گفت که «تو هیچ کاری نمی کنی!» حتی کار به جایی رسید که او به خودش اجازه داد چند بار در جمع «گرایش» بگوید که «عیبی نداره رفیق یاشار، فقط صد سال اولش سخته!» من به وضوح می دیدم که مازیار رازی ماه ها در پی تدارک چیزی علیه من بود و

با اولین توطئه علنی بقیه اعضای شورای دبیری را هم به این توطئه کشاند و به قدری برنامه ریزی دقیق کرد که هیچ یک اعضای دیگر «گرایش»، به غیر خودم متوجه آن نشد.

در زیر لیست کتب و مقالات آثار کلاسیک را می توان مشاهده کرد که در ظرف چهار سال به تایپ رسیدند. علاوه بر این، اصلاح مجدد تمام آثار کلاسیک موجود در سایت نشر کارگری سوسیالیستی نیز ظرف همین مدت انجام گرفت. رهبری گرایش از کل فعالیت های من در این دوره کاملاً مطلع بود و حتی بر سر اولویت های آن ها با آرام نوبخت هم مشورت کرده بودم. لیست پایین تر کتاب هایی است که آرام نوبخت در اولویت قرار داده و برای من ارسال نمود. با توجه به همه این مسائل، مازیار رازی، آرام نوبخت و علیرضا بیانی باز هم ادعا می کردند که من طی این سه سال کاری نکرده بودم و من را شارلاتان می خواندند. من در این جا از خوانندگان این کتاب می خواهم که خودشان اسمی برای رهبری این گرایش انتخاب نکنند، زیرا خودم از گذاشتن نام مناسب بر این افراد شرم دارم.

لیست کتاب های تایپ شده اما اصلاح نشده طی سه سال در گرایش و یک سال بعد از گرایش		
فهرست	صفحه	نویسنده
سرمایه جلد ۱	۱۲۳۴	مارکس
سرمایه جلد ۲	۸۶۰	مارکس
سرمایه جلد ۳	۳۹۸	مارکس
منشاء خانواده	۲۱۴	انگلس

ایندولوژی آلمانی	۱۰۶	مارکس
جنگ داخلی در فرانسه	۱۴۲	مارکس
دو نوشته از کارل مارکس ۱- درباره مسأله ی یهود ۲- ادای سهمی به نقد فلسفه ی حقوق هگل- مقدمه	۷۱	مارکس
دست نوشته های اقتصادی فلسفی ۱۸۴۴	۲۳۸	مارکس
لودویک فوئرباخ و پایان فلسفه ی کلاسیک آلمانی	فصل اول ۱۹۰	فریدریش انگلس
از ایده آلیزم تا ماتریالیزم (هگل و هگل های چپ)	فصل دوم ۷۵	گئورگی پلخائف
تقابل دیدگاه های ماتریالیستی و ایده آلیستی (فصل نخست فوئرباخ)	فصل سوم ۱۱۰	کارل مارکس، فریدریش انگلس
اتحادیه ی کمونیست ها	۲۴۸	مارکس
انقلاب آقای دورینگ در علم (آنتی دورینگ)	۳۸۶	مارکس
افغانستان	۱۶	مارکس
درباره تکامل مادی تاریخ	۱۵۳	مارکس
سانسور و آزادی مطبوعات	۱۱۲	مارکس
مزد- بهاء- سود	۷۲	مارکس
مقدمه ای بر نقد اقتصادی سیاسی	۴۲	مارکس
ماهیت طبقاتی دولت شوروی	۳۹	تروتسکی
دولت کارگری و مسأله ی ترمیدور و بناپارتیزم	۳۵	تروتسکی
لنین جوان	۳۱۸	تروتسکی

روزا لوکزامبورگ	۱۳۲	تونی کلیف
ده روزی که دنیا را لرزاند	۳۴۷	جان رید
کمونیسم و خانواده	۴۳	کلنتای
نقطه نظر درک ماتریالیستی تاریخ	۹۸	کارل کورش
حق تعیین سرنوشت	۸۱	لنین
سوسیالیسم و مذهب	۳۲	لنین
کارل مارکس (زندگی نامه با فشرده ای از مارکسیزم	۵۶	لنین
مسائل اساسی مارکسیزم	۱۱۸	پلخائف
از ایده الیزم تا مارکسیزم	۶۱	پلخائف
درباره ی سوسیالیسم تخیلی	۱۴۱	پلخائف
سانتر الیزم و دموکراسی	۵۵	روزا لوکزامبورگ
سوسیالیسم و کلیساها	۳۳	روزا لوکزامبورگ
حاجی آقا	۱۲۵	صادق هدایت
علویه خانم	۱۳۶	صادق هدایت
توپ مروارید	۱۱۹	صادق هدایت
الفبای کمونیسم	۱۴۰	ن. بوخارین- الف. پرابراشنسکی
بین الملل چهارم	۲۲۶	پیرفرانک
یادداشت های زندان (جنبش سندیکایی اسپانیا و کمیسیون های کارگری	۸۳	کاماچو
شیعه گری	۱۳۷	احمد کسروی
بهائی گری	۹۰	احمد کسروی

صوفی گری	۸۰	احمد کسروی
مبارزه ی طبقاتی	۱۷۰	کارل کائوتسکی
نهمین کنگره ی حزب کمونیست (ب) روسیه منتخب آثار ص ۷۲۶	۲۳	لنین
روحانیت و سیاست	۴	لنین
سخن رانی درباره برنامه حزب منتخب آثار ص ۶۶۷	۲۸	لنین
طرح اجمالی برنامه حزب کمونیست روسیه انتشارات علم، بهار ۱۳۵۹ ترجمه ی حسن پویان	۳۳	لنین
انقلاب فرهنگی در چین	۶۴	تروتسکی
کشف «سرمایه»	۱۲	ایزاک دویچر
سوسیالیزم و مذهب	۳۲	لنین
روش سوسیال دموکراسی نسبت به جنبش دهقانان	۱۵	لنین
درباره ی اعتصاب ترجمه ی سیما پاشا	۱۵	لنین

لیستی که من از آرام نوبخت خواسته بودم که برایم الویت بندی کند تا کارها را طبق میل شورای دبیری پیش برود را در زیر می توان ملاحظه کرد.

رفقا، من بنا به درخواست رفیق یاشار اولویت اصلاح کتاب های تایپ شده را در جدول زیر تعیین کردم ام. برخی نکاتی که برای تعیین این اولویت مدّ نظر داشته ام عبارتند از:

۱- تعدادی از کتاب های مندرج در فهرست، هنوز مورد باز انتشار قرار می گیرند و به همین دلیل می توان از کتابفروشی ها تهیه کرد (مثلاً کتاب های سرمایه، جنگ داخلی در فرانسه، مزد و بها و سود و الی آخر). بنابراین فعلاً نیازی نیست که آن ها ابتدا اصلاح و منتشر شوند.

۲- انتشار مجدد برخی دیگر از کتاب ها متوقف شده و بنابراین در بازار موجود نیست. ولی فعلاً به دلیل موضوع و محتوای آن ها، اولویت چندانى برای انتشار ندارند (مانند درباره مساله يهود و غيره).

۳- برخی از کتاب ها (مانند ده روزی که دنیا را لرزاند، زندگینامه مارکس و غيره) در سایر سایت ها موجود و قابل دسترسی هستند. پس فعلاً انتشار آن ها نیز اهمیت حیاتی ندارد.

۴- برای تعیین اولویت ها، موضوعات مهمی که اخیراً مورد بحث قرار گرفته است، لحاظ شده (مانند مفهوم سوسیالیزم و ماهیت شوروی، مذهب و الی آخر)

۵- در تعیین اولویت ها، حجم کتاب را هم در نظر گرفته ام؛ تا هم اولاً فشاری بر رفیق یاشار نباشد و هم به جای مثلاً اصلاح یک کتاب ۵۰۰ صفحه ای، بتواند پنج کتاب ضروری (با متوسط حجم ۱۰۰ صفحه) در بیاورد و به این ترتیب سرعت عمل هم افزایش پیدا کند.

با در نظر گرفتن این نکات، فهرست اولویت اصلاح کتاب های تایپ شده از این قرار است:

آثار پایه ای (مورد نیاز برای بحث های آموزشی):

الفبای کمونیزم	۱۴۰	ن. بوخارین- الف. پرابراژنسکی
مبارزه ی طبقاتی	۱۷۰	کارل کائوتسکی

استالینیزم و ماهیت شوروی:

ماهیت طبقاتی دولت شوروی	۳۹	تروتسکی
دولت کارگری و مسأله ی ترمیدور و بناپارتیزم	۳۵	تروتسکی

حزب و سانترالیزم:

سانترالیزم و دموکراسی	۵۵	روزا لوکزامبورگ
-----------------------	----	-----------------

مانوینیزم و حکومت چین:

انقلاب فرهنگی در چین	۶۴	تروتسکی
----------------------	----	---------

مسأله ملی و مذهب:

حق تعیین سرنوشت	۸۱	لنین
سوسیالیزم و مذهب	۳۲	لنین
سوسیالیزم و کلیساها	۳۳	روزا لوکزامبورگ
روحانیت و سیاست	۴	لنین

آثار کلاسیک:

اتحادیه ی کمونیست ها	۲۴۸	مارکس
انقلاب آقای دورینگ در علم (آنتی دورینگ)	۳۸۶	مارکس
لنین جوان	۳۱۸	تروتسکی

مسأله زنان:

کمونیسم و خانواده	۴۳	کلنتای
-------------------	----	--------

رفیق سارا قاضی: آیا یک انسان سالم حالا مارکسیست، لنینیست، تروتسکیست و انقلابی بودنشان پیشکششان، می تواند ادعا کند که یاشار آذری هیچ کاری برای گرایش نمی کرده است؟!!!

ببینید، من همین الان درست متوجه نکته رفیق یاشار شدم. یعنی در «گرایش» نتوانستم بفهمم که اختلاف بر سر چیست. حتی وقتی به تنهایی با مازیار و بعد هم با یاشار صحبت کردم، متوجه این نکته نشدم که «شورای دبیری» در تماس مستقیم با رفیق یاشار یک طور توافق کرده بود و در جلسه موضوع دیگری را مطرح کرد! از بیرون که به این طرز قرار دادن یک رفیق در بیخ دیوار نگاه

می کنیم و می بینیم که چطور همه رفقا هم رأی «موافق» داده اند و هیچ کس اعتراض نکرده، این طور به نظر می رسد که در «گرایش» وضع خیلی وخیم بوده است. اما همان طوری که قبلاً گفتم در مورد ما (رفیق سعید و من) از روی اعتماد بود، در حالی که رفقا یاشار و ناصر در حال مبارزه بودند.

سئوال هفدهم کمیسیون: رفیق سارا چرا در نتیجه این مجادلات در «گرایش» باقی نماندید و با آن ها برخورد نکردید؟

رفیق سارا قاضی: اولاً در بخش بعدی که رفتار اعضای «شورای دبیری» را از نزدیک نشان می دهیم، خواهید دید که من با چه عمل غیرمترقبه ای از جانب این «شورای دبیری» قرار گرفتم و مازیار رازی در جاهایی که به طور عینی و عملی می دید که رفقای در «شورای دبیری» به اشتباه و بی دلیل داشتند به من توهین می کردند، بهیچوجه دخالت نکرد و با گفتن حقیقت جلوی اعمال ناشایست آن ها را نگرفت. در آن مرحله من متوجه شدم که در «گرایش» جایی ندارم و ماندن در آن برای مبارزه و با آن ها فایده ای ندارد. همان طوری که گفتم درخت از ریشه گندیده بود. اگر مازیار رازی کوچک ترین دخالتی کرده و تنها حقیقت را بیان می کرد، بقیه در «شورای دبیری» از رو شمشیر نمی بستند. دوم، خواهید دید که مازیار رازی نه تنها در مرحله ای که می باید دخالت کند سوکت اختیار کرد، بلکه در مرحله ی بعدی به ما تهمت باندبازی زد. اما در هیچ یک از بحث ها نتوانست نشان دهد که ما به چه دلیلی و برای چه استفاده شخصی/جمع این باند را ساخته بودیم. به غیر از این که در پایان گفت که «همه این ها تقصیر من (یعنی تقصیر خود مازیار) بود». اما باز

هم می خواست که ما از دستورات او پیروی کنیم و هرگز حاضر نشد، حتی بپرسد که مطالبات ما چیست.

شخص من در اولین جلسه رسمی بعد از سمینار نتوانسته بودم نکات مورد نظرم را بیان کنم. یک مورد داشتم که تا آخرین نشست ما با مازیار رازی قابل مطرح شدن و مهم بود و آن خود علیرضا بود. در جلسه سمینار، اسانلو عنوان مناظره او با مازیار رازی را اشتباه بیان کرد. بلافاصله همه ای اطاق را گرفت، ولی علیرضا بیانی چنان شمشیرش را از رو بسته و شروع به داد زدن کرد که از پای اسکایپ برای شنونده واقعاً گوش خراش و عجیب بود. برای من عجیب بود چون حالا می دیدم که این حرکات را نه تنها در فیسبوک و جاهای دیگر با دیگران می کند، اما حالا که جلوی خود مازیار هم کرده، مازیار سکوت می کند. در آن لحظه، نه تنها اسانلو از طریق اسکایپ به مناظره وصل بود، بلکه من و آرام نوبخت هم از همان طریق گوش می کردیم و من همین لحظه برای نوبخت در تکست نوشتم: «باز او شروع کرد!» بحثی که من در جلسه می خواستم مطرح کنم و اصرار داشتم در جلسه «گرایش» باشد، همین بود که می خواستم از مازیار رازی انتقاد کنم. می خواستم بگویم که علیرضا بیانی همه جا «گرایش» را مفتضح کرده و باید به این عمل خاتمه داد و چند پیشنهاد دیگر داشتم. منتهی حتی در آخرین نشست با مازیار، او کوچک ترین دری را برای شنیدن پیشنهادات ما باز نگذاشت و با بی اعتنائی به نکات مورد نظر ما می خواست که هر یک از ما پیشنهادات او را بپذیریم. حتی زمانی که گفت «همه این ها تقصیر من بود» حتی اضافه نکرد که حالا «پیشنهاد شما چیست». من در این اختلافات و مجادلات، خود را با مازیار رازی طرف می دانستم، نه بقیه و مازیار نشان داد، حضور من در «گرایش» تنها موقعی

خوب است که او بتواند به طور ابزاری از من استفاده کند. البته ناکفته نماند که من در گذشته هم چندین بار در جلسه با مازیار در بحث ها اختلاف پیدا کرده بودم، ولی همین رفقا در آن زمان مثل خود من که به مازیار اعتماد داشتم، در رأی گیری به نفع او رأی می دادند، پس چیزی تغییر نمی کرد. اما این بار، چشم های ما باز شد و به حمایت از یکدیگر برخاستیم و این را مدیون رفیق ناصر هستیم.

سنوال هجدهم کمیسیون: رفقا در این بخش چیز دیگر می خواهید اضافه کنید؟

رفیق یاشار آثری: من علاقه دارم که گوشه هایی از تاریخچه فعالیت سیاسی خودم را اشاره کنم تا نمونه ای باشد از سابقه فعالیت سیاسی در این جمع، زیرا هیچ یک از ما بی تجربه و ساده نبودیم که به دام سکوت افتاده باشیم، بلکه این روابط محفلی و جنبی فرد فرد ما با مازیار رازی بود که به این روش حیات بخشید.

سال ۱۳۵۷ بود و من کتاب «ماهی سیاه کوچولو» اثر صمد بهرنگی را تازه تمام کرده بودم. به نظر من «ماهی سیاه کوچولو» یکی از با ارزش ترین کتاب هایی است که در عرم خوانده ام؛ حداقل این که در من نیاز به کنجکاوی در مورد مطالب و مسائل نو را به بار آورده است و از این جهت همیشه در کاوش ام. اولین فعالیت تشکیلاتی خودم را در «سازمان چریک های فدایی خلق» شروع کردم و خود را ادامه دهنده ی راه صمد بهرنگی و علیرضا نابدل دانسته ام و اخلاق کمونیستی را از این رفقا آموخته بودم و همیشه به این آموزش افتخار می کنم. درون یک هسته ی مطالعاتی «منتخب آثار لنین» را

خواندم. بعد از مدتی هسته ما جذب «راه کارگر» شد. با آن ها کار را شروع کردیم، زیرا معتقد بودند در شوروی انحرافات وجود داشت و به تفاوت مفهوم حکومت و دولت نیز اعتقاد داشتند. این نظریات در آن زمان به نظر ما درست می آمد. در «راه کارگر» من مسئول انتقال نشریه به شهر خودمان بودم. آخرین شماره ای که به شهر خودمان آوردم، نوار «عاشق عبدالعلی» را به همراه داشت و می خواند: «بیر کره دا ایری دورب دوز دیک یاخشینی، یاخشی دوز، دوز آنلیاخ» یعنی: «یک بار هم که شده کج بایستیم ولی درست صحبت کنیم، خوب را خوب، و بد را بد بفهمیم». تا این که «راه کارگر» به ناگهان و یک شب تا صبح موضع خود را نسبت به رژیم عوض کرد. اگر اشتباه نکنم در چند جزوه با عنوان «کابوس: فاشیزم یا واقعیت» بیرون داد و در آن رژیم را فاشیستی ارزیابی می کرد ولی تا روز قبل کاست حکومتی بود. در هسته، بحث در گرفت که ماهیت رژیم چطور یک شبه تغییر کرد؛ و به این رسیدیم که ارزیابی از اول اشتباه بوده است.

با شروع دوران بگیر و ببندهای سال های ۶۰/۶۱، من در شهر دیگری مشغول به کار بودم و یک شب وقتی به شهر خودمان رسیدم، متوجه شدم که تمام رفقای هسته را دستگیر کرده اند و فقط یکی از آن ها که مخفی شده بود دستگیر نشده بود و به همین خاطر به شهر محل کارم برگشتم. البته قبلاً وقتی در هسته بودم از مسئول هسته پرسیدم که من یک نشریه به نام «کارگر» دیدم و یک مقاله داشت از تروتسکی و پرسیدم تروتسکی کیست؟ و مسئول هسته گفت که تروتسکی همان کائوتسکی مرتد است که در منتخب آثار لنین خواندیم و من آن موقع دیگر از کنجگای دست برداشتم. مدت زیادی از این ماجرا گذشت تا این که من پس از مدتی بر دکه ی یک روزنامه فروشی نشریه «حزب کارگران

سوسیالیست» را دیدم. باورم نمی شد که در آن شرایط چنین نشریه ای بیرون بیاید. بالاخره با ترس و لرز، یکی از آن ها را خریدم. اولین مقاله آن درباره ی دخالت کوبا در آنگولا بود. برایم خیلی شیرین و جذاب بود. من همیشه عاشق کار تشکیلاتی بودم و نمی توانستم بیکار بنشینم و دست روی دست بگذارم و در نتیجه تصمیم گرفتم با آن ها تماس بگیرم.

به آدرس پستی آن ها رفتم و چندین روز جلو درب آن ها قدم زدم ولی جرئت داخل ساختمان شدن را به خاطر شرایط نداشتم. عاقبت دل به دریا زده و از پله ها بالا رفتم. وارد اتاقی شدم و با دلهره اطرافم را نگاه می کردم که فردی با صدای گرمی محترمانه پرسید که چه کار داشتم. منظورم را گفتم. کمی صحبت کردیم و من از سابقه ام گفتم و در آخر چند کتاب خریدم و از آن جا بیرون آمدم. من تا به امروز، در هیچ جایی چنین محیط صمیمی و رفیقانه ای ندیده ام. آن ها اغلب کتاب های تروتسکی را ترجمه کرده و در کتاب فروشی ها می گذاشتند. من هم «زندگی من» و «تاریخ انقلاب روسیه» را از آن ها خریدم. آن ها به من طرز صحیح مطالعه کردن را آموختند و گفتند اگر می خواهی مسائل را بفهمی، نه این که یاد بگیری، باید سعی کنی که همیشه دید انتقادی داشته باشی و توی کتاب ها و مقالات مارکسیستی چه کلاسیک و چه معاصر سعی کنی که ایرادات آن ها را پیدا کنی و تا قانع نشدی از بحث کردن در مورد آن ها دست برنداری. به این شکل هم به خودت کمک می کنی که ساخته شوی و هم به تشکیلات کمک می کنی که ایرادات اش را درست کند. بابک زهرانی به من خاطرنشان ساخت که هرگز خودم را از مارکس، انگلس، لنین و تروتسکی کم تر نیینم، زیرا که ما از کوله بار تجربیات آن ها برخورداریم، در حالی که آن ها خود به مراتب تجربه ی کم تری داشتند.

ترکیب تشکیلاتی آن ها بیش تر کارگری بود. از قبیل، کارخانه مینو، ری او واک، ایران ناسیونال، داروسازی، بنز خاور و پارچه بافی و در شهرستان ها تراکتورسازی، پتروشیمی و شهر صنعتی البرز لیفتراک سازی که تعدادشان در تهران تقریباً ۳۰ تا ۴۰ نفر و در کل نزدیک ۵۰ تا ۶۰ نفر بودند. با وجود این که پشت این ها به بین الملل چهارم و در سایه ی آن به پشتیبانی فیدل کاسترو و دانیل اورتکا گرم بود، ولی من از علنی کار کردن آن ها در تعجب بودم؛ حتی به مجلس درخواست قانونی شدن داده بودند و اسم آدرس تمام رهبران حزب در آن جا قید شده بود و دلشان خوش بود به بین الملل چهارم که از آن ها پشتیبانی می کرد. حزب کارگران سوسیالیست اولین زندانیان سیاسی در ایران را دادند. از میان آن ها ۹ نفر در خوزستان دستگیر شدند و ۷ نفر دیگر در حین پخش اعلامیه هائی در باره ی این ۹ نفر، باز در خوزستان دستگیر و زندانی شدند. به خاطر فعالیت بابک زهرائی در بین الملل چهارم و این که جزو یکی از رهبران بین الملل چهارم پیش از انقلاب بود و همه او را می شناختند، نامه ای از طرف فیدل کاسترو و دانیل اورتکا به حکومت ایران ارسال گردید. پس از آن نیز نامه ای از سوی بهشتی به زندان فرستاده شد مبنی بر این که این را آزاد کنند. البته در داخل هم تمام نویسندگان خواهان آزادی این رفقا امضا جمع آوری کرده بودند. حزب کارگران سوسیالیست دولت را سرمایه داری می خواند و تبلیغ حکومت کارگران و دهقانان را می کرد (البته آن موقع برایم این چیزها به صورت گنگ مطرح بود) و دیگر این که علیه جنگ تبلیغ می نمود و معتقد بود که مستقل باید علیه صدام جنگید و چند نفرشان داخل گروه چمران در جبهه می جنگیدند. با کشته شدن چمران (به دست خود رژیم، ولی گفتند که صدامیان

با خمپاره زده بودند)، دیگر نتوانستند در جبهه علیه صدام بجنگند. به نظر من این ها اشتباهاتی بود که این تشکیلات داشت.

من وقتی عضو این حزب شدم مکانیک ماشین های سنگین ۸ و ۱۰ سیلندر بودم.

دلایل بسته شدن نشریه «کارگر» از این قرار بود: دو نفر از رهبران شان در زندان بودند و به آن ها گفته بودند اگر تعهد بدهند که فعالیت سیاسی نمی کنند آزاد می شوند آن ها در زندان، از طریق همسرانشان نظر حزب را جویا شدند و بابک زهرائی گفت که هر چه زودتر تعهد بدهند و بیرون بیایند. وقتی آزاد شدند، در آخرین شماره نشریه حزب به نام «کارگر» هر آن چه در زندان گذشته بود را با عنوان بزرگ «در زندان اوین چه می گذرد» آوردند و خاطر نشان کردند که ما به فعالیت سیاسی خودمان ادامه می دهیم و تعهد ما از اعتبار ساقط است. پس از آن، از زندان اوین با تلفن به بابک زهرائی گفتند که خودش را به اوین معرفی کند و او در جواب گفته بود که ما حکومت تلفنی نداریم. اگر می خواهید باید کتباً درخواست کنید. بعد نامه ای دریافت کرد که خودش را هر چه زودتر به زندان اوین معرفی کند و او از حزب خواست که یک جلسه کنگره ی اضطراری بگذارند تا در این باره تصمیم بگیرند. وقتی کنگره ی تشکیل شد و بابک زهرائی گفت که این ها تلفن زدند و بعد از اعتراض او نامه فرستاده بودند و با این کارشان می خواستند من فرار کنم، ولی از آن جایی که زندان هم یکی از واگن های مبارزه است (مثل واگن غذاخوری در قطار) من پیشنهاد می کنم من خودم را معرفی کنم تا این ها نتوانند حزب را قلع و قمع کنند و خودش را به زندان معرفی کرد.

اما بعد از معرفی کردن او برادرش سیامک زهرائی که در حزب بود، یواش یواش در نبودن بابک زهرائی به راست زد و بابک زهرائی از داخل زندان توصیه می کرد که با او مدارا شود تا رژیم نتواند از این موضوع سوءاستفاده کند، ولی کار به جایی رسید که سیامک زهرائی گفت که این رژیم سرمایه داری نیست. البته یک نفر دیگر به نام وهاب با او هم نظر بود و کلاً همین دو نفر بودند که راست می زدند. باز این دفعه از زندان از طریق بابک زهرائی خبر آمد که کنگره حزب را بگذارند و بعد از بحث با این دو، آنان را از حزب اخراج کنند و همین کار را هم کردند. البته به خاطر این که رابطه بابک زهرائی با حزب قطع نشود به پیشنهاد خود بابک زهرائی همسرش به نام کاته زهرائی سخن گوی حزب شد و تمام این موارد از طریق او منتقل گردید.

و بعد از مدتی بعضی از رفقا را که گرفتند من محل کار خودم را عوض کردم و به شهر دیگری نقل مکان کردم و بعد از مدتی که تصمیم گرفتم بعضی از آن ها را که می شناختم پیدا کنم، موفق نشدم و وقتی احساس کردم که خودم هم تحت تعقیب قرار گرفتم در نتیجه در اولین فرصت از کشور خارج شدم.

سئوال نوزدهم کمیسیون: رفیق یاشار آذری شما چه موقع و چطوری به این گرایش پیوستید؟

رفیق یاشار آذری: وقتی در خارج کشور با گروه های مختلف آشنا شده بودم، از آن جایی که نمی توانستم منفرد بمانم تصمیم گرفتم که کار تشکیلاتی را از یک جا شروع کنم و به همین خاطر اول چند ماهی با راه کارگر و متعاقب آن در اتحاد چپ کارگری شروع به فعالیت کردم ولی اختلافاتی که واحد ما با اتحاد چپ کارگری پیدا کرد و مخصوصاً در مورد یک مسأله که من الآن حضور

ذهن ندارم در رابطه با چه موضوعی بود، رأی گیری صورت گرفت و رأی ها مساوی آمد و در این جا فقط رأی اتحاد فدائیان کمونیست بود که مسأله را تعیین می کرد و خیلی از راه کارگری ها سر «یدی» ریختند و با کلماتی از قبیل «من بمیرم» و «جون من» و «جون این ریش» بالاخره رأی یدی را گرفتند و وقتی ما و کسان دیگر از قبیل «شورای کار»ی ها، یدی را مقصر قلمداد کردیم، یدی پشیمان شد و خواست رأی خودش را پس بگیرد. گفتند که رأی گیری تمام شده باید قبل از رأی دادن این فکر را می کرد. یعنی محیطی برای کار کردن ندیدم و تمام کارها را راه کارگری ها به دست خود گرفته بودند، زیرا که تعدادشان بیش تر بود و همیشه در رأی گیری ها هر چی آن ها می خواستند تصویب می شد و من دنبال آلترناتیو دیگری بودم تا این که در این اثنا به وسیله ی یکی از رفقایم که تقریباً عقاید آنارشیستی داشت مرا با نشریه «کارگر سوسیالیست» آشنا کرد و او یک شماره از این نشریه را هم به من داد. با آن ها تماس گرفتم و ۱۰۰ مارک هم از آن ها کتاب و نشریه خریدم و بابت آن ها ۳۰۰ مارک، یعنی ۲۰۰ مارک هم به عنوان کمک مالی پرداختم. اکثراً کتاب های تروتسکی و ارنست مندل بود. پس از مطالعه آن ها با رازی تماس گرفته و علاقه خودم را به همکاری نشان دادم و متذکر شدم که در صورت تمایل متقابل آن ها به عضویت من، چند کمبود از نظر برنامه دارند که باید اول بر طرف شود. این کمبودها این ها بودند:

۱- نابودی حاکمیت سرمایه

۲- دیکتاتوری انقلابی پرولتاری

۳- تسلیح کارگران و دهقانان فقیر تا برقراری سوسیالیزم و زوال هرگونه دولت

مازیار رازی می گفت که ما به همه این ها اعتقاد داریم ولی همه چیز را نمی شود در اهداف و اصول نوشت و من گفتم اگر این ها آورده نشود، من همکاری نمی کنم و به این صورت در شماره ۶۵ آورده شد. در شماره ۶۶ نشریه کارگر سوسیالیست مورخ مرداد ۱۳۷۸ مصادف با جولای ۱۹۹۹ اسم یاشار آذری به عنوان یکی از همکاران نشریه کارگر سوسیالیست در پشت آن نقش بست و اکثر کارهای نشریه شماره ۶۶ را در منزل مازیار رازی من انجام دادم و همان روز هم در باره «نشر کارگری سوسیالیستی» صحبت کرده و کتب و مقالاتی که از مندل و تروتسکی نداشتم (که تقریباً ۶ یا ۷ عدد تجاوز نمی کرد) را رازی به من داد و خواستم از آن ها هم کپی بردارم که خاطرنشان کرد که برای خودش یک عدد نگه داشته است و من می توانم آن ها را برای خود نگاه دارم.

من در آن جا به او قول دادم که هم اسم مازیار رازی را به جنبش خواهیم شناساند و یا تحمیل خواهیم کرد چون که واقعیت ها همیشه خود را تحمیل می کنند و هم «نشر کارگری سوسیالیستی» اعتبارش از «کارگر سوسیالیست» بیش تر خواهد شد. هر چند او پوزخندی زد و من هم به خاطر پوزخنداش به او گفتم که «نشر کارگری سوسیالیست» یکی از بزرگ ترین کتاب خانه های مارکسیستی ایران خواهد شد ولی اسم «کارگر سوسیالیست» را شما شاید به اسم دیگری تبدیل کنید و من به دلیل این که معتقدم در تشکیلات کمونیستی ما احتیاج به گاو و گوسفند نداریم، همه باید چوپان باشند و به همین خاطر نیاز جنبش کارگری به چنین کتابخانه ای بسیار زیاد است و حتی این را هم اضافه کردم که ما احتیاج به هزاران هزار م. رازی داریم. اگر یک م. رازی داشته باشیم او را با هزار و یک ترفند یا می خرند و یا می کشند ولی وقتی هزاران م. رازی

داشته باشیم دیگر خریدن و یا گشتن او کاری از پیش نخواهند برد چون که م. رازی های دیگر کار او را ادامه می دهند و در پایان به او تأکید کردم که من به خاطر حرف صمد بهرنگی این «نشر کارگری سوسیالیستی» را قبول می کنم که می گوید: زندگی یا مرگ من، چه اثری در زندگی دیگران خواهد گذاشت. این «نشر کارگری سوسیالیستی» همان چیزی است که من برای طبقه ی کارگر بعد از مرگم خواهم گذاشت و تا این کار را تمام نکنم دست بردار نخواهم بود.

از آن تاریخ تا یکی دو سال پیش تمام مقالات و کتب نه تنها آثار کلاسیک بلکه آثار معاصر و غیره و همین طور اکثر مطالب نشریه «کارگر سوسیالیست» و «جوان سوسیالیست» را تایپ، اصلاح و صفحه بندی کرده ام. بنا به پیشنهاد من، مازیار رازی برای آثار کلاسیک پیشگفتارهایی را هم نوشت هر چند بعد از انشعاب خودمان متوجه شدم که اکثر پیش گفتارها را از پیشگفتارهای قبلی استفاده کرده و فقط تغییرات کوچکی در بعضی جاها داده بود. یکی دو سال اول که کار نمی کردم و وقت زیادی داشتم، تقریباً روزانه ۱۶ ساعت به تایپ، اصلاح و صفحه بندی کتاب و مقاله می پرداختم و حتی روزهایی بود که ۲۰ ساعت تمام به این کار مشغول بودم. تا این که مطالب در عرض این دو سال خیلی رضایت بخش بیرون آمد و «نشر کارگری سوسیالیستی» شکل گرفت و رازی با گفتن این که فعلاً مطالب کافی برای خواندن در نشریه هست، گفت که می توانم سرعت کار را کم کنم و به جای آن کار پیدا کنم تا بتوانم کمک مالی بکنم، زیرا خاطر نشان کرد که وضع مالی «گرایش» خوب نبود. من بعد از پیدا کردن کار کمک مالی خودم را از ۱۰۰ مارک در ماه به ۳۰۰ مارک اضافه کردم و بعد به ۵۰۰ مارک و وقتی که

مارک به ایرو تبدیل شد کمک مالی خودم را به ۳۰۰ ایرو و تقریباً دو سال بعد به ۵۰۰ ایرو در ماه رساندم، و تقریباً به مدت پنج سال آخر عضویت ام در گرایش هر ماه ۷۰۰ ایرو کمک مالی دادم.

بخش (۲)

بخش دوم این میزگرد، شامل اتفاقاتی است که از زمان شروع سمینار دوم که در ماه ژوئیه ۲۰۱۴ برگزار شد، آغاز گردید.
در ابتدا مطلب را با کمک رفیق ناصر دنبال می‌کنیم.

سئوال بیستم کمیسیون: رفیق ناصر لطفاً از ابتدای رفتن به سمینار و کل جو موجود در سمینار و این که آیا این سمینار به هدف خود دست یافت یا نه را از دید خودتان توضیح دهید.

رفیق ناصر احمدی: این اولین بار بود که از همین جامعه نروژ به اتفاق عضو جدیدی از «احیا مارکسیستی» به نام افشین به سمینار آلمان می‌رفتم. آشنایی ما در این سفر برای هر دوی ما جالب بود؛ به ویژه از این نظر که در مدت سه ماه قبل از این سفر، در فعالیت‌های مربوط به «احیا» یعنی شرکت در آکسیون‌ها و سمینار چپ‌ترین حزب نروژ، آشنایی‌های گرم و صمیمانه مقدماتی مبتنی بر یک رابطه سیاسی و انتقادی به دست آورده بودیم، با این ویژگی که او همواره خودش را یک مارکسیست می‌خواند. از دید من اما، او با چنین هویتی سیاسی که مدعی اش بود و همواره در هر جا یا مکانی این ادعا

را به زبان می آورد، هنوز فاصله زیادی داشت. خود این نکته از جمله بحث های انتقادی بین ما در طول آن سه ماه اول آشنایی بود.

حال برگردیم به اتفاقات مهمی که در ظرف رفت و برگشت این سفر بین ما رخ داد. یک اتفاق هنگام سرویس دادن غذا در هواپیما پیش آمد: مهمانداران این شرکت هواپیمایی این بار برخلاف سفرهای گذشته، غذا را به فروش گذاشته بودند. زمانی که مهمانداران غذای مرا تحویل می دادند، گفتم: «من همیشه با این شرکت پرواز کرده ام و در گذشته هرگز پول غذا را از من نگرفته بودند، این بار چه شده است که شما در قبال غذا و نوشیدنی پول می خواهید؟» یکی از مهمانداران که خانمی بود با حالت تمسخر، لبخندی زد و هیچ نگفت و من هم پول را پرداختم و غذا را گرفتم. در این لحظه دیدم که افشین با یک چهره کدر و برافروخته ای، رو به من کرد و با یک هیجان و حالت عصبی گفت: «رفیق ناصر این چه برخوردی است که می کنی؟! من از این حرکت تو خیلی خجالت کشیدم!» دقایقی بعد، همان مهمانداران که این بار نوشیدنی ها را عرضه می کردند، به محض طلب پول برای نوشابه، از من پیگیری جدی تری دیدند که گفتم: «خانم محترم، این چه برخوردی با مسافر بود؟ که عوض جواب روشن به سؤال مسافر، با سوکت و لبخند تمسخرآمیز از موضوع گذشتی؟ من مجدداً از شما می پرسم که در این سفر چرا از مسافران پول غذا و نوشابه می گیرید؟ این جا بود که به جای این که مهماندار پاسخی دهد و افشین نیز قاعدتاً در دفاع از حرف به حق من احیاناً دخالتی کند، آن چنان با صدای بلند و عصبی با من برخورد کرده و حتی از روی صندلی اش بلند شد و گفت: «بابا رفیق ناصر، رفتارت خیلی زشت است. آخر به این ها چه مربوط است؟ من واقعا دیگر خیلی خجالت کشیدم. ای کاش با تو سفر نمی کردم.» این طرز برخورد هیجانی و بلند

افشین که در حالت ایستاده با انگشت رو به من حرف می زد باعث شد که سرمه‌انداز از طرف دیگر هواپیما به تصور این که دعوایی شده است به سرعت به سمت ما بیاید. اما به محض متوجه شدن نکته مورد نظر من، نه تنها بابت لبخنده تمسخرآمیز همکارش عذرخواهی کرد، بلکه با لحن مودبانه‌ای توضیح داد که: «این شرکت هواپیمایی از سه ماه پیش، این قانون جدید را گذاشته است.» بعد از رفتن ایشان، افشین بر روی صندلی خود نشست و ادامه سفر را در سکوت مطلق گذراند.

اتفاق بعدی این که پس از پیاده شدن از هواپیما در شهر مقصد، هنگام خروج از سالن فرودگاه فرانکفورت دو نفر پلیس به چمدان های ما مشکوک شده و به اطاق مخصوصی بردند و با اشاره به وسایل من شروع به س ج کردند. در این هنگام افشین خود را جلو انداخته و از جانب من شروع به دادن اطلاع بی ربطی نمود و به انگلیسی این طور گفت: «این دوست من چند وقت پیش سفری به چین داشته و این جعبه های چای را از آنجا آورده، وگر نه ما چیز خاصی در وسایلمان نداریم.» من در همان موقع به فارسی به او گفتم: «سئوالات آن ها به من مربوط می شود، تو چرا جواب می دهی و اطلاعات اضافی هم می دهی؟» با توجه به این که او گفت که من قبلاً چین بوده ام، پلیس فوراً از من خواست که چمدان را باز کنم و شروع به زیر و رو کردن وسایل من نموده و پرسیدند که آیا سیگار هم همراه داشتم یا نه. به هر حال بازدید تمام شد و موردی هم پیدا نکردند و ما از فرودگاه خارج شدیم. در راه هم از او پرسیدم که این چه دخالتی بود که کرد، مگر من خودم نمی توانستم جواب آن ها را بدهم و او بدون هیچ جواب مشخص و مسئولانه ای فقط گفت حالا مهم نیست، بیا برویم.

اتفاق بعدی به محض ورود به خانه یکی از رفقا داد که در آن جمع علاوه بر افراد خانواده رفیقمان تعدادی از اعضای «احیا مارکسیستی» و رفیقی از ایران بودند و افشین بدون هیچ ملاحظه و مقدمه ای شروع به تعریف دو مورد بالا کرد و نه تنها از اشتباهات خود عذرخواهی نکرد، بلکه داشت این داستان ها را از موضعی بالا و حق به جانب تعریف می کرد و امیدوار بود که جمع هم بر روی صحبت های او صحنه بگذارند. جالب این است که در ادامه این موضوع بدون وقفه شروع به معرفی خود کرده و از درجات تحصیلات عالی اش سخن گفته و مدعی بود که دو فوق لیسانس داشته و مشغول گرفتن دکترایش در رشته سومی هم می باشد. در ادامه تعریف از داستان زندگی و مبارزاتش، از به زندان رفتن و شکنجه شدنش در جمهوری اسلامی با شور و هیجان فراوانی سخن گفته و مبارزه منفی خود در زندان را به این گونه توصیف نمود که به مدت بیست و پنج روز حمام نگرفت و دوره نان هایی را که به همراه غذا به سلول او می آوردند، کنده و به کف سلول می ریخته است. گفتنی است که در هنگام تعریف از این همه مبارزاتش، می خندید و البته دیگران هم با او می خندیدند و بعضی هم به او انتقاد کرده و می گفتند که افشین، تو کثیف می شدی که این همه مدت حمام نمی گرفتی و... یا این که می گفتند با آن همه نان کف سلول و لباس های نشسته ات، تو چطور زندگی می کردی.

مورد چهارم این است که در روز دوم سمینار که به زبان های آلمانی و انگلیسی برگزار می شد، من معنای یکی از کلمات انگلیسی را برای این که مطلب سخنران را بهتر دریافت کنم، از افشین پرسیدم. او جواب نداد. من به فرض این که نشنیده دو باره پرسیدم و این بار گفت که الان دارم عکس

می گیرم، بعد خواهم گفت. من هم گفتم همین الان می خواهم بدانم تا مطلب را بتوانم بفهمم. او بالاخره بدون جواب از من دور شد و به کار خود ادامه داد. در زمان استراحت بین سخنرانی ها، از افشین در قبال نحوه برخوردش در مورد سؤالم، پاسخ جدی تری خواستم و او گفت که: «ناصر جان، رفیق عزیز اگر من در آن لحظه، معنای آن کلمه را برایت می گفتم، لازم بود که برایت شرح می دادم که در انگلیسی مصدر و فعل را چگونه صرف می کنند و همه این ها باعث سروصدا برای بقیه می گشت.» از همین توضیح او یاد هنگام سینجین کردن پلیس افتادم که طوری از طرف من با آن ها حرف می زد که گویی من هیچ توانایی و تجربه برخورد با پلیس را نداشتم و او که یکی از رشته های تحصیلی اش «اطلاعات و امنیت» بود، خود را قیم من می دید و از موضع بالا می خواست به اصطلاح کمک من بکند. حالا هم در مورد این سؤال انگلیسی من که فقط معنای یک لغت را از او پرسیده بودم و او در چند ثانیه می توانست جواب بدهد، طوری رفتار می کرد که گویی من ابتدایی ترین آموزش های انگلیسی را در دوره زیر دیپلم نگذرانده بودم و گویا ۱۵ سال نبود که در جامعه نروژ زندگی کرده بودم. از این جا متوجه شدم که یکی از دلایل رفتار توأم با عصبانیت او در هواپیما در قبال برخورد من با مہاندار، این حس خود-برتری بی اش نسبت به من بود.

سؤال بیست و یکم کمیسیون: رفیق ناصر، ممنون از تعریف این مطالب. حالا اگر در مورد سایر جوانب و اتفاقات مهم سمینار نکاتی دارید، لطفاً آن ها را هم بازگو کنید. البته در کنار رفیق احمدی اگر سایر رفقا هم مطلبی دارید حتماً بیان کنید.

رفیق ناصر احمدی: در این قسمت از صحبت هایم به دو مورد اشاره خواهم کرد که هر دو به روز آخر و جلسه جمع بندی از سمینار که در حضور اعضای «احیا» و کارگر مهمانی که از ایران آمده بود، مربوط می شود.

اولین مورد، انتقاد مشخصی بود که از طرف خودم و رفیق سعید صادقی نسبت به رئیس جلسه که مدیریت سمینار را هم به عهده داشت، مطرح شد و پاسخ های غیرمسئولانه او و متأسفانه پشتیبانی مازیار رازی از او جنجالی آفرید که ادامه آن نه تنها باعث انشعاب این جمع از گرایش مارکسیست های انقلابی گشت، بلکه نهایتاً موجب حذف شارلاتانیستی این جمع از «احیای مارکسیستی» به طور کلی شد. خود این، داستانی بسیار آموزنده برای جنبش کارگری ایران و شاید حتی جهان در انحای وجود بوروکراسی درون سازمان های کارگری و سوسیالیستی انقلابی باشد.

در آن جلسه جمع بندی، من اولین انتقادکننده ای بودم که ضمن موفق ارزیابی کردن مناظره اصلی سمینار که بین منصور اسانلو و مازیار رازی که تحت عنوان «اهمیت دموکراسی کارگری» برگزار شد، با اشاره به بتی جعفری که مدیریت سمینار را به عهده داشت، این طور گفتم: «زمانی که منصور اسانلو در بخش پرسش و پاسخ عنوان سمینار را آگاهانه از ماهیت اصلی و کارگرایش به «دموکراسی مارکسیستی» عوض کرد، انتظار داشتم که رئیس جلسه بلافاصله جلوی اسانلو را می گرفت و او را اصلاح می کرد، اما چون بتی جعفری عکس العملی نشان نداد، دیدیم که چطور جو سمینار به هم ریخته شد و برای چند دقیقه موقعیت خوبی برای فرار اسانلو از موضوع اصلی در بخش سؤال و جواب گردید.» این انتقاد به نظر من هیچ نکته عجیب و غریبی نداشت که باعث جنجال سیاسی خاصی گردد. از آن جایی که من نه تنها جواب

مسئولانه ای از رئیس آن جلسه نگرفتم که رفتار او طوری بود که گویی من اصلاً حرفی نزده بودم، لذا یک بار دیگر دست بلند کرده و انتقاد را قدری جدی تر عنوان کردم: «در همان چند دقیقه ای که فضای سمینار به هم ریخت، من فوراً به طور شفاهی و بسیار آرام در گوش تو گفتم که تغییر عنوان سمینار به وسیله اسانلو را اصلاح کن، اما تو هیچ توجهی به این تذکره ریفانه نشان ندادی. لذا من مجبور شدم برای بار دیگر موضوع را به طور کتبی به اطلاع تو برسانم. این بار، گفتم که این وظیفه من نبود و به مازیار رازی مربوط می شد که مسئول اصلی سمینار بود. پس من ورقه ای که بر رویش نوشته بودم را برداشتم و جلوی مازیار گذاشتم و او هم بلافاصله خطاب به اسانلو آن را اصلاح کرد و بالاخره آن جنجال سیاسی تمام شد و اسانلو که در صحبت های قبلی خودش از مارکس و کتاب «کاپیتال» تصویری همگانی به نفع جنبش سندیکالیستی ارائه کرده بود، عقب نشست و با ظاهری رادیکال تر در جلسه باقی ماند. بنابراین رفیق بتی، این وظیفه رئیس جلسه بود - یعنی خودت بود- که اتفاقاً تمام تبلیغات مربوط به سمینار را خودت به دست اسانلو رسانده بودی.» که در این جا نیز بتی به همان شکلی که در سمینار برخورد کرده، مسئولیت را به دوش مازیار انداخته، باز هم گفت که رفیق ناصر همان طوری که گفته بودم این به عهده مسئول کل سمینار یعنی رفیق مازیار بود.

رفیق سعید صادقی نیز همان طوری که من داشتم انتقاد را بیان می کردم، او هم وارد بحث شد و به شکلی کلی تر به طرز اداره جلسه انتقاد کرد و بتی جعفری هم به همان شیوه ای که اول با من برخورد کرد، یعنی با سکوت از کنار انتقاد رفیق سعید گذشت که رفیق سعید ناچار شد تا دو باره نوبت بگیرد و این بار انتقادش را جدی تر بیان نماید.

رفیق سعید صادقی: من گفتم که چند سال پیش، «شبکه همبستگی کارگری» (خودم، رفیق یاشار و یک رفیق دیگر) مراسم بزرگداشتی همین جا برگزار کردیم که بیش از ۳۰۰ نفر در آن شرکت داشتند. این مراسم را برای بزرگداشت شاملو، شاعر معروف گرفته بودیم و اغلب شرکت کنندگان افراد سیاسی بودند و در مقایسه با سمینار ما که بیش از ۲۰ نفر نبودیم، مدیر آن سمینار که اتفاقاً او هم یک زن بود، به قدری قشنگ جلسه را اداره و سازماندهی کرد که تمام کارها منظم و به موقع انجام گرفت و مراسم بسیار عالی برگزار شد، ولی تو یک جلسه ۲۰ نفری را توانستی اداره کنی. این بار هم مثل برخوردهای قبلی اش به رفیق ناصر، بتی جعفری (که در این جلسه هم رئیس جلسه بود) بدون گرفتن نوبت و بلافاصله پس از تمام شدن حرف من، شروع به پاسخ دادن کرد. او با گفتن این که «بعداً می شود این را به بحث گذاشت.» موضوع را به سادگی و بدون امکان به بحث گذاشتن در همان جلسه خاتمه داد. در نتیجه من هم در جوابش گفتم شما اجازه نداری، در پاسخ به حرف هر رفیقی، بدون نوبت دخالت بکنی. حتی رئیس جلسه هم باید نوبت بگیرد و در نوبت خودش دخالت نکند. چون کسی بحثی را ارائه می دهد، می خواهد که نظر سایرین را دانسته و به خود جلب کند، ولی شما وقتی موافق بحثی نیستی، بدون نوبت دخالت می کنی و آن بحث را خنثی و منتفی می کنی. به این دلیل واضح است که حتی رئیس جلسه هم باید فقط در نوبت خودش دخالت نماید.

رفیق ناصر احمدی: مورد دوم انتقاد، مشخصاً نسبت به مازیار رازی بود. در این جلسه جمع بندی، ابتدا به ساکن مازیار رازی ضمن باز کردن بحث، خطاب به جمع اما با اشاره به رفیق یاشار آذری گفت: «اگر قرار باشد تمام نظم (زمانی) کارها و طریق رفت و آمدها مثل طرز کار یاشار باشد، اگر قرار

بود انقلاب شود تا قدرت سیاسی را کسب کنیم، آن وقت این قدرت از دست می رفت.» لذا من در این جلسه خطاب به مازیار گفتم: «اما رفیق مازیار در درجه اول این انتقاد به خود شما برمی گردد، به این دلیل که به طور مشخص در روز دوم سمینار که به زبان آلمانی و انگلیسی بود، ما متوجه شدیم که این خارجی ها نیم ساعت قبل از آمدن شما و باز شدن در سالن سمینار در خیابان منتظر ما مانده بودند که من شخصاً احساس بدی کردم و شرمزده شدم. به ویژه با توجه به گزارشات خود شما زمانی که از سفر به فرانسه و شرکت در سمینار آن ها برگشته بودی، از نظم تشکیلاتی آن ها و زمان بندی خوب آن ها برای ما تعریف می کردی، پس اتفاقاً این شما بودی که می بایست در زمان بندی کارها و نظم رفت و آمدها از همه حساس تر عمل می کردی. اما شما با این جور انتقاد کردن از رفیق یاشار آذری، در واقع ضعیف کشی می کنی.» مازیار رازی در این جا این طور جواب داد: «رفیق ناصر اگر شما بارها با هواپیما سفر کرده باشی، دیده ای که بعضی مواقع بنا به اشکال فنی هواپیما دیر نشست و برخاست می کند.» همین نوع برخورد فرصت طلبانه مازیار نیز مجبورم کرد که باز هم دستم را بلند کنم و انتقاد را ادامه دهم: «رفیق مازیار در همین جلسه جمع بندی که از ابتدا حضور داشتید، از شما انتظار داشتم که در برابر جواب های غیرمسئولانه بتی که به عنوان فرد قابل و منظمی به عنوان رئیس جلسه انتخابش کرده بودیم، دخالت انقلابی می کردید و آن تأکیدی که همواره در جلسات «احیا» بر روی نقد بی رحمانه ای که خود مارکس انجام می داد می گذاشتید، این جا نیز می بایست به همان روش عمل می کردید، آیا این طور نیست؟!» در این جا نیز مازیار باز هم چنین گفت: «بله، اگر رفیق سعید

صادقی که کلید ماشین را با خود برده بود، به موقع می آمد ما هم به موقع به جلسه می رسیدیم.»

رفیق سعید صادقی: من هم تنها چیزی که فکر می کنم در این جا می توانم اضافه کنم، این است که به نظر من «شورای دبیری گرایش» به علت این که بتی جعفری و فرامرز قبادی از تازه واردین به «گرایش» پیش از این سمینار بودند، از روی محافظه کاری جهت دلخور نکردن آن ها این برخورد را با رفیق ناصر و من کردند. دلیل این حرف من هم این است که در گذشته ما در «گرایش» چه در برخورد با خودم و چه با بقیه رفقا وقتی به انتقاد می رسید، همیشه رسم بر این بود که از یکدیگر انتقاد بی رحمانه می کردیم. این دفعه، بار اولی بود که ما این همه محافظه کاری از جانب رهبری «گرایش» دیدیم. البته اگر مازیار رازی دلیل این محافظه کاریش را با ما در میان گذاشته بود، ما هم از انتقاد خود از رئیس جلسه صرف نظر می کردیم، چون قصد ما تخریب بتی جعفری نبود بلکه بر روی منوال معمول داشتیم «انتقاد بی رحمانه» اما رفیقانه خود را ارائه می دادیم.

رفیق سارا قاضی: به نظر من رفقا، مسأله به این سادگی نبود و این را من در برخورد رهبری «گرایش» پس از سمینار با شما و حتی خودم (که در سمینار نبودم) دیدم. در هفته ی اول پس از سمینار، من از مازیار رازی خواستم که در ضمن تهیه دستور جلسه برای «گرایش»، زمان کافی برای بحث در زمینه انتقاد به سمینار بگذارد و حتی اضافه کردم که من هم نکته ای داشتم که می خواستم در جلسه بگویم. مازیار رازی به این درخواست که در صفحه فیسبوک اعضای «گرایش» گذاشته بودم، نه تنها جوابی نداد که حتی «لایک» هم نزد. پس از آن

رفیق ناصر هم در آن جا نوشت که او هم درخواست وقت کافی دارد، تا نکاتی که دارد را بگوید. مازیار رازی به این درخواست هم جواب نداد و پس از یکی دو روز، دستور جلسه را در آن صفحه گذاشت و ۱۵ دقیقه آخر جلسه را برای بحث و انتقاد در مورد سمینار قرار داد. این جلسه یک ساعته را به طوری تنگاتنگ با جلسه «احیا مارکسیستی» گذاشت که بهیچوجه امکان ادامه جلسه «گرایش» وجود نداشت و می بایستی این جلسه پایان می یافت تا به موقع به جلسه «احیا» برسیم. در پی این پُست، هم من و هم رفیق ناصر اعتراضی رفیقانه کردیم. من صرفاً گفتم که نفهمیدم چرا رفیق مازیار در برابر ما این طور سکوت کرده بود. درست مثل این که ما هیچ حرفی نزده بودیم و درخواستی نداشتیم. برای من این رفتار او بسیار عجیب و غریب و بی سابقه بود. در نتیجه اعتراض ما عاقبت مازیار رازی در پُستی خطاب به من نوشت: «بحث در باره سمینار به اندازه کافی انجام گرفته و گزارش آن را در جلسه خواهیم داد. پس از آن، اگر تو حرفی داری که در گزارش نیامده باشد، به تو وقت می دهیم که حرفت را بزنی.» این طرز برخورد هم باز بسیار بی سابقه بود. در گذشته، هیچ وقت به رفیقی گفته نمی شد که اضافه بر گزارش، حق ابراز نظر ندارد! همزمان، رفیق ناصر هم در انتقاد از این طرز برخورد، مطلبی نوشت و در جواب ما مازیار رازی نوشت: «رفقا بحث های هیجانی و فرسایشی نکنید. وقت به اندازه کافی به همه داده خواهد شد.» در این جا من در واقع از کوره دررفتم و در جواب مازیار نوشتم که: «منظور از این بحث های "هیجانی" و "فرسایشی" چیست؟ کسی بحثی نکرده، ما تقاضای وقت برای ارائه بحث هایمان داشتیم و تو در جواب بدون ملاحظه وقت را از ما گرفتی و حالا هم داری با این لحن با ما حرف می زنی!» در این جا مازیار

رازی زمان جلسه را عوض کرده و وقت بیش تری داد و اعلام کرد که: «به سارا قاضی ۳۰ دقیقه وقت ارائه بحث می دهیم.»

از آن روز تا روز یکشنبه، با شرکت علیرضا بیانی در صفحه فیسبوک «گرایش»، بحث تدریجاً به جدالی داخلی تبدیل شد. او در بدو ورودش به جمع ما (ناصر، مازیار و من) از موضعی بالا و در حمایت از مازیار و گویی چند تا بچه دعوایشان شده و بابای آن ها حالا آمده تا موضوع را فیصله دهد، گفت: «چه شده؟ موضوع چیست؟ من که سر در نمی آورم...» من با خواندن این مطالب، تصمیم گرفتم که کلاً جوابش را ندهم، زیرا اولاً به او اجازه نمی دادم که با چنین لحنی برخورد کند. دوماً من با او طرف نبودم. طرف من مازیار بود. اما رفیق ناصر جوابش را داد و از این جا تدریجاً جو عوض شد. مازیار رازی هم که شمشیرش را به دست علیرضا بیانی داده بود، خودش را تقریباً به طور کامل کنار کشید. علیرضا بیانی هم با بستن شمشیر از رو، خود را آماده قلع و قمع کردن رفقای خود کرد. کسانی که با علیرضا بیانی از نزدیک یا از طریق فیسبوک آشنایی دارند، با روحیه لُمنیستی و عربده کشی های او خوب آشنا هستند.

از طرف دیگر، چند روز پس از سمینار که رفیق ناصر هم به سرمنزل خود بازگشته بود، به من تلفن زد و ضمن سلام و احوالپرسی از من، به تعریف از خوب برگزار شدن سمینار کرد و اضافه نمود که پس از سمینار جلسه ای با رفقای حاضر برگزار شد که در باره جمع بندی از سمینار صحبت شد. من هم گفتم که در مورد نحوه برگزاری سمینار مطلبی دارم که مایلم با رفقا در میان بگذارم و به او گفتم که به نظر من ما همین مشکل را سال قبل هم داشتیم و در نتیجه مشکلی اساسی است و ربطی به این رئیس جلسه یا آن رئیس جلسه ندارد

و من در جلسه توضیح می دهم. رفیق ناصر که نکته من برایش جالب و قابل تعمق بود، پس از قدری صحبت کردن گفت که: «می خواهم بپرسم که چرا پیشنهاد بردن تو را به شورای دبیری نمی دهد.» من گفتم: «رفیق ناصر اگر الان در مورد من حرف بزنی، برای «شورای دبیری» این سوء تفاهم پیش می آید که چون بتی را عضو «مشورتی» شورای دبیری کرده اند، من از روی حسادت، این موضوع را به تو انتقال داده و خواسته ام که تو از جانب من با رفیق مازیار صحبت کنی.» رفیق ناصر گفت که: «نه من می گویم که این پیشنهاد از جانب خودم است.»

رفیق ناصر احمدی: پس از صحبت با سارا من به مازیار رازی زنگ زدم و این طور گفتم: «رفیق مازیار به نظر من، اگر با آمدن سارا به شورای دبیری موافقت کنید، پیشروی کارهای «گرایش» محسوس تر خواهد شد» و مازیار بلافاصله با یک درجه عصبیت فروخورده ای گفت که: «نه بابا، مگر ندیدی که سارا همیشه در جلسات "احیا" مدام از "کمیسیون مالی" صحبت می کرد و حرف های تکراری می زد» و در باره عضویت دائمی من هم گفت که: «نه رفیق ناصر تو همچنان شش ماه دیگر هم عضو مشورتی خواهی بود، به خاطر این که تا نزدیکی سمینار همچنان مسائل "گرایش" را با مسائل "احیا" قاطی می کردی.» در این جا بود که من فهمیدم که مازیار در ذهن خودش و برنامه های رو به آینده «گرایش» نه تنها من را که عضو جدید و مشورتی بودم، بلکه سارا قاضی را هم که رفیق بسیار فعال ۲۰ ساله اشان بوده، کنار گذاشته و به جایش افراد جدیدی مثل بتی جعفری را در نظر گرفته بود و من در اولین صحبتیم با رفیق سارا این نکات مازیار و ارزیابی شخصی ام را مطرح کردم. (لازم به توضیح است که رفیق سارا در «احیای مارکسیستی» «کمیسیون

کمک مالی به خانواده های کارگران زندانی» را به راه انداخت و از طرف ۸ تن از افراد «احیا» هم پشتیبانی شد و در ظرف چند ماه حدود هشت میلیون تومان پول جمع آوری کرد که کل آن در اختیار مازیار رازی قرار گرفت تا بنا به صلاحدید خودش بین آن خانواده ها تقسیم کند.)

رفیق سارا قاضی: به نظر من هم تغییر رفتار مازیار رازی با من در مورد وقت جلسه و اجازه توهین کردن های بسیار وقیحانه «شورای دبیری» (که به نمونه هایی از آن ها در زیر اشاره خواهد شد) نسبت به من و در آخر هم تهمت «باندبازی» زدن شخص مازیار در ابتدا به من و رفقا ناصر و سعید و بعد رفع تهمت کردن از رفیق سعید و درخواست جلسه اضطراری دادن برای «باندبازی» ما را جملگی مازیار رازی در سر پروراند و به اجرا گذاشت. در ادامه، این نکات را بیش تر خواهم شکافت.

خلاصه این که روز یکشنبه هم فرا رسید و جلسه شروع شد. همان طوری که در بالا آمد، قرار بود من ۳۰ دقیقه وقت صحبت کردن داشته باشم. اما پس از شروع جلسه، علیرضا بیانی که نوبت گرفته بود، شروع کرد به صحبت کردن و حمله به نه تنها من و رفیق ناصر بلکه حتی به رفیق سعید که در مقطعی در فیسبوک از ما دفاع کرده بود. مازیار رازی که رئیس جلسه بود، بدون هیچگونه وقت شناسی و تقسیم مناسب زمان که نهایتاً می بایستی اجازه می داد تا من ۳۰ دقیقه صحبت کنم، با سوکت خود اجازه داد تا علیرضا بیانی ۴۵ دقیقه صحبت کند و نهایتاً بیش از ۱۵ دقیقه وقت باقی نماند و به غیر از من دو نفر دیگر در نوبت بودند. لذا مازیار به ما سه نفر گفت که هر کدام ۵ دقیقه وقت صحبت کردن داریم. مازیار حتی وسط صحبت من آمد و اعلام پایان جلسه کرد تا به جلسه «احیا» برسیم و ۳۰ دقیقه وقت من را به هفته بعد از آن موکول کرد.

در این جلسه و بعد از آن در جدال های فیسبوکی، علیرضا بیانی قدم به قدم از محدوده «بحث» به محدوده برخوردهای شخصی و فحاشی پیش رفت و مازیار رازی هم در قبال این فحاشی ها کاملاً سکوت اختیار کرد، تا این که به تشخیص خویش به سه رفیق، سارا قاضی، سعید صادقی و ناصر احمدی، نسبت «باندبازی» زده و درخواست تشکیل جلسه ای فوری برای رسیدگی به آن کرد. من و رفیق ناصر احمدی بدون شرکت در این جلسه از «گرایش» بیرون آمدم و رفیق سعید بعد از شرکت در این جلسه، به این نتیجه رسید که او نیز می باید بیرون بیاید. با وجود این که در تجربیات اخیر برخی از دوستان صفحه فیسبوک رفیق یاشار آذری، ماهیت طبقاتی و شخصیت فردی اعضای «گرایش» توسط خودشان به نمایش گذاشته شده، اما در آن مقطع، برای من این رفتار از طرف اعضای «شورای دبیری» بی سابقه بود. پیش از این، علیرضا بیانی را در فیسبوک دیده بودم که در بحث هایش که به جدال تبدیل می شد، از این طرز برخورد استفاده کرده بود، اما در میان اعضای «گرایش» هرگز سابقه نداشت. من ضمن این که «شورای دبیری» را قابل جواب دادن نمی دیدم، اما چندین بار خطاب به مازیار رازی در فیسبوک نوشتم که چرا جلوی این برخوردهای «شورای دبیری» را نمی گیرد و اضافه کردم که این طرز رفتار شایسته «رهبری» ما نیست، اما او همواره به این نوشته ها بی توجهی نشان داد.

همزمان، رفیق سعید و رفیق ناصر هر کدام به روش خود، جواب آن ها را می دادند. تا این که بالاخره، رفیق ناصر در مقطعی از این جدال، خطاب به مازیار رازی و علیرضا بیانی گفت: «شرمتان باد!» این تبدیل شد به بالاترین توهین ها به رهبری و در نتیجه آن اعضای «شورای دبیری» دیگر حد و

مرزی در برخورد توهین آمیز خود به این رفقا نکردند. با وجود این که سابقه آن ها اکنون بر اغلب کسانی که در فیسبوک با رفیق یاشار دوست هستند، پوشیده نیست اما از آن جایی که این «رسیدگی به شکایت» از جانب «کمیسیون ضد بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری» به صورت سندی در دست طبقه ی کارگر خواهد ماند، به نظر من لازم است چند نمونه ای از این برخوردها را بیاوریم. البته کل آن، به صورت کتبی یا صدای ضبط شده همیشه موجود است:

Ali Reza Bayani

ناصر احمدی از "سر منشا شرمات باد" به رفیق مازیار می گوید، و من قبل از ادامه مزخرفاتش به او می گویم؛ ای کثافت آشغال این چاپلوسی هایی که الان برای سعید میکنی به نوک یک سر مو در قیاس با چاپلوسی هایی که برای همین رفیق مازیار می کردی نمی رسد و الان چون سعید از سر بی ربطی اش به موضوعات گرایش و بنا بر عادتش که فقط به سبک نوک زدن به یک موضع آمده و دلسوزی کرده که چرا تو نباید عضو باشی (با این حال ناصر اولترا احمق ندید که سعید هم به او رأی مثبت نداد) داری فرصت طلبانه او را به سنگر "اعتبار" خودت تبدیل میکنی. برای اثبات ادعایم نسبت به بین دو صندلی نشستن رفیق سعید و ندانم کاری هایش همین بس که الان نمایا یقه تو آشغال کثافت را جواری بگیرد که دیگر به خودت اجازه خوردن گه های بزرگتر از دهانت ندهی.

مردیکه آشغال تو بیش از هرکس خودت ثابت کردی که حق با کسانی بود که جانوری مانند تو را به عضویت تشکیلات نپذیرند و من تازه متوجه می شوم که در واقع حق با کمونیسم کارگری بوده که تو را اخراج کرده است، و متاسفم برای خودم که بدون شناخت دقیق از ماهیت آشغالت از تو دفاع کرده ام. بار اول که خواستی گورت را از جمع رفقای ما گم کنی این رفیق مازیار بود که مانع رفتنت شد و گرنه من آماده گرفتن جشن بودم به این دلیل ساده که این من بودم که مرتکب این خطای فاحش شدم که پای تو آدم مزور

کذاب به دور و بر گرایش ما برسد. حالا هم فقط تا فردا و تا ساعات اولیه جلسه که حضور کند تو را بالجبار باید تحمل کنم تحملت خواهم کرد، بعد از آن با تو به آنگونه رفتار می کنم که لیاقتش را داری. در حد مردیکه کاسبکاری که تصور می کند یک نفر را اگر به مفت به عرش اعلا ببرد شانس کوباندن او به زمین و ناکار کردنش بیش تر خواهد شد؛ اما تو احمق کاسبکار نفهمیدی که اون فرد کسی مثل مازیار رازی نیست و مدرک اثبات احمقیت هم همین پس که این مازیار رازی بود که در همان ایام جلوی چاپلوسی هایت را می گرفت، چون با کسانی مانند تو اولین بار نبوده که برخورد داشته.

۲۲. ۱ · Gefällt mir · ۴۱:۲۳ Juli um

اما در همان جا این هم طرز برخورد و بیان رفیق ناصر است:

Naser Ahmadi

آقای مازیار رازی یک عضو در درجه اول یک انسان است و در درجه دوم یک فعال سیاسی و از سرمایه های طبقه کارگر این ۱۰۰ سال و ۲۰۰ سال مبارزات طبقه کارگر است

۲۲. ۲ · Gefällt mir · ۴۲:۲۳ Juli um

Naser Ahmadi

سرمشا سوم آن شرمت باد هم به خود ناصر مربوط می شد. زمانی که علیرضای نویسد که ناصر بهتر است که گدایی کند درواقع صحت و سقم همین شرمت باد مرا تایید میکند. شب و روزهای زیادی که شما ها با غذاهای گرم و سالم و تاریخ نگذشته سر کرده بودید من با اراده خودم و با هدفمندی که بتوانم استین به بالا بزنم و بعد از حزب کمونیست کارگری به این گرایش بسیار ارزنده هم یاری برسانم و حتی به رفقای شورای دبیری نوشته بودم که من منزلی در ایران دارم ایا بفروشم و در اختیارتان بگذارم تا تلویزیونی چیزی داشته باشیم و مازیار و آرام گفته بودند که خیلی ممنون و بگرمی هم گفته بودند خیلی ممنون و گفته بودند که هنوز دست نگه دار.

۲۲. Juli um ۲۳:۴۵ · Gefällt mir

در جواب این رفیق نسبت های «کاسبکاری، کاسبکارانه و...» بسیاری از طرف «شورای دبیری» به رفیق ناصر زده شد:

Aram Nobakht

شخصاً از دیدن تو، به عنوان چنین فرد مزور و کثیفی، حالت تهوع پیدا می کنم. خوشحالم که زودتر کاسه گدایی سیاسی ات را برمی داری و به جای دیگری می رود.

رفیق ناصر که در سمینار ۷ میلیون تومان را تحویل مازیار رازی داده بود، به او توضیح می دهد که مبلغ برابر ۵۰۰ دلار از طرف سارا قاضی به عنوان حق عضویت ۱۰ ماه آینده است. مازیار پول را می گیرد، اما هم برای رفقای خود در رهبری گزارش نمی دهد و هم در مقطعی به اصطلاح کلا فراموش می کند که چنین پولی را دریافت کرده. تروتسکی: «تظاهر به بی اعتنائی فقط به درد کسی می خورد که می خواهد مکارانه نتیجه گیری هائی به خوانندگان خود تلقین کند که آن نتیجه گیری ها از واقعیات منتج نمی شوند. ما ترجیح می دهیم که هر چیز را بی کم و کاست به اسم درستش بخوانیم.» لذا در این جدال ها که به رفیق ناصر نسبت «کاسبکاری» می زدند، او در جایی تعریف می کند که همان طوری که او در گذشته پیشنهاد کمک مالی به یکی از اعضای «شورای دبیری» را داده بود، حالا هم قبل از رفتن به سمینار به من (یعنی سارا قاضی) که نمی توانستم از آمریکا به اروپا سفر کرده و در سمینار شرکت کنم، دوستانه گفت که «اگر به کمک مالی برای سفر احتیاج داری بگو، من تا

۱۰۰۰ دلار می توانم کمکت کنم.» من ضمن تشکر کردن از او گفتم «نه من بیمار هستم و قرار است درست پس از سمینار یک عمل جراحی داشته باشم و بعد از آن هم یک عمل جراحی دیگر دارم و کلاً حال خوب نیست.» رفیق ناصر که با مهربانی از وضعیت من ناراحت شده بود، گفت «هر کاری از دست من بر می آید بگو برایت انجام دهم.» من هم فکرهايم را کردم و تصمیم گرفتم حق عضویت را برای ۱۰ ماه پیشاپیش به «گرایش» بدهم تا کمک مالی کوچکی شده باشد. در نتیجه به رفیق ناصر زنگ زدم و گفتم «اگر بتوانی مبلغ ۵۰۰ دلار از جانب من به مازیار رازی بدهی، خیلی خوشحالم می شوم. من ماهیانه خود را به تو می دهم.» او هم قبول کرده و حتی بر اثر تبدیل پول، عملاً مقداری اضافه، حدود ۶۰۰ دلار به مازیار داد.

در حین جدال با «شورای دبیری» زمانی که آن ها به او تهمت «کاسبکاری» می زدند، رفیق ناصر نمونه هایی از کمک های مالی اش را مثال می زد و می گوید که چطور در آن زمانی که این کمک ها را می کردم، شما با کمال میل قبول کردید، از جمله همین کمک ۵۰۰ دلار به سارا و عیناً به آن ها می گوید «که من خواستم ۱۰۰۰ دلار بدهم تا به سمینار بیاید ولی چون نمی توانست بیاید، ۵۰۰ دلار گرفت.» در اذای این جمله شما ببینید «شورای دبیری» چه آبروریزی ای کرد:

Ali Reza Bayani

Samira Yadgar نه تنها از دریافت این کمک های ویژه تو خوداری نکرده بلکه گرایش را هم در جریان این موضوع قرار نداده است. در صورتی که رفیق آرام پیشنهاد کمک مالی ناصر را در همان جلسه اعضا رد کرد، عجیب این است که چرا سارا که عمری از تجربه سیاسی اش می گذرد چنین پیشنهادی نداده است.

Gestern um ۰۰:۰۹ · Gefällt mir · ۱

Aram Nobakht

شخصاً از دیدن تو، به عنوان چنین فرد مزور و کثیفی، حالت تهوع پیدا می‌کنم. خوشحالم که زودتر کاسه گدایی سیاسی‌ات را برمی‌داری و به جای دیگری می‌رود. سارا هم کلاهش را بالاتر بگذارد که عملاً بابت ۵۰۰ دلار خودش را فروخته.

Gestern um ۰۰:۱۰ · Gefällt mir · ۱

در این جا، مازیار رازی حتی برای حفظ آبروی خودشان هم نیامد جلوی رفقایش را بگیرد و جواب آن‌ها را بدهد. من هرگز جواب این دو فرد بالا را ندادم. اما زمانی که از «گرایش» می‌آمد بیرون، به مازیار رازی گفتم که آن ۵۰۰ دلار را به جای حق عضویت ماه‌های آینده‌ی من به پای بدهی شخصی من به خودش بر دارد و او هم در جواب پذیرفت. نفس آن دو نفر دیگر در این جا گرفته شد، اما البته هرگز عذرخواهی برای افتضاحی که به بار آورده بودند نکردند.

البته بیرون آمدن من از «گرایش» نه به خاطر فحاشی‌های «شورای دبیری» در فیسبوک، بلکه به خاطر کاری بود که مازیار کرد و از آتشی که رفقایش به پا کرده بودند، جنم ساخت. مازیار رازی بدون هیچ‌گونه مدرک حقیقی از جانب ما و به نظر من به صرف این که می‌دید رفقا سعید و ناصر و من از حق خود کوتاه نمی‌آمدیم و راه چاره‌ای برای حل مسئله نمی‌دید، به این جمع بندی رسید که بهترین راه این است که به ما تهمت «باندبازی» بزنند که البته نظری بود که نمی‌شد بدون تأیید «شورای دبیری» مطرح گردد. برای نمونه این دید «شورای دبیری» نسبت به ما است در طول این دوران:

Aram Nobakht به رفیق ناصر احمدی

تو خودت می دانی که یک کلمه برای بحث نداری؛ سارا تصمیم داشت صرفاً به دلایل مسائل شخصی تخریب کند، و چون در گذشته در قبال هر کدام از رفتارهای بچگانه و غیرسیاسی خود امتیاز دریافت کرده بود، می پنداشت این بار هم وضعیت کما فی السابق پیش خواهد رفت. سارا فاقد توان لازم برای گرد و خاک بود تا اولاً مسائل شخصی اش را سیاسی جلوه دهد و ثانیاً بتواند با اعمال فشار امتیاز بگیرد. در این جا بود که از فرط استیصال به سوی تو و سعید آمد. و البته چه کسی بهتر از تو که اولاً رابطه شخصی ات را با همان چاپلوسی ها و نوکرمنشی های همیشگی ات با سارا گسترش داده بودی و ثانیاً به عنوان تعلیم یافته حکم استاد شانتاژ هستی. سعید هم که اصولاً از همه چیز و همه جا بی خبر است (و بهترین اثبات این ادعا، آن است که به رفیقی رأی داده و بعد آن را "تعارفی" می خواند!). سعید به روال گذشته در نقش یک معلم اخلاق و آدم مهربان وارد عرصه شد و تمام مدت زیگزاگ زد (جالب است که خود او هم در مورد رأی به شخص تو، ممتنع بود). بیچاره تو که اتکایت به این دو نفر بود، و بیچاره سارا که زیر علم تو رفته بود. الان که این دو دوست گرامی هر یک به طرفی متواری شده اند، واضح است که تو هم می دانی با "نقد" ها و بحث های در جلسه خودت را بیش تر مضحکه خواهی کرد. پس ترجیح می دهی کنار بروی.

در مورد باندبازی، در این جا من از رفیق سعید خواهش می کنم که در توضیح این بخش دخالت کرده و آن چه می داند را صادقانه بیان نماید.

سئوال بیست و دوم کمیسیون: رفیق سعید آیا مایل هستید که در باره باندبازی صحبتی بکنید؟

رفیق سعید صادقی: با کمال میل! من شخصاً به دو علت رفتار «شورای دبیری» را در ابتدا اپورتونیستی (فرصت طلبانه) و سپس حتی بوروکراتیک ارزیابی کردم: علت اول انتخاب و قرار دادن شخص نامناسب و بی تجربه ای در «شورای دبیری» به علت حفظ روابط به جای ضوابط و استفاده سیاسی از او بود. بتی جعفری در ظرف کم تر از ۶ ماه از مقام «کاندیدای عضویت» عضو شده و به رده رهبری در «شورای دبیری» ارتقا داده شد. دلیل دوم این است، این شخص را به مقام رئیس جلسه سمینار ۲۰۱۴ گذاشتند که در عمل خودش ثابت کرد که شایستگی آن مسئولیت را نداشت. اما در این جا بود که من و رفیق ناصر به سبکی که در گذشته در «گرایش» برای انتقاد از رفقا به کار برده می شد، دخالت کردیم و خواستیم انتقادات خودمان را از طرز برگزاری جلسه سمینار بیان کنیم که با برخورد به شدت از بالایی از جانب خود بتی جعفری و «شورای دبیری» روبرو شدیم. از این جهت من این برخوردها را اول فرصت طلبانه و سپس بوروکراتیک ارزیابی کردم. من شخصاً به این دلیل انتقاد کردم که نمی خواستم این نوع روش از کار به ساختار اصلی «گرایش» که ۱۵ سال برایش در حد توانم زحمت کشیده بودم، آسیب برساند؛ یعنی به شکل اپورتونیستی به دنبال عضو گرفتن بودن و توجه نداشتن به پایگاه سیاسی آن ها از یک طرف و حالا هم آن ها را به اصطلاح معروف یک ضرب به مقام رهبری رساندن به عقیده من شل گرفتن کل نظم عضو گیری و زیر پا گذاشتن اصول نظری و تشکیلاتی ما بود. مازیار رازی می گوید بر اساس اساسنامه، رهبری می تواند عضوی را حتی ظرف ۶ ماه به سطح «شورای دبیری» انتخاب کند. ما گفتیم که این درست، اما عضو هم باید شایستگی داشته باشد. در این جا او نه تنها به ما تهمت حسادت به بتی جعفری را زد بلکه در زیر شما

می تواند ملاحظه کنید که مازیار رازی چطور به سادگی به ما اخطار داده است و «انتقاد» را «تخلف تشکیلاتی» می نامد و انتقاد رفیقانه ای را که تا آن زمان در میان «گرایش» مرسوم بود، «حسادت» به یک رفیق تازه وارد می داند. مازیار رازی در این جا بود که در فیسبوک نوشت:

مازیار رازی

۲۱. Juli um ۰۰:۳۰ · Bearbeitet

من به رفیق ناصر و سعید اکید اخطار می دهم که اگر بار دیگر این اتهامات بی اساس را به شورای دبیری بزنند طبق اساسنامه به تخلف تشکیلاتی آن ها برخورد خواهد شد. اکیداً توصیه می کنیم این دو رفیق اتهاماتی که امروز به شورای دبیری زدند پس بگیرند و عذر خواهی کنند.

مازیار

Gefällt mir · Gefällt mir

به عبارت دیگر، اگر ما در آینده نظر و تشخیص خودمان را با «گرایش» می خواستیم مطرح کنیم و در جایی اختلاف نظر داشتیم، این حق را نداشتیم که موضوع را به بحث بگذاریم تا بالاخره یک طرف، طرف دیگر را قانع کند! من بوروکراتیک عمل کردن «گرایش» را نه به خاطر آوردن بتی جعفری در «شورای دبیری» و عدم شایستگی او نسبت دادم، بلکه به خاطر طرز رفتار «شورای دبیری» با ما در مقابل حق انتقاد ما و در حقیقت با استفاده ابزاری از او و با رجوع و توجیح اساسنامه. مازیار رازی دلیل این که لزومی به جواب دادن به ما و رفع اختلاف نظر نمی بیند، این طور توضیح می دهد:

مازیار رازی

۲۱. Juli um ۰۰:۳۰ · Bearbeitet

رفقا بیش از یکسال پیش بحثی در مورد مفهوم کادر و رهبری گرایش بیان کردم که پس از بحث هایی طولانی، مورد توافق گرایش قرار گرفت و بخش های این مفاهیم در اساسنامه گنجانده شد فایل های این دو بحث در ایمیل برای شما ارسال شده است.

با توجه به بحث های فیسبوک اخیر برخی از رفقا (به ویژه رفیق سعید و ناصر) که به نادرست شورای دبیری را متهم به «بوروکراسی» کرده اند و با توجه به اعتراضات برخی از رفقا نسبت به ادغام رفیق بتی در شورای دبیری، از رفیق سعید و ناصر و همچنین سارا سوال می کنم که نشان دهند چند عضو در طول یکسال پیش به گرایش جلب کرده اند؟ و آیا خود فکر می کنند به مقام کادر گرایش مبدل شده اند که بتوانند در شورای دبیری ادغام شوند؟

در نوار دوم - جمع بندی در دقیقه ۱۷/۳۰ - به طور واضح و روشن اشاره می کنم که رفقای که در آینده به گرایش جلب می شوند امکان دارد که در عرض مدت کوتاهی مثلا ۶ ماه به کادر مبدل شوند و در رهبری گروه قرار گیرند

رفیق سعید در عرض حداقل ۱۲ سال گذشته یک نفر عضو نگرفته است

رفیق سارا در عرض ۲۰ سال گذشته یک نفر عضو نگرفته است

رفیق ناصر در ۸ ماه گذشته نه تنها یک نفر عضو نگرفته که یکی از تماس هایی که گرایش به او معرفی کرده است رفیق افشین دیروز اعلام کرد که دیگر حاضر نیست با رفیق ناصر فعالیت کند

بر اساس بحث های اساسنامه و مفهوم کادر که به اتفاق آرا به تصویب رسید فردی که یک عضو به گرایش جلب کند در مقام رهبری این گرایش می تواند قرار گیرد.

مازیار

Gefällt mirGefällt mir ·

هر اکثریتی برای جاسوسی، هر اکثریتی دیگری را با خود به «گرایش» بیاورد می تواند در رهبری «گرایش» شرکت کند و این اصل استالینیستی مهر انقلابی می خواهد بخورد.

آیا این بحث خنده دار نیست؟ تنها عاملی که یک عضو را به یک کادر تبدیل می کند، این است که یک نفر را عضو کرده باشد!! تمام زحمات دیگر برای پیشبرد اهداف این گروه که به قول خودش رفیق سارا به مدت ۲۰ سال و من به مدت لااقل ۱۲ سال انجام داده ام از نظر مازیار رازی هیچ و پوچ است، ما تا عضو نگیریم به پای قابلیت بتی جعفری که ۶ ماه است به گروه پیوسته نمی رسیم!

در این جا اجازه می خواهم نکاتی را توضیح داده و هم سؤال کنم. در مورد بتی جعفری، این عضو هرگز با کار تئوریک آن فرد را در ایران نساخت که بعد بتواند برای عضویت معرفی کند، زیرا خود بتی جعفری از نظر تئوری در سطحی نبود که از عهده این کار بر آید. افرادی که بتی جعفری (و احیاناً همسرش) برای «عضویت» معرفی می کند، کسانی هستند که از گذشته می شناخته و با هم اغلب فعالیت داشته و هم محلی و دوست هستند. این، با کار نظری کردن و کسی را به سطح نظری «گرایش» رساند بسیار متفاوت است. لذا آمدن این گونه افراد به گروه، از پایه نادرست و مشکوک به نظر می رسد و دو سؤال مطرح می شود: یکی این که چرا این افراد بدون انتقاد تشکیلاتی گذشته به عضویت «گرایش» در می آیند و دیگر این که آیا «گرایش» به منظور استفاده ی ابزاری از آن ها نیست که مشغول عضوگیری از آن ها و ادغام سریع آن ها در «شورای دبیری» است؟

دیگر این که اگر باید عضو جدید آورد تا به مرحله ی کادر رسید، پس چرا پس از بیش از ۱۲ سال که رفیق یاشار آذری من را به عضویت رسانید، هرگز دعوت به کادر شدن نشد؟ اولین کسی که در «گرایش» عضو گرفت، رفیق یاشار آذری بود که من را به عضویت «گرایش» درآورد. دیگر این که چرا علیرضا بیانی را کادر کردید؟ او که هیچ کس را به عضویت در نیاورد. رفیق ناصر احمدی خودش به «گرایش» آمد و برای تماس با ما علیرضا را پیدا کرد. علیرضا بیانی هم که قرار شد تماس او باشد، هرگز نتوانست از او عضو بسازد. پس به چه مناسبت او در این مقام قرار گرفت؟! پس می بینیم که پناه بردن به اساسنامه و تهدید کردن ما صرفاً از روی استیصال بوده است.

سئوال بیست و سوم کمیسیون: برگردیم به ادامه موضوع. رفیق سعید، آیا مازیار رازی بالاخره در این بحث شرکت نمود؟

رفیق سعید صادقی: بعد از آن که فحاشی های علیرضاییانی و آرام نوبخت نسبت به من و رفیق ناصر و رفیق سارا بالا گرفت و من به شدت به این فحاشی ها اعتراض کرده و خواستار نظر رهبری یعنی (مازیار رازی) نسبت به حتک حرمت رفقا و فحاشی به آن ها شدم، مازیار رازی دخالت کرد و با کلی گوئی عنوان نمود که فحاشی نباید از طرف هیچ شخصی نسبت به دیگری صورت گیرد. من سپس با استناد به همین مسأله، فیسبوک را ترک کردم، تا این که روز بعد تلفنی از مازیار رازی به من شد و با عنوان این که ناصر احمدی نیز به او (مازیار رازی) فحاشی کرده و توهین نموده و ایشان هیچ عکس العملی نشان نداده است، خواستار نظر من نسبت به ناصر احمدی شد و از من خواست که نظرم را نسبت به این کار ناصر احمدی توضیح دهم. من که قبلاً

تکست کوتاهی تهیه کرده و از رفیق ناصر درخواست کرده بودم که کنترل خود را حفظ کند، آن را در فیسبوک شیر نمودم. در این مرحله مازیار رازی با استناد به تکست من و اضافه نمودن دروغ هایی به آن، من را از دخالت در ایجاد یک باند تبرئه نمود و رفیق ناصر و رفیق سارا را متهم به باند بازی کرد!! من که دوباره به شدت از این مسأله عصبی شده بودم، خطاب به مازیار در فیسبوک و اعتراض به او مسائل بازگو شده از طرف او را تکذیب کرده و به شدت با آن مخالفت نمودم که در زیر ملاحظه می کنید:

مازیار رازی خطاب به اعضای «گرایش»:

«۲- در مورد تشکیل باند. دیروز پس از صحبتی با رفیق سعید او تاکید کرد که با وجود اینکه بارها ناصر با او تلفنی تماس گرفته و با سماجت او را زیر فشار قرار داده است او با نحوه عملکرد رفیق ناصر توافق نداشته و در جلسه این باند که توسط رفیق سارا و ناصر تأیید شده بود شرکت نخواهد کرد. پس در این مورد بررسی موضوع صرفاً شامل حال رفقا سارا و ناصر خواهد شد. رفیق سعید به درستی خود را از این باند خارج کرد و قول داد که در آن شرکت نخواهد کرد. (برای نامه رفیق رفیق سعید و همچنین نامه های دعوت به تشکیل باند از سوی سارا و ناصر رجوع کنید به پست پیشین من. (بدین ترتیب رفیق سعید از هر دو مورد یعنی اتهام زنی و همچنین تشکیل باند خود را خارج کرده است.»

Juli um ۱۱:۵۲ · Gefällt mir

Said Sadeghi

«رفیق مازیار این مسأله ابداً صحیح نیست من در هیچ کجا عنوان نکرده ام که شورای دبیری بوروکرات است. من حداقل دو یا ۳ بار در کامنت های گذشته ام سعی کرده ام به طور دقیق اشاره کنم که در این (مورد بخصوص شورای دبیری بوروکراتیک عمل کرده است) پس من حرفم را که همان طور که شما

هم اشاره کرده اید (صرفاً به یک عمل شورای دبیری) اعتراض داشته ام و صحیح هم است پس نگرفته ام به همین دلیل لازم هم نبود که چیزی را اصلاح کنم، یا خودم را اصلاح کنم، چون این مسأله برایم اهمیت داشت خواستم این مسأله را روشن کنم.»

Bearbeitet · Gefällt mir · Juli um ۲۰:۳۷.۲۲

Said Sadeghi

«مسأله ی بسیار مهم دیگر که ظاهراً برای رفیق مازیار سوء تفاهمی صورت گرفته من به هیچ عنوان نگفتم که رفیق ناصر بارها با من تماس تلفنی گرفته، بلکه به اشاره کردم که من در حال بیرون رفتن از خانه برای انجام کاری بودم که رفیق ناصر با من تماس گرفت که صحبتی داشته باشیم و من عذرخواهی کردم که برای انجام کاری در حال بیرون رفتن از خانه هستم، ایشان (رفیق ناصر) عنوان کردند که بعداً تماس خواهند گرفت، ولی این تماس هرگز تا حالا انجام نشد. لطفاً رفیق مازیار در بازگویی نکاتی که برای شما توضیح دادم دقت لازم را بفرمایند زیرا که خود را متعهد می دانم در نقل قول از رفقا حقایق را بیان کنم و نه بیش تر یا کم تر در مورد رفیق ناصر و یا سایر رفقا هم همین طور.»

Bearbeitet · Gefällt mir · ۲۰:۴۳ Juli um ۲۲

Said Sadeghi

مسأله ی سومی هم که می خواهم اشاره نمایم و هنوز به آن معتقد هستم، حق با شماست من با نحوه ی عملکرد رفیق ناصر توافقی ندارم و شما تلفنی پیشنهاد کردید که عدم توافق خودم را در کابنتی عنوان کنم من هم بلافاصله عنوان کردم رفیق مازیار قبلاً از این که تلفن را بردارم و با شما صحبت کنم این تکست را از قبل و بدون پیشنهاد شما و خودم تهیه کرده ام و حین تلفن شما آن را شر کردم. یعنی در همان حینی شما شما تلفن زدید تکست تمام شده بود، و فقط باید دکمه ی فرستادن را کلیک می کردم که این کار را کردم.

Juli um ۲۰:۴۸ · Gefällt mir ۲۲

Said Sadeghi

مورد دیگر که اشاره کرده اید رفیق سعید به درستی خود را از این باند خارج کرد و قول داد که در آن شرکت نخواهد کرد، حتماً با توضیحات بالا متوجه شدید که هیچ باندی موجود نبوده که من به درستی خود را از آن خارج کرده باشم ولی این که می‌گویند قول داد که در آن شرکت نخواهد کرد هم صحیح نیست، در حقیقت منظور من در صحبت‌هایی که با شما و در کامنت‌ها هم اشاره کرده‌ام عنوان کردم که در این مورد بخصوص انتقاد از شورای دبیری نیازی و احتیاجی نمی‌بینم که از قبل با کسی هماهنگ و یا مشورتی بکنم حتی با رفیق ناصر و این کار را هم نخواهم کرد. به این ترتیب اگر فورموله کرده بودید صحیح است.

Juli um ۲۰:۵۳ · Bearbeitet · Gefällt mir ۲۲

Said Sadeghi

در مورد رفیق سارا هم ابتدا اتهامات را وارد نمی‌بینم. و وارد کردن این اتهام از نظر من به هیچ وجه برانده‌ی شورای دبیری نبوده و به رفیق سارا وارد نیست.

Bearbeitet · Gefällt mir · Juli um ۲۰:۵۶ ۲۲

رفیق سارا قاضی: نتیجه‌ای که من می‌خواستم از این بخش بحث بگیرم این است که همان طوری که در بالا اشاره کردم، به نظر من این‌ها مسائلی نبود که یک شبه و به خاطر جلسه «احیا» بعد از سمینار پیش بیاید، بلکه برخوردهایی که از آن جلسه به بعد پیش آمد، در حقیقت یک واقعیت را که «شورای دبیری» (به اصرار مازیار رازی) بر رویش سرپوش گذاشته بود، باز کرد و باعث فوران به بیرون انواع و اقسام موضوعاتی شد که چند سالی بر روی هم انباشته شده بود.

در کنار این که مازیار رازی می گوید من ۲۰ سال است یک عضو نگرفته ام (که هدفش اول توجیح کار خودش است که چرا در این مدت من به «شورای دبیری» نپیوسته ام و دوم خراب کردن شخصیت سیاسی من در کنار افراد تازه واردی است که به وضعیت من آشنایی درست ندارند و توضیح نمی دهد که من از ابتدا که به او پیوستم و هنوز «گرایش»ی در کار نبود، از نظر جسمانی امکان آن نوع زندگی را نداشتم که در کنارش بتوانم "عضو" بگیرم) یکی از تازه واردان «گرایش» در «شورای دبیری» به نام آرام نوبخت هم ضمن توهین هایی از قبیل «مفلوک» بودن من مثلاً ابراز عقیده و شناخت در مورد سارا قاضی کرده، به رفیق سعید می گوید:

«ثانیا، شما که اتهامات وارده به سارا را درست نمی دانی، قبل از این که اصولاً در مقام قضاوت وارد بشوی به من خیلی روشن بگو که طی مثلاً یک سال گذشته چه قدر با او وقت و انرژی و نیرو صرف کرده ای. پاسخت هر چه باشد، مطمئن باش به یک صدم آن چه من برایش صرف کردم نمی رسد. شما بر مبنای شناخت محدود خود این اتهامات را وارد نمی دانی، در نقطه مقابل من از این اتهامات قویا دفاع می کنم. به همین دلیل شما فاقد صلاحیت در مورد تعیین صحت یا سقم این اتهام هستی.»

در حالی که رفیق سعید از رفقای قدیمی من است و من را شخصاً دیده است. در حالی که این شخص، در بهترین حالت فقط من را در اسکایپ دیده است. به هر حال، من به این برخورد کودکانه بهایی ندادم، اما در این جا می خواهم نشان دهم که این طرز فکر در این شخص یک شبه ایجاد نشده و مازیار رازی در جلسات «شورای دبیری» این طرز فکر را ایجاد و رشد داده بود و در طی این جدال ها همه بیرون ریخت.

مازیار رازی همان طوری که در پست فیسبوکی خود اشاره می کند که ما باز گردیم و به سخنرانی اش در یکی دو سال پیش مجدداً گوش دهیم، مدت ها بود که اعضای مانند من و رفیق سعید را به عنوان یک «عضو» این طور تشریح می کرد که هر وقت می خواهند می آیند و هر وقت نمی خواهند می روند، «آب خنک می خورند» و کادرها هستند که تمام وقت کار می کنند و کار سیاسی اشان در زندگی اشان در درجه اول قرار دارد و در عین حال «عضو هم می گیرند»!! از این جهت بود که وقتی شمشیرش را داد دست شمشیرکشانش تا به جای خودش جواب من را بدهند، هرگز نیامد جلوی برخوردهای خصمانه و تهمت آمیز آن ها را بگیرد، اما وقتی رفیق ناصر به آن ها می گوید «شرمتان باد»، او از رفیق سعید می خواهد که از رفیق ناصر انتقاد کند و بعداً به من گفت که چرا از حرف های رفیق ناصر انتقاد نکردم!! دلیل تمام این جمع بندی ها و رفتار مازیار رازی، این بود که داشت با افراد تازه ای آشنا می شد که وقتی بعضی از آن ها اول به «احیا» پیوسته و یکی دو نفرشان هم به «گرایش»، مازیار فکر کرد که دیگر اعضای «فعال» خود را یافته و نیازی به اعضای قدیمی ندارد. اما این را در جلسات مستقیم و صادقانه مطرح نکرد، بلکه در چارچوب پیچیده معنای «عضو» و «کادر» قرار داد تا وقتی همین مورد اختلافات اخیر پیش آمد، بگوید که بروید به آن سخنرانی من گوش کنید، به جای این که صادقانه در جلسه ای بگوید که مثلاً سارا قاضی، این برداشت من از موقعیت تو است و اجازه دهد تا من از خودم دفاع کنم. آن چه که باعث شروع این مجادلات هم (لااقل در فیسبوک) شد، همین بود. برای مازیار رازی (و البته شورای دبیری) شنیدن انتقادی از جانب من (به خصوص پس از انتقاداتی که پیش تر از آن به وسیله رفقا سعید و ناصر شده بود)، به عنوان یک

عضو ارزشی نداشت چون من کادر نبودم که در باند آن ها باشم. از طرف دیگر، مازیار یک احتمال صد در صد در ذهن خود گذاشته بود که من قصد انتقاد از بتی جعفری را داشتم و در نتیجه لزومی نمی دید که این انتقاد مطرح شود (رجوع کنید به این جمله که در بالا آمد: "با توجه به بحث های فیسبوی اخیر برخی از رفقا (به ویژه رفیق سعید و ناصر) که به نادرست شورای دبیری را متهم به «بوروکراسی» کرده اند و با توجه به اعتراضات برخی از رفقا نسبت به ادغام رفیق بتی در شورای دبیری، از رفیق سعید و ناصر و همچنین سارا سوال می کنم..." در این مقطع من اصلاً حرفی نزده و در بحث بوروکراتیک بودن یا نبودن شورای دبیری شرکت نکرده بودم. بیش ترین حرفی که من زدم خطاب به مازیار بود که چرا جلوی فحاشی های شورای دبیری را نمی گیرد. مازیار رازی از روی پیش-داوری های خود وقتی مشغول برخورد با رفقا سعید و ناصر است، همزمان پای من را هم به میان می گذشد! (من اسم این عمل را "توطئه قبلی" می گذارم)، از این جهت بود که اول جواب من را که درخواست وقت کافی برای بحث کرده بودم، نداد و بعد هم گفت که «انتقادهای همه انجام شده، گزارش آن ها داده خواهد شد، اگر انتقاد تو در آن نبود، آن وقت به تو فرصت می دهیم که نظرت را مطرح کنی!!» در یکی از تماس ها تلفنی اش به او گفتم: «رفیق مازیار، برخلاف تصور تو و دارودسته ات من اصلاً از بتی جعفری نمی خواستم انتقاد کنم. چون او را یک عضو تازه وارد و بی تجربه می دانم. مسئولیت او به گردن تو بود و تو بودی که تمام کار سمینار را کنترل می کردی؛ همان طوری که سال پیش هم کردی! و در نتیجه هر دو سمینار با مشکل روبرو شد.» مازیار رازی که از این انتقاد چندان

راضی نبود گفت: «از من ایراد می گیری! من ۳۵ سال است که سمینارها و تشکیلات مختلف را سازماندهی کرده ام!»

دلیل حفظ افرادی مانند من در گروه به وسیله مازیار البته واضح است. هر کدام ما تا آن مقطع برای پیشبرد اهداف «گرایش» خیلی کار انجام داده بودیم و در هر صورت به ما نیاز داشت و فکر می کرد که اولاً سیاهی لشکر خوبی هستیم و دوماً تا جایی که بشود از ما به شکل ابزار کار می تواند استفاده کند.

به هر حال در دنبال مقاومت رفقا سعید و ناصر در جدال با «شورای دبیری» بود که «شورای دبیری» به این نتیجه رسید که برای دفاع از خود، بهتر است که تهمت «باندبازی» به ما بزنند. تعریف آن را هم در اساسنامه پیدا کرده بودند که «اگر دو یا چند نفر خارج از جلسات "گرایش" با هم جلسه بگذارند، وارد تشکیل باند شده اند.» در ابتدا که این تهمت را به من و رفیق ناصر و بعد هم رفیق سعید زدند، دلیلی که ارائه دادند این بود که من و رفیق ناصر با هم خصوصی صحبت کرده بودیم و بعد چون رفیق سعید از ما دفاع کرده بود، او را هم به ما اضافه کردند (به قول معروف ما که زورمان می رسد... بادا باد... رفیق سعید را هم اضافه می کنیم!!) به این دلیل، من خطاب به رفیق سعید در جایی از فیسبوک «گرایش» نوشتم که «خوب جوابشان را دادی!». همین باعث مجرمیت رفیق سعید شد!! من که پیش از این در این جدال ها شرکت نکرده بودم، در این مقطع رو به رفقا سعید و ناصر به مزاح تلخی نوشتم: «ما هنوز جلسه نگذاشته، متهم به باندبازی شدیم، پس رفقا بیایید لااقل یک چنین جلسه ای بگذاریم.» بعد هم نوشتم که این یک مزاح تلخ بود که از شدت تعجب از رفتار مازیار رازی نوشتم. بین من و ناصر هیچ «جلسه» ای نبوده که بخواهد علیه «گرایش» گذاشته باشیم. او صرفاً دوستانه و نه برای برانگیختن من علیه

«گرایش» راجع به چند موضوع صحبت کرد که وقتی به موضوع جلسه رفقا بعد از سمینار رسید، من گفتم راستی من هم انتقادی دارم که در جلسه مطرح می کنم، ولی با انتقاد تو فرق دارد که او با روی خوش استقبال کرد و صحبت ما راجع به مسائل «گرایش» در این حد تمام شد. حالا «شورای دبیری» می خواست به ما انگ «باندبازی» بزند!

در این جا بود که من شخصاً به اندازه کافی به مدارکی که ثابت بکند، این شورای دبیری خود یک باند است، رسیده بودم و از طرف دیگر با آوردن افراد جدید که همه به نوعی به این باند وابسته بودند و در نتیجه آن ها را در اکثریت قرار می داد، به این نتیجه رسیدم که ماندن و مبارزه کردن در این جریان دیگر زحمتی بیهوده است. لذا من استعفا دادم و بعد از من هم رفیق ناصر. رفیق سعید در جلسه ای که آن ها برای محاکمه ما می خواستند بگذارند، شرکت کرده و وضعیت را به اندازه ای مفترض دید که وقتی از آن آمد بیرون، نیاز به زمان داشت که فکر کند و خود را با واقعیات تطبیق داده و تصمیم بگیرد که آیا با افرادی که در جلسه آخر دید می تواند عملاً کار کند، یا نه! به این ترتیب او هم از «گرایش» بیرون آمد. بحث های فیسبوکی هم در این جا خاتمه یافت.

یک نکته قابل ملاحظه را هم که در ادامه به آن برخورد خواهیم کرد، این جا اضافه کنم و آن این است که وقتی به جدال های فیسبوکی رجوع کنید می بینید که در جایی که «شورای دبیری» به رفیق ناصر تهمت «کاسبکاری» می زند، رفیق ناصر می گوید که اگر شما معتقد بودید که من کاسبکارانه می خواهم رفاقت شما را بخرم، چرا هدایایی را که برای همه شما در سمینار آورده بودم، قبول کردید؟! در برابر این سؤال که جوابی «منطقی» ندارند، جواب هایشان واقعاً خنده آور است. در همین راستا رفیق ناصر از مازیار رازی سؤال

می کند که چرا ۷ میلیون تومان را که کف دستت گذاشتم، پذیرفتی اما موقع انتقاد رفیقانه که می رسد با من این گونه برخورد می کنی؟! به عبارت دیگر، پولش خوب بود، اما خودش نه!

پس از آن، من و رفیق سعید از «احیا» هم آمدم بیرون ولی رفیق ناصر یک جلسه در آن جا شرکت کرد و بعد از آن نیز دیگر شرکت نکرد. در باره آن جلسه بهتر است از زبان خود رفیق ناصر بشنویم.

سنال بیست و چهارم کمیسیون: رفیق ناصر در باره آن جلسه صحبتی دارید؟

رفیق ناصر احمدی: در اولین جلسه «احیا» بعد از سمینار، علیرضا در ادامه خراب کردن شخصیت سیاسی من خواست ضعف کار بتی جعفری را در اداره جلسه با یافتن ضعفی از کار خود من در سمینار سال پیش «احیا» سرپوش بگذارد. آن هم به این دلیل که می دید من مصرانه انتقاد خودم را عنوان می کنم. در نتیجه، موضوع سمینار پیشین را این طور بیان کرد که «این رفیق ناصر در سمینار سال گذشته اصرار می کرد که می تواند مسئول پالتاک سمینار باشد و اما وقتی اعضای حزب کمونیست کارگری در پالتاک شروع به فحاشی کرده بودند، رفیق ناصر هیچ اقدامی برای جلوگیری از آن ها نکرد.» بعد از او من نوبت گرفتم و در همان جلسه «احیا» گفتم که «این حرف های علیرضا کذب محض است و تنها شاهد عینی من هم در اینجا رفیق مازیار است که دقیقاً می داند کدام یک از ما راست می گوید و کدام دروغ. موضوع این طور بود که در آن سمینار اولاً من به رفیق مازیار گفته بودم که از آن جایی که سال های زیادی است با پالتاک کار نکرده ام، نمی توانم مسئول آن باشم. لذا رفیق مازیار

رئیس جلسه آن سمینار را مسئول پالتاک هم کرد و من قرار شد که دستیار او باشم.» اما مازیار با وجود این که من ازش خواستم که بیاید واقعیت را بیان کند او در این جلسه «احیا» محافظه کارانه رفتار کرد و حاضر نشد بالا آمده و حقیقت را بیان کند.

سئوال بیست و پنجم کمیسیون: رفیق یاشار شما هم در این جلسه بودید، نظر شما چیست؟

رفیق یاشار آذری: در این جلسه "احیا" علیرضا باز به سبک دخالتش در آلمان، از آنجایی که همیشه بخشی از واقعیت را گفته و به بخش ساختگی خود شاخ و برگ می دهد، باعث عکس العمل شدید رفیق ناصر شد و گفتار علیرضا را «کذب محض» خواند و از رازی که شاهد قضیه بود، خواست که دخالت کند تا اگر رفیق ناصر دروغ می گوید همان جا جلوی همه بگوید. اما رازی دخالت نکرد و بحث این جا بسته شد.

رفیق سارا قاضی: پس از بیرون آمدن من از «گرایش» و «احیا» مازیار رازی در چند تماس فردی با من سعی کرد تا ارتباطمان را به نوعی حفظ نماید. در یکی از این تماس ها که قرار بود از طریق «اسکایپ» انجام شود، من از او خواستم که اگر از نظر او اشکال نداشته باشد، رفقا سعید و ناصر را هم دعوت کنیم. چون در این فاصله من کمی با رفیق ناصر و یک بار هم با رفیق سعید صحبت کرده بودم؛ یعنی من و رفیق ناصر تصمیم گرفتیم که رفیق سعید را هم به جمع خود بیاوریم و سه نفری از این اتفاقات که برای همه ما غیرمنتظره بود، منطقی پیدا کنیم تا بر ایمان قابل قبول باشد. لذا من فکر کردم که اگر بتوانیم

با مازیار رازی هم صحبتی داشته باشیم برایمان مفید باشد. خوشبختانه مازیار -هر چند با بی میلی- قبول کرد. در آن جلسه، هر کدام ما حرف هایمان را زدیم، در حالی که مسائل هنوز برایمان منطقی و روشن نشده بود. در این جلسه من در جواب مازیار در جایی گفتم که: «...برای چه برگردیم، در حالی خود تو در باره من فکر می کنی که من هیچ کاری انجام نمی دهم؟! مازیار چنین فکری را انکار کرد و همین جا رفیق ناصر آمد بالا و گفت که رفیق مازیار یادت هست که به تو زنگ زدم و پیشنهاد دادم که سارا را به «شورای دبیری» ببری به من چه گفتی؟ گفتی سارا که کاری نمی کند. نگاه کن در «احیا» می آید و هر هفته همان حرف ها را تکرار می کند؟! در این جا، مازیار رازی عصبانی شد و گفت که دیگر صحبتی ندارد و اضافه کرد که من و سعید اگر مایل باشیم می توانیم به «احیا» باز گردیم، ولی در باره ی رفیق ناصر باید برود و با رفقای «آدمین» اطاق «احیا» صحبت کند!!!

در این جا بود که ما رفیق یاشار را هم که با ما تماس گرفته و خواسته بود که ما به «احیا» برگردیم، به جمع خود دعوت کردیم و با او هم مشورت کردیم و صلاح را در این دیدیم که به «احیا» برگردیم و این بار برخورد هایمان را در هر موردی که پیش آمد، همان جا انجام دهیم، چون «احیا» قرار بود جمعی از افراد مستقل باشند که به تشخیص خود وارد بحث هایی می شدند که در دنبال آن شاید بتوان وارد اتحاد عمل شد. لذا در این جمع هیچ کس رهبر نیست و همه در یک سطح قرار دارند و در ضمن به دلیل حضور افرادی غیر از اعضای «گرایش»، شاید بتوان جلوی این فحاشی های «شورای دبیری» را گرفت و به جای آن بحث کرد. در نتیجه، من و رفقا سعید و ناصر اعلام آمادگی برای بازگشت به «گرایش» را کردیم.

روز جلسه، من و رفیق سعید به راحتی دعوت شدیم ولی رفیق ناصر پشت در منتظر ماند. رفقا سعید و یاشار بلافاصله دخالت کرده و علت راه ندادن رفیق ناصر به جلسه را جویا شدند.

رفیق یاشار آذری: ببینید، در گذشته، خیلی ها حتی بدون دادن اطلاع، در جلسات «احیا» شرکت نمی کردند، اما وقتی برمی گشتند، کسی مانع ورود آن ها به جلسات نمی شد. پیش از این در «گرایش» اختلاف نظری روی داد که با دخالت علیرضا بیانی تدریجاً وخامت پیدا کرد و به تهمت ها و توهین هایی نسبت به رفقا سارا، ناصر و سعید کشید و آن ها ضمن بیرون آمدن از «گرایش» چند جلسه ای هم به «احیا» نیامدند. من با هر سه رفیق تماس گرفتم و خواستم که به «احیا» برگردند، به این دلیل که معتقد بودم که «احیا» یک ظرف اتحاد عمل است و ربطی به «گرایش» ندارد و در عین حال، اضافه کردم که اگر کسی به آن ها بی حرمتی کند، من در کنارشان خواهم ایستاد. رفیق سارا و رفیق سعید عاقبت به «احیا» بازگشتند، اما رفیق ناصر بازنگشت. در جلسه، متوجه شدم که رفقای «گرایش» ظاهراً بین خود صحبت کرده و تصمیم گرفته اند که از آمدن رفیق ناصر جلوگیری کنند. با مخالفت چند تن از رفقا، بحث در گرفت و آن ها با جوسازی علیه رفیق ناصر، مطرح کردن مسایل خصوصی در زندگی شخصی او که نه به «گرایش» ربطی داشت و نه به «احیا»، پیدا کردن متخصص روانشناسی از میان خود، به او تهمت روانی بودن زده و به نحو شرم آوری سعی در تخریب شخصیت او نموده و از آن جایی که «احیا» پروژه ی «گرایش» است، اعضای «گرایش» در آن اکثریت را دارند. با رأی گیری و متوسل شدن به اکثریت آرا سریعاً - ظرف ۱۵ دقیقه - مسأله را خاتمه دادند. به این ترتیب از بازگشت مجدد رفیق ناصر به جلسات

«احیا» ممانعت به عمل آمد. تأسف آور این بود که در این جمع تصمیم‌گیری به رفیق ناصر حتی اجازه حضور و دفاع از خود داده نشد و در نتیجه حقوق دموکراتیک او عملاً به وسیله یک جریان به اصطلاح مارکسیست انقلابی زیر پا گذاشته شد. در حالی که حتی در دادگاه‌های بورژوایی به یک روانی که مرتکب قتل هم شده باشد، لااقل اجازه می‌دهند تا آخرین حرف هایش را بزند و از خود دفاع کند!

در آن جلسه، من در رأی‌گیری شرکت نکردم، دقیقاً به این دلیل که هم جوسازی علیه رفیق ناصر صورت گرفت و هم اجازه حضور و دفاع از خود، از او سلب شد. با توجه به این که اعضای «گرایش» اکثریت را داشتند (یعنی ۶ نفر بودند). البته من همان جا به آن‌ها گفتم که از نظر من رأی آن‌ها باطل است زیرا که با جوسازی و در غیاب او انجام گرفته بود)، این سؤال برای من مطرح شد که چرا آن‌ها از آمدن رفیق ناصر به «احیا» وحشت داشتند و می‌خواستند که به هر عنوان شده از بازگشت او جلوگیری کنند؟ این همه، من را مصمم کرد که مسأله را از طریق خود رفیق ناصر تحقیق کنم تا قضیه برایم بهتر روشن شود. به دنبال تماس خود با رفیق ناصر، تازه متوجه شدم که در مورد این سه رفیق چه اجحافات صورت گرفته و از این‌ها خواستم که مدارک خود را برای من ارسال دارند. بعد از خواندن پست‌هایی که در صفحه گرایش مارکسیست‌های انقلابی، از طرف اعضای «شورای دبیری» (از جمله مازیار، علیرضا و آرام) علیه این سه رفیق گذاشته شده بود، تازه فهمیدم که در «گرایش» من تنها نبودم که از طرف «شورای رهبری» مورد تعرض قرار گرفته بودم.

بعد از چند جلسه بحث و توافق بر سر مطالعه چند کتاب و نوشته، از جمله کتاب «در باره بوروکراسی» نوشته ارنست مندل، تازه به نقطه ضعف مشترک بین ما و حزب بلشویک پی بردم. از اینرو، من و این سه رفیق به این نتیجه رسیدیم که کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و توضیح ایدئولوژی هیئت حاکم، یعنی فرهنگ بورژوازی و خرده بورژوازی، باید نه تنها در رابطه با «گرایش» و «احیا» ساخته شود، بلکه باید به موازات تشکیل و ادامه کار حزب پیشتاز کارگری هم وجود داشته باشد تا همچنان به شکل پویا بتوان حزب پیشتاز کارگری ایران را از همان ابتدا با وجود انواع بوروکراسی موجود در خودش آشنا کرده و از انحرافات بوروکراتیک تا حد ممکن محفوظ نگهداشت. ما در این کمیسیون، مؤلفه ای به چهار مؤلفه احیای مارکسیستی اضافه کردیم که ضمانت اجرایی در برابر بوروکراسی تشکیلات انقلابی کارگری خواهد داشت و بدون این مؤلفه پنجم، چهار مؤلفه «احیا» تنها تئوری های خوبی است و ضامن اجرایی ندارد.

مؤلفه پنجم را من به «احیا» پیشنهاد دادم. به نظر ما اتفاقی که برای ما در «گرایش» و بعد هم در «احیا» افتاد، نمی توانست در میان جریانات سیاسی انقلابی دیگر نیافتاده باشد. به این خاطر بود که خواستیم راه حلی برای این معضل ارائه دهیم که دیگران هم بتوانند از آن استفاده کنند. نظر ما این بود که رده های پایین یک جریان سیاسی انقلابی برای این که بتوانند در برابر برخوردهای از بالا و بوروکراتیک رهبری خود، توان دخالتگری و انتقاد داشته و سانترالیزم دموکراتیک کارگری را همواره فعال و پویا نگهدارند، در کنار جمع رهبری باید کمیسیونی فعال و پویا داشته باشند که بتواند به مسائل آن ها در مقابل رهبری رسیدگی کند. به این ترتیب هر تشکیلات انقلابی جدا از بخش

رهبری آن، دارای کمیسیونی است از اعضای عادی و بدون دخالت اعضای رهبری که انتقادات آنان را که رهبری نادیده گرفته و از موضع بالا به آن‌ها برخورد می‌کند، به گوش بقیه اعضا و حتی اگر لازم شد به توجه فعالین خارج از آن تشکیلات برساند. در حال حاضر، معمولاً افراد عادی به علت این که جدی گرفته نمی‌شوند، حرفشان پیشبرد ندارد و از این جهت، این گونه افراد یا در تشکیلات باقی مانده و صرفاً ابزار پیشبرد اهداف رهبری می‌شوند و یا فعالیت را رها کرده و منزوی می‌شوند. اعتقاد به وجود چنین کمیسیونی که فاقد رهبری است و صرفاً از اعضای عادی تشکیلاتی شکل می‌گیرد که با رهبری مشکل دارند، می‌تواند آغازی برای بالا بردن توان مبارزاتی آنان با بوروکراسی درونی باشد. این کمیسیون که به عنوان مؤلفه پنجم در «احیا» معرفی شد، در واقع دموکراسی کارگری را در عمل از انحراف فرهنگ بورژوازی می‌تواند حتی امکان محفوظ دارد، زیرا کمک به رعایت حق دموکراتیک همه کارگران فعال درون یک تشکیلات را می‌کند.

سئوال بیست و ششم کمیسیون: چطور شد که شما همگی از «احیا» بیرون آمدید؟

رفیق سارا قاضی: باید بگویم که در این مقطع هیچ یک از ما (من، رفیق سعید و رفیق یاشار) قصد بیرون آمدن از «احیا» را نداشتیم و امیدوار بودیم که با مطرح کردن و بحث کردن بتوانیم به نتیجه برسیم. در این مقطع، همان طوری که در بالا رفیق یاشار توضیح داد، پس از این که ما در مورد رأی گیری اعضای «گرایش» در «احیا» برای جلوگیری از ورود رفیق ناصر نتوانستیم چند نکته را تفهیم کنیم از جمله این که:

«بدون حضور رفیق ناصر در جلسه و دفاع از خود، رأی گیری در مورد منع ورود او غلط است.»

بود که در بحث های بین خودمان تصمیم گرفتیم که تا جایی که امکان دارد در «احیا» بمانیم و سعی کنیم که با باز کردن بحث، اعضای «احیا» را نسبت به دلیل غیردموکراتیک بودن روش جلوگیری از آمدن رفیق ناصر به اطاق «احیا» از دید خودمان روشن کنیم. در «احیا» هر کس چهار مؤلفه آن را قبول داشته باشد می تواند در جلسات شرکت کند. رفیق ناصر بر این اساس شرکت کرده و بزرگ ترین کمک های مالی را هم کرده بود، اما در مورد جلسات «احیا» اعضای «گرایش» نتوانستند ثابت کنند که چرا او حق شرکت در «احیا» را ندارد و بالاخره هم به توافق نرسیدیم، ولی آن ها با اتکاء به داشتن اکثریت در جلسه بلافاصله اقدام به رأی گیری نمودند.

پیش از رأی گیری اعضای «گرایش» با برخورد خصمانه شخصی به رفیق ناصر سعی در پنهان کردن نداشتن دلیل برای ممانعت از حضور او کردند که توهین به شخصیت او و بی ربط بودن آن به مسأله شرکت در جلسات «احیا» بود.

در سمینار رفیق ناصر ۷ میلیون تومان کمک مالی به خانواده های کارگران زندانی به مازیار رازی داده بود که در جلسه پیش از رأی گیری شخص مازیار رازی اعلام کرد که تا آن زمان هنوز پولی ارسال نشده بود و قصد داشت تا به طور ماهیانه یک میلیون تومان بفرستد. در این جلسه ما گفتیم که شما اگر پولی فرستاده باشید بیش از یک میلیون نیست. پس باید هنوز ۶ میلیون در دست داشته باشید. اکنون که از ورود رفیق ناصر ممانعت می کنید، باید ۶ میلیون تومان او را باز گردانید تا خودش به هر طریقی که می داند، در باره آن پول

عمل کند. مازیار رازی در جواب من، هم گفت و هم در تکست اطاق نوشت که: «این پول ها رفته ایران. می خواهید برویم از خانواده های زندانی های سیاسی پس بگیریم؟!» به طوری که یکی دو نفری که از ایران ظاهراً در این جلسه حضور داشتند هم چون از سابقه موضوع خبر نداشتند، تصور کردند که ما صرفاً می خواهیم پولی که به ایران فرستاده شده بود، پس گرفته شود و در حقیقت به این ترتیب، سعی کرد که من را در مقابل شنوندگان در اطاق خراب کند و موضوع را فیصله دهد.

در این جا بود که رفیق یاشار پیشنهاد بحث در باره بوروکراسی را به جلسه داد و قرار شد که خودش هفته بعد از آن بحث را معرفی کند.

رفیق سعید صادقی: در حقیقت ما از «احیاء» بیرون نیامدیم، بلکه آن ها با تبنانی بین خود اطاق جدیدی شکل داده و یکی یکی از اطاق «احیاء» بی که ما در آن حضور داشتیم با آوردن دلایل مختلف مثل بی میلی به شرکت در «احیاء»، بیرون رفتند و به اطاق تازه پیوستند و ما را ایزوله کردند و تصور می کردند که ما این موضوع را متوجه نبودیم. بعد هم در این بحث خواهید دید که مازیار در صحبت هایش اصرار دارد که ما را از «احیاء» اخراج نکرده اند. در حالی ایزوله کردن ما در این اطاق هیچ فرقی با اخراج کردن از آن نداشت. از لحاظ سیاسی این روش عمل، در حقیقت حرکت ناسالم، بوروکراتیک و کثیفی برای اخراج رفقای سابق خود است. این روش بوروکراتیک اخراج نشان می دهد که آن ها هیچ دلیل منطقی و تشکیلاتی برای اخراج ما پیدا نکرده بودند، لذا مجبور شدند که به طریقی مخفیانه و محفلی اطاق تازه ای باز کنند.

رفیق یاشار آنری: من در بخش اول خلاصه تاریخچه بوروکراسی را از دید ارنست مندل شرح دادم و سعی کردم تا چگونگی پیدایش بوروکراسی درون طبقه ی کارگر و بالاخص در اتحادیه ها و تشکل های کارگری را باز کنم. در این مقدمه من به نظرات مارکس، کائوتسکی، لوکزامبورگ، لنین و تروتسکی اشاره کردم. از میان آن ها تنها تروتسکی است که نه تنها در باره جلوگیری از بوروکراسی در دولت کارگری بحث کرده است، بلکه به وجود بوروکراسی در میان احزاب و سازمان های کارگری و انقلابی و نیاز به مبارزه با آن هشدار داده است. ارنست مندل در این باره می گوید: «کمک عمده تروتسکی، تحول تئوری بوروکراتیزه گشتن سازمان های کارگری به تئوری جامع بوروکراسی در دولت کارگری بود.»

بعد از من هم ماریار رازی صحبت کرد و به سه نظریه در میان احزاب و سازمان های موجود در مورد بوروکراسی اشاره کرد: ۱- آنارشیزم ها که به سلسله مراتب، سازماندهی و دولت اعتقاد ندارند و معتقدند که این دستگاه ها ایجاد بوروکراسی می کند. ۲- گروه های استالینیستی و مائوئیستی نخبه گرا که معتقد به قیم مآب بودن توده ها هستند، وجود بوروکراسی را ضروری می بینند و با اعمال آن مشکلی ندارند. ۳- نظریه مارکس متکی به تجربیات کمون پاریس است و او اعتقاد داشت که دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا بدون سلسله مراتب ممکن نیست. منتهی چون ایجاد بوروکراسی می کند، برای جلوگیری از آن به دو ضامن اشاره کرد که اولی قابل عزل بودن نمایندگان انتخاب شده در هر مقطع از زمان که لازم باشد و دومی میزان دستمزد آن ها است که باید برابر دستمزد یک کارگر ماهر باشد.

در این جا باید متذکر شوم که بحث رازی صرفاً در مورد بوروکراسی بعد از انقلاب در دولت های کارگری بود.

در این جا رفیق سارا شروع به صحبت کرد و به چند نکته که از نظر من مهم بود اشاره کرد. اول این که بوروکراسی تنها در دولت های انقلابی کارگری رشد نمی کند، بلکه پیش از انقلاب و در میان تمام تشکیلات انقلابی که دارای سلسله مراتب هستند، این معضل رشد می کند. دوم، بوروکراسی بورژوایی یعنی فساد درون جامعه سرمایه داری. سوم، رفیق سارا از «رده بندی» انقلابی درون تشکیلات انقلابی صحبت کرد و نه «سلسله مراتب» اداری بورژوایی. این ها با هم از این نظر متفاوتند که رده بندی انقلابی، تقسیم بندی کارها در میان رفقا بر اساس توانایی و امکانات و علاقه آن ها است، ولی سلسله مراتب اداری در نظام بورژوایی بر اساس امتیازاتی که به افراد داده می شود، ایجاد می گردد. یکی دیگر از نکات مهمی که رفیق سارا باز کرد این بود که طبقه ی کارگر ذاتاً بوروکراتیک نیست. یعنی روابط تولید در میان طبقه ی کارگر به نحوی است که بوروکراسی را تولید و گسترش نمی دهد و به همین دلیل آن را با خود به تشکیلات انقلابی اش نمی آورد. اخلاق بوروکراتیک به وسیله قشر خرده بورژوای روشنفکر- کارگر که به تشکیلات انقلابی کارگری می پیوندند، آورده و تحمیل می شود. نکته آخر این که کارگران (و نه طبقه ی کارگر) چون در جامعه سرمایه داری زندگی می کنند، ناخواسته و حتی بدون این که خودشان متوجه باشند، تحت تأثیر فرهنگ جامعه بورژوایی قرار می گیرند و بعد وقتی وارد یک تشکیلات انقلابی می شوند، طبیعتاً این خصلت ها را با خود می آورند. اما درون یک تشکیلات انقلابی و با کار نظری و عملی است که

به این آگاهی ها می رسند و تدریجاً از یک طبقه ی در خود به یک طبقه برای خود تبدیل می شوند.

رفیق سارا به یک نکته اساسی و بسیار مهم دیگری هم اشاره کرد که با وجود این که شنیدنش به گوش خیلی ها زیاد خوشایند نیست، ولی توجه به آن یکی از روش های اساسی در مبارزه با بوروکراسی در فرهنگ ما است. رفیق سارا برای روشن و برجسته کردن نقش یک مسئول در یک تشکیلات انقلابی که از رده بندی در دموکراسی کارگری پیروی می کند، یک مثال بسیار ساده زد و گفت وقتی مادر (یا پدری) بچه دار می شود، بچه ملک پدر و مادرش نیست، بلکه انسانی است مجزا و مستقل از آن ها که به وجود والدین برای رشد خود نیاز دارد. در این جا پدر و مادر که بچه را درست کرده اند، مسئول نیازهای او هستند، در حالی که آن کودک انسانی مستقل و مجزا از والدین خود است و نسبت به پدر و مادر خود مسئولیتی ندارد. در یک تشکیلات انقلابی هم کسانی که به رده ی مسئول می رسند، هر چقدر این مسئولیت کوچک یا بزرگ باشد، یک مسئولیت است و نه امتیاز. در نتیجه یک نفر که در یک تشکیلات یا هسته انقلابی با عده ای کار می کند و مسئولیت آن ها را دارد، بر این عده برتری ای ندارد، بلکه تنها مسئولیت این را دارد که وظیفه ای را که به عهده گرفته نسبت به این عده به انجام برساند.

به نظر من این دیدگاه بر روی بوروکراسی به طور کلی خط می کشد، زیرا در رده بندی دموکراسی کارگری، رفتن به رده ی بالاتر، یعنی قبول مسئولیت بیش تر و نرسیدن به رتبه، مقام یا امتیاز بهتر و در نتیجه کسب قدرت بیش تر، حتی در سطح رهبری.

بعد از رفیق سارا قاضی نوبت به مراد شیرین رسید که به طور مجمل چنین گفت:

«من در اصل می خواستم در مورد یک جنبه که تا به حال در موردش حرف نزدیم بپردازم و آن این است که درست است که افرادی که انتخاب می شوند باید قابل عزل باشند و حقوقشان بیش تر از معادل حقوق یک کارگر ماهر نباشد و غیره، ولی یک جنبه ی مهم هم به نظر من این است که هم در اتحادیه صدق می کند و هم در یک گروه کوچک انقلابی و یا بعد از انقلاب در حزب و یا در انواع و اقسام نهاد های کارگری، به طور کلی جلوگیری می کند از این که بوروکراسی را تقویت بکند و حالا گرچه سلسله مراتب آن هست و غیره، این مسأله، مسأله ی درگیری اعضای آن نهاد و یا توده هایی که این افراد را انتخاب کرده اند است، ولی اگر افرادی که می آیند یک سری را به عنوان مسئول انتخاب می کنند و بعد می روند پی کار خودشان و یا مثلاً خیلی کم درگیر هستند، این مشکل را ایجاد می کند و این را من شخصا در اتحادیه دیدم و در شاخه ای که من به اصطلاح رئیس سیصد و خورده ای نفر هستم، خیلی از این افراد می آیند سالی یک بار به افرادی مثل من رأی می دهند و بعد می روند تا این که خودشان شخصا مشکلی برایشان پیش بیاید و بعد می آیند مثلاً می گویند رئیس من فحش داده و یا تهدیدی کرده و به من گفته اند زیادی مریض شدم و یک سری اقدامات انضباطی انجام بدهند که مثلاً خیلی دیر آمدی و از این حرف ها، بعد افرادی را که ماه ها ندیده اند می گیرند و می گویند که ما به تو رأی داده ایم پس بیا کاری برای ما انجام بده، ولی در طول آن چند ماه و یا حتی یک سال هیچ خبری از آن ها نبوده و هیچ کاری برای اتحادیه نکرده اند و مثلاً حتی یک بار هم نیامده اند اطلاعیه پخش بکنند

و در بسیاری از موارد وقتی اعتصاب است یواشکی داخل می روند که کار بکنند!

حالا این نوع افراد که به آن ها می گویی نمی دانیم چه می گذرد، مثلاً بعد از یک سال که به جلسه می آیند، برای این که برای خیلی از آن ها این مسأله یک سرویس و یک خدمات است مثل وقتی اتوموبیلشان خراب می شود و تلفن می کنند تا اتوموبیلشان را به تعمیرگاه برده درست کنند! و این گونه به اتحادیه نگاه می کنند به چیزی که خودشان شخصا به طور روزانه به عنوان یک مسأله حیاتی با آن درگیر هستند تا زمانی که در آن جا کار می کنی مسأله عضویت در اتحادیه، مسأله ی تو است، نمی شود که از زندگیت بگذری، آن جا هستی، داری کار می کنی و اتحادیه هم دارد در محل کار تو را نمایندگی می کند. اگر کسی تو را نمایندگی می کند باید بدانی چکار می کند، کمکی می خواهد، نمی توانند ۵ یا ۶ نفر کار نمایندگی ۳۰۰ نفر را بکنند، باید همه درگیر باشند، نمی توان با دنده خلاص گذشت، وقتی یک جانی کارشان گیر می کند می آیند و می گویند، که دارند من را به چهار میخ می کشند و فلان می کنند و تنبیه انضباطی می کنند و یا شاید اخراج بکنند. در این جا این سوال پیش می آید که شما چه کسی هستید من (نماینده ی کارگران) اصلاً تو را ندیده ام!»

مراد شیرین که به قول خودش در اتحادیه ای رئیس بیش از ۳۰۰ نفر کارمند می باشد (از همان اول پرچم سفیدش را بالا برد)، در این جا همان طوری که ملاحظه می کنید با در آمیختن موقعیت و شرایط توده ی کارگر در اتحادیه ها با موقعیت و شرایط کارگران پیشرو و انقلابی درون احزاب انقلابی و تشکیلات کارگری قبل از انقلاب و حزب طبقه ی کارگر و شوراهای کارگری بعد از

انقلاب را یکی می کند و سعی دارد تا با انداختن مسئولیت به گردن کارگران ساده و رده پایین درون اتحادیه، نقش رهبری درون احزاب و تشکیلات کارگری انقلابی را قبل و بعد از انقلاب که به رشد بوروکراسی دامن می زد، مخدوش سازد. مراد شیرین به نظر من می گوید که بوروکراسی به علت دخالت نکردن توده کارگران در امور اجتماعی و سیاسی جامعه بوجود می آید. او با بیان این که تا دوران سوسیالیزم که «از هر کس به اندازه توانش و به هر کس به اندازه نیازش» داده می شود، در حقیقت بر این باور است که با بوروکراسی نمی توان مبارزه کرد، زیرا توده ی کارگر در جامعه حاضر به حضور و دخالت در امور اجتماعی و سیاسی نیست.

بعد از مراد شیرین، علیرضا بیانی شروع به ابراز عقیده کرد. به این جمله دقت کنید، او می گوید: «ایدئولوژی حاکم ایدئولوژی طبقه ی حاکم است، من با این جمله مشکل دارم وقتی که به شکل شعار در می آید یعنی یک انتزاعی می شود از یک بحث اصلی و بدتر گیج کننده است و سردرگم می کند و برای من با بیان این جمله هیچ چیزی گفته نمی شود (منظورش ایدئولوژی حاکم ایدئولوژی طبقه ی حاکم است) خوب خود بورژوازی هم این را می گوید.» (هیچ کس در این کره ارضی نمی تواند ادعا کند بورژوازی هم از این جمله استفاده می کند ولی از آن جایی که بیانی خودش یک بوروکرات اکثریتی می باشد، ابائی از این ندارد که دروغ بگوید). آیا به نظر شما چنین چیزی امکان دارد؟ و در ضمن ادعا می کند که «ما با یک فردی در یک جریان حزبی، انقلابی و یا تشکیلات کارگری توی هر نهاد دیگری تا یک مخالفتی می کند و یا بحثی می نماید، فوراً می گوییم ایدئولوژی حاکم ایدئولوژی طبقه ی حاکم است، و بحث تو هم آلوده به انحراف است و این هیچ چیزی را

توضیح نمی دهد». او می گوید کسانی هستند که وقتی در بحث نظری از او شکست می خوردند، با استفاده از شعار «ایدئولوژی حاکم، ایدئولوژی هیئت حاکم است» سعی می کنند بگویند که چون او به ایدئولوژی بورژوایی مبتلا است، پس بحث اش بی مورد است! آیا به عقیده شما این حرف او مسخره نیست؟ به عقیده من با این شعار می توان بحث فرهنگ بورژوایی در جامعه را باز کرد یا مسأله ای را توضیح داد و یا حتی موضوعی را جمع بندی کرد. این که با این شعار بتوان کسی را در بحث محکوم کرد تنها می تواند از مخیله انسان های بوروکرات و غیرانقلابی **یعنی یک اکثریتی** تراوش نماید.

از آن جایی که یک بوروکرات کارش مخدوش کردن حقایق است، علیرضا بیانی از یک طرف می گوید برای یک تشکیلات لازم است که افراد را پیش از ورود به تشکیلات اول به عنوان مثلاً عضو مشورتی در بیرون نگهداشته و ساخت و بعد که به حد مورد نظر رسیدند، آن ها را عضو تشکیلات کرد. از طرف دیگر هم می گوید که چه کسانی می خواهند این افراد را بسازند، از کجا معلوم خودشان سالم هستند! آیا به نظر شما این دو جمله به دنبال هم درست و قابل فهم است؟!

علیرضا بیانی در ادامه گفت که فقط با انقلاب کارگری می توان علیه بوروکراسی مبارزه کرد. «با این موضوع فقط از طریق انقلاب کارگری می شود مبارزه کرد، انقلاب کارگری آن را نفی می کند، سیستم طبقاتی گذشته را نفی می کند با سلسله مراتبی که دارد، سلسله مراتب بوروکراتیکش». به این ترتیب به نظر من، علیرضا بیانی نه از روی ناآگاهی که عمداً به عنوان یک بوروکرات مشغول مخدوش کردن مسائل است. اولاً این واقعیت است که با انقلاب کارگری نمی توان علیه بوروکراسی مبارزه کرد و این را انقلاب اکتبر

به اثبات رسانید؛ دوم این که از روز اول در درون هر تشکیلات انقلابی که قصد به ثمر رساندن انقلاب سوسیالیستی را دارد باید اقدام به مبارزه علیه بوروکراسی و فرهنگ بورژوایی در تمام زمینه ها و ابعادش به وسیله کلیه اعضا کرد؛ سوم این که درون یک تشکیلات انقلابی کارگری قرار نیست که کسی، کسی را «تربیت» یا «اصلاح» کند، بلکه با مطرح کردن مسائل و نواقص درون تشکیلات در رابطه با بوروکراسی از طریق تشریح فرهنگ بورژوایی، اعضای آن گروه را چه در سطح رهبری و چه اعضای عادی می توان با اخلاق کمونیستی آشنا نموده و پس از آن هر کس مسئول اصلاح خویش خواهد بود. تنها در چنین شرایطی است که جلوی هرگونه اجحافی از طرف هر کس که باشد، گرفته می شود.

علیرضا بیانی در ادامه مدعی است که: «یک عضو بوروکرات یعنی منظور این جا دقیقاً اداری، یک عضو اداری با مفهوم کارمندی یک تشکیلات هستم، ولی می خواهم حق و امتیازات کسی را داشته باشم که جانش را گذاشته کف دستش و دارد می رود کلی دخالتگری بکند و هر بار هم رفته در خیابان ممکن است دیگر زنده برنگردد. من بگویم توئی که چنین سهمی را ادا می کنی، حتی از جیبیت و جانت سرمایه می گذاری، حق برابر با من داری چون غیر از این بوروکراسی است.» در این جا چه کسی و بر چه اساسی میزان کار هر کس را ارزیابی می کند؟

رفیق سارا قاضی: ببینید این نکته دقیقاً به وضعیت خود رفیق یاشار باز می گردد که در مدت پنج سالی که او روزی حداقل ۱۰ ساعت کار می کرد و تنها ساعتی ۶ یورو بیش تر دستمزد نداشت، برای کمک به «گرایش» از جمله تأمین مخارج علیرضا بیانی، ماهی ۲۴۰ ساعت کار می کرد و ۱۴۴۰ یورو

دریافت می داشت و از این منبع دستمزدش ۷۰۰ یورو را هر ماهه به حساب «گرایش» می ریخت. این در حالی بود که از ۷۴۰ یوروی باقیمانده ۴۵۰ یورو آن را بابت کرایه خانه پرداخت می کرد. به این ترتیب، تنها ۲۹۰ یورو برای مخارج ماهیانه اش باقی می ماند. با این وجود از این ۲۹۰ یورو تمام مخارج پرچم های «گارگران ایران تنها نیستند» و «سایت نشر کارگر سوسیالیستی» و... را هم تأمین می کرد. در این بحث، علیرضا بیانی سعی می کند تا کار یک عضو مانند رفیق یاشار آنری را تا حد یک خرده بورژوازی سرمایه دار پایین آورده و زحمت او را بی ارزش جلوه دهد و در نتیجه آن را با پخش کردن و چسباندن اعلامیه به در و دیوار خیابان های تهران مقایسه می کند، بدون این که توضیحی در رابطه با نحوه تأمین این کمک مالی بدهد. به نظر من، این یک برخورد مقرضانه از جانب یک بوروکرات تمام عیار است که کارش نه بیان حقایق که بیان مطالب بر اساس نیاز و هدفش است، حتی اگر به مخدوش کردن آن حقایق بیانجامد.

در مورد بحث مراد شیرین، باید بگویم که متأسفانه تجربه نشان داد که اگر کارگران بخواهند به صورت انفرادی عمل کرده و نسبت به افرادی که خود برگزیده اند، انتقادی داشته باشند نه تنها به جایی راه نمی برند بلکه این نمایندگان به تمسخر آن ها هم بلند می شوند. به عبارت دیگر، به علت وجود فرهنگ بوروکراتیک بورژوازی غالب، به محض این که فردی به مقامی انتخاب شد با تصور این که از برگزیدگان خود برتر است، دیگر آن کسانی که او را به آن مقام رسانیده اند را قابل نمی داند که در نتیجه در برابر آن ها احساس مسئولیت نکند. از این جهت بود که ما در این جلسه پیشنهاد اضافه کردن مؤلفه پنجم را به «احیا» دادیم، اما دقیقاً به همین دلیلی که در بالا آوردم،

رهبری «گرایش» (با وجود این که در «احیا» هیچ سمت رهبری نداشت) نه تنها به پاسخگویی در مقابل این پیشنهاد برنیامد، بلکه اول با بی جواب گذاشتن و سپس بر اثر اصرار ما اقدام به مبتذل کردن آن نمود. به این جهت، ما در عمل می بینیم که در برابر رده رهبری در هر تشکیلاتی، ما نیاز به یک مرجعی داریم که صدای یک فرد عادی درون یک تشکیلات انقلابی را به گوش دیگران برساند؛ این تشکیلات را ما امروز «کمسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری» نام نهادیم.

در ثانی، ما به «توده ی کارگر» کاری نداریم. ما می خواهیم از یک تشکیلات مارکسیست انقلابی، سازمانی نمونه و بسیار فراتر از آن چه در قوانین بورژوازی وجود دارد، بسازیم؛ سازمانی که در همه ی زمینه ها برای رعایت سانترالیزم دموکراتیک، هر اقدام ضروری و مؤثری را انجام می دهد، تا برای دیگران درس و نمونه باشد. در این مرحله از تاریخ بشر، ما به اندازه کافی تجربه تاریخی جمع آوری کرده ایم تا لااقل اشتباهات گذشته را تکرار نکرده و در نتیجه، مبارزات طبقه ی کارگر را حتی اگر تنها قدمی هم باشد، به جلو سوق دهیم.

در مورد نظرات علیرضا بیانی هم فقط این را می خواهم بگویم که با مقایسه کردن نوع کار و وظایف افراد درون یک تشکیلات، برخوردی کاملاً مغرضانه کرده است. علیرضا بیانی می گوید که در یک تشکیلات، اگر من جانم را گذاشتم کف دستم و رفتم اعلامیه پخش کردم، دیگر هیچ یک از اعضای تشکیلات نباید حق انتقاد کردن از من را داشته باشد، زیرا هیچ کس دیگری کاری به بزرگی کار من نمی کند که به همان نسبت حق انتقاد از من را داشته باشد. ببینید این دقیقاً دید یک عضو در چهارچوب یک تشکیلات بوروکراتیک

است که بر اساس وظیفه ای که به عهده می گیرد، ادعای رتبه در مقایسه با دیگر اعضا را دارد. در حالی که درون تشکیلاتی که بر پایه ی دموکراسی کارگری، یعنی بر پایه ی اصل سانترالیزم دموکراتیک می گردد، هرگز کسی به شکل مخروطی از پله های قدرت بالا نمی رود که دیگران نتوانند او را پایین بکشند؛ درون تشکیلاتی که بر پایه ی سانترالیزم دموکراسی اداره می شود، همه ی اعضا از رهبری تا اعضای ساده در یک سطح قرار دارند و نسبت به هم مسئول بوده و باید جوابگو باشند.

نکته ی دیگری هم هست که من مایلم در این جا مطرح کنم. در ادامه ی این جلسه، یکی از اعضای «احیا» به نام افشین شروع به صحبت کرد و این طور گفت که در فیسبوک: «...من با رفیق آرام کامنتی را گذاشتم و در کنارش هم رفیق آرام جواب بنده را داد و من پشت سر این مسأله اعلام کردم که دیگر بنا به دلایل متعددی در جلسه احیای مارکسیزم حضور پیدا نخواهم کرد.» در فیسبوک من خواندم که قرار شد تا ادامه این بحث افشین با آرام در جلسه اطاق «احیا» انجام شود.

سؤال این است که اساساً این فرد طبق بحثی که با اعضای باند رهبری «گرایش» داشته و به قول خودش به این نتیجه رسیده بود که دیگر مایل به شرکت در جلسات «احیا» نیست و در فیسبوک اطاق «احیا» هم قرار بر این شد که در روز جلسه این بحث ادامه پیدا کند، چرا و به چه مناسبت به قول خود افشین: «...امروز هم با رفیق مازیار صحبت کردم و قرار شد که بیایم این را توضیح بدهم...» و در نتیجه بدون باز کردن موضوع در حضور جمع در اطاق «احیا»، او صرفاً می گوید: «شاید اگر بخوایم می توانم این طور دسته بندی کنم: شما به جریانی تعلق دارید که می شود گفت مارکسیست های ساختارگرا

که این طور به مسائل نگاه می کنند و شاید من از آن کسانی باشم که بیش تر مارکسیست های طرفدار گرامشی هستم...» و می رود؟ چرا مازیار رازی اجازه نداد تا بحث «مارکسیست های ساختارگرا» و «مارکسیست های طرفدار گرامشی» در جلسه باز شده و دیگران هم در جریان قرار بگیرند. تمام اعضای «احیا» که یک دست نبودند، ولی در این جا به خاطر دخالت محفلی باند رهبری «گرایش»، حقوق کسانی که به «گرایش» تعلق نداشتند هم زیر پا گذاشته شد. مشکل این فرد نمی بایستی پنهانی به وسیله مازیار حل می شد، بلکه دموکراسی ایجاب می کرد که این بحث همان طوری که در فیسبوک آمده بود، در جلسه مطرح و به نظر همه اعضا می رسید. منتهی مازیار دقیقاً همان روشی را که از ۲۰ سال پیش با ما داشت و همه مسائل را خصوصی می خواست حل کند و نمی گذاشت نظرات مخالف در همان جلسات مطرح و بحث گردد و با تک تک ما به طور خصوصی بحث می کرد، در «احیا» هم همین شیوه ی کار را ادامه داد و به عنوان قیم از پیش مقرر شده، این تشخیص را داد که با افشین مسأله را خصوصی حل و فصل نماید.

«احیا» از ابتدا قرار بود از جمع افراد مستقل و علاقمند به اتحاد عمل شکل گرفته و حتی کسانی باشند که از گذشته های متفاوت می آمدند، ولی همه در آن با هم برابر بوده و طبق چهار مؤلفه، «رهبری» نداشت. لذا به چه دلیل باز مازیار رازی اقدام به حل موضوع به شکل محفلی اش کرده و مانند رفتاراش در «گرایش» با ما، در «احیا» هم سعی کرد اختلافات را در خفا و به طور خصوصی حل کند؟! پس فرقی بین «احیا» و «گرایش» نیست و «احیا» هم تحت کنترل محفلی مازیار رازی قرار دارد.

بخش (۳)

سئوال بیست و هفتم کمیسیون: آیا بحث بوروکراسی بالاخره تمام شد؟

رفیق یاشار آذری: از آن جایی که بحث قرار بود در دو جلسه باشد، هفته بعد من قسمت دوم بحث خود را ارائه دادم و این طور گفتم:

«هفته ی پیش در رابطه با تاریخچه رشد بوروکراسی صحبت کردیم و این هفته هم به احزاب و سازمان هائی که بوروکراسی در آن ها حاکم هست یا خواهد شد، می پردازیم.

با آگاهی به این مسأله که درست کردن یک سیستم بی نقض در چهارچوب سیستم سرمایه داری در درون جنبش کارگری غیرممکن است، به قول مندل رها ساختن سازمان های کارگری منوط به رهایی آن ها از زیر تسلط ایدئولوژی بورژوائی است. [ایدئولوژی حاکم در جوامع سرمایه داری همان ایدئولوژی هیئت حاکم، که نام دیگر آن فرهنگ بورژوائی می باشد که باید از زیر تسلط اش خارج شود.] چنین تلاش ایدئولوژیک مصیبت انگیزی بدبختانه در تاریخ جنبش طبقه ی کارگر نادرالوقوع نیست. مثلاً می توانیم نمونه اش را پس از ۱۰ - ۱۹۰۹، عدم درک ماهیت جنگ امپریالیستی آینده و دوره ی انقلاب و دلایل بنیادی خیانت قریب الوقوع سوسیال-دموکرات ها دید.

این ناتوانی در درک اوضاع جدید که لنین و تروتسکی با ساختن جبهه ی سوم یعنی نه حکومت سرمایه داری و نه جنگ امپریالیستی که در روسیه به

آن رسیدند، در حال حاضر جبهه ی استالینیستی که سهل است حتی بخش قابل ملاحظه ای از جنبش تروتسکیستی نیز از درک آن عاجز است.

درست است که در بین سال های ۱۹۲۳ الی ۱۹۳۶ اکثر رهبران قدیمی بلشویک به ماهیت مهیب قدرت بوروکراسی پی بردند. اما این حقیقت را خیلی دیر فهمیدند و توان دیر فهمیدن شان را هم با جانشان پرداخت کردند.

امروزه مبارزه اصلی در دنیا بین بورژوازی و پرولتاریا است و بوروکراسی صرفاً برای به انحراف کشیدن این مبارزه در آن دخالت می کند.

تنها راه از میان برداشتن چه بوروکراسی و چه بورژوازی به نتیجه ی منطقی رساندن مبارزات انقلابی کارگری سوسیالیستی می باشد. تنها گسترش هر چه بیش تر انقلابات جهانی می تواند انهدام کامل قدرت بوروکراسی را تضمین بکند.

در رابطه با احزاب استالینیست و مائونیست بگویم که تمامشان منحل شده اند یعنی به هیچ عنوان قابل تعمیر و یا درست شدن نیستند. چون که آن ها آگاهانه هم از طریق برنامه ای و هم تشکیلاتی به مخدوش کردن مبارزات طبقاتی مشغولند.

منظورم از لحاظ برنامه ای این است که از مارکسیزم-لنینیسم کاریکاتوری ساخته اند که هیچ ربطی به برنامه ی انقلابی بلشویکی که از چهار کنگره ی اول [لنین در آن حضور داشت] گرفته شده، ندارد و از گفته های خودشان یک ایدئولوژی ساخته اند.

و اما از لحاظ تشکیلاتی که مثل ارتش، هیچ کس نمی تواند رهبری را مورد سؤال قرار بدهد چه برسد که بازخواست بکند. یعنی رهبری اگر خلاقی یا

اجحافی در مورد کسی یا کسانی بکند و مورد بازخواست قرار بگیرد، در چنین موقعی تمام تهمت ها و افتراها و فحاشی ها به طرف او سرازیر می شود.

اما در رابطه با احزاب و سازمان ها و تشکل های تروتسکیستی که با سازمان های استالینیستی فرق اساسی دارند، هم در برنامه و هم در تشکیلات، یعنی هنوز منحنی نشده اند. یعنی یک انقلاب کارگری سوسیالیستی می تواند این بوروکراسی ها را ضعیف تر بکند و گسترش انقلابات جهانی کارگری سوسیالیستی می تواند بکلی این بوروکراسی را از بین ببرد ولی همین انقلابات رهبری و بخش قابل ملاحظه ای از کادرهای تشکیلات های مائوئیستی و استالینیستی را به صف سرمایه خواهد فرستاد.

اشتباه بخش دیگری از احزاب تروتسکیستی در این است که بیش تر دنبال جنبش دانشجویی می روند تا طبقه ی کارگر. آن هم به این دلیل که دانشجویان را راحت تر می توان قانع کرد و [وقت بیش تری برای کار سیاسی دارند]. در حالی که شاید حق به جانب آن ها باشد ولی درصدهائی را من ارائه می دهم که از روی سی سال تجربه سیاسی ام به آن ها رسیده ام.

به دلیل که ماهیت طبقاتی قشر دانشجو بیش تر از قشر متوسط جامعه می آید [و حتی اگر از طبقات زحمتکش هم باشند زیاد فرق نمی کند چون که ایدئولوژی حاکم ایدئولوژی هیئت حاکم هست و بیش تر آن ها تقریباً ۹۹ درصد آن ها فقط برای این درس می خوانند که درآمد خوبی داشته باشند و تا می توانند خودشان را به یک بورژوا تبدیل کنند]، می توانم بگویم که فقط ۱ درصد از این دانشجویها به مارکسیست لنینیزم یا تروتسکیزم روی می آورند و باز از این ۱ درصد یک دهم درصد با طبقه ی کارگر همراه می شود و همان یک دهم

درصد هم به دلیل این که اکثراً از قشر متوسط تشکیل شده اند همیشه خطر بازگشت اش به صفوف بورژوازی و خرده بورژوازی امکان پذیر است.

در حالی که اگر ۱۰۰ نفر کارگر به مارکسیزم رو بیاورند فقط ۱ درصد آن ممکن است به صفوف خرده بورژوازی یا بورژوازی بپیوندد و بقیه ی ۹۹ درصد باقی خواهد ماند. یعنی تفاوت شان ۱ به ۱۰۰ است.

و اما بخش دیگر احزاب و... تروتسکیست ها مثل IMT به رهبری آلن وودز که سعی می کنند در احزاب استالینیستی و مانوینیستی فعالیت کنند و اگر توانستند در داخل آن احزاب فراکسیون بزنند. یک مثال زنده آن را برایتان خواهم گفت: بخش ایتالیا همین بین الملل توانسته بود با ۳۰ نفری که داخل حزب کمونیست ایتالیا موفق شده بودند برای خود فراکسیون بزنند و مدتی بعد تعدادشان بیش از ۳۰۰ نفر شده بودند، خیلی خوشحال بودند که توانستند آن ها را قانع کنند. در حالی که با این کارشان آن ۳۰۰ نفر در حرف به تروتسکیست تبدیل شده بودند ولی در عمل این ۳۰ نفر به استالینیست تبدیل شده بودند. در این تشکیلات همه ی تصمیمات از طریق اکثریت پیش می رفت و در هر صورت کارهای عملی اکثریت با استالینیست ها بود که فقط تروتسکیست را یاد گرفته بودند و این نوع تشکل ها وقتی اقلیت تابع اکثریت می شود کارها طبق سلیقه ی استالینیست ها پیش می رود و به همین دلیل IMT و احزاب... شبیه آن در حرف تروتسکیست و در عمل به استالینیست و کاملاً به بوروکرات تبدیل شده اند. حتی بدون این که اکثر پایه های آن به این موضوع آگاه باشند.

اما در مورد گرایش مارکسیست های انقلابی قضیه برعکس شده، ما به درون گرایش های استالینیستی و مانوینیستی نرفتیم بلکه این بخش نیروهای

انقلابی گرایش‌های مختلف استالینیستی و مائوئیستی بودند که به گرایش مارکسیست‌های انقلابی آمدند و با پذیرش چهار مؤلفه اول به درون «احیا» و متعاقب آن به گرایش مارکسیست‌های انقلابی پیوستند و راه و روش استالینیستی را با خود آوردند. اگر زودتر اقداماتی نکنیم در آینده به سرنوشت IMT دچار خواهیم شد.

و اما در رابطه با احزاب و سازمان‌هایی که برای انقلابات کارگری باید ساخته بشود چطوری می‌توانیم جلوی رشد بوروکراسی در این تشکلات را بگیریم.

در ادامه بحث اضافه کنم که در این برهه از زمان، هیچ مارکسیستی بدون این که تروتسکیست بشود نمی‌تواند مارکسیست بشود و هر تروتسکیستی هم مارکسیست نیست، یعنی تروتسکیزم را باید فهمید یا درک کرد نه این که آن را یاد گرفت. چرا؟

به خاطر این که این جمله فهمیده شود باید یک مثال بزنم تا رفقا بهتر بفهمند، مثلاً شخصی می‌تواند مقاله «پیکار با بی‌فرهنگی» تروتسکی را بخواند و راجب به آن بیش‌تر از یک ساعت صحبت کند. فرد دیگر همان مقاله را بخواند ولی راجب به آن فقط چند دقیقه بیش‌تر نتواند صحبت کند. حالا کدام یک از این افراد توانسته‌اند «پیکار با بی‌فرهنگی» تروتسکی را بهتر بفهمند؟ کسانی که به ایدئولوژی هینت حاکم یعنی به فرهنگ بورژوازی و استالینیستی بیش‌تر آلوده‌اند سریع و بدون معطلی خواهند گفت آن شخصی که بیش‌تر می‌تواند آن را توضیح دهد. در حالی که شخص دوم بهتر فهمیده که به آن عمل کند، نه این که فقط راجب به آن ساعت‌ها به بحث بپردازد.

آن شخصی که آن مقاله را خوانده و بیش تر از حتی چند دقیقه راجب به آن نتواند صحبت کند ولی هیچ موقع نه تنها به رفقای هم تشکیلاتی اش بلکه حتی به مخالفان و حتی بدتر از آن حتی به کسانی که به او فحاشی می کنند مقابله به مثل نکرده و بدتر از آن ها جواب ندهد، بلکه با خونسردی کامل جواب های منطقی و درستی را بدهد که البته هر چقدر کوتاه و مختصر هم باشد مهم نیست. نه این که چندین برابر بدتر از خود آن ها جوابشان را بدهد. اگر کسی این مقابله به مثل را انجام دهد خیلی ساده به او خواهند گفت چه فرقی بین تو و کسی که به تو فحاشی کرده می باشد؟ در این میان مهم نیست که چه کسی اول گفته، مهم این است که هر دو یک کار را انجام داده اند و در این مورد مشخص هر دو از یک جنس اند.

با تکرار کردن حرف های درست و صحیح مارکس، لنین و تروتسکی نمی توان علیه بوروکراسی مبارزه کرد. یعنی تمام چیزهایی که می گوییم باید فهمیده باشیم و به آن عمل کنیم.

در سال ۱۹۰۳ تروتسکی نوشت: «تنوری که در آن حزب در انجام وظایف اساسی جایگزین پرولتاریا می گردد به این خطر دست می زند که سپس کمیته ی مرکزی حزب را جایگزین حزب، هیأت دبیران را جایگزین کمیته ی مرکزی و سرانجام دبیر کل را جایگزین هیأت دبیران نماید، به نحوی که در آخر امر، مأموریت تحقق وظایف خطیر انقلاب به یک نفر محول می شود.»

این نوع حزب دقیقاً توسط استالین در روسیه و تمام احزاب کمونیست وابسته به شوروی پیاده شد.

حزب بلشویک می توانست از طریق تلاش آگاهانه یعنی قبل از قدرت گیری با ساختن کمیسیون مبارزه با بوروکراسی با آن به مبارزه بپردازد تا بعداً غافلگیر نشود.

تراژدی بزرگ اتحاد جماهیر شوروی نداشتن آگاهی کافی هرگونه فهم از پدیده ی بوروکراسی توسط اکثریت حزب بلشویک [و حتی اکثریت رهبری حزب بلشویک] در لحظات [حساس] تعیین کننده ی تاریخ اش بود.

یعنی اگر این مسأله قبل از این که حزب بلشویک کسب قدرت بکند به طور آگاهانه و از قبل، کادرها در مورد آن به اندازه ی کافی بحث و مجادله کرده و کاملاً روشن بودند به احتمال قوی می توانستند با آن مقابله کنند و برای این که چنین مسأله ای پیش نیاید باید راه حل حقیقی مسأله بوروکراسی نه در برانداختن آن از طریق فورمول ها یا بخش نامه ها و یا مقالات، بلکه در ایجاد بهترین شرایط ذهنی و عینی برای مبارزه و برای از بین رفتن آن و تحت کنترل در آوردن بوروکراسی بکوشیم.

صحبت های یکی از رفقای ترکیه که در رابطه با حق گرایش یا فراکسیون با من داشت را این جا با شما در میان می گذارم. این رفیق به من خاطر نشان کرد که قبول کردن حق گرایش یا فراکسیون چیزی را حل نمی کند و اشاره کرد که شما از IMT اخراج شدید در حالی که خود آن بین الملل حق گرایش یا فراکسیون را به رسمیت می شناخت ولی با زدن برچسب و افترا شما را اخراج کرد. یعنی وقتی که ضامن اجرایی ندارد، هیچ فرقی ندارد که شما آن را به رسمیت بشناسید یا نشناسید.

و اما در رابطه با گرایش مارکسیست های انقلابی، به حق هم برای «احیاء» و هم برای حزب پیشتاز کارگری برنامه ای با ۴ مؤلفه را تدارک دیده و اگر ما دموکراسی کارگری را رعایت کنیم مسأله تقریبا حل است.

اما در این چند ماه، اول من و بعد چند نفر دیگر از رفقا مورد اجحاف و تهمت و افترا قرار گرفتیم. حالا چه به عمد و چه غیر عمد و از این بابت هم خوشحالم و هم ناراحت.

از این بابت ناراحت هستم که انتظار چنین کاری را نداشتم و واقعا فکر می کردم که می توانیم دموکراسی کارگری را در این تشکیلات رعایت کنیم. و از این بابت خوشحالم که این کارهای رفقا علیه ما باعث این شد که من به ضعف برنامه حزب پیشتاز کارگری انقلابی که حتی بلشویک ها نتوانستند از آن جلوگیری کنند پی ببرم.

حالا ممکن است که صدرصد نشود ولی می توانیم جلوی قدرت گیری بوروکراسی را هم در درون تشکل ها و هم در درون حزب پیشتاز کارگری انقلابی بگیریم و یا به حداقل ممکن برسانیم و به قول رفیق رازی ضامن هایی را بتوانیم بوجود بیاوریم و ما تا به امروز به مهم ترین ضامن رسیده ایم و آن را فورموله کردیم به عنوان مؤلفه پنجم.

مؤلفه پنجم: کمیسیون سیاسی مبارزه با بوروکراسی و ایدئولوژی هیئت حاکم یعنی فرهنگ بورژوازی در درون «احیاء»، «گرایش» و حزب پیشتاز کارگری انقلابی.

این کمیسیون اولین کاری که انجام خواهد داد، بازکردن فرهنگ بورژوازی و استالینیستی و تبدیل آن به یکی از بحث های روزمره [در درون جنبش کارگری] می باشد و در ثانی هر اجحافی که از طرف رهبری به هر یک از

اعضاء اعمال شود، [آن عضو] می تواند در این کمیسیون شرکت کرده و علیه آن اجحافات مبارزه کند و رهبری هم با آگاهی به این موضوع دیگر قادر نخواهد بود که به حریم دموکراسی کارگری در درون حزب یا تشکیلات سایه افکند و هر کسی از این کمیسیون اگر در رهبری شرکت کند از کمیسیون بیرون گذاشته خواهد شد و رهبری در این کمیسیون هیچ گونه دخالتی نخواهد کرد و تمام تصمیمات کمیسیون را افراد آن در همان جا می گیرند و به مورد اجرا می گذارند و این کمیسیون فاقد رهبری می باشد و به صورت دواری اداره می شود و برای هر موضوع، برای ارائه بیرونی آن یک سخنگو انتخاب خواهد کرد. یعنی با این کار تعادلی بین رهبری و پایه ها برقرار خواهد شد که از این طریق سانترالیزم دموکراتیک به طور صحیح عمل خواهد کرد.

این مؤلفه برای حفاظت از ۴ مؤلفه واجب و ضروری است. یعنی تضمین کننده ی ۴ مؤلفه ی بالا می باشد و بدون مؤلفه ی پنجم ۴ مؤلفه بالا فقط سخنان خوبی هستند که ضامن اجرایی ندارد [و بدون مؤلفه پنجم بود و نبودشان فرقی نمی کند]. چون که همه را می توان زیر پا گذاشت.

در چنین تشکلی رهبری به هر کاری می تواند دست بزند به شرطی که محق باشد و حق به جانب او باشد. در غیر این صورت می توان با این مؤلفه پنجم جلو آن رهبری را اگر درست عمل نکند، گرفت تا از درون آن «آلن و ددزها» و یا استالین ها بیرون نیایند. یعنی بوروکراسی هم اگر بوجود بیاید قابل کنترل خواهد بود.

اگر رفقا واقعاً به مبارزه با بوروکراسی اعتقاد داشته باشند، نه تنها با این مؤلفه ی پنجم موافقت خواهند کرد بلکه حتی آن را بین رفقای بین الملل تبلیغ

کرده و با تمام قوا از آن دفاع خواهند کرد و بُرش خود را در عمل از بوروکراسی به اثبات می‌رسانند.

در غیر این صورت ما با آن پنج مؤلفه در واقع فراکسیون خودمان را اعلام خواهیم کرد و در صورت مخالفت با فراکسیون [به هر بهانه ای] ما را مجبور خواهید کرد که گرایش خودمان را سازمان دهیم و ما با همین علت ها این کمسیون را بوجود آورده ایم که در حال بررسی اجحافتی است که به رفقا شده و به زودی مدارک خود را ارائه خواهد داد.

آن چه لنین و سایر رهبران حزب [بلشویک] درک نمی کردند، این بود که کلیه این حفاظ ها در آخرین مرحله به سالم بودن قدرت سیاسی رهبری بستگی دارد و با این مؤلفه پنجم به پیشرو کارگری اطمینان خاطر می دهد که این حزب پیشتاز کارگری حتی از حزب حرفه ای لنینیستی یک قدم جلوتر است و آن کنترل کارگری از طرف بدنه حزب یا تشکل است.»

رفیق یاشار آذری: مازیار رازی بحث را ادامه داده و چنین گفت:

« با تشکر از رفیق یاشار برای ارائه بحث. راستش یک مقداری این بحث که رفیق یاشار ارائه داد انتظار من این است که در جلسات «احیاء» در مورد مسائل مشخص نظری در این بخش بحث می کنیم اشاره بشود به مفهوم بوروکراسی از دو زاویه یکی جنبه های تاریخی که هفته ی پیش بحث شد و یکی جنبه های مرتبط به مسائل درونی یک حزب انقلابی مطرح بشود به طور عمومی، منتها این جا یک مقداری بحث مثل این که مخدوش شد. یکسری بحث هایی در مورد مارکسیست های انقلابی و غیره شد که آن هم به حق همه ی رفقا می توانند این بحث ها را بکنند، منتها جایش توی جلسات «احیا» نیست، باید یک جلسه گذاشته بشود با رفقای مارکسیست های انقلابی و یا هر

موضوع دیگری و سندهایی که هست به رفقا ارائه بدهند هر نوع بحث یا پیشنهادی که دارند همان جا بکنند.

ولی به هر حال در سطح احیاء مارکسیستی به نظر من این نکته ی بوروکراسی بسیار مهم است که ما بحث های روشنی داشته باشیم. از لحاظ تاریخی یک مقدار هفته ی پیش صحبت کردیم از لحاظ تشکیلات انقلابی و دموکراسی درونی در درون یک تشکیلات انقلابی به نظر من یک مسأله، مسأله ی محوری هست که باید در درون هر تشکیلاتی رعایت بشود و آن هم این هست که رعایت نظرات مختلف و حق تشکیل گرایش.

در درون تشکیلات هایی که مخالفین را نمی توانند تحمل بکنند و حق صحبت به مخالفین نمی دهند و یا جلوگیری می کنند از این بحث های متفاوت، آن تشکیلات یک تشکیلات انقلابی نمی تواند باشد. ما خودمان یک تجربه ای داشتیم در یک سازمان بین المللی IMT یک مدتی در آن جا فعالیت داشتیم. ما از ابتدا روشن کردیم که گرایش ایرانی هستیم و در مورد بحث های مشخص چه در رابطه با ایران و چه جاهای دیگر با این رفقا هستیم و این ها هم پذیرفتند اما در آستانه ی انتخابات در داخل ایران یک سلسله بحث ها، پیشنهاداتی ما دادیم در رابطه با وضعیت رهبری این گروه. اگر بخواهیم تظاهرات انتخاباتی در ایران را به عنوان یک انقلاب تلقی کرد و از طرف دیگر هم متمایل شد به طرف آقای چاوز که داشت از آقای احمدی نژاد دفاع می کرد، این تناقض را ما اشاره کردیم و از روی این شروع به فعالیت کردیم و این ها در واقع جلو بحث ما را گرفتند. یعنی این که اجازه ندادند که این بحث ها حتی به دست هیئت اجرایی شان برسد و از این رو ما دیگر حضور خودمان را جایز ندانستیم و نهایتاً با آن ها مبارزه کردیم که نهایتاً ما را اخراج کردند.

بنابراین دور یک تشکیلات رعایت حق گرایش مسأله ی خیلی مهمی است. در درون مثلاً فرض کنیم گرایش مارکسیست های انقلابی که من هم در آن گرایش هستم، در ضمن باید این نکته را هم روشن بکنیم که احیای مارکسیستی متفاوت است با گرایش مارکسیست های انقلابی. چند نفر از رفقای که در این جا هستند بالاخره در گرایش مارکسیست های انقلابی هستند اما در «احیاء» هم هستند و از طرف دیگر یک عده ای هم در «گرایش» نیستند اما در «احیاء» شرکت می کنند. بنابر این در درون مارکسیست های انقلابی ما، در واقع تمام رفقا حق ابراز عقایدشان را دارند و حق تشکیل گرایش و ابراز نظرات سیاسی.

معمولاً اتفاقی که می افتد در واقع در درون تشکیلات ها عموماً این بوروکراسی از بالا هست که جلوگیری می کند از گسترش مسائل سیاسی. بوروکراسی از بالا یعنی این که حق گرایش حق نظر برای مخالفین قائل نیست و این یکی از مسائلی است که ما با اهداف سیاسی امروزه در سطح ایوژیسیون ایران هم مواجه هستیم. می بینیم به محض این که اختلاف سیاسی پیش می آید افراد و رفقای خودشان را فوری اخراج می کنند یا ارباب می کنند و این ها را به کناری پرتاب می کنند و به این ها اجازه حق گرایش نمی دهند.

حق گرایش در واقع به عنوان یک چیز منفی جلوه داده می شود. به این ترتیب که آن ها تحت لوای یک واژه که واژه ی صحیح مارکسیستی هم نیست می گویند فراکسیون یا فراکسیون سازی چیز بدی است. چرا چیز بدی است چون اختلاف نظر منجر به تضعیف تشکیلات می شود و از این زاویه اجازه به این داده نمی شود. بنابر این یکی از مسائلی است که ما در درون

تشکیلات های استالینیستی و غیره می بینیم این هست که از اختلاف نظر ها به این ترتیب جلوگیری می شود.

اما از طرف دیگر یک بوروکراسی هم داریم و آن هم بوروکراسی از پایین است، یعنی یک روش هائی بوروکراتیک هست که صرفا ربطی به رهبری و تشکیلات ندارد، یعنی افرادی ممکن است به دلایل مختلف مثلا فرض کنید مسائل شخصی و غیره پیدا بکنند و یا به دلایل مختلف به این نتیجه برسند که مثلا فرض کنید فلان کس در سطح رهبری گروه یا فلان برنامه در سطح گروه درست نیست. اما نظرات خودشان را ابراز نمی کنند. از پشت سر می روند عمل می کنند. این کار منجر به ساختن یک باند می شود، باند دقیقا این است. در سنت گروه های تروتسکیستی هم بوده، یعنی یک تشکیلات غیرسیاسی بدون این که اعلام بشود. یعنی به صورت مخفی و این منجر به این می شود که افرادی دور هم جمع می شوند و از کانال هائی که موجود هست استفاده نمی کنند یا این که در بعضی از شرایط صرفا به این علت که مثلا یک اختلاف نظری که پیدا می کنند بدون این که از کانال هائی دموکراتیک استفاده بکنند، تشکیلات را ترک می کنند، قهر می کنند و بیرون می روند. یک نمونه اش را ما هفته ی پیش در «احیاء» دیدیم. یکی از رفقا که بحث سر داعش پیش آمد، هفته بعد قهر کرد و رفت و ازش خواستیم که بیاید توضیح بدهد که چرا رفتی، می آید می گوید مثلا اختلاف های دیگری هم دارد فرض کن سر دموکراسی و غیره هم با «گرایش» و هم احیاء مارکسیستی اختلاف دارد. [منظور همان افشین است که مازیار خود به طور خصوصی با او برخورد کرده و اجازه نداد تا افشین ادامه بحث را به «احیاء» بکشد- یاشار آذری] یعنی به هر حال تحمل

نکرد که بحث بکند و یا نظرات خودش را ارائه بدهد. من به این نوع روش می گویم برخوردهای بوروکراتیک از پایین.

در واقع هر دو منفی است، هر دو منجر به برخوردهای بوروکراتیک می شود.

صرفاً بوروکراسی یک پدیده ای نیست که در سطح رهبری گرایش ها به وجود می آید؛ از پایین هم می تواند به وجود بیاید.

بنابراین، در درون یک تشکیلات انقلابی سنتاً این نکته ای که به عنوان مؤلفه پنجم را رفیق یاشار به آن اضافه کرد ربطی به احیای مارکسیستی ندارد چون که احیای مارکسیستی یک تشکیلات نیست، یک اتحاد عمل هست که رفقانی هستند که با هم کار می کنند و اگر هر موقع هر کسی نخواست کار نمی کند. مثل رفیق مان افشین هفته پیش گفت مثلاً ۶ ماه دیگر شاید برگردد. هیچ مسأله ای نیست می تواند برگردد.

اما در درون یک تشکیلات انقلابی ما همواره یک کمیسیون کنترل داریم، کمیسیون کنترل هم وقتی که مشکلی پیش می آید مثلاً در رابطه با هر مشکلی، شخصی یا کسی که فکر می کند مورد اجحاف قرار گرفته یا این که یکی فکر می کند که بهش توهین یا با لحن بدی با او صحبت کردند و یکی پول یکی را دزدیده از این نوع صحبت ها، مسأله ی سیاسی هم صرفاً نیست. مسائل شخصی در درون یک تشکیلات ممکن است که پیش بیاید، از این رو تشکیلات یک کمیته یا کمیسیونی ایجاد می کند به نام کمیسیون کنترل که شامل مثلاً ۳ یا ۴ نفر از رفقانی هست که مشخصاً در این درگیری ها شرکت ندارند که مستقلاً مثل یک هیئت ژوری [هیئت منصفه] بتوانند رسیدگی بکنند. بنابراین این کمیسیون کنترل در درون یک تشکیلات انقلابی حتماً باید باشد و

خیلی از موارد هم پیش می آید که همین مثلاً در این تشکیلات بین المللی IMT که ما بودیم یک اختلافی پیش آمد بین بخش اسپانیا و بخش انگلستان که این ها یک مقدار افتادند به جان هم و شروع کردن به فحاشی و غیره، که ما آن جا پیشنهاد کمیسیون کنترل دادیم که یک عده ای خارج از این دو طرف دعوا بشینند در واقع قضاوت بکنند یا گزارش تهیه بکنند که موضوع سر چیست و آن را بیاورند به کنفرانس و یا کنگره ای و بعد کنگره تصمیم بگیرد که کدام جهت درست بود یا کی درست می گوید و کی اشتباه می کند، خوب این درون تشکیلات انقلابی باید وجود داشته باشد، بالاخره ما در یک جامعه ی سوسیالیستی که زندگی نمی کنیم، همه ما حتی اگر دور یک برنامه انقلابی جمع بشویم یک سلسله مشکلاتی را با خود حمل می کنیم؛ انحرافات خرده بورژوائی و بورژوائی و انواع و اقسام کارهای عجیب غریب ممکن است از افراد یا حتی از انقلابیون سر بزند، ولی ما باید این را حل بکنیم و یک کانالی یا ابزاری باید باشد که بتوانیم متمدانان این موضوع را بررسی کنیم. بنابراین در درون یک تشکیلات گفتیم این ربطی به احیای مارکسیستی ندارد، احیای مارکسیستی تشکیلات نیست، داریم صحبت از یک تشکیلات می کنیم.

در درون یک تشکیلات اولاً آن ضامنی که رفیق یاشار اسم می برد این است که حتماً باید دموکراسی کارگری درونی رعایت بشود. دموکراسی درونی یعنی این که حتی اگر اختلافات سیاسی که پیش می آید، اختلافات سیاسی بتواند آن عده ای که مخالف مثلاً خط رهبری یا خط اکثریت هستند بتوانند خودشان را سر مسائل سیاسی یا اختلافات سیاسی متشکل بکنند دوماً اگر در حوضه ی تشکیلاتی مشکلاتی باشد یکی از یکی دلخور است یا یکی رفته به یکی فحش داده یا یکی با مشت یکی را زده، این جور اتفاقات می افتد حتی در

سازمان های انقلابی؛ هیچ کس آن طوری پاکیزه نیست. صحبتی که می کنید همه، همه چیز را رعایت بکنند، مال جامعه ی سوسیالیستی است. مال صد سال یا دویست سال بعدش است. ولی در جامعه ی سرمایه داری ما این مشکلات را خواهیم داشت. در درون حزب انقلابی هم که دارد در این جامعه که مشکلات عجیب و غریب دارد فعالیت می کند، مشکلات می تواند بروز پیدا کند. اما راه و حل اش این است که آن رهبری یا اکثریت آن تشکیلات این جایگاه را ایجاد بکنند.

این که بوروکراسی از بالا نباشد. دو این که از پایین هم افراد قهر نکنند یعنی یک اشکالی پیش می آید یکی به یکی فحش می دهد دیگر قهر نکنند، بگذارند بروند. می دانید آن روش بوروکراتیک از پایین است. بنابراین هر دوی این ها دو روی یک سکه است. چون کسی که فرض کنید من نوعی آدمم توی جلسه نشستم در درون یک تشکیلات انقلابی یکی از رفقا بلند می شود به هر علتی به من می خندد یا مسخره ام می کند. من نوعی اگر این مسئله به عنوان اجحاف به خودم تلقی کنم، کاری که باید بکنم این است که درخواست می کنم از رهبری گروه یا تشکیلات که من یک مشکلی دارم خواهان تشکیل کمیسیون کنترل هستم. رهبری این گروه موظف است که این کمیسیون کنترل را تشکیل بدهد. ولی این طرفی که بهش اجحافی شده باید خواهان این کمیسیون کنترل باشد. نه این که بلند شود قهر کند برود یا ناراحت بشود یا دلخور بشود. قهر کردن هم یکی از خصلت های خرده بورژوازی است، می دانید ما قهر کردن نداریم توی کار سیاسی، ما باید اقداماتی را بکنیم اگر می خواهیم تشکیلات را اصلاح بکنیم، اگر این ابزار وجود نداشته باشد، آره، آن وقت باید انشعاب کرد و رفت بیرون از تشکیلات، چون تشکیلات

بوروکراتیک است. بوروکراسی از بالا اتفاق افتاده است. منتها اگر این امکانات وجود دارد، باید از این امکانات استفاده بکنیم حتی اگر یک نفر باشد. بنابراین، این کمیسیون کنترل تشکیل می شود. بدون حضور آن افرادی که درگیر این ماجرا هستند و آن را رسیدگی می کنند. مثل خود بورژوازی که قانون دارند، دادگاه دارند، هیئت ژوری [منصفه] دارند. یک عده می روند تحقیق می کنند، یعنی یک ابزاری هست که تحقیق می کند. مثلاً فرض کنید مازیار شکایت دارد از رفیق آرام مثلاً به او اجحاف کرده و این می رود به آن کمیسیون، کمیسیون گوش می دهد و این ها را یادداشت می کند و نظرش را به طور عمومی می دهد و آن را می آورد به کنگره، کنگره ی حزب می شنود گوش می دهد به این ماجرا یا اختلاف و می گوید رفیق مازیار به این علت این اعتراض را دارد. رفیق آرام به این علت اعتراضات بهش وارد است. منتها این نظرات رفیق مازیار پرت و پلاست نباید یک چنین شکایتی بکند. خوب کنگره نظر این کمیسیون را یا رد می کند یا قبول می کند و اکثریت آرا تعیین می کنند که این نظرات اش درست است یا نه. چه بسا ممکن است بگوید خیر این رفیق مازیار حق داشته که چنین شکایتی بکند و رفیق آرام باید عذرخواهی بکند. اگر این عذرخواهی انجام نگیرد تنبیه تشکیلاتی برای آن شخص بوجود می آید و اگر هم بشود مسأله حل است. [جالب توجه این که شرايطی که مازیار در این جا در نظر دارد تمام به وجود یک حزب بزرگ برمی گردد و او مطلقاً توجهی به مشکلات تشکیلاتی کوچکی چون گرایش مارکسیست های انقلابی ندارد که ما بتوانیم از میان آن ها «کمیسیون تحقیق بی طرف» بسازیم و سپس «کنگره» تصمیم بگیرد. «شورای دبیری» به یک باند تبدیل و در تمام زمینه ها را در کنترل گرفته بود، حتی در احیای مارکسیستی-سارا قاضی]

چه مسائل سیاسی و چه تشکیلاتی می تواند در درون یک تشکیلات انقلابی [با گذاشت پسوند یا پیشوند انقلابی دلیل بر انقلابی بودن آن نیست- یاشار اذری] حل شود، اما آن چیزی که مسدود می کند حل این را ۱- بوروکراسی از بالاست که جلوگیری می کند از حل و فصل مسائل. ۲- بوروکراسی از پایین است، بوروکراسی از پایین این است که طرف تا کوچک ترین چیزی که می شود قهر می کند. می رود تشکیلات اش را ول می کند، بدون این که یک کلمه حرف بزند. می رود پشت سر عمل می کند، پشت سر تشکیلات ایجاد می کند. بنابراین، این یکی از مسائلی است که به هر حال بارها اتفاق افتاده و بنا به تجربیات ما یکی از مسائلی که حزب آتی که می خواهیم بسازیم، تشکیلاتی که می خواهیم بسازیم، این تشکیلات باید هم دموکراسی کارگری و دموکراسی سوسیالیستی را تمرین بکند چه در سطح سیاسی یعنی اگر اختلاف سیاسی پیش آمد باید جایگاهانی باشد برای کسانی که اقلیت هستند و چه در سطح تشکیلاتی، یعنی کمیسیون کنترلی باشد که بتوانند رجوع بکنند بررسی بکنند و نهایتاً این نظر را به اجرا بگذارند.

حالا یک نکته دیگر را هم هست که از خصلت های خرده بورژوازی بوروکراسی از پایین این است که یک نفری است که ممکن است یک نظری داشته باشد، مورد اجحاف قرار گرفته یا توهین شده این شخص میاید بهش رسیدگی می شود و جمع به این نتیجه می رسند که نه به این شخص اجحاف نشده و این شخص در اقلیت قرار می گیرد، این جا هم این فردی که در اقلیت قرار گرفته باید نظر اکثریت را بپذیرد و بگوید خیلی خوب من تا شش ماه یا یک سال دیگر به شما نشان می دهم که فلانی بد رفتار می کند با ماها. ولی این شخص باید نظر اکثریت را بپذیرد باز این جا این قهر کردن و گذاشتن

رفتن بیرون یکی از خصلت های خرده بورژوازی است. یعنی بوروکراسی از پایین است، روش بوروکراتیک از پایین دقیقاً این است یعنی نظر اکثریت را تحمل نمی کند، اگر اکثریتی حتی اشتباه بکند. این در مورد کار سیاسی هم اتفاق می افتد مثلاً فرض کنید ما خط سیاسی اکثریت این حزبی که در آتیه می خواهیم بسازیم این است که ما فرض کنید خواهان حق تعیین سرنوشت برای ملل کرد هستیم، اکثریت به این رأی داده و برویم این تبلیغ را از لحاظ تاکتیکی در درون جامعه انجام دهید. یک اقلیتی می آید می گوید نه ما مخالفیم و مثلاً می گوید خودمختاری باید به مردم کرد داده بشود. بنابراین، این اقلیتی که در حزب ما هست نمی تواند به خاطر این که در اقلیت هست قهر بکند بیرون برود؛ باید در درون تشکیلات بماند. نظر خودش محفوظ، اکثریت می رود اجرا می شود شش ماه یا یک سال بعد روشن می شود که کی درست می گفته است. یک مقدار رفقای انقلابی باید تحمل داشته باشند، تحمل این که در اقلیت بمانند و هم چنین در مورد مسائل تشکیلاتی هم چنین است. یکی ممکن است یک اتفاقی بیفتد و در اقلیت باشد. باید بماند در درون تشکیلات تا شش ماه یا یک سال بعد نشان می دهد که فرضاً نظرش درست بوده، حتی اگر اکثریت این را درک نکنند. نه این که فوری برود بیرون و دو سه نفر دیگر را هم جمع کند و پچ پچ و بیاید اقدامات رو هوا و غیراصولی انجام بدهد و خودش را بیش تر خراب کند چون که اگر این بررسی بشود خوب واضح است که اختلاف نظر سر هر مسأله ای می تواند پیش بیاید و آن نظری هم که در اقلیت هست هم آن جایگاهی می تواند ایجاد بشود از طرف اکثریت و اسش، هم این که کسی که در اکثریت است بپذیرد که برای یک دوره ای در اقلیت است اقدام نکند چون در اقلیت است همه چیز را بزند به هم و بگوید من رأی گیری

را قبول ندارم، چرا چون در اقلیت قرار گرفتیم این هم یک نکته ای است که باز دوباره بهش توجه کرد.»

رفیق سارا قاضی: من با اجازه رفقای کمیسیون می خواهم به برخی از نکات که مازیار رازی در بالا گفته است و من در آن جلسه فرصت پاسخ نداشتیم، اشاره کرده و پاسخ بدهم. کسانی که در کار سازماندهی سیاسی تجربه و فعالیت داشته، از بیانات مازیار رازی متوجه می شوند که او زیرکانه در جواب های خود دو عمل را مرتب انجام داده است: یکی دائماً مقایسه «گرایش» با یک حزب بزرگ طبقه ی کارگر است و مدعی است که در «گرایش» همان نظم برقرار بوده است و می تواند باشد که در یک حزب بزرگ! دوم این که به جای این که بخواهد به مسأله اصلی توجه شود، صرفاً با روش تخریب ما رفقا، سعی می کند ما را در نظر حاضرین در «احیا» کوچک و موضوع را بی مورد جا بزند. در همین مطالب بالا ملاحظه می کنید که هیچ راه حل واقعی و عملی برای شرایط آن روز در «احیا» نشان نمی دهد و مرتب هم حرف های تکراری می زند. مازیار رازی می گوید: «معمولاً اتفاقی که می افتد در واقع در درون تشکیلات ها عموماً این بوروکراسی از بالا هست که جلوگیری می کند از گسترش مسائل سیاسی. بوروکراسی از بالا یعنی این که حق گرایش حق نظر برای مخالفین قائل نیست و این یکی از مسائلی است که ما با اهداف سیاسی امروزه در سطح اپوزیسیون ایران هم مواجه هستیم. می بینیم به محض این که اختلاف سیاسی پیش می آید افراد و رفقای خودشان را فوری اخراج می کنند یا ارباب می کنند و این ها را به کناری پرتاب می کنند و به این ها اجازه حق گرایش نمی دهند.» از نظر مازیار رازی وجود بوروکراسی را تنها

در یک صورت می شود، لمس کرد و آن هم به این صورت که توضیح داد. اما وقتی اختلافات سیاسی یا تشکیلاتی منجر به برخورد، درون یک تشکیلات شده و رهبری طبیعتاً دست بالا را داشته و به مخالفین نه تنها حق گرایش نمی دهد که حتی آن ها را با تمسخر و فحاشی خود چنان می راند که راهی جز ترک «گرایش» نداشته باشند و نیروی سومی هم نیست که دادرسی کند، همگی زیر چتر باند رهبری رفته اند. در «احیا» مخفیانه «احیا»ی دیگری می سازد و همه را به آن جا دعوت می کند و به اعضای خود می گوید که بروید در «احیا»ی قدیمی و بگویید که دیگر نمی خواهید در «احیا» با وجود چنین جوی ادامه بدهید. بعد هم اسم این کار را اخراج ما نمی گذارید!

در حالی که این تنها یک نمونه از بوروکراسی حاکم بر یک تشکیلات است. مثلاً تا لحظه ای که مجادلات فیسبکی در «گرایش» پیش نیامده بود، من نمی دانستم که با خط مازیار رازی مشکل دارم و لذا از نظر سیاسی مشکلی وجود نداشت، تا این که روش برخورد خود مازیار و سپس دار و دسته اش یکی یکی ماهیت اصلی خود او را بروز دادند.

بوروکراسی هیچ لزومی ندارد که صرفاً در زمینه سیاسی باشد. بوروکراسی اصلاً در عمل یعنی چه؟ بوروکراسی در عمل یعنی رفتار یک فرد بورژوازی پشت میز نشین؛ یعنی رفتار کثیف یک فرد در مقام قدرت! این رفتار الزامی ندارد که حتی برحسب اختلافات سیاسی پیش بیاید. امروز در تمام کشورهای جهان، ادارات دولتی بخصوص آغشته به بوروکراسی است. این به این معنی نیست که ادارات دولتی بورژوایی با مردم اختلاف سیاسی دارند! پس بوروکراسی در عمل یعنی چه؟ یعنی وقتی که به آن ها رجوع می کنی، کار

یک شهروند را حتی طبق قانون خود بورژوازی رعایت نکرده و چوب لای چرخ کار انسان می گذارند.

بوروکراسی درون تشکیلات هم به همین نحو می تواند از امور تشکیلات شروع شود تا بعد اعضای آن بتوانند به ریشه اصلی آن پی ببرند. مثلاً من شخصاً از زمانی که «شورای دبیری» شکل گرفت، متوجه برخوردهای خشک و مقطعی مازیار شده بودم. ایرادات بی موردش از طرز کار من و «عضو نگرفتن» من و... بی اهمیتی مازیار به انتقادات من و سایر رفقا بارها و بارها از رفتار و طرز برخورد علیرضا (عمدتاً در فیسبوک) و.... یا همان بخش از سخنرانی اش در جلسه «گرایش» در مورد تعریف عضو و کادر در بحث های قبلی آوردم.... همه و همه نشانه چرخش سیاست مازیار در مورد کار اعضا در تشکیلات بود. سمینار سال پیش «احیا» و آمدن دو نفر به «گرایش» و یکی دو نفر ظاهراً از ایران به جلسات «احیا» بادی در قبال او انداخته بود. مازیار رازی -همین طوری که بعداً ملاحظه خواهید کرد که مسئولیت تمام این «اشتباهات» را به گردن گرفته است- به راحتی می توانست جلوی ارباب دارودسته باند شورای دبیری را همان اول بگیرد یا از آن هم بهتر پیش از این که باند شورای دبیری را به جان من و رفیق ناصر بیاندازد، خود سانترالیزم دموکراتیک را رعایت کرده و از درِ رفاقت به ما دو نفر در فیسبوک برخورد صحیح می کرد و به مطالبه ما که صرفاً دادن وقت کافی برای بحث در مورد سمینار، در جلسه «گرایش» بود، با احترام رفیقانه (مثل گذشته) برخورد می کرد. اما مازیار که از انتقادات رفیق ناصر در آلمان نقداً به تنگ آمده بود، با جواب مثبت دادن به من مجبور می شد که به رفیق ناصر هم فرصت صحبت بدهد و چون نمی خواست این کار را بکند، به راحتی حق من را قربانی کرده و

ما دو نفر را در یک کفه گذاشت. برای دادن حق به جانب خودش هم از تاکتیک کثیف بوروکراسی قدرت استفاده کرد: به من و رفیق ناصر تهمت باندبازی زد و حتی پای رفیق سعید را هم که در فیسبوک گفته بود که «این چه وضع رفتار با رفقا است؟» به این دسیسه کشاند. مازیار رازی با این رفتار تشکیلاتی غلط، در واقع ماهیت بوروکرات شورای دبیری گرایش مارکسیست های انقلابی را نشان داده و ثابت کرد که این شورای دبیری در واقع یک باند رهبری است. مازیار در واقع در آن لحظه که به ما نسبت باندبازی را می زد، احساس می کرد که به خاطر این باندی که به دور خود ساخته بود، هرگز نخواهد گذاشت مویی لای درزش برود. این هم یکی از خطرناکترین وجهه های بوروکراسی است که در تمام تشکیلات چپ و اتحادیه های کارگری موجود و معمول است، منتهی مرسوم نیست که به آن اعتراض شود. عموماً افراد وقتی به علت تهمت و افترا و فحاشی از جریانی بیرون می آیند، منزوی شده و یا فعالیت را به کل کنار می گذارند و یا به جریان دیگری می پیوندند و یا این که درون تشکیلات بی سروصدا باقی می مانند و از آن ها سوء استفاده می شود و هرگز صدایشان در نمی آید.

مازیار رازی در جایی دیگر می گوید: «فراکسیون سازی... چرا چیز بدی است چون اختلاف نظر منجر به تضعیف تشکیلات می شود و از این زاویه اجازه به این داده نمی شود. بنابراین یکی از مسائلی است که ما در درون تشکیلات های استالینیستی و غیره می بینیم این هست که از اختلاف نظرها به این ترتیب جلوگیری می شود.»

مازیار در این جا هم سعی در منحرف کردن بطن موضوع بحث رفیق یاشار را داشته و بحث آکادمیک می کند که اصلاً ربطی به نکته مورد نظر رفیق

ندارد و این طور وانمود می کند که تنها در این صورت است که بوروکراسی اعمال می گردد.

مازیار رازی به وجود بوروکراسی به نوع دیگری هم مجبور می شود اقرار کند، ولی آن را به اعضا ربط داده و رهبری را در این زمینه مصون نگاه می دارد و می گوید: «اما از طرف دیگر یک بوروکراسی هم داریم و آن هم بوروکراسی از پایین، یعنی یک روش هائی بوروکراتیک هست که صرفاً ربطی به رهبری و تشکیلات ندارد، یعنی افرادی ممکن است به دلایل مختلف مثلاً فرض کنید مسائل شخصی و غیره پیدا بکنند و یا به دلایل مختلف به این نتیجه برسند که مثلاً فرض کنید فلان کس در سطح رهبری گروه یا فلان برنامه در سطح گروه درست نیست.»

پس اگر فردی یا عده ای رهبری را به علت رفتار غلط تشکیلاتی به انتقاد بکشد و شهادت این را داشته باشد که در برابر رفتار غلط رهبری بایستد، او باید یا روانی باشد، یا باند تشکیل داده باشد. از دید مازیار رازی این برخورد بوروکراتیک و از بالا نیست! و سپس می گوید، این افراد نظر خود را پشت پرده و مخفی ابراز می کنند و به این ترتیب یک باند می شوند. سؤال این جا است که پس چرا به من و رفیق ناصر (از رفیق سعید رفع اتهام شد) تهمت باندبازی زدی؟! ما که خودمان درخواست کرده بودیم که وقت صحبت داشته باشیم! و ادامه می دهد که سپس «بدون این که از کانال هائی دموکراتیک استفاده بکنند، تشکیلات را ترک می کنند قهر می کنند و بیرون می روند.» مثلاً در مورد «گرایش» من از کدام «کانال های دموکراتیک» قرار بود استفاده کنم، وقتی در فیسبوک در برابر درخواست وقت بیش تر، باند رهبری فحاشی می کند و فقط یک نفر (رفیق سعید) به آن اعتراض می کند؟! ماندن در چنین

تشکیلاتی یک مغز پوک و بیکار می خواهد. می گوید: «کسی که فکر می کند مورد اجحاف قرار گرفته یا این که یکی فکر می کند که بهش توهین یا با لحن بدی با او صحبت کردند و یکی پول یکی را دزدیده از این نوع صحبت ها مسأله ی سیاسی هم صرفاً نیست. مسائل شخصی در درون یک تشکیلات ممکن است که پیش بیاید» که باید برایش «کمیسیون کنترل» گذاشت. اعضای «گرایش» در این مجادلات به غیر از ما که معترض بودیم، بقیه مگسان دور رهبری بودند، من نمی فهمم کدام افراد شایستگی بی طرفی را داشتند که در یک کمیسیون جمع شوند؟! علاوه بر این رفیق سعید در جلسه آخر خود با «گرایش» برای همین منظور شرکت کرد که خودش بهتر می تواند وضع را تشریح کند.

رفیق سعید صادقی: مازیار رازی در مورد مسأله اول که می گوید بوروکراسی عموماً از بالا عمل می کند، درست می گوید. اما در مورد دوم که بوروکراسی از پایین را توضیح می دهد و به «باندبازی» تشبیه می کند، می گوید بر اثر عدم استفاده از کانال های دموکراتیک علنی پیش می آید، به یک تناقض دچار شده و مجبور به دروغ گفتن می شود. زیرا که توضیح نمی دهد که تمام این به اصطلاح کانال های دموکراتیک که به آن ها اشاره می کند، همه از صافی رهبری و بوروکراسی از بالا عبور کرده. مازیار رازی نمی تواند توضیح دهد که چرا ۱۵ سال در «گرایش»، هر زمان اختلاف نظری پیش می آمد، خودش به جای استفاده از همین کانال های دموکراتیک، تلفن به دست، سعی در توجیح مسائل به سبک استالینیستی به طور تک تک و جداگانه با ما می کرد و از این «کانال های دموکراتیک» استفاده نمی کرد. به طوری که در جلسات عمومی (کانال دموکراتیک) قبل از جلسات رأی گیری یا

تصمیم گیری، همه ما از طرف ایشان تلفنی توجیح شده بودیم و دستانمان توی پوست گردو گذاشته شده بود و همگی به اصطلاح متحد وارد «کانال دموکراتیک» می شدیم. من به همین دلیل، در ابتدا، نه تنها به طرز عمل محفل مازیار پی نبرده بودم، بلکه این تماس ها برایم بسیار رفیقانه و شیرین می بود، اما در روند این که «گرایش» می خواست خود را با جنبش کارگری تداعی کند، شخصاً دیگر ترغیبی به این تلفن ها نداشتم و احساس خوشایند اولیه تدریجاً در من از بین رفت. زیرا که به ماهیت این تماس های رفیقانه که همانا ساکت کردن ما با توجیحاتش بود رفته رفته پی بردم.

پس تناقضی که در بالا از آن نام بردم در این جا مشخص می شود که باز دست شخص خودش در همه مسائل دیده می شد که همان بوروکراسی از بالا باشد که در واقع باند رهبری است. در گذشته این باند محسوس نبود، چون خودش به تنهایی رهبری و فرمانروایی می کرد، ولی اکنون، با تحولاتی که در جنبش کارگری رخ داده بود و «گرایش» سعی می کرد خود را با این تحولات منطبق و تداعی بکند، بود که افرادی مثل علیرضا و آرام هم به این باند اضافه شده و به پست و مقامی رسیدند و به این ترتیب باند رهبری ایجاد گردد.

رفیق سارا قاضی: سپس مازیار زیرکانه «گرایش» چندنفری را با یک حزب مقایسه کرده و ادامه می دهد «در جامعه ی سرمایه داری ما این مشکلات را خواهیم داشت. در درون حزب انقلابی هم که دارد در این جامعه که مشکلات عجیب و غریب دارد فعالیت می کند، مشکلات می تواند بروز پیدا کند. اما راه و حل اش این است که آن رهبری یا اکثریت آن تشکیلات این جایگاه را ایجاد بکنند.» به نظر من این برخورد آکادمیک و از بالا و کاملاً بی ارتباط با وضعیت «گرایش» بوده و برای منحرف کردن اذهان از واقعات موجود است:

این حرف در مورد یک حزب صدق می کند، «گرایش» تنها یک گرایش چند نفره بیش نیست! کلمات بیهوده ای مانند «قهر» نکنید و در «کمیسیون کنترل» همه چیز را درست می شود، صرفاً توهین به رفقا و در عمل غیر واقعی است برای یک گرایش. «اگر این ابزار وجود نداشته باشد، آره، آن وقت باید انشعاب کرد و رفت بیرون از تشکیلات، چون تشکیلات بوروکراتیک است. بوروکراسی از بالا اتفاق افتاده است.» بسیار خوب، ما هم سعی خودمان را کردیم و بالاخره مجبور به انشعاب شدیم. در آخر اضافه می کند که «بوروکراسی از پایین این است که طرف با کوچک ترین چیزی که می شود قهر می کند می رود تشکیلات اش را ول می کند، بدون این که یک کلمه حرف بزند. می رود پشت سر عمل می کند، پشت سر تشکیلات ایجاد می کند.» تنها یک انسان کاملاً بوروکرات و ضد مارکسیزم چنین به خود اجازه می دهد که بر روی واقعیات سرپوش گذاشته و این طور توهین کند.

نکته ای که در این جا برای همیشه ثبت خواهد شد این است که ما چهار نفر قبل از آمدن بیرون از «گرایش» هرگز با هم «جلسه مخفیانه» ای نگذاشته بودیم. حتی در زمانی که هنوز در «احیا» بودیم هم تنها بحثی که داشتیم در مورد وضعیت پیش آمده بود که بر اساس آن بر روی مؤلفه پنجم توافق کردیم و بعد در جلسه رفیق یاشار آن را معرفی کرد که با آن وضع افتضاح با آن برخورد شد. بیرون آمدن ما از روی یک شناخت از ماهیت رهبری بود و هر کدام ما به طور مستقل بیرون آمدیم چون درک کردیم که در آن تشکیلات جایی برایمان باقی نمانده بود.

رفیق یاشار آثری: بعد از مازیار مراد شیرین صحبت کرد:

«بحث یاشار بحث جالبی بود ولی به نظر من بحث بی اساسی است.»

رفیق ما بحثی که می کند یک جور عنوان می کند که مثلاً یکی از مشکلات اساسی که هست مسأله ی ایدئولوژی بورژوائی هست که می آید در داخل تشکیلات و این یکی از ریشه های ایجاد بوروکراسی هست و به یک نحوی یک کاری بکنیم که این ایدئولوژی بورژوائی داخل تشکیلات نباید خوب این جزو بدهیات است. همیشه هر روز یکی می خواهد به یک تشکیلات انقلابی مبدل بشود هر روز کارش مبارزه با ایدئولوژی بورژوائی است نه این جور که یک لیستی داشته باشد که یک دو سه چهار این ها بخش هائی از ایدئولوژی بورژوائی هست نگاه کنیم که امروز آمده تو یا نیامده بلکه در عمل مبارزه ی روزانه که این دارد در درون طبقه ی کارگر و تحت استثمار و ستم دارد انجام می دهد، دارد عملاً در حین مبارزه نه یک چیز اداری که چک می کند این را دارد ایدئولوژی بورژوائی را به نقد می کشد این هم باید واقف باشد که در چهارچوب جامعه ی سرمایه داری هیچ وقت به این جانی نمی رسد که کاملاً ایدئولوژی بورژوائی را از تشکیلات زدود یا پاک بکند یا بریزد بیرون. می بینیم حتی این ها در عمل یک جانی که روسیه بوده و فردا و پس فردا هم یک جانی مثل ایران کلی از این چیزها در جامعه ی بعد از انقلاب هم بعد از این که طبقه ی کارگر انقلاب را سازمان داده و پیروز شده و دستگاه دولتی بورژوائی را داغون کرده هنوز کلی چیزها باقی خواهد ماند. مثل رفتار مردها با زنان، یا برخوردشان با افغانی ها، یا کارگرهای انقلابی بیایند بگویند ما انقلاب کردیم و انواع اقسام مسائل این جوری، این ها چیزهائی نیستند که به طور کامل به این مسائل بررسی و بعد بیایی انقلاب بکنی. انواع اقسام مسائل این جوری خواهند بود.

انواع اقسام مسائل شاید این جور امروز باشد و ما به آن ها واقف نباشیم، نیستیم، چون که این تجربه ی انقلاب را طی نکردیم، و این ها را خواهیم دید که این فلان چیز را ما آن موقع می گفتیم کاذب است یا فلان است.

این را به نظرم آن طور که شما این بحث را می کردید که انگار می شود کلی جلو این کارها را می شود گرفت، نه، بخشاً خواهد بود یعنی جلوش را نمی توانیم بگیریم چون که در جامعه ی بورژوائی داریم زندگی می کنیم و پس از انقلاب هم خواهد بود تا حدی.

مسأله دیگری که عنوان کردید بحث دیگری هم که عنوان کردید بحث در مورد برخوردهای بوروکراتیک که مثلاً، مثالی که در مورد IMT زدید درست که ما حق گرایش، حق داشتن نظر مخالف یعنی می توانی یک نظر مخالف داشته باشی و این مسأله نیست که گرایش بزنی یا نمی دونم یک چیزهای تشکیلاتی برای این ایده ی مخالف، ایده ی اعتقادی یا ایده ی متفاوت را داشته باشی ولی این که آیا این را می توانی بروز بدهی یا آیا این را می توانید بیان کنید و یا می توانید این را ترویج کنید. این است مسأله اصلی، حالا ما با IMT تجربه کردیم مثلاً یک جلسه ای بود جلسه ی هیئت اجرایی که من جای مازیار رفته بودم. حالا مازیار جزو هیئت اجرایی بود ولی من نبودم ولی به عنوان نماینده تشکیلاتمان رفته بودم آن جا آن «یوسی» یکی از رفیق اصلی که در اسرائیل بود که تقریباً سه چهار سال پیش بود آمد یک بحثی را کرد و گفت: که آره اگر آمریکا به ایران حمله کند رفقای ایرانی باید بروند توی ارتش ایران که بتوانند از ایران دفاع کنند. خوب این بحث برای ما چیزی نیست که بگذاریم رد شود، بلافاصله وقت را گرفتیم و به من هم از طریق رئیس جلسه که برادر آلن وددز بود گفته شد که وقتم را یادداشت کردم، تقریباً نفر ششم یا

هفتم می شدم، ولی حدود سیزده نفر صحبت کردند و بعد استراحت دادند و من رفتم پیش برادر آلن و ددز گفتم پس چی شد و در جوابم گفت: چون که تو عضو هیئت اجرایی نیستی و آن هائی که عضو هیئت اجرایی هستند الویت دارند. و با این مناورش بحث ما را کاملاً جلوگیری کرد در حالی که بحث مهمی هم بود مهم از این لحاظ که ما با بورژوازی خودمان جبهه ی واحد ایجاد نمی کنیم، کاری که با من کردند این بود به من گفتند تو چون که عضو هیئت اجرایی نیستی به تو زمانی وقت می دهیم که اعضا همه حرفشان را زدند. یعنی هیچ وقت. چون که این ها کلی بحث داشتند. با این کارشان بحث مهم که ما با بورژوازی خودمان جبهه ی واحد ایجاد نمی کنیم حتی زمانی هم که امپریالیزم هم حمله بکند و کاملاً از این جلسه رهبری IMT حذف شد و تنها چیزی که بود این طرف و آن طرف بحث بکنیم و وقتی برگشتیم باید نامه، ایمیل بنویسم و این جور چیزها. این نوع چیزها را باید انسان روشن باشد این برخورد بوروکراتیک است یا این که بعداً که می خواستیم جلسه ای باشد که برای اعضای IMT عنوان بکنیم که ما یک نظر متفاوت داریم با رهبری. ما در آن مقطع شاخه ی رسمی IMT در ایران بودیم. اگر ما سر ایران بحث به این مهمی داریم از طرف گروهی که تا چند وقت پیش می گفتند چقدر گروه خوبی است و چقدر رادیکال است و در داخل این کارها را می کند و فلان. ضمن این که با آن ها اختلاف داشتیم در کنفرانس که نگذاشتند صحبت کنیم و بعد شب که می خواستیم جلسه بگذاریم به ما اطاق نمی دادند و انواع اقسام چیزهای این جوری، این هست یعنی باید برخوردهای بوروکراتیک روشن باشد.

در زمان لنین بلشویک ها قبول داشتند افرادی که نظرات مختلف داشتند نظرات مخالف داشتند و حتی گرایش ایجاد بکنند ولی این که قبول داشتند نظرات مخالف داشته باشند به این معنی نبود که استقبال می کردند از نظرات مختلف. مثلاً لنین تمسخر نمی کرد این افرادی که نظرات مختلف داشتند. بوکدانف زمانی که نظریات فلسفی ماخست ها داشت انواع اقسام لنین چیز کرد به این. و با افراد متفاوت منجمله تروتسکی واژه هائی گفته می شود که فارسی بگوئیم شاید خیلی ها بدجوری ناراحت می شوند. این واژه ها استفاده شد چون که صرف این که قبول داریم نظریات مخالف را، این جوری نیست که افراد را بیایی بگویی که آره من استقبال می کنم از نظریات مخالف، من دورت بگردم که نظر مخالف را داشتید. نه، ولی شانسش را می دهی از لحاظ این که کانال هائی که آن اساس نامه ای که آن تشکیلات دارد و همه منجمله آن افرادی که مخالف اند و هم افرادی که موافق اند این ها را قبول کردند و بر اساس، اساس نامه باید این افرادی که نظر مخالف را دارند آن را جلو ببرند و هیچ کس هیچ نوع ضمانتی نداده که حالا من می آیم از نظر مخالف تو که حالا می تواند وارد یا ناوارد باشد و مجبور نیست که کسی بیاید بگوید که حالا ما از این استقبال می کنیم و این را به نقد می کشد و بعضی جاها چیزهائی می گویم که شاید وارد نباشد و بعداً در خارج می بینیم که آره این جا که به فلانی می گفتند نظریات خرده بورژوایی را آوردی توی حزب مثلاً درست نبود. مثلاً این را بعداً همه می فهمند. ولی در آن مقطع شاید یک چیزهائی هم بگویند که حالا یک کمی بحث ها زیادی حاد بشود یک چیزهائی گفته می شود ولی مسأله ی اصلی این است که مثلاً یک وقتی برخورد چیزی می شود برای این نیست که جلو بحث کسی گرفته بشه یا مثلاً یک چیز بوروکراتیکی انجام

شده، این جوری نیست و به نظر من با این بحثی که مازیار هم کرد موافقم که بحث هائی که خارج از احیاء هست به عنوان این که جزئیات این چی شد یا چی نشد و به جایی دیگری خارج از احیاء به عنوان بحث نظری در احیاء هم چنان درست نیست و بهتر می بود که این بحث ها در یک چهارچوب دیگری بود و اگر کسی واقعا یک بحث مهمی داشت، بحث مهم از این لحاظ که بحث خودش با فلان تشکیلات نبود و بحثی است که مهم است برای جنبش، برای پیشبرد مسائل در جنبش، این وظیفه اش بود که آن را مکتوب بکند، یعنی اگر یک چیزی بود، نه صرفا این که با من خوب برخورد نشد یا منو خوب تحویل نگرفتند یا وقتی فلان نظر را داشتم به من خوب چیز نکردند. یک چیز اساسی داشتند می توانستند بنویسند آن هم به روی جنبش، چون که وظیفه اش هست اگر فردی بر این اساس حذف بشود یا اخراج شود و یا جلوگیری شود از بحث اش. وظیفه دارد به سوی جنبش این کار را بکند و به نظر من بحث هائی که این جا عنوان شد همه اش بی اساس هست و روش عنوانشان هم کاملا اشتباه بود.

رفیق یاشار آدری: بعد از مراد شیرین، خود من صحبت را این طور ادامه دادم:

«من اول به صحبت های رفیق امین اشاره بکنم که می گوید بوروکراسی هیچ موقع از بین نمی رود. می خواهم به ایشان بگویم که مگر کسی منکر این شد؟ ما هم گفتیم که [در سیستم سرمایه داری] بوروکراسی هیچ موقع از بین نمی رود؛ هم توی صحبت های هفته قبل و هم توی صحبت های امروزم بود. همه ی این صحبت هایم مکتوب و هم ضبط شده و موجود است.

من گفتم که دستگاه بوروکراسی آن هم نه یک روزه، بلکه تا به امروز تقریباً بیش تر از پانزده سال است من داخل این تشکیلات فعالیت می کنم، هیچ موقع هم به لزوم چنین چیزی پی نبرده بودم که باید باشد [یا لااقل نیازش را نمی دیدم]. منتها این اواخر، به دلیل رشد «گرایش»، به یک سری چیزها، [موانع] برخوردیم که این مسائل باعث شد که به مخیله ی ما برخورد کند که چطوری همین حرفی که شما می گوئید بوروکراسی از بین نمی رود و که همین بوروکراسی همیشه هست. در حالی که این بوروکراسی باید جلوش گرفته بشود و تحت کنترل درآید و به همین خاطر به یک ضامن نیاز هست. این ضامن هم از طریق رهبری نمی تواند بوجود آید. یعنی اگر از طریق رهبری بوجود بیاید می شود آلت دست رهبری و در اکثر این تشکیلات ها از این کمیسیون ها خیلی درست می شود، ولی آخر، طرف رهبری را می گیرد. در حالی که این ضامن باید از پایین صورت بگیرد و این کمیسیون در دو مورد کار می کند: یکی باید فرهنگ بورژوائی را توضیح بدهد؛ نه این که آن را از بین ببرد. ما این را برای این بحث نمی کنیم که بخواهیم چوب لای چرخ «گرایش» بگذاریم یا فلان، ولی ما در تکامل آن می کوشیم. حالا این تکامل اش باید طوری باشد که دموکرات ترین چیزها پیاده شود؛ نه این که کسی از تشکیلاتی اخراج بشود، بدون این که بیاید آخرین حرف هایش را بزند، در حالی که حتی در دولت سرمایه داری وقتی کسی را محاکمه می کنند، می پرسند که آخرین حرفت چیست؟ می خواهیم حکم اعدام را صادر کنیم. آخرین دفاعیات را بکن. وقتی به کسی چنین امکانی نمی دهند بیاید از خودش دفاع کند، طبیعتاً به چنین چیزی می رسد که پس باید ابزاری بوجود بیاید که کسی ضایع نشود و اگر ضایع شد بتواند با آن مبارزه کند. [ما نمی توانیم با دو

تا جمله گفت که اگر رهبری اشکالی داشت می کشیم پایین]، می توانید هر روز بکشید پایین، ولی با چه ضامنی؟ وقتی اکثریت طرف آن است با هیچ چیز نمی توانی این کار را بکنی، ولی با وجود چنین دستگاهی، رهبری هم به این آگاه می شود که چنین دستگاهی وجود دارد که زیر کنترل او نیست و می تواند هر دقیقه اگر حرف های این ها را قبول نکرد حتی می تواند علنی بکند. مثلاً رهبری نمی تواند کسی را اخراج بکند، بدون این که به طرف اجازه بدهد تا شخص بیاورد از خودش دفاع کند و ادعا بکند که دیوانه است و یا هر اتهام دیگر و وقتی من رفتم با این شخص به قول شما دیوانه صحبت کردم دیدم حق به جانب ایشان است. آن فش نامه ای که برایش نوشتند آیا مهم نیست؟ شخصی هم نیست، به ایمیل اش نفرستادند؛ روی آن صحبت شده، همه ی رفقا اکثراً بودند. در حالی که این رفیق، به قول شما دیوانه، چندین بار شرمت باد گفته و بابت آن هم بعداً معذرت خواهی کرده و گفته که من اشتباه کردم نوشتم شرمت باد. در حالی که باید می گفتم چرا حرف را عوض کردی چرا اینطوری نوشتی؟»

این جا مسئول اطاق صحبت من را قطع می کند و تذکر می دهد که «یکی از قوانین که هست برای دموکراسی توی جلسه ای که ما هستیم، مسائلی که این جا دارد می گذرد، باید قابل فهم برای تمام رفقا باشد. یعنی مسائلی هست باید صحبتی بشود در ضمیمه ای باشد که رفقای که در جلسه هستند مخصوصاً رفقای که تازه آمده اند، وگرنه ما باید همه چیز را از نوع توضیح بدهیم.» لذا من گفتم:

«اوکی من سعی می کنم در این مورد زیاد توضیح ندهم. چیزهایی که رفیق رازی گفت من با همه این ها موافقم، درسته، در محیط سالم همه ی این ها

باید رعایت بشود. یعنی محیط طوری باید باشد که انسان خودش را وسط یک توطئه نبیند که مجبور به فرار شود. من با صحبت های رازی مشکلی ندارم منتها به شرطی که دموکراسی کارگری رعایت شود. وقتی رعایت نشود، مثلا یک چیزی را که راجب اش می خواهند صحبت بکنند، قبلا باید توی دستور جلسه گنجانده بشود و بعد بیايند راجب به آن صحبت بکنند. اما وقتی توی دستور جلسه نیست، می آیند سر یک چیزی صحبت می کنند. عرض پانزده دقیقه حتی رأی گیری می شود. به همین خاطر این که چنین چیزهایی پیش نیاید، باید این چهار مؤلفه تکمیل بشود و به پنج مؤلفه افزایش بیابد چون این مؤلفه پنجمی تعادلی بین پایه ها و رهبری ایجاد می کند. این هیچ ضدیتی که با حزب پیشتاز کارگری ندارد هیچ، بلکه در تکامل آن است. اگر لنین و تروتسکی چنین بندی را می گذاشتند و اجرا می شد [و همه راجب به بوروکراسی آگاه بودند] به احتمال قوی استالین هائی نمی توانستند بوجود بیايند. شاید مسأیل طور دیگری حل می شد. این بوروکراسی به هیچ عنوان کاملا از بین نمی رود، ولی باید ابزاری بوجود بیاید که بتواند آن را کنترل کند. یعنی بوروکراسی نه از بالا باید اعمال بشود نه از پایین. هر چند از پایین اگر اعمال بشود، بالا [به راحتی] می تواند از خودش دفاع کند [به خاطر این که تمام امکانات حزب در اختیار رهبريست]؛ اما آیا وقتی از بالا بوروکراسی اعمال بشود، پایین هم باید یک دستگاهی داشته باشد که بتواند از خود دفاع کند؟ آن هم همان مؤلفه ی پنجم است. [یا برای این کار باید دست به دامان اکثریت یا اقلیت شود].

در رابطه با مسائل داخلی، ما ترجیح می دهیم که این ها را با خود رفقای «گرایش» بتوانیم خصوصی صحبت کنیم؛ شاید به یک نتیجه برسیم. این جا

نمی خواستیم این صحبت ها را بکنیم؛ اما چون این جا [یعنی در جلسه احیای مارکسیستی] اتفاق افتاده و من مجبور شدم بخشی از آن را این جا بگویم و مسائل «گرایش» را آوردیم این جا مطرح کردیم، اول رفقای «گرایش» مسائل «گرایش» را آوردند این جا مطرح کردند. در حالی که من خودم حتی در آن جلسه «احیاء» گفتم که این کارها را نکنید. لطفاً فقط مسایل «احیاء» را صحبت کنید و مسائل «گرایش» به این جا ربطی ندارد، منتها اگر این صحبت ها را ما بکنیم اشکال دارد، ولی رفقای «گرایش» این جا مطرح کنند هیچ اشکالی ندارد. من فعلاً چیز دیگری ندارم فقط این حرف هائی که رفیق مراد شیرین گفت به ما ربطی ندارد. من در رابطه با کنترل بوروکراسی صحبت کردم، نه این که ما آن را از بین ببریم. توی صحبت های قبلی من موجود است که نمی توان بوروکراسی را در جامعه سرمایه داری و یا در تشکلات کارگری از بین برد. »

رفیق سعید صادقی: من هم با این نظر موافقم که باید یک دستگاهی به موازات رهبری از پایین وجود داشته باشد، تا تضمین کننده اجرای پایین کشیدن بوروکراسی در یک تشکیلات باشد. مازیار رازی در حرف، همیشه عنوان می کرد که «گرایش» ما «دموکراتیک ترین» تشکیلات می باشد و می توان همیشه از رهبری انتقاد کرد و نظر اعضا در جمع رهبری در نظر گرفته می شود. اما عملاً این دستگاه دموکراتیک وجود نداشت.

رفیق یاشار آنری: پس از من هم رفیق تازه واردی به نام «پاشا» این طور گفت:

«ممنون از رفیق یاشار بابت کنفرانسی که ارائه دادند. یاد گرفتیم و از رفیق مراد هم سپاسگزارم ولی من سوالم را به صورت یک پیام یادداشت کردم و نوشتم.

رفیق یاشار توضیحاتی که دادند بخش عمده ای از صحبت هایش در واقع توجیه شد ولی من سوالم از رفیق مازیار بود که کمیسیون کنترلی که قرار است ساخته بشود. رفیق مازیار وقتی اسم کمیسیون کنترل را آوردند من ناخداگاه یاد مجلس خبرگان افتادم یعنی اگر قرار است رهبری یک حزب خودش یک کمیسیون کنترلی را برپا کند حالا با هر سیستمی قطعاً این نمی تواند پاسخگوی نیازهای دموکراتیک آن حزب باشد.

سوال ام این است که اولاً باید بحث کمیسیون کنترل ما مدام داریم می گوئیم که بله کمیسینی داشته باشیم به اسم کمیسیون کنترل اما این که داخل این کمیسیون دارد چه می گذرد و قرار است که چه بشود و آلترناتیووش چی هستش؟ این خودش یک بحث مجددی می طلبد که امیدوارم راجب اش بحث بشود و خیلی مهم هستش و معیار قضاوت این کمیسیون چی هستش؟ آیا یک رأی گیری انجام می شود یا نه؟ مثلاً داخل حزب یک رأی گیری انجام می شود و یک کسی به عنوان سرپرست کمیسیون قضاوت را ایشان به عهده می گیرد یا مآخره دیگری.

بعد من معذرت می خواهم. من به عنوان یک عضو تازه وارد نباید چنین صحبتی داشته باشم ولی رفقا بحث هائی داشتند که نزدیک به چهل و پنجاه دقیقه است که من هیچی ازش نفهمیدم. اصلاً نمی دانم که این بحث ها داستان اش چیست! من با ورودم واقعا خیلی یاد گرفتم. صحبت ها خیلی آموزنده بود، بحث هائی که می شد اما متأسفانه وسط این بحث ها، بحث هائی

دارد می شود چهل و پنجاه دقیقه که من فکر نمی کنم ربطی به موضوع بحث داشته باشد و این را در نهایت عرض کنم که سوال من را رفیق مازیار پاسخگو باشند. آن طور که خاطر من متأسفانه حافظه ام زیاد یاری نمی دهد چون بین حرف هایشان رفیق مازیار فرمودند کمیسیون کنترل را باید رهبری زحمت اش را بکشد و من معتقدم که اگر رهبری این کار را بکند این کمیسیون کنترل بالاخره بی طرف نخواهد بود و گرایش پیدا می کند به سمت ایدئولوژی رهبری. سپاسگزارم صحبت دیگری ندارم.»

رفیق یاشار آذری: در این جا مازیار رازی دو باره میکروفن را گرفت و این طور ادامه داد:

«چیزی که گفتم رهبری باید جایگاه این کمیسیون را به رسمیت بشناسد، یعنی اجازه بدهد که چنین بشود. چون که خیلی ها از رهبری های بوروکراتیک این اجازه را نمی دهند.

بنابر این کمیسیون کنترل، البته اسم اش را هم می توانیم تغییر بدهیم به کمیسیون نظارت، تحقیق یا چنین اسم هائی، حالا که اسمش شباهتی به مجلس خبرگان دارد اسم اش را عوض می کنیم. اسم اش زیاد مهم نیست. این کمیسیون کنترل مفهومی بوده که از انقلاب اکتبر ما به ارث بردیم. یعنی قبل از این که جمهوری اسلامی بوجود بیاید.

مسأله ای که هست این است که این طوری عمل می کند: ببینید یعنی به هر حال مثل دموکراسی بورژوائی ولی خیلی فراتر از آن. یعنی دموکراسی بورژوائی چه طوری است مثلاً یک دادگاهی می گذارند و افراد می آیند و یک به اصطلاح وکیلی هستند، وکیل مدافع ای هست و وکیلی هست که از طرف

دولت در آن جا شرکت می کند و یک هیئت ژوری [منصفه] هستش، این ها تحقیقات این چینی می کنند در مورد اختلافاتی که به وجود می آید.

این جا کمیسیون کنترل در اساسنامه ی تشکیلات انقلابی اجازه داده می شود و اتفاقاً از کسانی انتخاب می شود که اتفاقاً توی رهبری نباید باشند، چون که اختلافات در مواردی باشد که رهبری دارد فعالیت های مختلفی می کند و حالا بعضی از کسانی که شاکی هستند ممکن است که از رهبری شاکی باشند و بعضی ها ممکن است از کسی دیگر شاکی باشند ولی به هر حال این کمیسیون کنترل یک نقش مستقلی دارد و از افرادی که مورد پذیرش کنگره که تشکیل شده می شود. وقتی رهبری انتخاب می شود و کمیسیون های مختلف کارهایشان را تنظیم می کنند و انتخاب می شوند، این کمیسیون کنترل هم انتخاب می شود که از طرف جمعی احادی که در کنگره به عنوان عضو شرکت کردند کمیسیون کنترل تشکیل می شود.

این کمیسیون کنترل نقشش تصمیم گیری نیست نقشش تحقیق است در مورد شکایت ها، مثلاً فرض کنید یک رفیق یاشار بیاید و بگوید من از دست رفیق سارا شاکی هستم. در آن صورت کمیسیون کنترل این اسناد رفیق یاشار را می گیرد و با رفیق سارا هم صحبت می کند و اسناد آن را هم می گیرد و دو ماه یا سه ماه و یا هر چه قدر که لازم هست این تحقیقات اش را می کند و بعد جمع نظرات اش را می آید به کنگره ارائه می دهد، که مرجع عالی تصمیم گیری یک حزب انقلابی است. نظراتی که این کمیسیون می دهد معلوم است که راجب اش رأی گیری نمی کنند، ولی به هر حال آن چیزی هائی که کرده به انضمام آن می تواند توصیه خودش را هم بدهد یعنی این حق کمیسیون کنترل است. به خاطر این که یک سال تحقیق کرده و از تمام

ریز جریانات باخبر است. در حالی که بقیه باخبر نیستند و به همین خاطر توصیه اش را هم می دهد، منتها در نهایت مرجع عالی تصمیم گیری یعنی کنگره می باشد که این مثلا شکایت رفیق یاشار به جا است علیه سارا یا به جا نیست. بنابراین آن به اصطلاح مرجع عالی که کنگره هستش تصمیم می گیرد که کی به حق است و کی نیست.

نکته ای که پیش می آید این است که این کنگره ممکن است اکثریت اش به این نتیجه برسند که رفیق یاشار به حق نیست حق مثلا با رفیق ساراست. این جا اگر هم حق با یاشار بود، یاشار باید در تشکیلات بماند. بعضی وقت ها این مشکل پیش می آید. یعنی اگر یاشار آن جا اکثریت آرا بگیرد حق با سارا هست از تشکیلات نباید قهر بکند و بیرون برود. یعنی عمل بوروکراتیک انجام داده. این مشکل هست اش. این مشکل را من بارها در تشکیلات های مختلف خودمان هم دیدم. افراد می رنجند و قهر می کنند چرا اکثریت رأی داد و بعد اتهامات عجیب و غریب می زنند. مثلا می گویند این اکثریت من را به کناری انداخت، این اکثریت من را اخراج کرد و انواع و اقسام دامن می زنند به یک عمل بوروکراتیکی که خودشان در واقع نباید انجام می دادند. می گویند که یک عده ای ما را بیرون کردند؛ اخراج کردند فلان کردند و گفتند به ما بروید بیرون و اکثریت اصلا رفتند تبانی کردند اکثریت رفته پشت ما توطئه کرده. به این نوع صحبت ها دامن می زنند. از طرف آن اقلیت یا آن شخصی که حالا شکایت داشته ولی اکثریت نپذیرفته آن شکایتش را شاید هم به اشتباه نپذیرفته، حالا یک عمل دموکراتیک از طرف آن انسانی که شاکی هست و در اقلیت هست باید در تشکیلات اش باقی بماند. بلکه اگر کسی بیاید آن را از تشکیلات اخراج کند عمل بوروکراتیک انجام داده، ولی اگر آن فرد هم بگذارد

برود بدون این که اخراج شود و قهر بکند و برود تبانی بکند و یا باند بسازد آن هم عمل غیراصولی هست و درس هائی که باید بگیریم از این تجارب خیلی زیادی که در کمیسیون احزاب سیاسی و غیره داشتیم این ها هستند. این ها را سعی کنیم در تشکیلاتی که ما حتی احیای مارکسیستی که تجمع هست ولی گرایش مارکسیست های انقلابی هنوز یک حزب و تشکیلات هنوز نیست دچار خیلی مشکلات ممکن است باشد. شاید خوب مسائل را درک نکند، ما داریم سر یک حزب انقلابی که تشکیل شد صحبت می کنیم. اما حزب انقلابی اگر تشکیل بشود این کارهای کوچکی که می کنیم همه در واقع آزمونی هستند برای ما یک به اصطلاح مثل یک آزمایشگاهی هست داریم تجربه داریم یاد می گیریم همین طور که داریم جلو می رویم.

در شرایط ایران ما مخصوصاً در شرایط انفجاری که در ایران وجود دارد، حزب و تشکیلات مثلاً تشکیلات ده هزار یا پنجاه هزار نفری در دوران اختناق تشکیل نمی شود. در این دوره احزاب، احزاب کوچکی خواهند بود. مثلاً ده نفر، بیست نفر، پنجاه نفر و یا صد نفر فوqش بشود که در شرایط اختناق بتوانند خودشان را نگه دارند، ولی شرایط اگر باز شود، این احزاب می توانند در ایران یکهو رشد کنند و به صدها هزار نفر. این حزب انقلابی است که تدارک انقلاب را دید. در نتیجه از حالا که کوچک هستیم ما باید معیارها و سنجش های خودمان را صیقل بدهیم و روشن بکنیم منظورمان از چه نوع تشکیلاتی با وجود این که ما تشکیلات نیستیم منتها مانند یک تشکیلات باید عمل کنیم.

اولاً اجحافات نکنیم، به هم دیگر توهین نکنیم، اخراج نکنیم، علیه هم دیگری نزنیم و غیره و از طرف دیگر قهر نکنیم، بیرون نرویم، پاند نسازیم،

باند هم وقتی ساخته می شود عمل آگاهانه شاید نباشد، همین طوری یک عده می توانند بروند دور هم کار غیراصولی بکنند و به باند هم تبدیل بشوند بدون این که خودشان هم آگاه باشند. بنابراین، این هاست.

این نوع موضوعات را به بحث بگذاریم در یک محیط آرام، بدون اتهام زنی و بدون قهر کردن، رنجیدن و غیره. بعد به تدریج ما می توانیم در واقع برای کارهای بزرگ تر خودمان را آماده بکنیم و این صحبت های من در جواب رفیق پاشا بود.

رفیق سارا قاضی: همین جا ملاحظه کنید، می گوید «اجحاف نکنید، به هم دیگر توهین نکنید» اما وقتی به او گفتم چرا جلوی دار و دسته ات را در فیسبوک نگرفتی، گفت «من توی این کارها دخالت نمی کنم. از این اتفاقات همه جا می افتد». یا این که می گوید «به باند هم تبدیل بشوند بدون این که خودشان هم آگاه باشند». این توهین نیست؟! بی خود نیست که رفتی یک اکثریتی را در شورای دبیری ات راه دادی و از رفتار او، تو خجالت نمی کشی!

به یک نمونه کامل و بارز از رفتار «اکثریتی» (استالینیستی) در زیر ملاحظه کنید. وقتی در نهایت بحث های ما با مازیار رازی به نتیجه نرسید و کل تماس ها قطع شد، اعضای «گرایش» در صفحه فیسبوک رفیق یاشار توهین و اربابی نبود که نکردند تا دلیل انشعاب ما را حدالمقدور مخدوش نمایند. اما پیش آوردن این مطالب فیسبوک چون از فیسبوک رفیق است، می خواستم ببرسم که اگر رفیق یاشار هم خودش در این نکته پیش آوردن این پُست ها بگوید.

رفیق یاشار آذری: البته در این گفت و گوها پشت فرمان اسم سیروس دانشفر خود مازیار رازی تشریف داشتند و سیستم فکری این ها از این قرار است که پشت اسم های مختلفی که در فیسبوک دارند هرکسی می تواند روزی از آن استفاده کرده و پشت اش بنشیند و مثل ماشین های کرایه ای که هر روز یکی پشت فرمان اش می نشیند و این اسم «سیروس دانشفر» که تا نوشتن این مطالب کلا دو ماه بود که ساخته شده بود و برای اولین بار جناب مازیار رازی از آن استفاده کردند و خیلی هم غلو کردند و طبق معمول داشتند اجناس خودشان را که ندارند تبلیغ می کردند و این جا چطوری مازیار رازی یعنی سیروس دانشفر چطوری با علیرضاییانی و آرام نوبخت یعنی باند رهبری «گرایش» با هم پاسکاری می کنند و در واقع همین جا هم می بینید که این مازیار رازی با دغل بازی امر می کند و آرام نوبخت اطاعت و اوامر او را به اجرا می گذارد و معتقد اند که باند درست نکرده اند.

رفیق سارا قاضی: این هم بخشی از این پُست ها در فیسبوک رفیق یاشار:



» [Sirus Daneshfar](#)

رفیق یاشار آذری با درود به شما من و رفقا در ایران شما را از قبل از طریق گرایش مارکسیست ها انقلابی می شناختیم و شاهد بودیم که آثار کلاسیک را باز تایپ و تکثیر کرده اید و در اختیار جنبش قرار داده اید. از این بابت همگی از شما سپاسگزاریم. دستتان درد نکند. ولی رفیق یاشار بحث های شما در این صفحه کمی ما را سردرگم کرده است. شاید برای بیرون آمدن از این سردرگمی من، و رفقای که مایل به شرکت در این بحث هستند ولی فعلا دسترسی به اینترنت ندارند، تصمیم گرفتیم سوالاتی از شما بپرسیم. امیدواریم که پاسخ های شما ما را از سردرگمی بیرون بیاورد.

شما همراه با ۳ نفر دیگر از رفقای محترم سندی هفته پیش در این صفحه گذاشتید. در آن ذکر کردید که "به علت پاره ای از اختلافات برنامه ای و عمدتاً اختلافات تشکیلاتی که استراتژی بوروکراتیک استالینیستی را بر اهداف و اصول گرایش مارکسیست های انقلابی ایران غالب نموده از «گرایش» بیرون آمده ایم." (اطلاعیه انشعاب)،

از آنجا که اعلام کرده بودید که به زودی توضیحات این انشعاب را خواهید ما هم منتظر آن شدیم تا بالاخره دیروز سندی تحت عنوان "اعلام موجودیت" انتشار دادید.

راستش هر چه بیش تر این سند را خواندیم بیش تر به سردرگمی مان اضافه شد و تناقضات متعددی را در سند اول و سند دوم دیدیم که من از طرف رفقا دیگر این ها را یک به یک در زیر از شما سوال می کنم

سوال یکم

شما اعلام کردید که از گرایش مارکسیست های انقلابی "انشعاب" کرده اید. بنا بر تعریف رایج انشعاب عینی بیرون آمدن جمعی اعضای یک گرایش (یا سازمان) از آن گرایش. سوال اول این است اگر به گفته خودتان شما ۹ ماه پیش از گرایش بیرون آمده اید (بهر علت موجه یا غیر موجه ای که بعداً لطفاً در مورد آن حتماً توضیحات بیش تری خواهید داد)، چطور ممکن است ۹ ماه پس از آن اعلام انشعاب می کنید؟ مگر شما عضو گرایش بوده اید که از آن انشعاب کرده باشید؟ و یا مگر بقیه رفقای محترم همه تا قبل از انتشار اطلاعیه انشعاب عضو گرایش بوده اند؟ توضیحات شما حتماً ما را از این سردرگمی بیرون خواهد آورد.

سوال بیست و هفتم کمیسیون: رفیق یاشار آذری از آن جایی که شما در فیسبوک خود به سئوالات پاسخ نداده اید، آیا مایل هستید که حالا به یکایک سئوالات خود مهم تشخیص می دهید، جواب دهید؟

رفیق یاشار آذری: بله حتماً. من هم جواب ها را گذاشته بودم تا در این جا مطرح شود. پس من یک به یک به سئوالاتی که به این کمیسیون مربوط می شود را حالا پاسخ خواهم داد.

جناب مازیار رازی زیر پوشش سیروس دانشفر، اولاً این «تعریف رایج انشعاب» را شما از کجا به دست آورده اید؟ دوماً من به تنهایی انشعاب نکرده ام که شما صِرفاً با خطاب قرار دادن من، سعی در به حاشیه کشاندن دیگر رفقای این کمیسیون کرده اید. سوماً در جلسات احیای مارکسیستی حضور و شرکت فعال در امور عملی آن به همراه تمام اعضای «گرایش» داشتن، اما تنها در جلسات تشکیلاتی گرایش مارکسیست های انقلابی به عنوان اعتراض شرکت نکردن، استعفا محسوب

می شود؟ اگر من ۹ ماه پیشتر از انشعاب از «گرایش» بیرون آمده بودم و با «گرایش» قطع رابطه کرده بودم. پس شما چرا در سمینار ۲۰۱۴ احیای مارکسیستی از من خواستید که دوباره به «گرایش» بازگردم؟ همین امر دلیل بر این است که من رابطه ی خودم را با شما قطع نکرده بودم و هنوز با تمام رفقای «گرایش» در ظرف دیگری به نام «احیا» همکاری خودم را ادامه می دادم. چهارم، ما در حالی که هنوز امیدوار بودیم، سعی کردیم با ساختن «کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری» مسائل خود با «گرایش» را از طریق اصولی و بحث های سازنده در «احیا» حل کنیم تا شاید بعد از آن می شد انحراف «گرایش» را ریفقانه تر مورد انتقاد قرار داد. پس این کمیسیون پیش از انشعاب شکل گرفته بود و در آن زمان اعضای «کمیسیون» هنوز فکر انشعاب در سر نداشتند چون در این رابطه هنوز بحثی صورت نگرفته بود. همه امیدوار بودند که مسائل را با رهبری «گرایش» یا «احیا» حل کنند. برخورد ناسالم و تخریب بحث رفقا توسط بقیه اعضا و به ویژه شورای دبیری (یا رهبری) «گرایش» در دو جلسه آخر در «احیا» آن ها را به بحث های جدید کشاند که پیش از آن هرگز به فکرشان خطور نکرده بود و بالاخره، در یک انشعاب چگونگی، زمان و دلایل آن فقط و فقط به انشعاب کنندگان مربوط بوده و مطلقاً به تشکیلاتی که از آن انشعاب می کنند، ربطی ندارد. آن تشکیلات در هیچ امری مطلقاً حق دخالت ندارد. مسیر، زمان و شرایط انشعاب کنندگان فقط به خودشان مربوط می شود و آن ها هستند که با صلاحدید خود تصمیم می گیرند. ششم، چون ما هنوز امیدوارم بودیم بتوانیم به «گرایش» برگردیم، بود که تصمیم گرفتیم در «احیاء» باقی بمانیم و مسائلمان را در این ظرف حل کنیم. اما زمانی که ما در بحث هایمان در «احیاء» به نتیجه نرسیدیم -یعنی اعضای رهبری «گرایش» به جای جواب به ما سعی در مخدوش کردن اصل موضوع نموده و سپس مخفیانه اطاق دیگری برای خود ساختند و در واقع ما را در این اطاق «احیاء» محبوس کردند- بود که رهبری «گرایش» عملاً ما را حذف کرد. حتی در این حالت هم ما باز در جلسه جداگانه ای با مازیار رازی و مراد شیرین شرکت کردیم تا بحث هایمان را با رهبری مطرح کنیم و امیدوار بود که رهبری از شنیدن مسائل ما استقبال کند، اما همان پیش تر نشان دادیم، مازیار رازی در آن جلسه خصوصی، پیش از هر بحث، گفت برای شنیدن مسائل نیامده، بلکه مقصودش شرکت در این جلسه، این بوده که سه پیشنهاد ادامه همکاری در «گرایش» و «احیاء» به ما بدهد. این جا بود ما به این نتیجه رسیدیم که بحث کردن دیگر بی فایده است. پس از شرکت در این جلسه بود که مصمم شدیم که از «گرایش» انشعاب کنیم. پس ما عملاً پس از نشست بی نتیجه با رهبری این گرایش بود که انشعاب کردیم. لذا ما از مشکل آقای دانشفر در این جا سر در نمی آوریم.

سوال دوم

شما در سند اول می فرمائید "به علت پاره ای از اختلافات برنامه ای " انشعاب کرده اید. در سند دوم ما هر چه گشتیم این اختلافات برنامه ای را پیدا نکردیم.

درست برعکس شما همواره اعلام کرده اید که با گرایش هیچ اختلاف برنامه ای نداشتید. این تناقض را چگونه پاسخ می دهید؟

سئوال بیست و هشتم کمیسیون: رفیق یاشار در رابطه با اختلاف برنامه هم سئوال شده است. در این باره چه نظری دارید؟

رفیق یاشار آذری: جناب دانشفر یا مازیار رازی، منظور از اختلاف برنامه در این مرحله همان مولفه پنجم «احیا» بود که به ساختن این کمیسیون منجر شد. اما در باره برنامه تشکیلاتی حزب پیشتان انقلابی ما در آن مقطع گفتیم که تا آن لحظه از چارچوب برنامه «گرایش» یعنی ساختن حزب پیشتان کارگری و هسته های مخفی آن حمایت می کنیم، زیرا در تهیه آن ها خود ما هم حضور و شرکت داشتیم. اختلاف بر سر تاکتیک های جدید و انحراف به راست شما بود که کار به این جا کشید. توضیحات بیش تر در باره اختلافات برنامه ای ما با شما را که شما شخصاً با اکثر آن ها آشنایی دارید، بعد در برنامه گرایش امان برای ارائه به پیشروی کارگری در ایران بیرون خواهیم داد که البته آن هم به موقع خود انجام خواهد گرفت.

سوال سوم

شما در سند اول می فرمایید: «عمدتاً اختلافات تشکیلاتی که استراتژی بوروکراتیک استالینیستی را بر اهداف و اصول گرایش مارکسیست های انقلابی ایران غالب نموده از «گرایش» بیرون آمده ایم.»

در این جا این سوال برای ما پیش آمد که درک شما از استراتژی بوروکراتیک استالینیستی چیست؟ ما یکی از کتابهای از ارنست مندل که شما خودتان زحمت کشیدید آنرا تایپ کردید و در نشر کارگری سوسیالیستی انتشار داده اید، پیدا کردیم. منظور مندل از استالینسم از قرار زیر

«استالینسم در اتحاد جماهیر شوروی، بیان انحطاط بوروکراتیک اولین دولت کارگری است. کشوری که در آن اعمال قدرت سیاسی و اجتماعی توسط یک قشر ممتاز اجتماعی غصب گردیده است. اشکال خشن (از قبیل ارباب پلیس، تصفیه های توده ای دهه های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰، کشتار تقریباً تمام کادرهای قدیمی حزب کمونیست اتحاد شوروی؛ محاکمات مسکو و غیره) و نیز اشکال ملایم این قدرت بوروکراتیک است»

آیا این تعریف را شما قبول دارید؟ اگر بلی، آیا شما ادعا دارید که گرایش مارکسیست های انقلابی در درونش یک قشر ممتاز اجتماعی که قدرت سیاسی را غصب کرده است، می باشد که با ارباب پلیسی و تصفیه و محاکمات پشت پرده شما را ارباب کرده و یا مثلاً قصد اعدام شما رفقا را داشته است؟

اگر چنین است لطفاً مثال های مشخصی در تایید این اعمال ارتجاعی از سوی گرایش بیاورید. در سند دوم تنها به یک سلسله مسایل بسیار پیش پا افتاده و جزئی اشاره کرده اید که هیچ کدام این گرایش را بوروکراتیک و استالینیستی نمی کند.

شاید چیزهای دیگری هست که شما آن ها را اعلام نکرده اید. لطفاً پیش تر توضیح دهید

سوالات دیگری هم داریم که پس از پاسخ شما به این سه سوال آن ها را مطرح خواهیم کرد. از پیش از شما سپاسگزاریم.

سوال بیست و نهم کمیسیون: رفیق یاشار به نظر شما جا دارد که در این جا به این سوال پاسخ دهید؟

رفیق یاشار آذری: باید بگویم که به دلیل محفل بودن روابط «گرایش» ما عادت کرده بودیم که اختلافات خود را جداگانه و به طور خصوصی با شما جناب رازی در لباس دانشفر مطرح بکنیم. به همین دلیل خود من یکی از آن هایی بودم که ابتدای ورودم به «گرایش» با برخی مسائل اختلاف نظر داشتم و آن ها را با خود شما همیشه در میان می گذاشتم و حتی از شما خواستم که آن ها را برای بیرون دادند فورموله کرده و به تحریر درآورده و انتشار دهید، زیرا در آن مقطع فکر می کردم که تقسیم کاری انجام شده و من مسئول عمده تأمین مخارج «گرایش» و «نشر کارگر سوسیالیستی» بودم. همان طوری که خود شما در آخرین جلسه به ما گفتید که «یاشار آذری گهگاهی یک چیزهایی زمزمه می کرد»! مثلاً یکی از مواردی که من با شما جناب رازی در میان گذاشتم در زمینه روند تکامل نظام سرمایه داری بود که وارد مرحله نوینی می شد و عناصر تروریستی امپریالیزم از جمله «القاعده» در آن زمان نقش مخرب تازه ای را آغاز کرده بود و من پیش بینی می کردم که «القاعده» های دیگری هم توسط امپریالیزم و بانک جهانی ساخته خواهد شد و در ادامه آن سیاست های امپریالیستی هیچ گونه «گشایشی» در ایران برای کارگران و زحمتکشان نه تنها ایجاد نخواهد کرد، بلکه هر چه دارند را هم از دست خواهند داد. نمونه دوم، حضور توده ای ها و اکثریتی ها -در به انحراف کشیدن سازمان هایی مانند راه کارگر و حزب کمونیست کارگری است و اکنون هم مشغول تخریب حزب کمونیست ایران هستند- می باشد که با شناسایی اعضای این سازمان ها و تهدید آن ها بالاخره این تشکلات را تخریب کرده و می کنند.

چگونگی تخریب شما جناب رازی را جلوتر در این کتاب برای پیشروی کارگر روشن کرده ایم. اما در چند کلمه یادآور می شوم که آوردن

اکثریتی و استالینیست ها به درون «گرایش» بدون هیچ گونه کار نظری و بدون این که این افراد امتحان خود را در برش از راه و روش استالینیستی به اثبات رسانده باشد و تنها به علت این که عضو جدید به «گرایش» می آوردند، کار غیر اصولی از جانب رهبری «گرایش» یعنی شخص شما بوده است. آن ها آسیب های جبران ناپذیری را به اصول و اهداف «گرایش» در عمل زده اند که تنها آینده این گرایش می تواند ادعای ما را به اثبات برساند. بزرگ ترین مدرک همان گفتار و کردار آن ها است نسبت به مخالفان خودی و رفقایی که تمام وقت و توان و داروندارشان به پای «گرایش» گذاشته بودند، می باشد. به قول تروتسکی «بزار پست برانزنده / هدف پست است!»

در باره موضع مندل نسبت به بوروکراسی استالینیستی، جناب رازی باید بگویم که ظاهراً با جمع کردن عده ای اکثریتی و استالینیست به دور خود، بالاخره ماهیت حقیقی آنان را مجبور شدید بروز دهید و از فاکت ها نیمه کاره نتیجه بگیرید و برداشت های استالینیستی ارائه می دهید.

شما دارید رهبری یک گروه چند نفره را با رهبری حزبی که از درون یک انقلاب سر برآورده و در رأس قدرت قرار گرفته مقایسه می کنید. استالین تا زمانی که لنین زنده بود هنوز هیچ قدرت حزبی یا رهبری نداشت و با وجود رفتاری زنده و اخلاق تند خرده بورژوایی، هرگز نتوانست به کسی صدمه بزند و یا کسی را به قتل برساند یا اعدام کند. اما آن زمان که به رهبری حزب کمونیست شوروی رسید، تمام ماهیت طبقاتی خود را بروز داد. در نتیجه شما با طرز مطرح کردن سؤال تان، در واقع خوانندگان بی تجربه را تحت تأثیر قرار می دهید، ولی ما سال ها است که با شما از نزدیک کار کرده ایم و با روحیه و طرز برخورد شما حتی در بحث های نوشتاری آشنایی کامل داریم.



[Ali Reza Bayani](#)

به سیروس دانشفر.

رفیق گرامی، شما فقط به گوشه ای از این تناقضات اشاره کرده اید و هر پاسخ به این سوالات خود تناقضات تازه تری را منعکس می کند. شبیه به سوال شما را قبلاً رفیق کیهان پرسیده بود و شبیه به همین پاسخی که به شما داده شد به او هم داده شد. یعنی پاسخ به موجود مجهولی به نام «کمسیون» واگذار شد و حالا که این

«کمیسیون» اعلام موجودیت هم کرده، صرفنظر از کلی تناقضات موجود در آن که در اصل این رفتار را بیش تر به فکاهی تبدیل کرده است، اما باز از دو کلام پاسخ روشن و واضح طفره رفته می شود. اکنون نیز پاسخ های روشنی که تا کسی آن ها را نداند، نه می داند انشعاب یعنی چه و نه خواهد دانست برای چه انشعاب کرده است، به هفته های بعد و یا شاید هم در زمانی که پاسخ دهنده به کادر تبدیل شد و اگذار می گردد، شما هم رفیق گرامی از همین نکته کوتاه در یاب که این اطلاعیه انشعاب مربوط به ۳ کادر یک تشکیلات نبوده، که هرچند امیدواریم در آینده به این درجه ارتقا داده شوند، در عین حال این را هم بدان از جواب خبری نیست، و شاید هم این خود از ویژگی «دمکراسی» نوین است که منتشر کنندگان انشعاب به تازگی آن را کشف کرده اند. این «دمکراسی» هر چه هست آنقدر ضعیف و سست بنیاد است که ابتدا گرایشی را تا اندازه یک جریان ارتجاعی ضد انقلابی به نام «استالینسم» معرفی می کند و اگر کسی بپرسد چرا، به او خواهد گفت بعدا می گوئیم!!

به نظر من این گونه «انشعابات» همان به که زودتر باد.

[Std. · Gefällt mir](#)

سئوال بیست ونهم کمیسیون: رفیق یاشار در باره این جوابی دارید؟

رفیق یاشار آذری: از نظر من چیزی برای جواب دادن ندارد. این پُست در فیسبوک من تنها ابتدای برخورد او به عنوان یک اکثریتی است و طرز برخورد غیراصولی او را می توانید به راحتی ببینید. در ادامه، برخوردهای بدتری را هم مشاهده خواهید کرد.



[یاشار آذری](#)

بوروکراسی در چنین تشکلی واقعا یکی از تناقضات است آقای علی رضا، و یکی از آن تناقضات هم بودن شخصی مثل شما در آن است. شما عادت کردید که از بالا برخورد کنید و سعی در خرد کردن دیگران بکنید و یا به آنان فحاشی کنید. و یکی از کسانی که تا مغز و استخوان به این بوروکراسی آلوده است و دیگران را در آن تشکیلات آلوده می کند خود شما هستید. و دلیل آن هم تعلیم شما در تشکیلات های قبل از گرایش بوده که وقتی که ما در گرایش بودیم نه تنها کسی را به گرایش نتوانستید عضو کنید بلکه باعث رفتن خیلی ها از گرایش شده اید. از این پیش تر، از شما نمی توان انتظار داشت من الان دارم بیوگرافی سیاسی خودم را از اول تا به امروز می نویسم، امیدوارم تو هم شهادت نوشتن چنین بیوگرافی را هم داشته باشی.

[Gefällt mir](#) · ۲ Std.



[Ali Reza Bayani](#)

یاشار آذری به تو اطمینان می دهم نه از بورکراس سر در میاوری و نه از دمکراسی، نه از تشکیلات و نه از فعالیت سیاسی. آخرین نشونه اش همین اتهام زنی و تخریب شخصیت است که این اواخر به طور سیستماتیک دنبال میکنی. تا جایی که به استیصال تو بر میگردد قابل درک و حتی لازم به بی اعتنایی به آن است، اما اگر جنبه آسیب زدن به یک گرایش انقلابی را در بر داشته باشد، چنان موی بورکراسی از این ماست دمکراسی تو بیرون بکشم که بار دیگر هوس نکنی قیم مابانه «کمسیون» مبارزه با بورکراسی، اتفاقا با کسی درست کنی که به وسیله من به شما نزدیک شده و تو پس از ۹ ماه از استعفا به زیر پرچم او رفته بر استعفای ۹ ماه پیش ات نام «انشعاب» گذاشتی. این کاریکاتوری که ساختی مانند آپکشی است که هر سوراخ آن را مسدود کنی همچنان آپکش باقی می ماند. اون استعفایی که ۹ ماه قبل از انشعاب دادی، با اینکه تقابل با رأی دمکراتیک ۹۹ درصد اعضای گرایش، از جمله همین اعضای امضا کننده اطلاعیه «انشعاب» بود، با این که مصداق خود رأیی محض مخصوص به خودت بود، اما صدبار سیاسی تر از این ورشکستگی بود که اخیرا به زحمت ترین وجه به نمایش گذاشتی. بیوگرافی تو همین متهم کردن به فحاشی و لمپنی است که مدام تکرار می کنی بدون این که بتونی حتی یک مورد و یک نمونه مثال و سند اثبات میاوری، تو قاچ زین را بچسب، اسب سواری پیش کش ات.

[Gefällt mir](#) · ۱ Std



[یاشار آذری](#)

آقای علیرضاییانی این هم یکی از توهین های شما به رفیق ناصر در سوال جواب ها به همه این ها خواهیم پرداخت و بعد از آن سوال جواب ها سمینارهای متعددی در اینترنت خواهیم گذاشت و هر کس که بخواهد می تواند در آن ها شرکت کند. و اما فاش نامه شما به ناصر:

..... Ali Reza Bayani

ناصر احمدی از "سر منشا شرمات باد" به رفیق مازیار می گوید، و من قبل از ادامه مزخرفاتش به او می گویم؛ ای کثافت آشغال این چاپلوسی هایی که الان برای سعید میکنی به نوک یک سر مو در قیاس با چاپلوسی هایی که برای همین رفیق مازیار می کردی نمی رسد و الان چون سعید از سر بی ربطی اش به موضوعات

گرایش و بنا بر عادتش که فقط به سبک نوک زدن به یک موضع آمده و دلسوزی کرده که چرا تو نباید عضو باشی (با این حال ناصر اولترا احمق ندید که سعید هم به او رأی مثبت نداد) داری فرصت طلبانه او را به سنگر "اعتبار" خودت تبدیل میکنی.

برای اثبات ادعایم نسبت به بین دو صندلی نشستن رفیق سعید و ندانم کاری هایش همین بس که الان نماید یقه تو آشغال کثافت را جوری بگیرد که دیگر به خودت اجازه خوردن که های بزرگتر از دهانت ندهی.

مردیکه آشغال تو بیش از هرکس خودت ثابت کردی که حق با کسانی بود که جانوری مانند تو را به عضویت تشکیلات نپذیرند و من تازه متوجه می شوم که در واقع حق با کمونیسم کارگری بوده که تو را اخراج کرده است، و متاسفم برای خودم که بدون شناخت دقیق از ماهیت آشغالیت از تو دفاع کرده ام.

بار اول که خواستی گورت را از جمع رفقای ما گم کنی این رفیق مازیار بود که مانع رفتنت شد و گر نه من آماده گرفتن جشن بودم به این دلیل ساده که این من بودم که مرتکب این خطای فاحش شدم که پای تو آدم مزور کذاب به دور و بر گرایش ما برسد.

حالا هم فقط تا فردا و تا ساعات اولیه جلسه که حضور کنند تو را بالجبار باید تحمل کنم تحملت خواهم کرد، بعد از آن با تو به آنگونه رفتار می کنم که لیاقتش را داری. در حد مردیکه کاسبکاری که تصور می کند یک نفر را اگر به مفت به عرش اعلا ببرد شانس کوباندن او به زمین و ناکار کردنش بیش تر خواهد شد؛ اما تو احمق کاسبکار نفهمیدی که اون فرد کسی مثل مازیار رازی نیست و مدرک اثبات احمقیت هم همین بس که این مازیار رازی بود که در همان ایام جلوی چاپلوسی هایت را می گرفت، چون با کسانی مانند تو اولین بار نبوده که برخورد داشته.

[Gefällt mir](#) · [Bearbeitet](#) · [1 Std](#)



[پاشار آذری](#)

آقای علیرضاییانی تهمت نیست واقعیت، این طرز صحبت کردن یکی از رهبران گرایش است واقعا جای شرم دارد. حالا بیا فلسفه بافی کن که چرا این طوری فحاشی کردی.

[Gefällt mir](#) · [Bearbeitet](#) · [1 Std](#)



[Ali Reza Bayani](#)

جای شرم برای کسی داره که به جای ادعا حتی یک بار هم یک سند مبنی بر اثبات ادعا ارائه نمیکنه. ارائه سند مبنی بر اتهام فحاشی و لمپنی که باید بسیار ساده تر

از اتهام زنی سرپالی جهت تخریب شخصیت باشه. من هرگز نفهمیدم به جز این کلی گویی های ارزان، حقیقتاً آن دو کلمه حرف حساب شما چیست.

۱ · Gefällt mir · ۱ Std



[Ali Reza Bayani](#)

آقای یاشار آذری، این چیزهایی که تو این بالا گذاشتی لو دادن اسناد داخلی به بهانه ارانه سند فحاشی و لمپنی است. با این حال تو نمیتونی یک کلمه از همین تکستی که به عنوان سند اینجا گذاشتی مصداق فحاشی یا لمپنی نشان دهی، این ذهنیت استرلیزه رمانتیک، از کلمات «کثافت آشغال» به کسی که به رفیق انقلابی که خود شما در مزخرف نامه تان از او به عنوان «رهبر طبیعی» گرایش یاد کردید مدام و بی وقفه «شرمت باد» شلیک می کرد و این پاکیزگان منزله پیرو اخلاق ناصری هم خروسک گرفته و حتی یک کلمه در مقابله با «فحاشی»، دست کم برای تکمیل کردن ژست مودیانه شان بیان نکردند. آقای یاشار آذری، این موارد خلاف ادعای شما در مزخرف نامه شما است، این قسمتی از پلمیکی بسیار خصوصی در یک جمع خصوصی است، اما شما مدعی شده اید که من در فیسبوک معروف به لمپن هستم!!!! تو اگر می دانستی لمپن یعنی چه که باز دلم نمی سوخت، اما همین حد هم از کسانی به امانت گرفتی که در دفاع از همان پرچمدار شما پذیرا می شدم. از دوستان حزبی همان کسی که شما اکنون به زیر پرچمش گرد آمده اید و الحق چند سرکله از تو یکی سیاسی تر است؛ در آن موقع ها لابد شما مشغول انجام وظایف خطیری بودی و نبودى که از ایشان دفاع کنی تا ببینی چه ساده تر به تو هم همین نسبت ها را خواهند داد. فقط فرصت طلبان مستاصل هستند که نسبت های اینچنین دشمنان قسم خورده ما را به عنوان مدرک ادعای خود قرار می دهند. یک ضرب المثل آذری می گوید، سنگ ریزه به پای کسی می خورد که راه می رود. آن که یکجا نشسته از معرض اصابت سنگریزه در امان است. شما هم تشریف می آوردید در دفاع از گرایشی که با لاف و گزاف مدعی دفاع از آن بودی دفاع می کردی تا بهت بگویم چگونه ازت پذیرایی می شد.

۲۲ Min · Gefällt mir

سئوال سی ام کمیسیون: رفیق یاشار در این قسمت جوابی دارید؟

رفیق یاشار آذری: علیرضا با پرداختن به بخشی از مسأله و حذف کردن بخش دیگر، بوروکرات و اکثریتی بودن خود را باز هم به نمایش گذاشته است: قسمت حذف شده آن است که نمی گوید مازیار رازی چه دروغ هایی گفته بوده که رفیق ناصر هم در جواب به حق خود می گوید «شرمت باد» که

یعنی خجالت بکش. مشکل در این جا این است که برخورد علیرضا مورد تأیید رهبری «گرایش» بوده و رهبری با این برخورد بوروکراتیک و غلط بیانی مشکلی نداشته است. به کلامی دیگر، یک عضو ساده اگر برخورد علیرضا را داشت، مسأله نبود و قابل اصلاح می توانست باشد. اما علیرضا که در شورای رهبری بود حق نداشت که چنین برخوردی از بالا با یک عضو ساده داشته باشد. هر چند که عضویت او در شورای رهبری از روی شایستگی نبود، بلکه مقامی افتخاری از طرف مازیار رازی به او بود.



[Ali Reza Bayani](#)

آقای یاشار آذری، تکست هایی که تو به عنوان سند فحاشی و دلیل انشعاب در اینجا گذاشتی، حتی در صورت سندیتی بر لمپنیسم، باز ربطی به تو ندارد، به این دلیل که تو ۹ ماه پیش از آن از این گرایش استعفا داده بودی. تو باید بگردی چیزی پیدا کنی که گندی که بالا آوردی را سفید کاری کند، تو باید برای آن استعفایت دلیلی بیاوری که کاملاً بی ربط به این موضوع است. این نوشته توسط افرادی که در آن موقع در گرایش بودند به دست تو رسیده که این خود نشان از باند بازی و شکل دادن به یک باند در تقابل با گرایش است، و این چیزی است که در این مزخرفنامه تان به عنوان اتهام ازش یاد کردید. گفتم که هر سوراخ این آبکش را مسدود کنی باز هنوز آبکش است.

[Gefällt mir](#) · [۱۸ Min](#)

سئوال سی و یکم کمیسیون: رفیق یاشار در این باره چه جوابی دارید؟

رفیق یاشار آذری: حالا اگر از فحاشی های رهبری «گرایش» که از قلم علیرضا بیانی تراوش می کند بگذریم، می ماند مسأله ۹ ماه خارج بودن من از «گرایش» و مسأله باندبازی. در رابطه ۹ ماه قبل «استعفا» در جلوتر در همین پُست ها جواب دادم. البته اضافه بر آن بد نیست بگویم که در زمان اختلاف من با «گرایش» من فقط گفتم دیگر به جلسات نمی آیم ولی مازیار رازی تأکید کرد که استعفایم مورد قبول نیست و به من گفت: «برو مدتی استراحت کن و بعد برگردد.» من نیز گفتم که به جلسات نمی آیم ولی به بقیه

کارهایم به شکل سابق ادامه خواهیم داد. به همین دلیل، همان طور قبلاً هم اشاره کردم به جلسات «احیا» می رفتم. منتهی علیرضا در بحث هایش با مخالفان، همیشه عادت داشته که بخشی از حقایق را کتمان و بخش دیگر را هم طبق استفاده لحظه ای خود فورموله کند. در رابطه باند بازی اما، کسانی که این جزوه را تا این جا مطالعه کرده باشند، عملکرد ما را می توانند بسنجند و ببینند تا چه اندازه باندبازی بوده است.



[Azadi Azadi](#)

من چند سال پیش هشدار دادم در مورد بعضی از برخوردهای نارفیکانه و ضد کارگری این آقا، که بلافاصله اتهامات بلند بالائی نثار من کرد.

[Gefällt mir · Min](#)



[Ali Reza Bayani](#)

اخلاق کاسبانه تو همیشه حکم کرده است که در به زنگاها کار داشته باشی و کسانی مزاحمت باشند. من که الان باید به این اراجیف جواب دهم باید ۴ ساعت دیگر از خوب بیدار شوم و آن که که کار دارد تویی!!

درست همین اخلاق کاسبانه باعث می شود که حیفات بیاید سر راه نپرسی "حالا آن رفیق ناصر چرا گفته شرمتم باد" او هم دقیقاً مانند تو تصور کرده هویت انقلابی را می توان با کمک مالی خرید، او که کمک های مالی برای ارسال به فعالین کارگری در اختیار گرایش قرار داده بود اصلاً مایل نبود بشنود که عضویت مشورتی اش یک دور دیگر تمدید می شود، همین که این را شنید، مانند اطلاعیه انشعاب شما دچار شکوفایی استعداد شد و به آن کس که شما در اطلاعیه به عنوان رهبر طبیعی گرایش معرفی کردی بی وقفه گفت شرمتم باد. این همه دست مایه فردی است که برای کناره گیری پاسفستی اش به دنبال دلایل سیاسی می گردد. اینها را تا اینجا داشته باش تا فردا شب باز هم در خدمتتان خواهم بود.

سنوال سی و دوم کمیسیون: رفیق یاشار در این جا مطلبی هست که اضافه کنید؟

رفیق یاشار آذری: بله حتماً! همان طور که جلوتر به صورت اسناد فیسبوکی نشان داده شده است، ملاحظه می کنید که علیرضا بیانی در واقع کاملاً با

توسل به دروغ موضوع را طوری بیان می کند که خود از آب گل آلود ماهی می گیرد. اگر به بخش مربوط به «شرمت باد» مطالب فیسبوی در این جزوه رجوع کنید، به راحتی می توانید ببینید که موضوع هیچ ربطی به «تمدید دوره عضویت مشورتی» رفیق ناصر نداشته و خود رفیق ناصر دلایلیش را در سه قسمت توضیح داده و هیچ کدام از آن ها به تمدید عضویت او در «گرایش» مربوط نمی شود.



[Changiz Kambakhsh](#)

اگر شما به عنوان رهبران جنبش کارگری نتوانید پشت پرده وبا ملاحظه و احترام متقابل با هم صحبت کنید پس وا مصیبتا.

۲۸:۰۸ · [Gefällt mir](#) · [Gestern um ۲۰](#)



[یاشار آذری](#)

رفیق چنگیز ما رهبران جنبش کارگری نیستیم ولی اجازه هم نمی دهیم کسی از طبقه ی کارگر کولی بگیرد. شما از طرف ما بی احترامی نمی توانید ببینید. اگر هم یکی از ما اقدام به این کار بکند بقیه ی ما در اولین اقدام به او تذکرات لازم را خواهند داد. اگر یک شخص نتواند خودش را اصلاح کند نمی تواند حتی کمک به رهبری طبقه ی کارگر بکند چه برسد که در رهبری چنین جریانی قرار بگیرد. کسی که قادر باشد خود را از فرهنگ بورژوائی برهاند، می تواند در ساختن حزب پیشتاز کارگری مفید باشد. در غیر این صورت کوبیدن آب در هاونگ خواهد شد. یعنی اول صداقت انقلابی بعد برنامه و عمل. یک نقل قول از تروتسکی از کتاب اخلاق آن ها و اخلاق ما «یک مارکسیست انقلابی نمی تواند به مأموریت تاریخی خود نزدیک شود مگر آن که اخلاقاً از افکار عمومی بورژوائی و عمال آن در میان پرولتاریا بریده باشد.»

۳۸:۰۸ · [Gefällt mir](#) · [Bearbeitet](#) · [Gestern um ۱۰](#)



[Changiz Kambakhsh](#)

من میگویم حتی کارگرانی که دستمزدشان به اجره ی خانه شان هم نمیرسد و زیر فشار طبقاتی کمر خم کرده اند هم میتوانند بورژوازی رفتار کنند. پس من و شما هم مشمول این نقل قول هستیم و از این قاعده مستثنی نیستیم. اولین بند گسست از اخلاق بورژوازی عدم تخطئه و ترور شخصیت است خصوصا برای رفقا ی همکیش. اگر می خواهید از هم جدا شوید یکدیگر را گرم در آغوش بگیرید و ببوسید و خداحافظی کنید. والسلام

۰۸:۰۷ · [Gefällt mir](#) · ۲



[Said Sadeghi](#)

وقتی که علیرضا بیانی سندی دال بر فحاشی و رفتار غیرکارگری و لمپنیسم و استالینیستی خود به عنوان کادر گرایش، از رفیق یاشار آذری تقاضا دارد و بالاجبار یاشار پس از ارائه این مدرک، علیرضا آن را افشای اسناد داخلی گرایش ارزیابی می کند! اتفاقا این خود اثبات رفتار کاسبکارانه و متناقض خود علیرضا است. ایشان بسیار خوب می داند که ادامه ی این رفتار غیر رفیقانه و استالینیستی و لمپنیسم و فحاشی های فراوان از طرف ایشان و بعضی از کادرهای گرایش و ایجاد یک جو و آتمسفر متشنج از طرف همین کادرهای گرایش موجب (استعفا و یا اخراج و یا هر اسم دیگری که می خواهید بر روی آن بگذارید)، ترک این چهار رفیق از گرایش گردید.

۰۹:۰۱ · [Gefällt mir](#) · [Bearbeitet](#) · [Gestern um](#)



[Said Sadeghi](#)

علیرضا بیانی خوب می داند این که چه زمانی رفیق یاشار استعفا داده و چه کسی اخراج شده و یا چه کسی موقتا گرایش را برای مدتی ترک کرده مهم نیست، بلکه شرایط بوجود آمده ی عمادانه از طرف کادرها و رهبری گرایش (به قول علیرضا کادر) که باعث این اخراج، استعفا، خروج موقت، و یا هر چیز دیگر، مهم و قابل بررسی است نه این که استعفای رفقای دیگر چه ربطی به استعفای یاشار آذری که ۹ ماه قبل بیرون آمده دارد و یا ربطی ندارد، این رفتار فرصت طلبانه که با برجسته

کردن تاریخ استعفای رفیق یاشار و تاریخ استعفای سایر رفقا قصد تخریب یاشار و یا رفقای منشعب را دارد، از یک تفکر ناسالم و به شدت بیمار علیرضا اطلاع می دهد که هنوز مطابق گذشته منتهای این بار نه با فحاشی و لمپنیسم بلکه با تخریب قصد متقاعد کردن خوانندگان این سطور و تبرعه کردن خود و گرایش را دارد.

[Gefällt mir](#) · [Gestern um ۰۹:۱۱](#)



[Changiz Kambakhsh](#)

سعید جان من دوست دارم این کمیسیون یک فراکسیون در داخل باشد و تا یک چیز خارجی و قابل سوء استفاده ی دیگران.

[۲ · Gefällt mir · Gestern um ۰۹:۴۳](#)



[Azadi Azadi](#)

باید از مازیار راضی پرسید که چرا این فرد را از پشت حمایت میکند و با برخورد های غیر رفیقانه تا نهایت ابتذال بیانی تا کنون واکنشی نشان نداده است؟

[۲ · Gefällt mir · Gestern um ۱۴:۳۹](#)

سئوال سی و سوم کمیسیون: مثل این که شما در این جا حرفی دارید بزنید. درست است؟

رفیق یاشار آذری: بله می خواستم بگویم در این باره تروتسکی جمله ای دارد که کاملاً شخصیت افراد مانند م. رازی افشا می کند: «تظاهر به بی اعتنائی فقط به درد کسی می خورد که می خواهد مکارانه نتیجه گیری هایی به خوانندگان خود تلقین کند که آن نتیجه گیری ها از واقعیات منتج نمی شوند. ما ترجیح می دهیم که هر چیز را بی کم و کاست به اسم درستش بخوانیم.»



[Sirius Daneshfar](#)

. ما هم در ایران با بخشی از رفقا بحث های در مورد این موضوع داشتیم و برای پیدا کردن راه حل به نظرات ذیل رسیدیم. باید خدمت رفقا عرض کنیم که ما در ایران سخت درگیر فعالیت های روزانه هستیم و امروز بیش از پیش گرایش مارکسیست

های انقلابی معتبر شده اند و در محل های کارمان و دانشگاه ها شاهد این وضعیت هستیم. در مورد برنامه های تلویزیونی میان کارگران و دانشجویان بحث می شود. از اینرو از همه رفقا در خارج درخواست می کنیم که فوراً به مسایل خصوصی و شخصی و مسایل گذشته شان پایان دهند. کامنت های بالا بین بعضی از رفقا نه ربطی به ما دارد و نه ما می فهمیم موضوع چیست و نه می خواهیم درگیر آن شویم. همانطور که رفیق چنگیز به درستی نوشت، هر چه هست باید بین رفقا به شکل درونی حل گردد و در بیرون به این شکل نادرست که تنها مورد استفاده دشمنان ما و به خصوص وزارت اطلاعات قرار می گیرد، انجام نگیرد.

درخواست ما از قرار زیر است

الف- در «اطلاعیه انشعاب» (سند اول) به جای کلمه «انشعاب» از واژه دیگری مانند «کناره گیری» باید استفاده شود. چون انشعابی صورت نگرفته است. استفاده از انشعاب چنین تداعی می کند که این رفقا عضو گرایش بوده اند و تصمیم به انشعاب گرفته اند. در صورتی که بنا بر سند دوم (اعلام موجودیت)، رفیق یاشار آذری بیش از ۹ ماه است که از گرایش کناره گیری کرده است (به هر علت موجه یا غیر موجه). سایر رفقا هم چند ماه است که خودشان یک به یک با دلایل مختلف تشکیلاتی از گرایش خارج شده اند. ادعای اینکه این رفقا «اخراج» شده اند کذب است. ادعای اینکه «انشعاب» شده است کذب است.

این مورد باید در اطلاعیه اصلاح شود و به اطلاع عموم برسد.

ب- در «اطلاعیه انشعاب» نوشته ای شده است که «به علت پاره ای اختلافات برنامه ای» این رفقا از گرایش کناره گیری کرده اند. در واقع هیچ اختلاف سیاسی وجود نداشته است و هیچ سندی در این مورد وجود ندارد. این ادعا کذب است. این مورد نیز باید در اطلاعیه اصلاح شود و به اطلاع عموم برسد

ج- در اطلاعیه انشعاب نوشته "عمدتاً اختلافات تشکیلاتی که استراتژی بوروکراتیک استالینیستی را بر اهداف و اصول گرایش مارکسیست های انقلابی ایران غالب نموده از «گرایش» بیرون آمده ایم."

استالنسیم یعنی یک نظام سرکوب گر و ارتجاعی. گرایش مارکسیست های انقلابی یک جریان استالینیستی نیست. رفقا می توانند ادعا کنند «رگه هایی از بوروکراسی میان برخی از اعضا در حال رشد است». می توانند ادعا کنند «یک یا چند نفر برخورد های از بالا با آن ها کرده اند» می توانند ادعا کنند «آنها مسخره شده اند» اما بهیچوجه درست نیست که گفته شود گرایش مارکسیست های انقلابی استالینیستی یعنی ارتجاعی است.

اگر این موارد وجود داشته است وظیفه این رفقا بود که در درون گرایش باقی می مانند و گرایش را از درون اصلاح می کردند. این کار را رفیق یاشار آذری و

سایر رفقا انجام ندادند و آسانترین راه را یعنی کناره گیری یا انصراف را بدون استفاده از حق دموکراتیک خود پیشه گرفتند اینکه به رفقا اجازه صحبت داده نشد ربطی به گرایش نداشته است. این موضوع مورد مشاجره مربوط به جلسه احیای مارکسیستی است که رفقا گرایش تنها بخشی از آن هستند این واژه یعنی «استالنیسم» باید اصلاح شود و به اطلاع عموم برسد

د- از رفقا شورای دبیری گرایش در خواست می شود هر چه زودتر اطلاعیه در توضیح این کناره گیری انتشار دهند تا رفقا در ایران مطلع شوند جریان چه بوده است

و- از رفقا شورای دبیری گرایش درخواست می شود جلسه ای با حضور رفقا کنار رفته گذاشته و مسایل تشکیلاتی درونی را هر چه زودتر حل کنند. حتی اگر قرار است فاصله بین رفقا ایجاد شود باید به سبک دموکراتیک و رفیقانه صورت گیرد تا در آینده همه راهها برای همکاری بسته نشود
با تشکر از همه

[Gefällt mir](#) · [Bearbeitet](#) · [Gestern um ۱۷:۰۳](#)

سوال سی و چهارم کمیسیون: رفیق سارا شما در این جا صحبتی داشتید؟

رفیق سارا قاضی: بله فقط یک نکته داشتم، زیرا به تمامی این مطالب جلوتر جواب داده شده است. در این جا می خواستم اضافه کنم که آقای سیروس دانشفر هرگز عضو «گرایش» در زمانی که ما در آن گروه بودیم، نبوده و در نتیجه فاقد صلاحیت دادن این دستورات می باشد، مگر این که این شخص همان مازیار رازی باشد که البته از سبک نگارش او می توان مطمئن شد که خود مازیار رازی است. این اطمینان هم در نتیجه تجربیات ۲۵ ساله با نوشته های مازیار رازی کسب شده است و در این جا قصد برخورد شخصی با او از روی لج و لجاجتی نیست.



[Key Han](#)

من هم کاملاً با نظر سیروس موافقم. از اول هم سعی کرده ام که به شکل بی طرفانه موضوع را دنبال کنم. منتها هرچه قدر بیش تر می گذرد، نظرم قبلیم در مورد تناقضات در این اطلاعیه رفقای منشعب قویتر می شود. یک دهم این همه وقتی که

صرف این بحث های پراکنده شد را رفیق یاشار می توانست بگذارد به طور مشخص به سوالات اصلی پاسخی ولو فشرده دهد تا فرصت به کسانی مثل صمد ارسی هم ندهند که خودشان را بیاندازند وسط که من را "جمهوری اسلامی" خطاب کند. منتها تا الان برای من این طور بوده که این دوستان و رفقای منشعب دارند از بحث اصلی طفره می روند. حرف منم همان حرف رفیق سیروس است. حالا بگذریم که شما رفیق علیرضا را هم بلاک کرده اید. من که خیلی تجربه سیاسی ندارم دیگر این را متوجه می شود که نمی شود کسی را بلاک کرد، بعد هم او را کیسه بوکس برای حمله کرد و اجازه دفاع از او را سلب کنید. دیگر این ابتدایی اصل خود دمکراسی بورژوایی است. شما که از دمکراسی کارگری علیه بوروکراسی دفاع می کنید باید خیلی از این بیش تر بروید .

۲۰:۳۹ · [Gefällt mir](#) · [Gestern um ۲۰:۳۹](#)

سئوال سی و پنجم کمسیون: رفیق یاشار آذری آیا شما علیرضا بیانی را بلوک کردید؟ اگر بلی، لطفاً دلیلش را توضیح دهید.

رفیق یاشار آذری: نه! من او را بلوک نکردم. علیرضا بیانی و بقیه اعضای «گرایش»، به غیر از خود مازیار رازی، پس از معرفی بحث بوروکراسی به وسیله من در «احیاء» من را بلوک کردند. این افراد شامل علیرضا بیانی، آرام نوبخت، بتی جعفری و فرامرز عبادی بودند. در نتیجه لزومی نداشت که من علیرضا را بعداً بلوک کنم، بخصوص که بلوک کردن او در حقیقت به ضرر خود من تمام می شد، زیرا این کار مانع از به دست آوردن سندی از چگونگی اخلاق و فرهنگ لمپنیزم او را از دست می دادم.



یاشار آذری

رفیق کیهان این هم باز یکی از ترفندهای علیرضابیانی است تا جایی که من می دانم ایشان بلوک نیست.

۲۳ Std. · [Gefällt mir](#) · ۲



یاشار آذری

«تنوری تروتسکی در مورد انحطاط دولت کارگری روسیه، یک جامعه ی در حال گذار از کاپیتالیسم به سوسیالیسم، ششمین مرحله ی تکامل درک پدیده ی بوروکراتیک را تشکیل می دهد. کمک عمده ی تروتسکی، تحول تنوری بوروکراتیزه گشتن سازمان های کارگری به تنوری جامع بوروکراسی در دولت کارگری بود. تروتسکی در حین شناخت اهمیت عوامل عینی در این پروسه ی بوروکراتیزه شدن، هم چنین اذعان نمود که انحطاط بهیچوجه احترازناپذیر نبود. حزب بلشویک می بایست و می توانست از طریق تلاش آگاهانه با آن مبارزه نماید. تراژدی بزرگ انکشاف اتحاد شوروی فقدان هرگونه فهم پدیده ی بوروکراسی توسط اکثریت حزب بلشویک در لحظات تعیین کننده ی تاریخش بود. اگر در سال های ۲۳- ۱۹۲۲، زمانی که اقدامات بازدارنده هنوز ممکن می بود، فهم ملموس مسأله حاصل می گشت، تاریخ اتحاد شوروی می توانست مسیری کاملاً متفاوت در پیش گیرد.»

ارنست مندل کتاب درباره بوروکراسی

[Gefällt mir](#) · [۱۹ Std.](#)



Aram Nobakht

رفیق [Sirus Daneshfar](#) در پاسخ به درخواست شما در مورد اطلاعیه ای از سوی شورای دبیری برای روشن کردن وضعیت کناره گیری چند نفر از گرایش باید اعلام بکنم که شورای دبیری بنا بر درخواست شما این اطلاعیه را در شماره بعدی نشریه کارگر میلیتانت انتشار خواهد داد و متعاقباً روی سایت میلیتانت قرار می گیرد.

در مورد درخواست دوم شما مبنی بر دعوت این رفقای سابق به بحث درونی باید ذکر کنم در ۲۰ نوامبر ۲۰۱۴ ما چنین درخواستی از این افراد کردم که برای حل مسائل با هم به بحث درونی بنشینیم. آن ها این دعوت ما را رد کردند و اعلام کردند که پس از بحث کتبی علنی اگر لازم شده مناظره شفاهی علنی با ما خواهند گذاشت. یعنی مسائل را می خواهند به سطح علنی بکشند و حاضر نیستند درونی این مساله را حل کنند. رجوع شود به نامه ما به آن ها در زیر و بخشی از پاسخ آن ها در رد پیشنهاد ما

* * *

خطاب به نویسندگان اطلاعیه «انشعاب از گرایش مارکسیست های انقلابی».

در بخشی از اطلاعیه شما آمده است: «در راستای ادامه مبارزاتمان و در بحث هایی که در آینده باز خواهیم کرد، نشان خواهیم داد که درون رهبری «گرایش» یک خط

انحرافی آلوده به بوروکراسی استالینیستی به سرعت در حال رشد است.» ما نه تنها از قبل در جریان آن اعتراضات شما قرار نگرفته بودیم، بلکه اکنون که "انشعاب" هم کردید نیز دقیقاً نمیدانیم آن خط انحرافی در درون رهبری چیست و افراد خاطی چه کسانی هستند. همه اطلاعات ما در این مورد فقط همان مطلبی است که شما به اشتباه به جای انعکاس در گرایش، در صفحه احیای مارکسیستی منعکس کردید. اکنون این معضل به سادگی قابل حل است. شما نام یک یا هر چند فرد درون "شورای رهبری" که آلوده به انحراف بوروکراسی استالینیستی شده اند را ذکر کنید و بعد جلسه ای با حضور شما و رفقای درون گرایش تشکیل می دهیم، (این جلسه در صورت نا تمام ماندن موضوع می تواند تمدید شود). علیرضا بیانی که نامش در آن متن منتشره به کرات تکرار شده اعلام می کند که اگر نتوانست در این جلسه؛ کذب، وارونه سازی، تخریب شخصیت انقلابی و دروغ بودن یک به یک موضوعاتی که در آنجا و اکنون در صفحه فیسبوکی یاشار آذری مطرح شده را ثابت کند، در پایان جلسه اعلام خروج از گرایش و کلا پایان دادن به فعالیت سیاسی خود کرده و شما به جای او به درون گرایش برگشته و رهبری آن را در دست خود بگیرید. اما برعکس، اگر ایشان توانست ادعاهای خود را ثابت کند، تنها کاری که لازم است شما انجام دهید این است که اطلاعیه عزز خواهی منتشر کرده و بر این روند شانتاژ به وجود آمده نقطه پایانی بگذارید و سپس به هر نوع فعالیت سیاسی در هر قالب و پوششی و با هر کس که خود مایل هستید ادامه دهید و مانع مبارزه گرایش نشوید. اگر هیچ یک از این پیشنهادات را هم نمی پذیرید، در اینصورت بر اساس تجربه و شناخت خودتان از پشبرد حل اختلاف سیاسی، همچنان به کارهایی که مایل هستید ادامه دهید و ما نیز واکنش به آن را در همان سطحی که شما دخالت کرده اید انجام خواهیم داد. اما به شما اخطار می دهیم که چنانچه با اشاعه اکاذیب و علنی کردن مسایل درونی ما که منجر به مشکلات امنیتی برای رفقا ما در ایران شود، شما را به عنوان خائن به گرایش و جنبش کارگری معرفی خواهیم کرد و تمام ارتباطات سیاسی با شما را برای همیشه قطع خواهیم کرد.

شورای دبیری گرایش مارکسیست های انقلابی

بیست نوامبر ۲۰۱۴

* * *

پاسخ «کمسیون» به شورای دبیری گرایش مارکسیست های انقلابی به دعوت به بحث درونی برای حل مسایل «ما بحث و صحبتی در این مقطع با شما نداریم، حتی با علیرضا، مگر در یک مناظره علنی... پس از پایان مطرح شدن همه بحث های ما رو به جنبش، اگر شما مایل بودید می توانید مناظره علنی با ما بگذارید.»

کمسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری

بیست و یک نوامبر ۲۰۱۴

۲۰. [Gefällt mir](#) · ۱۸ Std.

سئوال سی و ششم کمیسیون: رفقا، از بین شما کسی می خواهد که علت شرکت نکردن در این دعوت را توضیح دهد؟

رفیق سارا قاضی: من نکته ای برای جواب دارم. این کامنت به منظور مخدوش کردن حقایق آورده شده است. ما در تاریخ ۹ نوامبر ۲۰۱۴ جلسه ای با اعضای «گرایش» داشتیم که در آن تنها مازیار رازی و مراد شیرین شرکت کردند و در باره این جلسه هم ما مفصلاً در بالا با اسناد ضبط شده، صحبت کردیم. این که کس دیگری از «گرایش» شرکت نکرده بود، به ما ربطی ندارد. خود مازیار در این جلسه حتی تأکید کرد که بقیه اعضای «گرایش» به هیچ عنوان حاضر به روبرو شدن با ما نبودند. حتی رفیقی از «احیا» که با من تماس گرفت که برای جلسه دعوتش کنم، مازیار گفت خودش به او پیام می دهد و به نسیم گفت که این جلسه خصوصی است و به او اجازه شرکت در جلسه را نداد. نکته مهم در این جلسه این بود که مازیار رازی باز هم مانند قبل حاضر به شنیدن انتقادات ما نبود و همان طور که در مطالب مربوط به این جلسه قبلاً آوردیم، او گفت که نمی خواهد راجع به این مسائل (یعنی انتقادات ما) وارد بحث بشود و مشخص کرد که به این جلسه تنها برای دادن سه پیشنهاد آمده بود که ما اگر همه آن ها یا یکی از آن ها را می پذیرفتیم، می توانستیم به شکل محفلی سابق با او کار کنیم. پس، این ما نبودیم که نمی خواستیم در بحث شرکت کنیم. وقتی که ما به این نتیجه رسیدیم که امکان بحث با «گرایش» وجود ندارد و از «گرایش» و «احیاء» کاملاً قطع امید کردیم، بود که در روز ۱۲ نوامبر اطلاعیه انشعاب را بیرون دادیم. همین طوری که در این پُست مشاهده می کنید، تاریخ این اطلاعیه به کمیسیون روز ۲۰ نوامبر، یعنی هشت روز بعد انشعاب گذاشته شده و این خود ثابت می کند که این جریان برای ارعاب و تهدید ما چگونه به عناوین مختلف دروغ گفته و حقایق را وارونه نشان می دهد و در این راه از دروغ گفتن ابایی ندارد.



Changiz Kambakhsh

از کمیسیون فراگروهی چند سؤال دارم: ۱- اگر گرایش استالینیستی و ارتجاعی شده پس چرا از آن دفاع میکنید. ۲- آیین کمیسیون به عنوان یک دادگاه مطرح شده (اتفاقا قاضی هم دارد) یعنی همه ی گروه ها و سازمانها باید شکایاتشان را نزد شما بیاورند؟ ۳- اگر مثلاً شخصی مانند ناصر که صبح به چپ می زند و عصر از راست بیرون می آید در میان کمیسیون شکایت داشته باشد باید به کجا برود؟ ۴- آیا پیش بینی رفیق رازی البته به گفته خود شما که گفته اند رفقای جوان ظهور میکنند و از شما پیشی میگیرند درست درآمده یا نه؟

۲ · Gefällt mir · ۱۶ Std.

سؤال سی و هفتم کمیسیون: کدام یک از رفقا می خواهد به سئوالات چنگیز جواب دهد؟

رفیق یاشار آذری: ۱- از چنگیز کامبخش ممنونم که سئوالات طعنه آمیز آرام نوبخت را این جا مطرح کرده است. ۲- به نظر من منظور آرام نوبخت از «فراگروهی» تمسخر کمیسیون ما است. ۳- این که چرا ما از «گرایش» هنوز دفاع می کنیم را نیز پیش از این توضیح داده ایم، اما به طور مختصر برای یادآوری می خواهم خاطر نشان کنم که در آن زمان از استراتژی «گرایش» که خود ما هم در تعیین آن سهمیم بودیم دفاع می کردیم و نه تاکتیک های فرومایه استالینیستی ای که اخیراً در کار تشکیلاتی به صورت گسترده ای به کار رفته است. ۴- باز برای مخدوش کردن نقش این کمیسیون و تمسخر آن چنین سئوالاتی می شود. زیرا ما در باره دلیل تشکیل این کمیسیون، چگونگی عملکرد و فایده اش در اطلاعیه ای که به منظور آن بیرون آمد، برای همه توضیح دادیم. پس این که شما نخواستید و یا نمی توانید مفهوم آن را درک کنید، ناشی از خصلت بوروکراتیک شما است. والا ما در معرفی کمیسیون گفتیم که این کمیسیون با کمیسیون های کلاسیک درون جنبش چپ متفاوت است و تأکید کردیم که هر تشکیلاتی می باید چنین کمیسיוنی را درون خود به رسمیت بشناسد تا بوروکراسی از بالا در تشکیلاتشان باعث خفه شدن صدای اعضای پایینی و یا اقلیت درون یک سازمان نگردد و رده پایین هر

سازمان و یا اقلیت درون یک تشکیلات برای دفاع از خود ابزاری اصولی و قوی داشته باشد. ما هرگز ادعا نکردیم که سایر سازمان ها از کمیسیون ما برای دآوری استفاده کنند، اگر هم به ما رجوع شود ما با کمال میل آن ها را راهنمایی می کنیم که چگونه این کمیسیون را بسازند و از آن به نظر ما چطور می توانند استفاده کنند و به این ترتیب مرعوب رهبری و بوروکراسی از بالا نگردند. ۵- باز هم آرام نوبخت با این اصطلاحات مغرضانه خود مشغول تمسخر رفیق ناصر است. ما معتقدیم که کمیسیون به مسائل نظری نمی تواند بپردازد که چپ و راست زدن افراد برایش مهم باشد، حتی اگر آن فرد آرام نوبخت یا رفیق ناصر باشد. ۶- دقیقاً این حرف مازیار رازی می توانست درست باشد، به شرط این که رهبری تشکیلات سالم باقی می ماند و از ابزار پست (مانند دروغ‌گویی، تهمت ، ارباب و تهدید) برای اهداف تشکیلاتی خود استفاده نمی نمود. یعنی هدف نباید وسیله را توجیه کند، زیرا وسیله سپس خود به هدف مبدل می شود و هدف و وسیله به طور مرتب با هم جای عوض می کنند. در این صورت، ما هم خیلی خوشحال می شدیم که رفقای جوان و فعال تر از خودمان را داشته باشیم که اهداف «گرایش» را به جلو سوق داده و بهتر کنند و ما از این که از آن ها بیاموزیم خوشحال هم می شدیم. ولی متأسفانه مازیار رازی در این راستا اهداف «گرایش» را به راست کشید و راه را برای فعالیت عناصر جاه طلب استالینیستی که برای کیش شخصیت به هر کاری دست می زنند، باز گذاشت و مجبور شد که جلو ما بایستد.



[Changiz Kambakhsh](#)

سؤال ۵: یاشارجان آیا به قول رفیق سیروس این درست است که پس از ۹ ماه کناره گیری بگویی که انشعاب کرده ایم؟ به نظر بیش تر دسیسه و دروغ می آید. آنوقت در اول اعلامیه نقل قول از تروتسکی میکنید که نیروی محرکه پیشرفت حقیقت است نه دروغ.

[Std. ۱۰](#) · [Gefällt mir](#) ۲۰

سئوال سی و هشتم کمیسیون: رفیق یاشار در باره این سئوال هم می خواهید پاسخی بدهید؟

رفیق یاشار آذری: حتماً! باز خطاب به آرام نوبخت که از آی دی فیسبوک چنگیز کامبخش استفاده کرده، باید بگویم که در بالا به رفیق شما مازیار رازی که با آی دی سیروس دانشفر کامنت گذاشته بود، در باره ۹ ماه کنارگیری به طور مفصل توضیح داده شد. اگر اسنادی که در این جزوه گرد آمده، مورد مطالعه دقیق و بی غرض قرار گیرد، نقل قولی که شما از تروتسکی در این جا آورده و در واقع از اطلاعاتی ما کپی کرده اید، کاملاً بجا است.



[Said Sadeghi](#)

رفیق چنگیز یک بار در کامنت قبلی عنوان کردم که فضای متشنج و تهمت و افترا و فحاشی و وارد شدن به مسائل شخصی و شخصیتی تا در رختخواب رفقا و تخریب و است که رفیق و یا رفقای بنا بر این جو و اتمسفر مجبور می شوند ادامه فعالیت‌های خود را در ظرف دیگری جستجو کنند و نه تقدم و تاخر در اخراج و استعفا و تاریخ و زمان آن اگر کسی این را متوجه نشود یا مغرض است و یا نمی خواهد بفهمد.

[Std. ۱۴ · Gefällt mir nicht mehr · ۱](#)



[Said Sadeghi](#)

از علیرضا در گرایش به عمد و آگاهانه به عنوان چکشی بر سر مخالفان و ضربه‌ی نهانی استفاده می شد و خود ایشان بنا به خصلت‌های درونی و به همراه آورده از گرایش‌ات استالینیستی دیگر از این وظیفه بسیار راضی و خرسند است، اصولاً ایشان در گرایش کاری جز این نداشته و ندارد. ایشان در طی چند سال فعالیت خود در گرایش نه تنها نتوانسته نه در ایران و نه در خارج کشور بنا به این خصلت‌های درونی خود کسی را به گرایش جلب کند، بلکه تعداد زیادی را به نسبت گرایش کوچک ما از لحاظ عددی، به دلیل وظیفه‌ی خود طرد و فراری نموده است.

[Std. ۱۴ · Gefällt mir nicht mehr · Bearbeitet · ۱](#)



[Sirus Daneshfar](#)

ممنون از شما [Aram Nobakht](#) رفیق آرام نوبخت. همه رفقا بخش ما در ایران، بی صبرانه در انتظار کارگر میلیتانت شماره ۷۷ هستیم که هم محتوای آنرا بخوانیم و بدست کارگران جوان برسانیم و هم از نظرات شورای دبیری در مقابل این «انشعاب» که دیگر کم کم معلوم شده است یک توطئه توسط رفقا سالمند و «از کار افتاده»، در مقابل پیشروی گرایش مارکسیست های انقلابی، بوده است.

اینکه این رفقا سالمند از شرکت در بحث درونی دموکراتیک با شما رفقا امتناع کرده اند و خواهان علنی کردن بحث های درونی شده اند به ما نشان می دهد که این افراد محققا قصد تخریب گرایش ما را دارند. علت بی توجهی و بی اعتنایی و امتناع از پاسخ گویی به سوالات ما هم، اکنون روشنتر شده است. ظاهرا این رفقا سابق (که در گذشته مسلما کارهای مثبتی هم انجام داده اند) از ما جوانان در ایران انزجار پیدا کرده اند. ظاهرا جای را در گرایش برای خود تنگ دیده اند و با علم کردن رفیق علیرضا بیانی خواهان حمله به تمام گرایش به خصوص جوانان در ایران هستند. رفیق چنگیز (که او را از نزدیک نمی شناسیم)، ظاهرا او هم تجربه نزدیک با کار ما در ایران دارد، به درستی اشاره می کند که در واقع پیش بینی رفیق مازیار رازی به این رفقا سابق سالهای پیش که با آمدن رفقا فعال جوان به گرایش، در صورت عدم کار سیاسی پیگیر و جدی، به کناری پرتاب می شوند، کاملا درست بوده است.

سکوت رفیق یاشار آذری و سعید صادقی و عدم دخالتگری ۲ رفیق سابق دیگر در این بحث ها به ما خوب نشان می دهد که این رفقا «صداقت» ندارند. بی صداقتی زیر لوای دفاع از «صداقت»، روش بوروکراتیک و قیم مابانه از بالا زیر لوای «دفاع از دموکراسی علیه بوروکراسی»، واقعا عجیب است. چه بهتر این رفقا به راه خود ادامه دهند.

ما بخشی از رفقا در ایران از خدمتان سالهای پیش این رفقا سابق سپاسگزاریم. اما در عین حال خیلی خوشحال هستیم که این رفقا به راهشان جدا از ما ادامه می دهند. برایشان آرزوی موفقیت می کنیم. اما در ضمن هشدار می دهیم که دست از تخریب فراتر بردارند و آلت دست دشمنان ما و وزارت اطلاعات قرار نگیرند.

[۲ · Gefällt mir](#) · [۱۱ Std.](#)



[یاشار آذری](#)

نمی دانم رهبران گرایش چرا پشت آیدی های دیگران قایم می شوند و حرف هایشان را تکرار می کنند. البته می دانم اگر محکوم شدند به اسم رهبری تمام نشود. شماها هنوز یاد نگرفته اید که به دیگران امر و نهی نکنید و دستور ندهید که ما چه کاری

باید بکنیم و چه کار نباید بکنیم. ما فهم شعورمان به اندازه کافی هست، تمام این کارها در حضور رفیق مازیار رازی صورت گرفته و او هم با سکوت اش مهر تأیید به این کارها زده. شما با تمام این کارهایتان می خواهید حتی بیرون از گرایش با ترندهائی که این جا اجرا می کنید. از نوشتن واقعیت ها، ما خودداری کنیم. واقعا که.

[Gefällt mir](#) · [۱۱ Std.](#)



[یاشار آذری](#)

ما هم به شما و هم طبقه ی کارگر ثابت می کنیم که این هم یک انشعاب است و هم چرا در گرایش یک خط بوروکراسی به سرعت در حال رشد است و گرایش فرق اش با افراد درون آن چیست و یا ما چرا خودمان را بخشی از گرایش می دانیم و..... برای گرفتن جواب باید صبر کنید. دستپاچه نشوید. همه این ها جزوی از مبارزه ی طبقاتی است.

[Gefällt mir](#) · [۱۱ Std.](#)



[یاشار آذری](#)

رفیق دانشفر و یا بهتر بگویم رفیق رازی ما سوالات شما را حتما جواب خواهیم داد. این آیدی را هم که ۱۶ سپتامبر باز کرده ای به شما تبریک می گویم و از این که سعی می کنی از این طریق تبلیغی هم برای گرایش و تلویزیون تان بکنی. درک ات می کنم.

[Gefällt mir](#) · [۱۱ Std.](#)

سئوال سی و نهم کمیسیون: رفیق یاشار شما از کجا متوجه شدید که سیروس دانشفر همان مازیار رازی است؟

رفیق یاشار آذری: اولاً این که از فرهنگ لغاتی که استفاده کرده که دقیقاً سبک حرف زدن و نوشتن مازیار رازی است. مانند «سالمند» و «از کار افتاده» و این سبک از بیان تنها در این جا نسبت به ما ادا نشده، بلکه در گذشته

از این کلمات و شبیه اینها در انتقاد از مخالف خود استفاده می کرد. از جمله «کارگر بازنشسته» بود که در نوشته هایش دیده می شود.

همان طوری که قبلاً هم اشاره کردم، در این پُست مازیار رازی پشت آی دی سیروس دانشفر و آرام نوبخت پشت آی دی چنگیز کامبخش و کیهان پنهان شده اند. دقیق تر بگویم پُست کیهان تماماً حرف های آرام نوبخت، ولی در پُست های چنگیز کامبخش ما جایی که خود چنگیز نظر داده است را می توانیم از تهمت ها و لحن غیراصولی آرام نوبخت تمیز بدهیم.

برای مثال به این جمله سیروس دانشفر توجه کنید: «اینکه این رفقا سالمند از شرکت در بحث درونی دموکراتیک با شما رفقا امتناع کرده اند و خواهان علنی کردن بحث های درونی شده اند به ما نشان می دهد که این افراد محققاً قصد تخریب گرایش ما را دارند». کسانی به ادبیات نوشتاری مازیار رازی آشنایی دارند، به راحتی تشخیص می دهد که این طرز بیان او است و یا «بی صداقتی زیر لوای دفاع از «صداقت»» جمله ای است که در آخرین نشست ما با او به این شکل به خود من گفت: «...آمدی زیر لوای بحث سیاسی بوروکراسی این مسائل را مطرح کردی». شما ملاحظه کنید که تا چه اندازه این سبک بیان به هم شباهت دارد. از این جهت است که برای ما تشخیص این که پشت این آی دی های فیسبوکی چه کسانی قرار دارند، کار بسیار ساده است. در ثانی سیروس دانشفر وقتی ما انشعاب می کردیم، نه جزو اعضای «گرایش» بود و نه «احیاء»، باید دید که این اندازه اطلاعات درونی را او از کجا به دست آورده که این طور از موضع بالا صحبت می کند؛ گویی او سال ها دست راست مازیار رازی بوده و از تمام زیر و بم های گروه با اطلاع می باشد! این خود نشانه تزویر و ریاکاری مازیار رازی را نشان می دهد.



Said Sadeghi

این مهم نیست که پشت هر آی دی چه فردی قرار دارد همین قدر کافی است که بدانیم از جانب چه فرد و یا افرادی دهان به تهمت و افترا و ایجاد جو شانتاژ میشود، کاملاً واضح است سیروس دانشفر به درستی درس خود را در گرایش و در کنار افرادی مانند علیرضا و آرام به خوبی آموخته دلیل دخالت نکردن بعضی رفقا هم به همین دلیل است. جایی که منطق و عدالتی وجود نداشته و به جای آن تهمت و افترا در دهان مداوم و رایج است واضح است که تمایلی به ادامه این بی فرهنگی غیرکارگری و غیرکمونیستی وجود ندارد. به رفیق یاشار هم توصیه می کنم زحمت جواب دادن نه به اعضای داخل و نه خارج به خودت نده. سالی که نکوست از

بهارش پیداست، گرایش که رفقای داخل کشورش سیروس دانشفر و خارج از کشور علیرضا بیانی باشند آینده آن مشخص است، ولی ما یعنی کمیسیون تلاش خود را خواهد کرد و از مبارزه علیه بوروکراسی غیرکارگری و بورژوازی دست بر نخواهد داشت، و امیدواریم که فساد اخلاقی که از بورژوازی حاکم یعنی جمهوری اسلامی برای جوانان ما به ارث گذاشته از بین ببریم، به امید آن روز و آرزوی گرایشی مارکسیستی بدور از اخلاق بورژوازی حاکم، ما این بحث ها را نه در اینجا بلکه رو به جنبش و علنی ادامه خواهیم داد.

[Gefällt mir](#) · [Std.](#)



[Aram Nobakht](#)

کار ما رسماً با شما تمام است. شما اوج گجی و بی ربطی خود را، و این که حتی بر بحث های خودتان هم سوار نیستید (چون اصولاً بحثی ندارید) برای هر مخاطب غیر مغرضی به معرض نمایش گذاشتید. این به اصطلاح «انشعاب» شما نه فقط منجر به کندی فعالیت های ما نشد، که کیفیت و سرعت آن را چند برابر بیش تر کرد و این خود به تنهایی نشان می دهد که شما زانده و در بهترین حالت مانع بوده اید. حضور شما تناقض بود، و این تناقض باید دیر یا زود حل می شد. هر کسی بر مبنای سهمی که ایفا می کند، جایگاه و اعتبار خواهد یافت، نه با نوشتن بیوگرافی و مبارزات دن کیشوتی. تراشیدن یک حوزه برای باقی مانده شما، آن هم در شرایطی که افرادی با انگیزه و قابلیت های به مراتب بیش تر پشت در بودند، یک امتیاز بوروکراتیک محسوب می شود و بسیار خوشحالم که بر مبنای پرنسپ نه فقدان چنین امتیازی (در واقع «باج») به شما نپرداختیم، که برعکس در دفاع از پرنسپ ها در مقابل شما ایستادیم. کار جدی، افراد جدی می طلبد. گرایش ما یک تنه در مقابل کوهی از احزاب بی در و پیکر و بی ربط به طبقه کارگر ایستاد و بیش از آن چه در توان داشت به کار برد، ولی در این عرصه کم نیاورد. «کمیسیون» من درآوردی شما که جای خود دارد. کسانی مثل تراب ثالث که از خواب زمستانی بیدار شده و در این جا کامنت می گذارد، بیش ترین ضربات را از پشت زد، ولی نهایتاً خود الان برخلاف تنوری هایش، به آلت دست راه کارگر تبدیل شده و یک گوشه منزوی نشسته تا هر از چندگاهی مصاحبه ای با او ترتیب دهند. این هم درس عبرت برای شما، که بدون جمع و کار تشکیلاتی- حتی در صورت داشتن تنوری های صحیح- هیچ چیزی نخواهید بود؛ و چنان به حاشیه پرتاب خواهید شد که اثری از شما باقی نخواهد ماند. بنابراین بروید با این دکانی که ساخته اید چند صبحی خوش باشید. شما نقداً سوخته اید.

[Gefällt mir](#) · [Std.](#)



Sirus Daneshfar

رفیق آرام نشریه کارگر میلیتانت شماره ۷۷ در ۱۵۲ صفحه را همین الان روی سایت دیدم. داریم دانلود می کنیم فردا مطالبی از آن ها را در محلات کار رفقا پخش خواهیم کرد. تشکر از اطلاعیه شورای دبیری در مورد این «انشعاب» کاذب. منهم مانند شما بسیار خوشحالم که این نیروی مخرب بازدارنده کارهای تشکیلاتی بیرون رفت. با آرزوی سلامت فکری و جسمانی برای همه این رفقای سابق. به درود!

Std. ۳ · Gefällt mir ۱

سنوال چهلم کمیسیون: رفیق یاشار در این باره چیزی می خواستید بگوئید؟

رفیق یاشار آذری: واقعاً جای تأسف است که کسی که خود را رهبری گرایش مارکسیست های انقلابی می داند، یعنی جناب مازیار رازی، با آیدی سیروس دانشور مجبور به پناه بردن به این اندازه غلو بشود.



Zhaleh Sahand

رفیق چنگیز، روی صحبت من با شماست. همانگونه که خود آنرا قبلا اعلام کرده اید من خواهمندم که در مسائلی که زمان خود را برای بازگو کردن آن ها می طلبد، دخالت نکنید. دیگر دوستان شما مستعصانه و عامدا روند منطقی و دلایل جدایی دوستان را با هتک حرمت آنان و پیشداوری های مکانیکی خود به لوٹ کشیده اند، و این حربه ای بسیار فرصت طلبانه و فراتر از ان تهدیدانه به نظر میرسد. و برای هیچ انسان باهوش کمونیستی این گونه حربه ها نه دیگر خاموش به نظر میرسند و نه دیگر کارایی دارند. در مورد اینکه متاسفانه بسیاری از کمونیستها بدلائل امنیتی مجبورند خود را زیر نام دیگران قایم کنند، هم هیچ تردیدی نیست، ولی برای گروهی که کار عملی میکند، داشتن چندین فیسویک اکانت به هر دلیلی منجمله نمایش کمیبتی خود، کاری بغایت غیر اخلاقی است. بازکرد گرایش متاسفانه آمیخته با تحکیم دستورات خود و پوشاندن آن ها در هاله ای مقدس است. تحمیل نظرات و سفسطه جویی در مورد آنان، روندی بسیار آشنا در گرایش است که من عملا برای آن ها دلایل خود را دارم، ولی بدلیل آنکه نه خود را فکرا و اخلاقا جزیی از آن میدانم، بهیچوجه حاضر به گذاشتن وقت خود بر روی آن نیستم و در این راستا همه اعضای فعال گروه بجز یاشار سهیم بوده اند. بنابراین با اهمیت ندادن به اراده انسانها در مورد حدود اختیاری خود، که دست آوردی ارباب گرایانه است، دوستان

شما نمی توانید کسی را مجبور به پاسخ گفتن به هیچکس، منجمله به آن هایی که تا چند روز پیش هویت و فعالیت فیسبوکی نداشته اند، بکنند. این برخوردهای محورگرایانه، فرصت طلبانه، و اقتدارگرایانه، نه تنها ناریستی به نظر میرسد، بلکه در نگاهی دقیقتر نشانه استیصال است که نمایندگان در بازنگری به روند نظری و تشکیلاتی خود داشته اند و با ارباب می خواهند بر آن پرده بپوشانند، غافل از آنکه، تنها پاسخ انسانی و مارکسیستی به روند ایجاد شده، ایجاد توازن مارکسیستی است، که همانا برخوردی مادی به روند سیاسی جنبش چپ به صورت کلی است که از تاثیرات سازماندهی غیر دموکراتیک در امان نیست و آنکسی که با فشار و بی حرمتی و زور میخواهد اثبات کند که کمونیست کاملی است، باید که به دنبال روانشناسی خوب بگردد. برخورد اعضای گروه گرایش در چند روز گذشته برای آن هایی که مثل من که مسائل اخلاقی در حاشیه سازمانیابی کمونیستی را، تنها عامل سلامت آن میدانند، هیچ بازده ای به جز انزجار باقی نگذاشته است و مهمتر از همه اینکه بسیاری از این افراد در عمل ثابت کرده اند که نه درکی از آزادی دارند و نه درکی از نسبت دریافت مارکسیستی پدیده ها در جامعه ای که سراپا آمیخته به الام و افکار بورژوایی است و همه ماها به میزان معینی از آن ها بهره برده ایم و یا بریده ایم و آنکه هیچ جایی برای احتمالات در روند کاری خود باز نمی گذارد، نه انسانی فریخته، بلکه حامی اخلاق ارباب و رعیتی است که در این چند روز کراراً شاهد آن بوده ایم و به یاشار توصیه میکنم که بگذارد این اتهامات و اربابان انجام بگیرد و تا زمانی که خود آماده نیست، پاسخی به آنان ندهد. بلاک کردن انسانها هم وقتی که حدود و مسئولیتهای اخلاقی خود را نمیدانند، حق هر انسان آزادی است. در پایان دوباره، علیرغم آنکه بعضی از اعضای گرایش، پروسه بازنگری روند کاری گروه را به این سمت و سوی نازل کشانده اند، دوباره به یاشار توصیه میکنم که اگرچه تمام سعی خود را کرده است که از مجرای انسانی مسائل را بازتاب دهد، تحت تاثیر روند ایجاد شده، متانت و توازن اخلاقی و سیاسی خود را از دست نداده و تا به آخر، حامی تعقل و اخلاق مارکسیستی در ابراز اختلافات خود با گرایش مارکسیستی، بماند.

Std. ۲ · [Gefällt mir nicht mehr](#) · [Bearbeitet](#) · ۲



یاشار آذری

تمام حقایق بزرگ در ابتدا توهین به مقدسات تلقی می شوند و سپس به مسخره گرفته می شوند و در نهایت به عنوان امری بدیهی پذیرفته می شوند.

Min ۵۳ · [Gefällt mir](#)



[یاشار آذری](#)

رفیق رازی یا بهتر بگویم رفیق دانشفر شما تمام پل های پشت سرتان را دارید خراب می کنید. من دارم به این نتیجه می رسم که من از همین امروز باید به فکر ساختن اپوزیسیون چپ گرایش مارکسیست های انقلابی باشم خودت هم داخل گود این ها شده ای. و گرایش را با سرعت رو به انحطاط سوق می دهی. از شما انتظار نداشتم. آرام که درسته از تخصص های خوبی برخوردار است ولی تمام کارهایش از روی جوانی و بی تجربگی اش است. از او انتظار ندارم. علیرضاهم وضع اش معلوم است. ولی تو هم آب روی دست آن ها ریختی. متأسفم هم برای شما و هم برای خودم که بعد از ۱۴ سال شما را تازه شناختم.

[Gefällt mir](#) · [۲۳ Min](#)



[Aram Nobakht](#)

جناب یاشار آذری؛ شما همین کمیسیون خود را یک ماه حفظ کنید، درست کردن اپوزیسیون چپ پیش کش. چند سؤال بارها در این جا مطرح شد، که باید جواب بگیرد؛ اول، اگر این «انشعاب» است، چرا شخص شما ۹ ماه قبل کناره گیری کرده بودی و امروز یاد انشعاب افتادی؟ دوم، اختلاف برنامه ای مورد اشاره شما چیست؟ سوم، اگر در گرایش خط انحرافی و ارتجاعی مستولی است، چرا اعلام کرده اید که از آن دفاع می کنید و حتی کسانی مانند آقای سعید صادقی مطالب و نشریات را به اشتراک می گذارند؟ چرا خود کمیسیون فعالیت نظری و عملی انجام نمی دهد؟ لطفاً به جای برخوردهای پلیسی و کارآگاهانه و همین طور موعظه کردن از اخلاقیات، این ها را به طور فشرده پاسخ دهید. شخصاً بنا به همین موارد، کمیسیون خودخوانده شما را مثنی شارلاتان ارزیابی می کنم که قصد تخریب دارند و در همان سطح نیز به آن ها واکنش نشان می دهم. شما می گویی کسی اجازه ندارد از موضع بالا و امر و نهی صحبت کند؛ بسیار عالی، این دقیقاً حرف من هم هست. چه کسی و در کجای جنبش کارگری ایران از شما درخواست کمیسیون و تعلیم اصول دموکراسی کرده است؟ شما بر مبنای رأی چه کسانی اصلاً انتخاب شدید که حالا در مقام استاد برای من و دیگران موعظه سر می دهید؟ حقیقتاً این جمله مارکس عالی است که یک آموزگار، باید مشخص کند خود کجا آموخته است. شما که به گفته صریح آقای سعید صادقی، سه سال دست به سیاه و سفید نزده اید، بر مبنای کدام دخالتگری به خود اجازه می دهید که در مقام کمیسیون اخلاق بوروکرات شناسی عمل کنید؟

[Gefällt mir](#) · [۱۵ Min](#)

سؤال چهل و یکم کمیسیون: آیا رفقا به این صحبت ها پاسخی دارند؟

رفیق یاشار آذری: من مایلم که به نکاتی از این صحبت آرام نوبخت جواب دهم: در مورد سؤال اول، می دانید که جلوتر پاسخ داده شد. در مورد اختلاف برنامه ای، لازم است روشن کنم که تا آن جایی که به کمیسیون مربوط می شود، در کل این جزوه و بخصوص در جمع بندی توضیح داده شده و می شود. بقیه مسائل خارج از ظرفیت این کمیسیون می باشد. مورد بعدی در باره حمایت از «گرایش» هم باز جلوتر توسط همه رفقا جواب داده شده است. در باره این که آرام نوبخت می گوید «شما می گویی کسی اجازه ندارد از موضع بالا و امر و نهی صحبت کند؛ بسیار عالی، این دقیقاً حرف من هم هست.» باید بگویم که خیر، این نه تنها حرف شما نبوده، بلکه مدارکی که ما تا کنون در این نوشته ارائه کرده ایم، خلاف این را ثابت می کند و من مجبور به توضیح در این جا نیستم، زیرا برای خواننده کاملاً واضح است. اما در باره این که می گوید «چه کسی و در کجای جنبش کارگری ایران از شما درخواست کمیسیون و تعلیم اصول دمکراسی کرده است؟ شما بر مبنای رأی چه کسانی اصلاً انتخاب شدید که حالا در مقام استاد برای من و دیگران موعظه سر می دهید؟» باید اضافه کنم که ایشان از موضع کاملاً بوروکراتیک و به منظور ارعاب ما این چنین سؤالی را مطرح کرده است، زیرا کسی اطلاعیه های ما را خوانده و یا تا این جا با نظرات ما آشنا شده باشد، باید بداند که تعریف ما از این کمیسیون چه بوده و در نتیجه متوجه می شود که آرام نوبخت در این جا تا چه اندازه مغرضانه با تعریف ما از این کمیسیون برخورد کرده و سعی در مخدوش کردن واقعیت مفهوم این کمیسیون دارد. تنها مختصر بگویم که همان طوری که جلوتر به طور مفصل توضیح داده شده، این کمیسیون با تمام کمیسیون های کلاسیک در جنبش سوسیالیستی/کمونیستی فرق اساسی داشته و سابقه نداشته است.

همان طوری که پیش تر در این جزوه توضیح داده شده، این کمیسیون برای اعضای پایین هر تشکیلاتی که به آن ها از طرف رهبری اجحافاتی صورت گرفته و آن ها تشخیص می دهند که نمی توانند مسائل را درون جلسات تشکیلات حل و فصل نمایند، می تواند شکل بگیرد. برای تشکیل چنین

کمیسیونی نیاز به اجازه نیست. کسانی که حق اشان از طرف رهبری پایمال شده، می توانند این کمیسیون را در کنار تشکیلات بسازند و ما هرگز ادعا نکردیم که این کمیسیون ما خواهد بود که به مسائل دیگران رسیدگی خواهد کرد، بلکه چنین کمیسیونی مجزا از ما در هر تشکیلاتی می باید وجود داشته باشد، حتی درون حزب پیشتر کارگری.



پیشار آذری

رفیق آرام تروتسکی هم تا به روی کار آمدن فاشیزم در آلمان از حکومت کارگری شوروی در مقابل سرمایه داری دفاع می کرد، این دلیل بر درست بودن حکومت شوروی و یا شخص استالین نبود. حالا هم از خط سیاسی گرایش دفاع کردن به معنی دفاع کردن از رهبران آن نیست. شما می خواهید ما را مجبور کنید که این جا جواب تان را مختصر بدهیم ولی ما جواب تان را مفصلاً خواهیم داد. شارلاتان خواندن ما توسط شما، برای من عجیب نیست، کسی که زیر دست علیرضاییانی درس انقلابی بیاموزد از این بهتر نخواهد شد. حالا این چهره خوب شماست در مقابل انزار. ولی ما را نمی توانید به این حوزه ها بکشید.

Gefällt mir · Bearbeitet · ۲۷. November um ۲۳:۵۰



Aram Nobakht

هرچند خاطرم نیست که دقیقاً چه زمانی و کجا «فاشیزم» در شوروی روی کار آمد، منتها شخص شما همان فردی هستید که برای نقد به بوروکراسی، جزوه مندل را از رو می خوانید، بدون آن که قادر باشید حتی موضوع را خود بپروانید، چون اصلاً متوجه نشده اسد. از زمان آغاز این بحث مدام کلی گویی هایی صورت گرفت برای مخدوش کردن موضوع. بدتر آن که جداً خود را در مقام رهبری و مبارزه علیه بوروکراسی یافته اید. این را بعداً «مفصلاً» توضیح بدهید که چرا وقتی «جمع» بنا به رأی «دمکراتیک اکثریت» تصمیم به انتشار فایل های ورود می گیرد، شخص شما به رأی جمع بی اعتنایی کرده، و به راحتی چون در اقلیت قرار گرفته اید قهر می کنید؟ آن جا هزاران دلیل می آورید مبنی بر این که در صورت انجام این کار دیگران سوء استفاده می کنند. بسیار عالی. چه طور زمانی که شخص من برای نوشتن مطلبی و

چند نقل قول خواهان فایل مطلبی می شوم که منتشر نگردیده و در نزد شخص شما به صورت فایل ورود موجود است، از موضع بالا و کدخدا منشاته، باز هم امتناع می کنید؟ اگر کار شما تایپ مطالب بوده، می توانستید آن را بدون عضویت در یک گرایش هم انجام دهید. می توانستید مستقلاً برای شخص خود این کار را انجام دهید، اما وقتی برای جمع کاری صورت می گیرد، آن فعالیت متعلق به شخص است. این درک کاسپکارانه شخص شماست که نسبت به چنین چیزهایی احساس مالکیت می کنید. در عرصه سیاست یک چیز را بسیار بسیار خوب یاد گرفته بودم. و آن این که باید با نهایت صراحت و شفافیت صحبت کرد. این چیزی است که نه شخص شما و نه بسیاری دیگران ظرفیت آن را ندارند.

۵۷:۲۳ · [Gefällt mir](#) · ۲۷. November um ۱۰

سنوال چهل و دوم کمیسون: رفیق یاشار شما در باره هم پاسخی دارید؟

رفیق یاشار آذری: من می خواستم پیش از هر چیز توجه خوانندگان را به این برخورد آرام نوبخت جلب کنم که می گوید «هرچند خاطرم نیست که دقیقاً چه زمانی و کجا «فاشیزم» در شوروی روی کار آمد...». همین طوری که ملاحظه می کنید، نهایت تخریب را به منظور منحرف کردن اذهان دیگران در مورد بحث من به کار برده است. اگر کمی دقت کنید در پست بالاتر من از «فاشیزم در آلمان» نام بردم، نه در شوروی! این شخص که در شورای دبیری گرایش مارکسیست های انقلابی نشسته، طبیعتاً نمی تواند در این جا نوشته من را اشتباه خوانده و یا فهمیده باشد. لذا به سبک بوروکراتیک خود مسأله را قلع و قمع می کند، تا اذهان دیگران را از مسأله اساسی به دور نگهدارد و به جای این که دیگران از او بازخواستی بکنند، ما را مورد سؤال قرار بدهند. این دقیقاً بخشی از خط انحرافی جدید در رهبری این گرایش است که از طریق علیرضا بیانی از ابتدا بر روی سر این گرایش مستولی گردید.

در باره مشکل وردهای آثار کلاسیک و هر نکته دیگر در رابطه با انتشارات نشر کارگری سوسیالیستی، خوانندگان به بخشی که به این مشکل اختصاص داده شده، رجوع می دهم.



Ali Reza Bayani

سر ناسزایان برافراشتن؛ وز ایشان امید بهی داشتن، سر رشته خویش گم کردن است، به جیب اندرون مار پروردن است (رفعت)

همیشه گارد بسته ای داشته ام در مقابل کسانی که در گام اول با پوشش "صداقت و شرافت و رفاقت" و نظایر این خودنمایی می کند. توصیه اکید بر اساس عمری زندگی سیاسی و شخصی این را به من یاد داده که سنسورهایم شروع به آژیر کشیدن می کند وقتی با کسی روبرو می شوم که با این مفاهیم وارد نظر و بحث دخالت می شود، یاد گرفتم که این به شدت بد بواست و باید مراقب بود، فرصتی پیش بیاید انبوهی از مصادیق این حساسیت ها را بیان خواهم کرد، اما تا جایی که به این فرد پنهان شده پشت عکس کارل مارکس بر میگردد، عمیقاً معتقدم که با مفاهیم فوق به شدت غریبه و از آنها به روش کاسبانه ای استفاده کرده و به همین مفاهیم به شدت آسیب وارد می کند.

یاشار آذری در ادامه بحث قبل خود با من که تکرار می کرد وقت ندارد و باید برود و ... آی دی مرا بلوک کرد، بعد وقتی با اعتراض رفیق کیهان روبرو شد، پس از اینکه دوباره آن بلوک کرده گفت؛ این از "ترفند های عیبرزای بیانی" است!!

یاشار آذری، تو که نهایت "صداقت و شرافتی" منظورم به آن آدم بی شرفی بود که مدام از شرف و صداقت حرف میزند و از این ها دستمایه آخوندی می سازد، بعد بلافاصله در لباس کارآگاهانه همیشه گی اش می رود کشف توطئه می کند. شارلاتانیسم شاخ و دم ندارد، از جمع چنین رفتارهایی به صورت شخصیت ثابت تثبیت می شود. این شایدهی است که اگر کسی شجاعت انجام عملی را نداشته باشد که بتواند از آن دفاع کند و همان عمل را به گردن کس دیگری بگذارد. یاشار آذری برای اینکه بفهمی چقدر حق با من است به این سوال ساده، نه بعد ها وقتی به پرسش های خودت پاسخ دادی، بلکه همین الان جلوی جمع حاضر بگو آیا اکنون من در لیست فیسبوک تو هستم یا خیر، اگر خیر، چرا و چه کسی آن دیگری را حذف کرد تا به این ترتیب معلوم شود چه کسی از این «ترفندها» استفاده می کند و دوز صداقتش هر لقمان حکیمی را هم شرمند می کند.

۳۷:۰۰ · Gestern um ۱۰ · Gefällt mir · ۱

سؤال چهل و سوم کمیسیون: رفیق یاشار جواب شما چیست؟

رفیق یاشار آذری: در بالا طرز برخورد یک اکثریتی و برداشت او از صداقت در یک تشکیلات انقلابی را ملاحظه کردیم. اما ببینیم تروتسکیزم در این باره

چه می گوید. تروتسکی در کتاب «برنامه انتقالی» می گوید: «...عالی ترین اخلاق همانا انقلاب اجتماعی است. کلیه ی آن شیوه هائی خوب هستند که آگاهی طبقاتی کارگران را بالا ببرند، در آنان نسبت به نیروهایشان اعتماد به وجود بیاورند و آمادگی آنان را برای فداکاری در راه مبارزه تقویت بکنند. شیوه هائی غیرمجاز هستند که در ستمزده گان نسبت به ستمگران احساس ترس و اطاعت را کشت کنند، روحیه ی عصیان و خشم را خُرد کنند، و یا بجای اراده ی توده ها، اراده ی رهبران را بگذارند؛ بجای ایمان، اجبار را؛ به جای تجزیه و تحلیل واقعیت، عوام فریبی و دغل را بگذارند. به همین دلیل سوسیال دموکراسی که مارکسیزم را به فحشاء می کشاند و استالینیزم - این برابر نهاد بلشویزم- هر دو دشمن خونی انقلاب پرولتاریائی و اخلاق آن هستند. واقعیت را از روبرو دیدن؛ به دنبال خط حداقل مقاومت نرفتن؛ هر چیزی را به نام واقعی آن چیز خواندن؛ به توده ها حقیقت را گفتن، ولو این که این حقیقت تلخ هم باشد؛ از موانع نهراسیدن؛ در چیزهای کوچک مثل چیزهای بزرگ صداقت داشتن؛ برنامه ی خود را بر پایه ی منطق مبارزه ی طبقاتی پی ریختن؛ شجاع بودن در زمان عمل.»

البته این تنها یک نمونه از دید تروتسکی در زمینه اخلاق انقلابی است. نمونه های بسیار دیگری هم هستند.



[Ali Reza Bayani](#)

...آن دوره که جواب نمی داد مربوط به ۳ سال بی عملی ایشان بود که به قول یکی از هم منشعبین خودش در ۳ سال قبل از «انشعاب» کلمه ای هم تایپ نکرده بود. اکنون دیگر ایشان بسیار فعال شده و اگر چه انشعاب کرده اما هنوز خود را مسئول نشر کارگری سوسیالیستی دانسته و اسم خود را در ذیل هر صفحه ای که بتواند ثبت می کنند که کسی لحظه ای فراموش نکند این یاشار آذری در پشت عکس کارل مارکس است که این متون را تایپ می کند و ربطی به گرایش مارکسیست های انقلابی هم ندارد. به راستی اگر ربط می داشت، چرا با وجود ۹۹ درصد رای اعضای یک گرایش (از جمله رای مستعفین کنونی) مبنی بر انتشار فایل ورد این متون، این "دشمن بورکراسی" با یک رای مخالف آن را نپذیرفت و از گرایش بیرون رفت و آن متون هم منتشر نشد. آن چه که این شوالیه های مدافع دمکراسی به عنوان

بوروکراسی معرفی کرده اند در واقع بوروکراسی نبود، بلکه دموکراسی بی درو پیکری بود که با وجود رای اکثریت آرا باز برای اینکه به تریش قبای یک عضو برنخورد، همان می کند که او می خواهد.

۵۶: ۰۰ · Gestern um · Gefällt mir · ۴

سئوال چهل و چهارم کمیسیون: رفیق یاشار در مورد این که علیرضا بیانی مدعی است که شما به مدت سه سال کاری انجام نداده اید، توضیحی دارید؟

رفیق یاشار آذری: همان طوری که آگاه هستید، علیرضا بیانی نیز به سبک آرام نوبخت، در مورد مسائلی که به کمیسیون ارتباطی ندارد، برخورد کرده و از هر دری برای مخدوش کردن حقایق و در نتیجه تخریب روحیه انشعابیون استفاده می کند. این است کادرسازی مازیار رازی برای شورای دبیری خود که سنگ اش را به سینه می زد. کل جواب های من در مورد اختلافاتم با «گرایش» را در باره این موضوعات را در بخش نشر کارگری سوسیالیستی آورده ام، اما در این جا بسیار مختصر به چند نکته می خواهم اشاره کنم: در طول این سه سال، هر ماه من بیش از صد و شانزده ساعت، ساعتی ۶ یورو که می شود ۷۰۰ یورو از کار کارگری ام را به «گرایش» می دادم. در آن زمان، این کار من از جانب مازیار رازی تأیید و تشویق می شد و بخشی از تقسیم کار سیاسی من به حساب می آمد. در طول همان سه سال، تمام آثار کلاسیک را در نشر کارگری سوسیالیستی یک بار دیگر اصلاح کردم. حجم این کار به هزاران صفحه می رسید. همزمان برای جلوگیری از شدت خستگی و کمی استراحت اغلب از اصلاح کردن به تایپ کردن مطالب تازه روی می بردم. از جمله، جلد اول که فقط سه بخش آن قبلاً تایپ شده بود و جلد دوم و سوم کاپیتال اثر مارکس و مقاله «کشف سرمایه» اثر ایزاک دویچر، ۱۱ صفحه و «ده روزی که دنیا را لرزاند» اثر جان رید، ۳۴۵ صفحه و «کمونیسم و خانواده» اثر آکساندرا کلونتای، ۴۵ صفحه و «حق تعیین سرنوشت» اثر لنین، ۸۰ صفحه و «ایدئولوژی آلمانی» اثر مارکس ۱۰۵ صفحه و «جنگ داخلی در فرانسه» اثر مارکس، ۱۴۲ صفحه می باشند. لیست کامل این مطالب تایپ شده آن دوران را در بخش مربوط نشر کارگری سوسیالیستی توضیح داده ام.

رفیق یاشار آذری: پس با اجاره رفقا به ادامه نوارهای ضبط شده توجه می‌کنیم. در این جا باز نوبت به مراد شیرین رسید:

«در بحث دوم رفیق یاشار مسئله کمی روشن تر شد یعنی رفیق یاشار می‌گوید که ضامن این که دموکراسی رعایت بشود باید با بوروکراسی مبارزه بکنیم و یا اگر کمیسیون کنترلی که هست اگر این کارش را درست انجام بدهد، ضامن اش رهبری نمی‌تواند باشد، باید پایه‌ها ضامن اش باشند و گفت که اکثریت طرفدار رهبری است. خوب این‌ها از بدهیات است. مسلم است اکثریت رأی داده به آن رهبری و آن جدائی را هم که شما می‌بینید بین پایه‌ها و رهبری اساس مشکلات را تشکیل می‌دهد. فکر می‌کنید که رهبری نمی‌تواند، دقیقاً رهبری باید چیز باشد، اگر رهبری نمی‌تواند ضامن به کار گذاشتن دموکراسی داخلی باشد و اگر رهبری اولین مبارز علیه بوروکراسی نباشد این تشکیلات اساساً مشکل خواهد داشت و در اصل بحثی که دارید شما می‌کنید این است که شما با اکثریت مسئله‌ای ندارید تا زمانی که موضع شما مخالف اکثریت نباشد و اگر موضع شما در اقلیت قرار بگیرد و باز اکثریت کارش را انجام بدهد، بعد آن جا مشکل پیدا می‌شود، چون که خوب نظرتان مخالف است.

و چیزهای عجیب و غریبی مثلاً اگر از قبل اگر توی دستور جلسه نبوده در یک جلسه دموکراتیک اول جلسه تنظیم می‌کند دستور جلسه را حتی می‌تواند کلش را کنار بگذارد یا یک مطلبی را اضافه بکند یا یک چیزهایی را بالا پایین بکند یا یک چیزهایی را کم بکند.

بحثی که شما الان کردید این بود یعنی اعتماد به رهبری ندارید و این را نباید فراموش کنیم که این رهبری وقتی از طرف اکثریت که به رهبری رأی داده و

این رهبری نماینده آن اکثریت هست و نباید پایه ها را جدا بکنیم و نه پایه ها را به عنوان یک چیز متضاد و متخاصم با رهبری، پایه ها را می دادند به رهبری، مگر این که این رهبری از مسکو یا مثل حزب توده یعنی یک عده ای که کسی به آن ها رأی نداده بلکه از طرف مسکو تعیین شده اند، آره در آن مقطع می شود گفت رهبری ضامن هیچ چیزی نیست. پایه ها یک طرف و آن رهبری یک طرف. ولی اگر اعضاء و پایه ها اگر رأی داده اند آن عده ای که از طرف اکثریت در رهبری هستند، یعنی اگر هفتاد درصد به رهبری داده اند پس رهبری هم خط همان هفتاد درصد را دارد یعنی آن سی درصد نماینده آن اقلیت باید باشند.

اساس مشکلی که رفیق یاشار دارد این است که ته دلش قبول ندارد که اکثریت کارش را باید جلو ببرد و اگر هم یک رسیدگی شد. مثلاً یک نظر مخالف داده شد یعنی نگاه کردند ولی قبول نکردند و به اندازه کافی بهش اعتناء نکردند باز حق اکثریت هست که کارش را ادامه بدهد و آن کسی که در اقلیت هست باید سعی بکند با حوصله قانع بکند و اگر فکر می کند اگر نظر مخالفی که دارد نظر درستی هست یعنی نظری هست که واقعا باید پایش بجنگد باید آن جنگ را ادامه بدهد و صرفاً وقتی که این را اجازه بهش ندهند و آن موقع سر انشعاب و جدائی این ها می رسد. ولی تا زمانی که فقط یک بار آدم رأی نمی آورد می گوید که مثلاً من کاسه کوزم را جمع می کنم، می روم. این واقعا کار یک فرد سیاسی نیست، حالا چیزهای دیگر را کنار بگذاریم، اگر کسی جدی برخورد می کند، صرف این که یک بار رأی نیاورد، رأی مخالف را آورد، فکر می کند که دارد یک بحث خیلی مهم را ارائه می دهد ولی دیگران تحویل اش نمی گیرند و آن فرد خیلی تیز هست و چهار قدم از دیگران

جلو هست ولی بقیه به آن آگاهی نرسیده اند، خوب دیگر نرسیده اند، کارش نمی شود کرد و باید آن فرد با حوصله توضیح بدهد و امیدوار باشد براساس این که وقتی مبارزه در جامعه حادثر شد و آگاهی بیش تر بشود و بقیه بیایند به نظریات خودش برسند.

چیزهایی که رفیق سعید می گوید که ایدئولوژی حاکم، ایدئولوژی رهبری است این بحث خیلی جالبی است، چون که ما مارکسیست ها حداقل بیست، سی سال است که می گوئیم مسأله ی مارکسیزم مسأله ی ایدئولوژی نیست و انواع اقسام بحث ها است، مازیار این بحث را چندین بار کرده و بقیه هم کرده اند. این که نظر گرایی یا تشکیلاتی نظر رهبری هست، بله و این مسأله ی رهبری را نفی می کند و این است چیز دموکراتیک، اگر رهبری نماینده ی نظر اکثریت است، حق دارد نظر تشکیلات را جلو ببرد. حق دارد این را در عمل همه جا هر جایی که آن تشکیلات فعال هست آن را پیاده بکند. حالا بگوئیم سی درصد مخالف هست و آن سی درصد هم اتفاقاً موضع اش در تاریخ نشان داده که درست خواهد بود، ولی در آن مقطع در اقلیت هست فقط نمی تواند که با زور بگوید که چون که موضع من رادیکال تر از شماها هست پس دموکراسی را این جا شما زیر پا بگذارید چون که نظر ما درست است. خوب رأی نیاوردید باید بمانید و بقیه را قانع کنید.

به نظر من مشکل شما این است، اکثریت حتی اگر اشتباه هم می کند تا زمانی که در اکثریت هست این کار دموکراتیکی است. به اصطلاح فروپاشیدن روند جلو رفتن کار اکثریت است که بوروکراتیک است.

در ضمن در آخر این را بگویم که من خیلی متأسفم از این که رفقای که این جلسه اول یا دوم یا سومشان هست که مجبور بودند که به نظر خودشان است

که این بحث ها را بدون شروع یا بدون خط باشند گوش بدند ولی متأسفانه این بحث ها پیش آمده و امیدوارم که این نوع بحث ها در آینده پیش نیاید و بحث های اساسی تر و مرتبط تر به نیازهای جنبش کارگری.»

رفیق سعید صادقی: منظور من از «ایدئولوژی حاکم، ایدئولوژی رهبری است» ایدئولوژی حاکم در «گرایش» بود. یعنی خطی که از بالا در «گرایش» با ابزارهای غیردموکراتیک خود به پایین تزریق می کرد، بود و من در آن جا در رابطه با مارکسیزم صحبتی نکردم و بحث آن جلسه مربوط به مسائل و مشکلات در «گرایش» و «احیا» بود که مراد شیرین با تردستی سعی در منحرف کردن بحث من کرد.

مراد شیرین، در این جا البته توضیح نمی دهد که این رأی «اکثریتی» که از آن صحبت می کند و می گوید که رهبری «اکثریت» را با خود دارد، چگونه و در چه فضایی کسب شده است. آیا «اکثریت»ی که مازیار با خود داشت، ناشی از همان تماس های محفلی و تک تکش با هر یک از ما نبود؟ مراد شیرین خود حقیقت را خوب می داند، زیرا بارها اتفاق افتاده بود که در جلسات خودش رهبری را زیر ضرب می برد و اگر درست می گفت ما هم از او حمایت می کردیم، اما بعد برای مدتی سکوت می کرد و در جلسات دخالت نمی کرد و پس از طی چند جلسه، به ناگهانی در بحث ها شرکت می کرد و موضع صددرد صد موافق رهبری را می گرفت و با ما مخالفت می کرد. بارها من مات و مبهوت می ماندم که ما آمدم از او در مقابل رهبری حمایت کردیم، اما حالا خودش سر همان بحث موضع رهبری را گرفته و من می ماندم که چه اتفاقی افتاد! در نتیجه همین زیر و رو شدن ها و تناقض در گفتار رفقایمانند همین مراد شیرین بود که من به تدریج متوجه تأثیر این تماس های خصوصی

مازیار رازی با خودم شدم و فهمیدم که من تنها کسی نیستم که با او خصوصی تماس گرفته شده و توجیح می شد.

رفیق سارا قاضی: ببخشید، مثل این که بعضی ها مغزشان کار نمی کند و مطالب را مانند یک کامپیوتر یاد می گیرند؛ یعنی فقط همان اطلاعاتی را که به آن بخورانی از آن می توانی طلب کنی و بس! آنان قادر به تشخیص شرایط و تطبیق آموزش های تئوریک خود با واقعیات نیستند. برای نمونه این مراد شیرین است. یک کلمه از حرفهایش در این جلسه ربطی به بحثی که رفیق یاشار داشت معرفی می کرد، ندارد. همه چیز را تنها در شرایط انتزاعی آکادمیکی می بیند.

مراد شیرین می گوید به نظرش می رسد که ما به «رهبری اعتماد نداریم»! ما نه تنها به رهبری اعتمادی نداریم که خواهان پایین کشیدن و محاکمه آن ها هم شدیم، ولی چون با تمسخر مواجه گشتیم، به این نتیجه رسیدیم که «گرایش» در واقع ماهیت مارکسیستی و انقلابی خود را از دست داده است.

او در جایی دیگر، این طور ادامه می دهد: «آن فرد خیلی تیز هست و چهار قدم از دیگران جلو هست ولی بقیه به آن آگاهی نرسیده اند، خوب دیگر نرسیده اند، کارش نمی شود کرد و باید آن فرد با حوصله توضیح بدهد و امیدوار باشد براساس این که وقتی مبارزه در جامعه حادثتر شد و آگاهی بیش تر بشود و بقیه بیایند به نظریات خودش برسند.» باید بگویم که او در این جا در واقع، حرف خود ما را به خودمان پس می دهد. ما وقتی دیدیم «گرایش» دیگر کارش تمام است، خواستیم در «احیا» که به اصطلاح یک «اتحاد عمل» بود و قرار بود رهبری نداشته باشد، قدم به قدم جلو برویم و حرف هایمان را بزنیم و جواب بگیریم و با تأمل و گذر زمان مشترکاً به نتیجه برسیم. البته ما

انتظار نداشتیم که این کار عملی باشد، ولی کار صحیح این بود که این امتحان را بکنیم. به همین خاطر از رفیق یاشار هم خواستیم ما را در این راه همراهی کند. ما معتقد بودیم که اگر «گرایش» قابل اصلاح بود، با هم به آن برمی گردیم و من شخصاً معتقد بودم که رهبری «گرایش» باید قادر به شنیدن انتقادات ما می بود و لذا اصلاً بحث انشعاب به هیچ وجه مطرح نبود و لازم بود که ما در عمل ببینیم، نه این که پیشاپیش قضاوت کنیم. ما حتی انتظار داشتیم که مازیار رازی وجود این کمیسیون را در کنار «گرایش» بپذیرد.

مراد شیرین می گوید: «اگر رهبری اولین مبارز علیه بوروکراسی نباشد این تشکیلات اساساً مشکل خواهد داشت» با این کاملاً موافقم و دقیقاً به همین دلیل ما از «گرایش» بیرون آمدیم. بعد هم در جواب رفیق سعید به نظر من با کلمات بازی می کند و می گوید: «چیزهایی که رفیق سعید می گوید که ایدئولوژی حاکم، ایدئولوژی رهبری است این بحث خیلی جالبی است، چون که ما مارکسیست ها حداقل بیست، سی سال است که می گوئیم مسأله ی مارکسیزم مسأله ی ایدئولوژی نیست و...». واقعاً انسان در تعجب می ماند که انسان ها وقتی در بحث کم می آورند، هر چیز را به هر چیزی برای منافع خود می دوزند. این انتقاد مراد شیرین در واقع ناشی از فرهنگ بورژوازی است که در این صورت، صحبت رفیق سعید را تأیید می کنم. مراد شیرین خیلی خوب می داند که وقتی می گوئیم «ایدئولوژی حاکم» منظور «ایدئولوژی بورژوایی» حاکم بر رهبری یک جریان است. یعنی همان فرهنگ حاکم! لذا دوختن آن به این که مارکسیزم یک «ایدئولوژی» نیست در این جا صرفاً برای پرت کردن اذهان اعضای «احیا» عنوان شد، تا موضوع را منحط کند. وقتی رهبری یک جریانی انقلابی به سوی منحط شدن پیش می رود، شاید در حرف بتواند برای

گول زدن دیگران خودش را مارکسیست انقلابی جا بزند ولی در عمل مچش باز شده و دیگر مارکسیست انقلابی نمی تواند باقی بماند.

بعد باز دوباره، کلیشه ای صحبت می کند و به جای این که جواب ما را بدهد، فورمول ارائه می دهد و می گوید: «این که نظر گرایشی یا تشکیلاتی نظر رهبری هست، بله و این مسئله ی رهبری را نفی نمی کند و این است چیز دموکراتیک، اگر رهبری نماینده ی نظر اکثریت است، حق دارد نظر تشکیلات را جلو ببرد، حق دارد این را در عمل همه جا هر جایی که آن تشکیلات فعال هست آن را پیاده بکند. حالا بگوییم سی درصد مخالف هست و آن سی درصد هم اتفاقاً موضع اش در تاریخ نشان داده که درست خواهد بود، ولی در آن مقطع در اقلیت هست فقط نمی تواند که با زور بگوید که چون که موضع من رادیکال تر از شماها هست پس دموکراسی را این جا شما زیر پا بگذارید چون که نظر ما درست است. خوب رأی نیاوردید باید بمانید و بقیه را قانع کنید.» ما هم گفتیم، در «گرایش» سعی کردیم، بی فایده بود. باز در «احیا» سعی کردیم، باز هم بی فایده شد! مسئله مانند در اقلیت نیست. مسئله برخورد اکثریت با نظر مخالف است.

رفیق یاشار آذری: سپس یکی از اعضای حاضر در «احیا» به نام نسیم این طور گفت:

«من فکر می کنم یک مقدار رفقانی که مسئله همین بحث بوروکراسی را عنوان کردند و جلو آوردند، به نظرم می رسد مسئله ای بوده در جمع و به این خاطر این بحث مطرح شده و به قول معروف این جا بحث اش مطرح شده است.

ولی من موافقم که بیش تر راجب این بحث صحبت شود ولی متأسفانه من خودم یکی از آن ها و رفقای که جدید آمده اند، کسانی هستیم که به جز مسأله کلی بحث بوروکراسی رفیق یاشار در رابطه با تاریخ اش که هفته ی پیش صحبت کردند به همه مربوط می شد و بهتر می فهمیدیم.

وقتی سر مسائل مشخص گرایش مارکسیست های انقلابی و «احیاء» پیش می آید مثلاً من که تو ی این جریان نبودم برایم یک خرده سخت است که این جا بنشینم و حرف هائی که مثلاً اصلاً نمی دانم چه به چه، یک عده به هم دیگر به صورت یا نوشته به صورت زبانی دارند به هم دیگر صحبت می کنند برای من یک مقدار مشکل است که بدانم چه به چیست و من فکر می کنم برای رفقای که جدید هم آمده اند همین طور هستش. و یک مقدار احساس این پیش می آید که وقتمان دارد یک جورهایی تلف می شود که بدون این که بدانیم چه به چیست و یک سری بحث ها دارد می شود که همه دارند با هم حرف می زنند و من هم نمی دانم اصلاً نمی دانم جریان چیست یا این که یک مقدار خیلی کم می دانم و فقط مجبورم این جا آمدم بنشینم و گوش کنم که چیست.

خود من معتقدم رفقای که دوست دارند این مسأله را بشنوند و باز کنند و سرش صحبت کنند یک زمانی بگذارید همه ی آن رفقا آن زمان بیایند این کار را بکنند. این جا وقتی که هستیم مخصوصاً که ما به هر حال تو ی احیاء مارکسیستی و تو ی تلویزیون صحبت می کنیم به هر حال تشویق می کنیم که خیلی ها را که بیایند و به هر حال تو ی این جمع شرکت بکنند و یا خودشان را به قول معروف درگیر بکنند. دوست دارم که بدانم الان برنامه ی «احیاء» چیست، برنامه احیاء مارکسیستی چیست، منظورم به لحاظ سیاسی هستش و من فکر می کنم که من اصلاً موافق نیستم که رفقا چه به صورت تمسخر با هم

حرف بزنند و یا نه در نوشته و نه در حرف توهین نکنند. برای این که این نشان دهنده ی آن است که معتقدم به هر حال رفقای که ممکن است الان شاکی باشند یا مشکل دارند و توی برخوردهای قبلی شان یادتان نرود رفقای شما به هر حال رفقای قدیمی این جریان هستید و به هر حال این بخواهید نخواهید یک ترنیکه [تجربه ای] دارید همه ی شماهایی که تا به حال نوشتید صحبت کردید و کار کردید برای این جریان. و به نظر من این خوب نیست که خودش را تا این سطح پایین بیاورد که مثلا این جور برخوردها را بکند و یک مسأله ی دیگر هم این هستش که به نظر من ما باید یک نمونه ای باشیم برای بعدش، یک نمونه ای می خواهیم باشد برای آینده برای کسانی که می خواهند با ما حرف بزنند و این خیلی مهم است که این را رعایت بکنیم. توی برخوردها و صحبت ها، منظورم این است که سعی کنیم این احترام را سعی کنیم به هم دیگر داشته باشیم، هر چقدر هم با هم دیگر اختلاف داشته باشیم. حالا چه به لحاظ سیاسی و چه به لحاظ شخصی مثلا این جلسه شروع می شد با سوالاتی که آن ها شروع می کردند و بالاخره این رفقا جدیدند، سوال دارند و یک مقدار همان چهار مؤلفه برایشان باز می کردید. می خواستم بگویم که این درخواست ها از جمع هستش، یعنی سعی کنید که به قول معروف رعایت کنید و من از این نظر با رفیق مازیار موافقم که گفتند نمی گوییم که به لحاظ سیاسی اگر ما با هم مخالف باشیم. آره به نظر خود من این است که من خودم زیاد توی گروه های سیاسی نبودم ولی فکر می کنم بعضی وقت ها من خودم سر مسائل سیاسی با خود گرایش مارکسیست های انقلابی مخالفم، نه مخالف یعنی ممکن است کاملا یکی نباشد، ولی فکر می کنم که در کل این گرایش چیزی هست که من فکر می کنم درست است و سعی می کنم در این جمع

بمانم، و بعضی وقت ها که آدم در اقلیت هم باشد شاید جای دیگر نباشد که نظرات را من قبول دارم و فکر می کنم درست است و ارائه بدهم و برای همین هم هست که فکر می کنم بهتر است وقتی که در برخی از قسمت ها مخالفت هائی هم دارد بماند با یک جمع. و رفیق افشین هم یک مقدار شاید اشتباه اش این باشد که فکر می کرد مخالفت سیاسی دارد نمی تواند انکار بکند. من این طور درک کردم و نمی دانم که شما چه طور فکر می کنید. ولی یک چیز دیگر این است که مشکلات دیگری هم هست همین طور که رفقا دارند الآن صحبت می کنند، مثلاً رفیق سعید یا رفیقمان یاشار و احتمالاً که سارا هم دفعه ی پیش صحبت کردند، آن ها ممکن است یک مسأله ی دیگری دارند، مسأله ی سیاسی نیست و آن من فکر می کنم یک مقدار باید حداقل ما یک سری به قول معروف باید بک راندمون [سابقه امان] یکی بشود. من بعضی وقت ها اصلاً نمی دانم این رفقا چه صحبت می کنند ولی اگر آن را بفهمم، شاید بفهمم که چه کسی الآن درست تر دارد این جا صحبت می کند ولی به قول معروف من فکر می کنم با این وضع و اوضاع دنیا الآن همه دارند از هم دیگر جدا می شوند و منظورم این است که چپ قوی نیست. این چپی که ما می گوییم چپ انقلابی هر دقیقه اگر بخواهد سر چیزهای کوچک از هم دیگر جدا بشود و بروند بیرون و علیه هم دیگر باشند در این صورت نمی توانیم کاری انجام بدهیم. ما الآن دشمن مان امپریالیزم جهانی است و در ایران رژیم ایران. اگر می خواهیم که یک کاری بکنیم باید یک مقدار تحمل هایمان هم زیادتیر بشود و به هم دیگر احترام بگذاریم و حتی یک سری به قول معروف اختلاف هائی هم که با هم داریم ولی در کل ببینیم که در کل چه قدر همگرایی داریم و چه قدر می توانیم با هم کار بکنیم و سعی کنیم روی آن ها بیش تر

تمرکز کنیم تا اختلاف هایمان. چون واقعیت این است که توی جایی یعنی دنیای بدی گیر کردیم و اگر نخواهیم این کار را بکنیم الان دشمنانمان صد برابر از ما قوی تر هستند و اگر واقعا فکر می کنید که به هر حال در جایی که هستید که دوستانمان هستند باید سعی کنیم به هر حال یک جور ی اختلافاتمان را حل کنیم. حالا با درست کردن کمیسیون از پایین هر جور که راهش هست به نظر من این خیلی مهم است و باید دل بسوزانیم و اگر معتقدید که این جا آن جایی هست که می توانیم یک کارهایی انجام بدهیم، قبل از این که فکر این را بکنیم که بخواهیم برویم و ولش کنیم، سعی کنیم که همین جا را به یک جایی که مسائل مان را می توانیم حل و فصل کنیم تبدیل کنیم. یعنی همان طور که می گوییم، نه آن طور که حرف مان یک چیز و عمل مان چیز دیگر.»

رفیق سارا قاضی: در این جا علت این که رفقای که در جریان نبودند قدری گیج شدند و بعد هم نتیجه گرفتند که این ها دعوای «خصوصی» است، دقیقاً نتیجه برخورد و جواب های اعضای «گرایش» است که در بحث دخالت کردند. ما نیامده بودیم که مسائل و اختلافات به اصطلاح خصوصی در «گرایش» را در «احیا» مطرح کنیم. بحث بر سر اتفاقاتی بود که در «احیا» توسط عده ای که همه چیز را در دست خود گرفته اند، پیش آمده بود و ما می خواستیم نواقص آن را از دیدگاه مارکسیستی روشن کرده و به بحث بگذاریم. منتهی جواب های بی مورد و اغلب مغرضانه این افراد باعث گیج شدن آن کسانی شد که عضو «گرایش» نبودند و متوجه نبودند که اعضای «گرایش» در حال قلع و قمع کردن دموکراسی کارگری درون جلسه هستند و برای به انحراف کشیدن بحثی، جمعی حمله می کنند و در این حمله از هیچ چیز روی گردان نیستند.

رفیق یاشار آنری: بعد از نسیم هم رفیق سارا این طور گفت:

«من از صحبت های رفیق نسیم شروع می کنم، و یکی دو نفر دیگر از رفقا که این مسائل را به نوع دیگری مطرح کردند. کاملاً موافقم و به نظر من این جا باید ما یک جمعی باشیم که می خواهیم یک سری اهداف مشترکمان را اقلأً به نزدیکان خودمان برسانیم. مثلاً رفقای جدیدی که می آیند طبیعتاً همان طور که رفیق نسیم گفت می آیند برای این که یک صدای جدیدی، یک پیام را بشنوند. یک امید جدیدی را کسب بکنند و دقیقاً این «احیاء» به همین دلیل ایجاد شد و در عین حال که چنین زمینه ای درش وجود دارد برای این که در درونش اختلاف نظر سیاسی مطرح بشود، بسیار زمینه ی متریقی و کمیابی است. من کاملاً با این ها موافقم و برای همین خودم از ابتدا توی «احیاء» آمدم و در این هیچ شکی نیست و من فکر نمی کنم بهیچوجه در این جمع رفیقی باشد که خواهان به هم زدن این تشکیلات باشد. حتی من فکر می کنم البته باید بگذاریم در آینده این را ببینیم که مثلاً رفیقی که می گذارد می رود، مثل رفیق افشین، با احترام می رود و قصد تخریب ندارد. حالا درست است که رفتن اش اشتباه است و می بایستی بماند و مبارزه بکند. چون همین جا است برطرف کردن اختلافات سیاسی ولی باز هم می گذارد می رود با احترام می رود و شاید به قول رفیق مازیار یک زمان دیگری برگردد. بهیچوجه ما در این ها شکی نداریم، رفقا این جا بخصوص رفقای تازه وارد برایشان شبیه پیش نیاید که ما در این جا برای تخریب دور هم دیگر جمع می شویم و می خواهیم گردن هم دیگر را بزنیم، نه! به نظر من بهیچوجه این طوری نیست.

من برداشتم از پیشنهاد رفیق یاشار صرفاً این بود که در یک گردهمایی و یا در یک اتحاد عملی مثل «گرایش» [«احیاء»] هم مثل یک سازمان یا تشکیلات و الاخر که بالا برویم همیشه امکان این که اتفاقاتی بیفتد که از نظر دیگران که توی جمع هستند ممکن است که به قول رفیق مراد اکثریت درست باشد ولی یک نفر یا چند نفری باشند که با آن نظرات اختلاف داشته باشند و دقیقاً هم، چون این اختلافات معمولاً اقلأ توی جمع این طوری سیاسی نیست یعنی بحث های سیاسی این جا، جایش باز است و همه ی رفقا می توانند بیایند و اختلاف نظراتشان را مطرح بکنند و همان طور که حالا یک نمونه ی کوچک پیش آمد که رفیق تازه واردمان الآن در مورد ماهیت آن کمیسیون نظراتش را مطرح کرد و خیلی سوال اساسی و مهم بود. حالا اختلاف هم نداشته فقط داشت سؤال می کرد. ولی شاید یکی دیگر ممکن است بیاید بگوید نه اصلاً نباید این طوری باشد. ولی جمع ما با توضیحی که رفیق مازیار داد و یا پیش از آن رفیق یاشار داد اختلافی ندارد و ما موافق به این هستیم که این کمیسیون باید در حد امکان بی طرف باشد، منتها در پروسه ی عمل اتفاقاً رفیق نسیم این جا، جای این است که یک سری نکات این طوری را ما اشاره بکنیم. برای این که آن چه که ما این جا کسب می کنیم و رفقانی که این جا می آیند این را می توانند به رفقای ایران بیش تر انتقال بدهند و به جمع های کارگری هم بیش تر انتقال بدهند و حتی به ارتباط ها یا جمع های دیگر و بتواند این مشکلات که برای آن ها هم پیش می آید و ریشه ی سیاسی نداره حل بشود. یعنی شاید این کاری که ما داریم می کنیم یک کمکی باشد برای این که چه طوری می شود مسائل دیگر را که ریشه ی سیاسی ندارد، ریشه در اختلافات تشکیلاتی دارد، این را چه طور می توان برطرف کرد و چه طوری می شود

رفیقانه برخورد کرد، نه با تهمت زدن، نه با انگشت روی کسی گذاشتن، نه با خسته کردن دیگران بلکه در یک جمع رفیقانه و منصفانه و رفیق‌یاشار داشت پیشنهاد می‌داد که اگر این بند پنجم را ما اضافه کنیم اجازه می‌دهد به این که حتی «احیاء» هم یک کمیسیونی داشته باشد که به اختلافات این جوری رسیدگی کند و این اختلافات را ما به بحث نیاوریم. توی بحث‌های سیاسی توی اطاق «احیاء» حتی اگر به اطاق «احیاء» مربوط بشود [مثل مسأله ناصر]. ما کنار «احیاء» کمیسیون داشته باشیم، این‌ها را رسیدگی می‌کند. مثلاً ما چند روز پیش کمک به خانواده‌های کارگران زندانی سیاسی نوشتیم ما در بیرون کارهایمان را می‌کردیم و بعد می‌آمدیم توی جلسه گزارش می‌دادیم، حالا این کمیسیون هم می‌تواند این موقعیت را داشته باشد که این اختلافات را بررسی کند و بعد هم بیاید توی «احیاء» روی آن هفته‌ای مثلاً پنج دقیقه گزارش بدهد که این کمیسیون به چه اختلافاتی رسیدگی کرده است.

به نظر من این اصلاً بزرگ‌ترین برخورد انقلابی دموکراتیکی هستش که یک جریان کوچک و متفرقی مثل ما که همه توی یک سازمان نیستیم و فقط توافق کردیم سر یک سری مؤلفه‌ها و باز ما این آزادی را می‌بینیم در این جمع که افرادی که مشکل دارند، بیایند در کنار مشکلاتشان را حل بکنند. به نظر من این اصلاً در خور این همه "جدال‌های لفظی" که تا کنون من شنیدم نیست. به خاطر این که هر جمعی هر چه قدر هم که افرادش دموکراتیک یا کمونیست واقعی باشند می‌توانند اشتباه کنند. پس این جمع خیلی جالب است که یک جمعی مثل «احیاء» که یک سازمان و تشکیلات نیست یک کمیسیون این‌طوری داشته باشد. رفقا باید از این استقبال کنند من نمی‌دانم که اشکال این‌جا در چیست؟ این کمیسیون می‌آید به آن مشکلات که پیش آمده رسیدگی

می کند. مثلاً خود «احیاء» یک مشکل بزرگ داخلش پیش آمده: دو سه تا از رفقای توی این اطاق اصلاً ازش خبر ندارند و اگر ما این را این جا مطرح کنیم برایشان خسته کننده است ولی می شود توی آن کمیسیون این مورد را بررسی کرد چرا این طوری شد و چرا بهش رسیدگی نمی شود. این نکته برای من مهم هستش. من از این جا می خواهم که «احیاء» با تمام رفقا چه رفقای «گرایش» و چه رفقای منفرد و چه رفقای که تعهد تشکیلاتی دارند به تشکیل چنین کمیسیونی و این بندی که اضافه شده رأی مثبت بدهند تا به یک سری از کارها رسیدگی کرد و الاً همواره مشکلات روی هم دیگر تلنبار خواهد شد و جایی بهتر از خود این «احیاء» و کمیسیونی در کنارش نیست که این ها را در بین خودش حل بکند به جایی که بخواهد سر از بیرون در بیاورد.»

رفیق یاشار آذری: فرامرز به عنوان مسئول جلسه اعلام کرد: ما امروز تقریباً دو ساعتی در این مورد صحبت کردیم و درد و دل ها زیاد هست.... و به این طریق سعی در خنثی کردن بحث رفیق سارا نمود یعنی همه اش درد و دل بود.

در این جا من بلندگو را گرفتم و جمع بندی کردم: «اولین چیزی که می خواستم اشاره بکنم در ارائه ی این بحث برای قوی شدن «گرایش» و همین طور حزب پیشتاز کارگری همت گماشتیم. نه برای مخدوش کردن مبارزه ی طبقاتی و این هائی را هم داریم که این جا صحبت می کنیم جنبه ی مثبت قضیه می باشد نه منفی.

ما این جا هیچ موقع صحبت نکردیم که این جا بحث سیاسی نمی شود کرد یا در مسائل نظری ما راجب این اقلیت و اکثریت تا به امروز هم اعتراضی نکردیم و قبول می کنیم و اگر در این جا نمی شد مسائل نظری را مطرح کرد من این

جا حضور نداشتیم. مشکل این نیست [و کسانی که این گونه مسائل را بحث می کنند برای مخدوش کردن مسأله اصلی است] فقط یک مثال می زنم و دیگر اشاره به این نمی کنم چون باید جمع بندی کنم.

من مخالف کارهای غیراصولی هستم که نمونه اش کسی که از «احیاء» اخراج می شود اجازه بهش نمی دهند که بیاید و از خودش دفاع کند و به چیز دیگری اشاره نمی کنم و این باعث شد که من سراغ این قضیه را بگیرم که ببینم که حتی این یک نفر که اخراج شده حق با کی بوده و نباید اخراج می شد. و حالا با آن کار ندارم ولی امیدوارم بعداً بشود با رفا با این مسأله برخورد بکنیم؛ و این کمیسیونی هم که من ازش صحبت کردم یک کمیسیون معمولی نیست [این توضیحات را در بحث ام داده بودم انگار رفقای گرایش نشنیدند و یا این طوری وانمود کردند] من گفتم که اگر لنین و تروتسکی قبل از کسب قدرت سیاسی در درون حزب چنین کمیسیونی [مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری] را می ساختند، مگر لنین و تروتسکی کمیسیون های مختلف نداشتند معلوم است که داشتند ولی کمیسیونی که من ازش صحبت می کنم ماهیتاً با تمام کمیسیون هائی که تا به امروز ساخته شده فرق اساسی دارد.

این کمیسیون را کسانی که به آن ها اجحافاتی می شود به وجود می آورند نه اعضای بی طرف، در یک حزب سیاسی. اعضای بی طرف وجود خارجی ندارد، [ولی فقط رهبری هر موقع به کارش بیاید می تواند آدم های خودش را به عنوان اعضای بی طرف وارد جریان بکند] در هر تشکیلاتی اعضاء یا طرفدار اقلیت است یا اکثریت. ولی به کسانی که بهشان اجحافاتی از طرف رهبری می شود نه تنها این جا بلکه در هر تشکیلاتی حتی «حزب پیشتاز

کارگری» هم باید چنین کمیسیونی را به رسمیت بشناسد و آن اقلیتی که بهشان اجحافاتی صورت می گیرد باید حق درست کردن چنین کمیسیونی را داشته باشند تا بتوانند در مقابل رهبری از خودشان دفاع کنند، رهبری کل حزب را در اختیار دارد از چه می خواهد بترسد؟ چرا نباید این ها بتوانند کمیسیونی را بسازند که رهبری با هیچ دوز و کلکی نتواند هیچ نقشی در آن داشته باشد؟ و بتوانند از خودشان دفاع کنند و نظراتشان و واقعیات را بتوانند آن طور که می خواهند بیاورند و منعکس کنند. حتی امکان دارد حق با رهبری باشد و رهبری ابزار کافی برای دفاع از خودش در اختیار دارد و به همین خاطر چنین کمیسیونی باید بتواند ساخته شود و کسی حق جلوگیری از ساخته شدن چنین کمیسیونی را نداشته باشد و به همین دلیل این کمیسیون ماهیت اش با کمیسیون هائی که رفیق رازی گفت متفاوت است و برای اولین بار است که چنین کمیسیونی ساخته می شود و باید ساخته شود.

البته ساخته شدن این کمیسیون دو جنبه دارد: یکی اجحافاتی که از طرف رهبری صورت می گیرد یعنی مبارزه با بوروکراسی. دومی مبارزه با ایدئولوژی هیئت حاکم که همان فرهنگ بورژوائی است. مثلاً فحاشی کردن، کلی مسائل را مخدوش می کند، کلی کارهای «گرایش» را و کلی از کارهای حزب پیشتاز انقلابی را مختل می کند، این ها باید جلوش گرفته شود این ربطی به اقلیت یا اکثریت ندارد. وقتی یک نفر بدون این که خودش این جا باشد اکثریت وقتی مثبت رأی می دهند که این شخص اخراج شود این کجایش دموکراتیک است؟

البته من گفتم که این کمیسیون را ما ساختیم و در آینده ی نزدیک این را در درون «احیاء» منعکس می کنیم و اگر رفقا [این کمیسیون را به رسمیت

نشناختند و [قبول نکردند مجبوریم که علنی کنیم که در واقع چنین کارهائی پیش نیاید. یعنی مثلاً کسی که می گوید «شرمت باد» بد است و باید اخراج شود ولی کسی که می گوید: "مردیکه آشغال کثافت ..." اشکالی ندارد!] چون که در رهبری گرایش می باشد]

در این جا باز مسئول اطاق که از «گرایش» می باشد، صحبت من را قطع کرده و دخالت می کند و می گوید: «رفیق یاشار خیلی ممنون ازت. ما دو ساعت برای امروز وقت گذاشتیم، شما می توانید مسایل را پیشنهاد کنید و به رأی بگذارید. اگر جمع در رابطه با مسائل در هر رابطه ای هست ما احترام می گذاریم لطفاً جمع بندی کنید.»

من در این جا ادامه دادم: رفیق، این ها دارند به من برچسب این را می زنند که من تابع اکثریت نیستم و من را مجبور می کنند که این توضیحات را خلاصه هم که شده بدهم. من همیشه تابع اکثریت هستم. منتها برخورد این ها به این شکل ما را مجبور می کند که از خود دفاع کنیم و بگوییم آن کسی که اخراج شده [روش اخراجش غیر اصولی بوده] و باید به «احیاء» برگردد. چون که «احیاء» یک ظرف اتحاد عمل است. یک تشکیلات سیاسی نیست. آره، توی «گرایش» حق دارند هر کسی را اخراج بکنند و بگویند که مثلاً کادر نشده یا هیچی را نمی فهمد. این نوع افراد باید این جا ساخته بشوند و بعد آن جا بیایند.

ولی «احیاء» همان طور که خودشان هم می گویند ظرف اتحاد عمل است و کسی [یا کسانی حتی اگر اکثریت آن جمع باشد] نمی تواند حق دموکراتیک کسی را ضایع کند و نگذارید که شخص بیاید اینجا و از خودش دفاع کند.»

در پایان جمع بندی من، باز مسئول جلسه جناب فرامرز می آید برای خنثی کردن صحبت های من می گوید: «خیلی ممنون از درد و دلی که کردید.»

رفیق سعید صادقی: ریاست جلسه آن روز «احیا» به عهده فرامرز گذاشته شد، از طرف مازیار رازی. من در واقع تعجب کردم که چطور فرامرز را که یک فرد تازه وارد است و هنوز شناخت زیادی از رفقا ندارد، به این مسئولیت گذاشته شده بود (انتظار داشتم که ریاست جلسه با همان هایی باشد که در «گرایش» به ما توهین و افترا زده و فحاشی کرده بودند). اما در طول جلسه متوجه شدم که از نقطه نظر مازیار رازی، انتخاب بدی هم نبوده و در واقع هوشیارانه عمل کرده است، زیرا فرامرز با توجه به عدم شناختش از ما چهار نفر، به خوبی از طرف مازیار رازی توجیح و مغزش شستشو شده بود و نقشه های مازیار و شرکا را به خوبی در طول جلسه سازماندهی و نمایندگی کرد و در نتیجه انتظارات مازیار و شرکایش را به خوبی برآورده کرد.

رفیق یاشار آذری: در هرگونه تشکیلاتی رسم بر این است که پس از ارائه جمع بندی توسط سخنران جلسه رسمی بسته می شود. حتی تمام جلساتی که خود «گرایش» هم تا به امروز داشته و همه در اینترنت موجود می باشد، برای نمونه هم نمی توانید پیدا کنید که یک نفر مخصوصاً طرف مخالف بحث بعد از جمع بندی سخنران جلسه بیاید صحبت بکند. این جا پشت پرده که توسط باند رهبری «گرایش» کنترل می شود به مازیار رازی و علیرضا بیانی بعد از جمع بندی من اجازه داده می شود که بیایند دوباره صحبت کنند. آن هم به این بهانه که مازیار رازی تا آن لحظه هنوز متوجه بحث من نشده بوده و وقتی صحبت را می کند، به کذب مدعی می شود که «خوب حالا کمی روشن شد که موضوع

سر چیست؟ و با کمک علیرضا بیانی با دروغ و افتراء، تمام بحث مرا لوٹ کنند و در مقابل به بنده حتی اجازه ی ۵ دقیقه جواب دادن را ندهند و در اطاق را ببندند و همه را به بیرون بریزند و ادعای این را هم بکنند که این ها دموکراسی کارگری را رعایت می کنند. از این رو دقیقاً اثبات کردند که بین «گرایش» و «احیاء» در عمل فرقی نیست و «احیاء» هم مانند «گرایش» زیر کنترل کامل باند رهبری «گرایش» می باشد.

ملاحظه کنید که بعد جمع بندی من مازیار رازی چگونه عمل کرده و سعی در از بین بردن، مفهوم حرف های من می کند:

«خوب حالا کمی روشن شد که موضوع سر چیست؟ ببینید رفقا آن هائی که این جا نبودند حالا که مطرح کردند این را توضیح بدهم تا روشن شود که موضوع چه بوده. ما در داخل «احیاء» کسی را اخراج نکردیم. این یک اتهام عجیب غریبی است که این رفقا دارند مطرح می کنند. موضوعی که پیش آمد این بود که ما توضیح دادیم این را در یک جمعی که جلسه «احیاء» بود و در آن جلسه با اکثریت آراء به این رأیی که ما مطرح کردیم که توافق کردند و دو نفر رفیق سارا و سعید رأی مخالف دادند و یک نفر رفیق یاشار اصلاً رأی نداد و رفیق نسیم رأی ممتنع داد و خیلی از رفقایى که امشب این جا نیستند ولی در آن جلسه شرکت داشتند و بعضی از رفقا که از داخل ایران هستند نمى توانند هر دقیقه بیايند و بعضی از آن ها نیستند و بنابر این بحثی که بود این در دو مورد در مورد «احیاء» پیش آمد. ما در واقع دو مورد را در موردش به طور خصوصی در «احیاء» صحبت می کنیم حتى بدون حضور آن فرد.

یکی در مواردی هست که بهش اتهام می خورد که مثلاً جاسوس است یا این که با رژیم همکاری می کرده و یا توابع بوده یا غیره که یک چنین موردی

پیش آمد که ما جمعی تشکیل دادیم و به این رسیدگی کردیم و یک مورد دیگری هم پیش آمد رفیقی بود در «احیاء» که به دلایل مختلف یک مقداری مشکلات مختلف روانی داشت و از این نقطه نظر این جا در جمع بحث شد. یعنی مسأله ی کمیسیون زمانی مطرح می شود که جمع وجود نداشته باشد و یا جمع کارهای دیگری بکند و بنابراین کمیسیون از طرف جمع این کار را انجام می دهد و ما در جمع صحبت کردیم و اکثریت آراء گفتند که یک رفیقی اخراج شده بود رفیق ناصر بود که خودش رفته بود از «احیاء» بیرون؛ خودش استعفاء داده بود و پس از این که استعفاء داد یک موردی پیش آمد که صحبت هائی شد در مورد رفقائی که که بالاخره از «احیاء» رفته بودند بیرون و دوباره می خواستند داخل بیایند. این رفیق هم درخواست کرد که بیاید تو. منتها در مورد آمدنش توی این جا بحث شد، بحث همه جانبه شد و برخی از رفقا مخالف بودند که ظاهراً الآن هم مخالفند و اکثر رفقا موافق بودند که ایشان دیگر برنگردد. یعنی خودش رفته بود بیرون دیگر برنگردد. همین! اخراج نشده!

دو این که بله همین رفیق یک سلسله کمک های مالی کرد به «احیاء» و این کمک های مالی رسیده دست زندانیان سیاسی در داخل ایران و این هیچ ربطی به این ندارد که چرا این پول را به زندانیان سیاسی کمک کرد و دیگر نمی تواند برگردد. هر کس که بتواند کمک مالی بکند و جاسوس رژیم باشد نمی تواند برگردد به «احیاء». یکی می تواند اختلالات روانی داشته باشد خیلی هم کمک بکند باز هم نمی تواند برگردد به «احیاء».

این دفاع از افراد علیه بوروکراسی هست که رفقا دارند صحبت می کنند کاملاً اشتباه است و به نظر من این نبود. به هر حال یک تصمیم جمعی بوده و

اکثریت آراء این جا رأی دادند که این دوست دیگر برنگردد به «احیاء» به دلایل مختلف. کسی هم که اصولاً یکی از کسانی بود که این جا در این جمع توضیح داد که رفیق ناصر مشکلاتش چیست کسی بود که شش، هفت ماه با او زندگی کرد و در یک شهر رفیق افشین با او زندگی می کند و توضیحات اش را داد و یک سلسله مشکلات مشخصی ایشان داشته و به نظر اکثریت آراء این رفیق نباید برگردد. خوب بنابراین یک موضوع که روشن بشود که این رفقا صحبت هائی که می کنند کاملاً نادرست است که صحبت از اخراج می کنند و از «گرایش» هم رفیق سعید اشاره کرد. «گرایش» هیچ کس را اخراج نکرده و این خودش یک اتهام بی اساسی است. حالا مسأله ای که هست اینه که در مورد این پیشنهاد رفیق یاشار ببینید رفیق یاشار دارد چه می گوید: می گوید من در رأی گیری در این تجمع شرکت کردم و اکثریت آراء مخالف ورود این رفیق شدند و من مخالف بودم برای این که این مخالفتم را ابراز کنم درخواست یک کمیسیون می کنم به عنوان مؤلفه ی پنجم، اما این کمیسیون را نقداً تشکیل دادم با چندتا از رفقا و بحث ها را می کنم و اگر کسی توجه نکرد یعنی که اگر هنوز در اقلیت ماندم علنی می کنم. خوب این دیگر یک تهدید است. یعنی می گوید من در اقلیت ام یک نفر را به دلایل مختلف شما نمی پذیرید. من خارج از «احیاء» ساختم مطلب اش را هم نوشتم این را فعلاً می گذارم شما بخوانید بعدش هم می روم علنی می کنم.

این روش خیلی جالبی است، خیلی دموکراتیک به نظر می آید و این را زیر پرچم دفاع از دموکراسی دارد صحبت می کند. می گوید من چون مخالف بوروکراسی هستم این عمل اکثریت را در واقع در مقابلش این پیشنهاد را

می دهم که پیشنهاد تهدیدآمیز در واقع که این را قبول می کنید یا علنی می کنم و یا مثلاً افشاء می کنم که شما بوروکرات هستید و غیره.

بنابراین این پیشنهاد، خوب واضح است که پیشنهاد کاملاً از بالا است و واضح است که پیشنهاد با روش کاملاً بوروکراتیک که از طریق چند نفر از رفقا که احتمالاً همین سه رفیقی که این جا هستند و مخالفت کردند با این موضوع مطرح شده و این کار را می خواهند عملی بکنند و نقداً هم تصمیم شان را گرفته اند. بنابراین موضوعی است که ما می توانیم بررسی اش بکنیم و در این فیسبوک می توانیم در موردش صحبت بکنیم. اما در مورد مؤلفه ی پنجم بگویم که مؤلفه ی پنجمی در کار نیست. ما یک سری اصولی داریم که برای پیوستن به «احیاء»: ۱- مارکسیزم ایدئولوژی نیست، علم است ۲- دموکراتیک است ۳- مارکسیزم از پایین باید ساخته بشود ۴- رادیکال است و غیره این چهار مؤلفه است. اما این مؤلفه ها یک اصول و اهداف این تجمع هست. این تجمع در درون خودش هم البته می تواند کمیسیون کنترل یا تحقیق داشته باشد در هر موردی. کمیسیون تحقیق مثلاً یک موضوعی پیش می آید، یکی مثلاً به قول یاشار می گوید اجحاف شده مثلاً به رفیق ناصر. خیلی خوب کمیسیون تحقیق می تواند پیشنهاد بکند که کمیسیون تحقیق از طرف این جمع تشکیل بشود، حالا این جمع رهبری ندارد سه نفر ادمین اطاق دارد. بنابراین برای این جمع می تواند یک کمیسیون کنترل ایجاد بکند و مدارکی که مشخصاً در مورد وضعیت خود ناصر در نروژ یک سری مدارکی هست در مورد ناصر مسائلی که آن جا پیش آمده و در مورد ارتباطات اش با تشکیلات قبلی و غیره، تمام این ها را این کمیسیون می تواند جمع آوری کند و بعد این همین شکلی که چند وقت پیش کردیم این کار را

دیگر که به اصطلاح شواهدی از طرف افشین و این ها بود که نشان داد این رفیق تعادل ذهنی و غیره ندارد و از این نقطه نظر لازم نیست که در «احیاء» باشد. بنابراین، این موضوع را می تواند این کمیسیون بررسی بکند، و در نهایت این جمع این تصمیم را می گیرد ولی سوالی که من از رفیق یاشار، سعید و سارا دارم این است: فرض کنیم که این پروسه طی بشود و این کمیسیون کنترل بدون حضور و یا با افرادی که شما انتخاب می کنید تشکیل شد و این جمع این تحقیقات این کمیسیون را شنید و اکثریت رأی دادند که ناصر کماکان برنگردد، آن موقع شما چکار می کنید؟ باز می خواهید عمل بوروکراتیک انجام بدهید؟ دیگر می خواهید بروید افشاگری در خارج بکنید؟ یعنی در اقلیت قرار می گیرید نمی پذیرید دیگر. این را همین الان همین تهدید را رفیق یاشار کرد دیگر که من این را می گذارم روی فیسبوک و فلان وقت به ما فرصت داده که تصمیم بگیریم که این نظر ایشان تحقق پیدا می کند زیر لوای این که ایجاد شده و بعد علنی می کند. خوب این روش را من نمی دانم چه جوری رفقا می توانند توجیه بکنند این نوع روش را؟ ولی به هر حال من مخالفتی با کمیسیون تحقیق در مورد ناصر ندارم یک مورد هست الآن و آن هم ناصر است به آن عمومیت نبخشید و این کار هم غیراصولی است. به نظر من رفیق یاشار تو همین موضوع را که یک مسأله ی تشکیلاتی است که یک مسأله ی تشکیلاتی را در فیسبوک مطرح بکنید و درخواست کمیسیون تحقیق بکنید. ولی آمدی زیر لوای بحث سیاسی بوروکراسی این مسائل را مطرح کردی که رفقا حق دارند که رفیق نسیم یا رفیق پاشا حق دارد می گوید که همه را گیج کردی. ما در واقع نشان می دهیم که اتفاقاً ما داریم دموکراسی را رعایت می کنیم. حتی به کسی که مثل شما آمده و سوء استفاده کردی از

موقعیت ات برای ارانه بحث سیاسی و مسأله ی تشکیلاتی را مطرح کردی و به تو حق دادیم بیایی صحبت کنی و حق دادیم به رفیق سعید بیاید این جا بگوید که افراد اخراج شده اند. این درست نیست. کسی اخراج نشده و این کاملاً یک ادعای بی اساسی است که رفیق سعید می کند و حالا هر کسی انگیزه های خودش را دارد. بنابراین مسأله ای که هست این است که این کار هم کار غیر اصولی و کار کاملاً بوروکراتیک است. رفیق یاشار شما که می دانید کمیسیون تان را نقداً خارج از «احیاء» تشکیل دادید مطلب تان را نوشتید و الآن آمده اید دارید تهدید می کنید و بعدش هم زیر لوای بحث سر دموکراسی و نقل و قول از مندل آمدید این پیشنهاد را می کنید و امر دارید می کنید به این و آن که شما تصمیمات را که چرا ناصر را نشده برگردد به «احیاء»، خوب نشده بحث اش را کردیم این جا، رأی گرفتیم سرش، اکثریت به اتفاق آراء رأی دادند که ایشان برنگردد دیگر به «احیاء» به هر دلیلی! خوب دیگر موضوع چیست؟!؟ بعد می گوید من نظر اکثریت را می پذیرم، نپذیرفتید عملاً رفتید پشت پرده، پشت «احیاء» یک باندی دوباره ساختید، مطالبتان را هم نوشتید، زیر لوای بحث سیاسی آمدید پیشنهادهای تشکیلاتی می دهید بدون این که کسی بفهمد که اصلاً چه دارید می گوئید. هیچ کسی نفهمید چه می گوئید. من خودم الآن فهمیدم، این کار غیر اصولی است رفیق یاشار. حالا به هر حال رفقای دیگر تصمیم می گیرند و شما هم مطالبتان را بگذارید و در ضمن هم هر کاری دلتان می خواهد بکنید! علنی بکنید در واقع کسی جلوی شما را نمی گیرد. می خواهید بگوئید مثلاً پول های ناصر را که الآن فرستادیم دست... از ... [او] پس بگیریم بیاریم بدهیم به ناصر، خوب این را پیشنهاد بکنید که زندانیان سیاسی بدانند چه کسانی کمک کردند و آن موقع هم که

ایشان کمک کردند ایشان عضو «احیاء» بود و وقتی هم که عضو «احیاء» نبود دیگر پولی هم نداد و ما هم ازش نگرفتیم ولی وقتی عضو «احیاء» است دارد فعالیت می کند مسئولیت دارد و کمک مالی می کند. واضح است! کمک مالی اش هم رفته جایش مشخص است و حالا شما چه بحثی می کنید؟ رفیق سارا که می گوید شما چرا پول ها را بهش پس ندادید، خوب برای این که داده بود و پول ها رفته بود به حساب رفقای زندانیان سیاسی. بنابراین نوع روش ها به نظر من کاملاً غیراصولی است و به هر حال رفقا هر کاری دلشان می خواهد بکنند هیچ مشکلی نیست و اگر هم لازم شد به هر حال در سطح علنی هر کسی هر چیزی را که مطرح می کند این ها را ما به تفسیر و با مدارک تمام اشاعه خواهیم داد هیچ مشکلی نیست.»

رفیق سارا قاضی: ببینید، مازیار می گوید ما کسی را از «گرایش اخراج نکردیم.» اما نمی گوید آنقدر به آن ها تهمت و افترا زدیم و آنقدر فحاشی کردیم که آن ها خود مجبور به رفتن شدند؛ رفتند چون حرف اساسی زده نمی شد و کسی به بحث های آن ها توجه نمی کرد! مهم نیست که توافق می شد یا نه! بعد در مورد تشکیل «کمیسیون» از حرف های رفیق یاشار چنان نتایج حق به جانب می گیرد و موضوع را چنان منحرف می کند که هر کس بشنود، کاملاً گیج می شود. بحث ما در مورد «کمیسیون» این بود که در «احیاء» که یک اتحاد عمل است، ما تشخیص می دهیم که به یک چنین کمیسیونی نیاز است. ما پیشنهاد می کنیم که به بحث گذاشته شود و به چهار مؤلفه اضافه گردد. اما اگر در «احیاء» مورد قبول واقع نشد، تعدادی از ما در کنار «احیاء» آن را ساخته اند و کسانی که با آن توافق دارند می توانند به آن بپیوندند. ما «کمیسیون کمک مالی به خانواده های زندانیان سیاسی کارگر» را در کنار «احیاء» ساختیم و

هفت نفر از اعضای «احیاء» هم به آن پیوستند، اما هیچ مشکلی نبود چون به نفع اعضای «گرایش» تمام می شد، اما ساختن «کمیسئون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری» را دقت کنید که مازیار چگونه پاسخ می دهد. در این جا یک تیزبینی لازم است تا بتوانیم ببینیم که بوروکراسی در عمل چگونه به کار برده می شود: مازیار رازی به سبک و با زیرکی یک بوروکرات حقایق را گرفته و چنان با دروغ درهم می آمیزد که اگر شنونده با طرز کار بوروکراسی آشنایی نداشته باشد، به سادگی در دام این گونه اکاذیب می افتد: «در مورد این پیشنهاد رفیق یاشار ببینید رفیق یاشار دارد چه می گوید، می گوید من در رأی گیری در این تجمع شرکت کردم و اکثریت آراء مخالف ورود این رفیق شدند و من مخالف بودم برای این که این مخالفت را ابراز کنم درخواست یک کمیسیون می کنم به عنوان مؤلفه ی پنجم، اما این کمیسیون را نقداً تشکیل دادم با چندتا از رفقا و بحث ها را می کنم و اگر کسی توجه نکرد یعنی که اگر هنوز در اقلیت ماندم علنی می کنم. خوب این دیگه یک تهدید است یعنی می گوید من در اقلیت ام یک نفر را به دلایل مختلف شما نمی پذیرید من خارج از «احیاء» ساختم مطلب اش را هم نوشتم این را فعلاً می گذارم شما بخوانید بعدش هم می روم علنی می کنم.» ملاحظه کنید که چگونه یک بوروکرات می تواند کلمات را طوری سرهم بندی کند که موضوع اصلی در این میان کاملاً گم شود. آن زمان که رفیق یاشار بحث مؤلفه پنجم را مطرح کرد، ما چهار نفر نقداً از «گرایش» بیرون آمده بودیم و مشغول تحلیل اوضاع درون «گرایش» بودیم و وقتی به مؤلفه پنجم که وجود همین کمیسیون باشد رسیدیم، تصمیم گرفتیم که در «احیاء» آن را به پیشنهاد بگذاریم زیرا مایل به باقی ماندن در «احیاء» بودیم، اما گفتیم که اگر این پیشنهاد مورد توافق جمع

«احیاء» قرار نگرفت، ما مستقلاً به ساختن آن اقدام می کنیم و برای این کار اگر لازم شد از «احیاء» هم بیرون می رویم. این طرز برخورد ما را با گفته مازیار مقایسه کنید و خود قضاوت نمایید. اگر ما نقداً این کمیسیون را ساخته بودیم که آن موقع اعلام موجودیت علنی می کردیم. در حالی ما حتی برای این کار اعلامیه داخلی در «احیاء» گذاشتیم در دو بخش که کتبی با جمع «احیاء» ادامه بحث بدهیم که البته آن هم فایده نکرد. این اعلامیه را به این منظور گذاشتیم چون خواستیم بحث لوث شده خودمان را کتباً برای «احیاء» روشن کنیم، زیرا مایل بودیم که این کمیسیون برای «احیاء» ساخته شود و نه مستقل از آن که البته آن هم نتیجه ای نداد. سپس او اضافه می کند: «بنابراین این پیشنهاد، خوب واضح است که پیشنهاد کاملاً از بالا است و واضح است که پیشنهاد با روش کاملاً بوروکراتیک که از طریق چند نفر از رفقا که احتمالاً همین سه رفیقی که این جا هستند و مخالفت کردند با این موضوع مطرح شده و این کار را می خواهند عملی بکنند و نقداً هم تصمیم شان را گرفتند.» اگر ما گول این حرف ها را بخوریم، بلی مازیار درست می گوید، این ما می بودیم که بوروکراتیک برخورد کرده بودیم. اما حقیقت غیر از این است. مثلاً رفیق یاشار چون با این بحث و رأی گیری از پایه مخالف بود، به طور کلی این بحث و رأی گیری را به علت حضور نداشتن رفیق ناصر، تحریم کرد و فاقد اعتبار دانست. مازیار اگر بخواهد چنین نسبتی به من و رفیق سعید بدهد شاید بیش تر باور کردنی باشد تا چنین نسبتی را به رفیق یاشار، زیرا ما دو نفر بودیم که با رأی مخالف دادن در اقلیت قرار گرفتیم، نه رفیق یاشار که اصلاً در رأی گیری شرکت نکرد. در حالی که خود «گرایش» درون «احیا» مانند یک باند عمل می کند، به ما این طور نسبت می دهد: «بعد می گوید من نظر اکثریت را

می پذیرم، نپذیرفتید عملاً رفتید پشت پرده، پشت «احیاء» یک باندی دوباره ساختید، مطالبتان را هم نوشتید.» من قضاوت را می گذارم به عهده خوانندگان. ما در این جا چه چیزی را مخفی کردیم که دال بر ساختن یک «باند» باشد؟!

رفیق یاشار آذری: رفیق سعید چندین بار با F۹ دست بالا کرده بود - یعنی او چیز ضروری ای داشت که بگوید- ولی به او اجازه نمیدهند که حرف بزند- دستگاه ضبط خود را می بندد تا بتواند به هر حال میکروفن را بگیرد، حرف های علیرضا بیانی را تنها از این جا می تواند ضبط کند که می گوید:

«...رأی شخصی را دنبال می کنی یک دانه اشتباه همین موضوع الآن نیست. هر چیزی که تا حالا خودت خواستی آن شده. یک چیزی را به من نشان بده که خودت نخواستی رأی آراء بوده این جوری انجام دادی، من بیایم بگویم درست می گوید! هر چیزی که مگر تو کارل مارکسی آبروی ما رو داری می بری؟ این جا و آن جا مگر تو کارل مارکسی که این جا و آن جا عکس مارکس را می گذاری؟ در این دخالت گری ها طرف می آید یقه ات را می گیرد و می گوید آقا آن عکس را بردار ببینیم کی هستی! حالا تو می خواهی مخفی باشی حالا خیلی خوب، عکس چیز دیگری را بگذار! تو مارکس نیستی که پشت عکس مارکس قایم شدی! کل نظر جمع را عقب می زنی و نه من نمی کنم این کار را. وقتی قبول می کند که خودم ریشم به قدر مارکس بشود پنهان کنی. تو داری رأی خودت را پیش می بری دیگر، بوروکراسی را بیا این جا بگرد دنبال اش رفیق یاشار، نه این که ما گفتیم بابا ناصر که خودش رفت بیرون رأی نمی دهیم که دیگر برگردد، همین! کاری به اخراج نداریم رأی ندادیم که دوباره برگردد. این کار را نکردیم. این معنی بوروکراسی نیست. موضوع

بوروکراسی باید از نگاه مارکسیستی تحلیل کرد و نه یک نگاهی که سر کسب و کار و یا سود و زیان استنتاج می شود.

رفقا بحث امروز من فکر نمی کنم که این بحث ها چون بیش تر مسائل شخصی هست بشود این را پایان داد. ما حاضر نبودیم که مسائل پزشکی رفیق ناصر بیاید بیرون، این رفقا اصرار کردند.»

رفیق یاشار آدری: بعد از این جمله رفیق سعید وقت می خواهد صحبت کند و فرامرز ادعا می کند که شما اخلال می کنید صبر کنید الان دیگر اتمام جلسه است و این جا علیرضا بیانی دخالت می کند و می گوید:

«رفیق سعید بیا حرف بزن، رفیق فرامرز من خواهش می کنم اجازه بده اقلأ رفیق سعید ۲ ساعت هر چه می خواهد حرف بزند. من بهت اطمینان می دهم ۳ دقیقه هم نمی تواند حرف بزند که چیزی را بگوید که صدبار تکرار نکرده باشد. قول می دهم به شما. اجازه بدهید بیاید حرف هایش را بزند. پس اجازه بدهید رفیق سعید حرف بزند، رفیق سعید بفرمائید!»

رفیق یاشار آدری: در این موقع رئیس جلسه موافقت می کند و به رفیق سعید می گوید پس اجازه بدهید رفیق سعید حرف بزند. رفیق سعید بفرمائید!

رفیق سارا قاضی: شما ملاحظه کنید که علیرضا بیانی چگونه با روش لمپنیستی سعی در ارعاب رفیق سعید دارد: «من بهت اطمینان می دهم ۳ دقیقه نمی تواند حرف بزند که چیزی را بگوید که صد بار تکرار نکرده باشد!» او خیال می کند که همه مثل خودش مسائل را دیر می گیرند و باید برای آن ها تکراری و طولانی توضیح داد و در نتیجه مثل خودش برای دیگران بالای منبر

رفت. رفیق سعید با استفاده از کوتاه ترین جملات همیشه مقاصد خود را به نحو عالی رسانده است. در ضمن ملاحظه می کنید که انتقادش از رفیق یاشار هم به همین گونه به منظور ارباب روحیه اوست و اصلاً ربطی به بحث ندارد. در ضمن برای ضبط در تاریخ باید اعلام کنم که ما رفقا به طور کلی نقشی در مطرح کردن مسائل خصوصی رفیق ناصر نداشتیم. خود علیرضا بود که به محض این که مازیار گفت، ما مدارکی داریم از اوضاع رفیق ناصر که بر اساس آن نمی خواهیم او باز گردد، پرید وسط میدان و شروع به تعریف مسائل پزشکی و روانی رفیق ناصر کرد و بعد از او هم مراد آمد به عنوان متخصص و رفیق ناصر را «روانی» معرفی کرد؛ تمام این ها در «احیا» و جلوی کسانی اتفاق افتاد که به جز هفته ای یک بار ارتباط دیگری با رفیق ناصر نداشتند. آن ها هم بر اساس همین نظریات (و بر پایه اعتماد به مازیار) به برگشتن رفیق ناصر رأی منفی دادند. اما علیرضا به راحتی ما را باعث این عمل خیانت بار خود جلوه می دهد. آیا به جا نیست که گفت: «شرمت باد!»

رفیق یاشار آذری: البته ما صدای رفیق سعید را نداریم زیرا او وقتی حرف می زد نمی توانست ضبط کند و بالعکس.

سئوال چهل و پنجم کمیسیون: رفیق سعید می شود خلاصه ای از آن چه در آن اطاق گفتید را در این جا تکرار کنید؟

رفیق سعید صادقی: راستش الان به خاطر ندارم که در آن جلسه چه گفتم و البته صدایم هم ضبط نشده، اما در این جا می خواهم بگویم که برای شناساندن چهره واقعی علیرضا بیانی، آن طوری که خودش گفت به «۳ دقیقه» هم نیاز

ندارم. در کم تر از سه دقیقه هم می توان چهره واقعی و نقش ارباب آمیز و چماق گونه ایشان در حذف مخالفانش را از حرف های خودش ملاحظه کرد و لازم به توضیح زیادی ندارد. کافی است که خواننده بحث های هیستریک ایشان را بخواند و متوجه نقش حذف گرایانه ایشان بشود. عدم صداقت و واژگونه جلوه دادن شخصیت رفقای که انشعاب کرده اند از بیانات خودش کاملاً مشهود است. برای مثال همین برخورد او در مورد استفاده از عکس مارکس در فیسبوک یاشار است و از این نمونه بسیار است، یا برخورد ارباب آمیزش با خود من و نگرانی اش حتی از سه دقیقه صحبت من. چون می داند که من بدون ملاحظه جواب می دهم و به شخصیت او برخورد می کنم و احتیاجی به حاشیه رفتن و بحث های طولانی برای نشان دادن چهره ی واقعی اش نخواهم داشت. ایشان چه در دوره ای که در ایران به عنوان فعال کارگری بودند و چه در خارج در فضای مجازی و حقیقی بنا به گزارشات هفتگی که در جلسات ارائه می داد، نه تنها یک عضو یا یک سمپات جذب «گرایش» نکرد، بلکه باعث ناپدید شدن رفقای ما در ایران شد که او را با جنبش کارگری آشنا کرده بودند. در عوض دشمنان فراوانی را هم ایجاد کرد.

رفیق سارا قاضی: جواب به مازیار در مورد رفیق ناصر در این جا تکراری خواهد شد. ما در بخش مربوط به او به تمام این مسائل پرداختیم، اما من در این جا می خواهم به تفاوتی بزرگ بین ما چهار نفر در کمیسیون و مازیار رازی اشاره کنم. ما در این کمیسیون معتقدیم که مطالب را خلاصه و با زبان ساده باید شرح داد. در حالی که مازیار رازی نیاز به یک ملا دارد که برایش بالای منبر برود. او در یکی از جلسات پایانی ما، به من گفت که «هیچ کس

کاری را که علیرضا می کند، نمی تواند بکند. من یک کلمه می گویم و او یک ساعت راجع به آن حرف می زند.» در این جا بود که من به خاصیت اکثریتی بودن علیرضا بیانی برای مازیار رازی پی بردم. او برای خودش یک منبر و با آخوند درست کرده است. البته مازیار حق دارد، چون هیچ یک از ما حاضر نشدیم چنین سمتی را در تشکیلات قبول کنیم. ما معتقد بودیم که هر کدام یک سر این سفره را گرفته و پهن می کنیم و هیچ کس «نوجه» هیچ کسی نیست.

علیرضا بیانی، بنا به نظر مازیار رازی وقتی بالای منبر می رود، دیگر به این آسانی ها پایین نمی آید و وقتی حرف هایش را گوش می کنید، یک پول ارزش تئوریک و یا سیاسی ندارد، ولی مازیار او را آنقدر باد کرده که واقعاً فکر می کند به اصطلاح «بحث های» علیرضا شنونده دارد.

حالا این فرد از رفیق سعید ایراد می گیرد که همیشه مطالبش را در کوتاه ترین شکل، اما کامل و گویا بیان می کند!

رفیق یاشار آذری: در میان صحبت رفیق سعید، فرامرز (رئیس جلسه) میکروفن را از رفیق سعید می گیرد و می گوید:

«رفیق سعید ساعت ۹ هستش و رفقا به اندازه ی کافی... (در این لحظه صدایش برای چند لحظه قطع می شود که زمانی است که رفیق سعید به این حرکت رئیس جلسه اعتراض می کند و بعد فرامرز ادامه می دهد) ... ای بابا، گوش کن رفیق عزیز ما می توانیم جلسه را تکرار کنیم و برای تو ۳ ساعت وقت می گذارم ولی لطفاً الآن ساعت ۹ است. اگر می خواهی ادامه بدهی ما به رأی می گذاریم اگر همه ی رفقا مایل شدند که حرف تو را گوش کنند ما می گذاریم تو دوباره صحبت کنی و طبق اساسی که ما داریم، طبق همه ی آن

صحبت هائی که کردی شما الآن مسائل خصوصی و شخصی می کنی و وقت تمام رفقا را این جا گرفتی! هر کی از طرف خودش هر چه خواست مطرح کرد. فقط اجازه بده من این را با اف ۹ که یکی از رفقا زدند، رفیق مازیار اف ۹ زده، من این را می گذارم به رأی اگر حاضر شدند که من ساعت ۹ باید جلسه را ببندم، اگر شما خواستید بمانید با رفقای که شما در نظر دارید مسائل خود را تا صبح معرفی کنید من حاضر نیستم که بدون اجازه ی کل «احیا» ادامه بدهیم. به هر حال من به عنوان رئیس جلسه اجازه دارم.»

میکروفن را به روی رفیق سعید می بندد و به F۹ مازیار پاسخ مثبت می دهد. مازیار از دقیقه ۲۲ و ۳۰ ثانیه تا دقیقه ۲۵ می گوید:

«این بحث فعلاً بسته بشود چون وقت اش تمام شده و آخرش رفیق یاشار هم جمع بندی اش را هم کرد. ولی خوب ظاهراً رفقا بحث های دیگری هم دارند و حقشان است که بنشینند بحث ها را ادامه بدهند و بنابراین بحث امشب را ۱. پیشنهاد می کنم ببندیم، ۲. این که یک جلسه ی ویژه بگذاریم و دعوت کنیم از همه ی رفقا و هر کسی خواست بیاید، بیاید و من خودم حاضرم که شرکت کنم با حضور رفیق یاشار، سارا، سعید و رفقا تمام مسائل شان را که یک جلسه گذاشتم با سارا و سعید و ناصر، و با سارا و سعید و یاشار بیايند تمام بحث هائی که الان می خواهند بکنند دو باره با حضور رفقا در فیسبوک هم می نویسم هر کی خواست می آید. پس بنابراین بحث امشب را می بندیم. این بحث ها به درازا خواهد کشید و یک سری نکاتی هست که برای رفقای تازه وارد مثلاً جالب نیستش. من خودم دارم سرگیجه می گیرم چه برسد به آن ها. ناصر را هم اگر خواستید بیاورید چون یک جلسه ی استثنائی است. آن جا هم می آیم بحث می کنیم و این مدارکی را هم که مرتبط به ناصر است که واضح

است باید ارائه بدهیم. بنابراین، باید ما این جلسه را جدا بگذاریم. ما یک جلسه ی ویژه ای می گذاریم و ربطی به «احیاء» نخواهد داشت. رفقای که در «گرایش» بودند و این بحث ها را به هر حال به انجام می رسانیم. بنابراین، این اولین پیشنهاد این است که این بحث بسته بشود و چون این بحث تحت لوای مفاهیم تنوریک بوروکراسی شکل گرفت و از این لحاظ کار غیراصولی است که ما بپردازیم به مسائل تشکیلاتی گروه که سایرین در جریان نبودند و اطلاعی ندارند. بنابراین، سر این لطفاً تصمیم بگیرید و بعد این پیشنهاد را به رفقای دیگر می دهم که جلسه ای دیگری خارج از «احیاء» بگذاریم و اعلام هم می کنیم هر کسی خواست می تواند بیاید.»

رفیق سارا قاضی: باز دوباره مازیار بحث را به انحراف می کشد. مسأله ناصر را خودشان در «احیا» مطرح کردند و رأی گرفتند، اما حالا تبدیل به مسأله «گرایش» شد که باید «جداگانه» و با حضور اعضای «گرایش» حل شود و می گوید: «بنابراین، باید ما این جلسه را جدا بگذاریم. ما یک جلسه ی ویژه ای می گذاریم و ربطی به «احیاء» نخواهد داشت. رفقای که در «گرایش» بودند و این بحث ها را به هر حال به انجام می رسانیم. بنابراین، این اولین پیشنهاد این است که این بحث بسته بشود و چون این بحث تحت لوای مفاهیم تنوریک بوروکراسی شکل گرفت و از این لحاظ کار غیراصولی است که ما بپردازیم به مسائل تشکیلاتی گروه که سایرین در جریان نبودند و اطلاعی ندارند.» ببینید برای منحرف کردن موضوع این ها چه نقشی را بازی می کنند! بعد به ما برجسب باندبازی می زنند!

رفیق یاشار آذری: در این جا رئیس جلسه می گوید: رفیق مراد شما بفرمائید صحبتی دارید؟

مراد شیرین میکروفن را می گیرد و می گوید:

«من یک سوال داشتم از یاشار که هر وقت که می تواند جواب بدهد. این رفیق خیلی سر مسأله ی دموکراسی و مبارزه با بوروکراسی چیز کرد، زمانی که در «احیاء» در مورد ناصر رأی گیری شد ایشان پیشنهاد این را دادند که افرادی که با «گرایش» هستند حق ندارند در رأی گیری شرکت بکنند و این را در بحث هائی که می کند امیدوارم که بتواند جواب بدهد این جنبه ی این که می خواهد بر اساس اش دموکراسی را رشد بدهد و باهانش مبارزه کند.»

رفیق یاشار آنری: مسئول جلسه می گوید رفقا صحبتی ندارید [البته منظور مسئول جلسه رفقای گرایش هستند به خاطر این که بعد از جمله ایشان حتی یک دقیقه به من اجازه نداد که حتی به طور خلاصه جواب مراد شیرین را بدهم].
من از مسئول جلسه می خواهم اجازه بدهد که جواب این سوال را بدهم ولی فرامرز مسئول جلسه اعلام می کند که «وقت جلسه تمام شده!» و من چندین بار می خواهم که «فقط یک دقیقه اجازه بدهید من جواب ایشان را بدهم!» و مسئول جلسه می گوید که «شما به صورت خصوصی با خود مراد شیرین صحبت کنید» و من اصرار می کنم که «یک دقیقه به من وقت بدهید و اعلام می کنم دموکراسی که شما ازش دفاع می کنید همین؟ من که نمی خواهم بحث سیاسی بکنم. فقط در عرض یک دقیقه جواب رفیق مراد شیرین را بدهم.» و بار دیگر مسئول جلسه می گوید «شما خصوصی با خود او صحبت تان را بکنید! من در این جا می گویم (و این جمله آخر من) «او مگر خصوصی از من پرسیده که خصوصی جواب اش را بدهم» اما پایان این جمله در گلوی من ماند چون که مسئول جلسه بدون جواب اطاق را می بندد و همه را بیرون

می ریزد. البته بدون اجازه ی مازیار رازی ممکن نبود بتواند به چنین کاری دست بزند.

معنی دموکراسی را رفقای «گرایش» در «احیاء» برای چندمین بار به نمایش می گذارد و این در حالی اتفاق می افتد که رفیق مازیار بعد از رفیق یاشار بیش تر از ۱۵ دقیقه و علیرضاییانی بیش تر از ۲۰ دقیقه صحبت کرده و در بی ارتباط جلو دادن و لوٹ کردن بحث های من کوشیدند، بدون رعایت این که در آخر طبق تمام جلسات پیش از این در اینترنت، سخنران جلسه باید آخرین نفر می بود که جمع بندی را ارائه می داد و بعد از او جلسه بسته می شد. این حق هم از من گرفته شد و به همین خاطر ما جواب آن ها را همین جا بیان می کنیم.

بخش (۴)

سئوال چهل و ششم کمیسیون: به این ترتیب، این جلسه هم به نتیجه مطلوب و دو جانبه نیانجامید. آیا جلسه ای جداگانه هم گذاشتید؟

رفیق یاشار آذری: در تاریخ ۹ نوامبر ۲۰۱۴ ما بالاخره آخرین جلسه خود را با مازیار رازی داشتیم. در این جلسه، پیش از همه ما که شامل مازیار رازی، مراد شیرین، رفیق سارا قاضی و رفیق سعید صادقی و خودم می شد، مازیار سر بحث را این طور باز کرد:

«امروز که من این جا هستم، در واقع راستش تنها به یک علت هست و آن هم سابقه مان! یعنی تاریخچه امان است. در واقع ما مثل یک خانواده هستیم. اختلافات یا اگر چیزی پیش می آید نهایتاً از هم دیگر قهر نمی کنیم؛ علیه همدیگر نمی زنیم و سعی می کنیم تا آن جایی که امکان پذیر هست راه حل هائی پیدا کنیم و مسأله را حل کنیم. حالا مطالبی را هم که یاشار نوشته بود من خواندم. به هر حال در مجموع می دانم چه چیزهایی بود و چه بحث هائی هم بود؛ قبلاً هم زمزمه می کرد و می گفت و غیره. حالا نکاتی هم که سعید داشت، از قبل این ها را هم گوش دادم و سارا هم همچنین، یک سری ایرادات و غیره که رفقا می گیرند، من موافقم باهاش و اختلاف خاصی ندارم. طرز برخورد بعضی از رفقا، نمی دانم، بد است و یا از بالا صحبت می کنند و یا نمی دانم مشکلات هستش و غیره؛ این ها را خوب درک می کنم.

اما در تحلیل نهائی هم مقصر منم، یعنی من باید با رفقا بیش تر صحبت می کردم. رفقای که این جا هستند بخصوص سارا، یاشار و سعید و این موضوعات را حلاجی می کردیم و با هم حل می کردیم، اما به دلیل فشار کارها و به دلیل این که من فکر کردم بعد از ۱۵، ۲۰ سال رفقا دیگر می دانند وضعیت چگونه هستش، یعنی به وضعیت ما الآن تغییرات کیفی داده شده؛ درش تحولات نوینی دارد پیش می آید و ما توی مرکز یک سلسله تحولات هستیم برای نخستین بار. الآن تماس هائی هستند... دیگه حاضر نیستند به جلسات «احیاء» بیایند. ...کار قبلی مان، هزار برابر بیش تر شده و نشریه مان هم مرتب دارد در می آید. فرض من بر این بود که دیگر رفقا می فهمند دارد چه می گذرد. فرض من بر این بود که دیگر رفقا را نباید بعد از ۱۵ یا ۲۰ سال، تر و خشک بکنیم. نمی دانم، وارد مسأله شخصی نشوند یا نمی دانم دندان روی جگر بگذارند؛ یک مدتی صبر بکنند. فرضم بر این بود. به هر حال در تحلیل نهائی مقصر من هستم که این کار را نکردم، ولی خوب حالا اتفاقی که افتاده این است که به نظر من چند تا اشتباه اساسی را رفقا مرتکب شده اند و مهم ترین و اساسی ترین اشتباه این بود که از «گرایش» استعفاء دادند و رفقا یک به یک اول یاشار به دلایل خیلی عجیب و غریب که حالا خودش فکر می کند موجه است، ولی من فکر می کنم که دلایل غیرموجه است، بعد سارا و بعدش هم به یک شکلی سعید و بنابراین اشتباه است. یعنی حتی اگر تمام این مشکلات فرض کنید صددرد سر این نکات و ایراداتی که رفقا می گیرند درست باشد، لحن بد علی رضا، نمی دانم بتی زود آمده به شورای دبیری، نمی دانم تمام این موضوعات، این ها را من با دقت می دانم که وضعیت چه هست و بحث هائی که رفقا می گویند چه هست و خیلی از نکاتش

هم من خودم هم در جلسات پیش و هم در جاهای دیگر این ایرادات را گرفته ام، ولی به هر حال در مجموع در راستای این فعالیت عملی که انجام می دهیم تمام رفقای که الان درگیر هستند به درجات مختلفی مشغول ساختن این تشکیلات هستند و به هر حال با وجود کم و کاستی ها و غیره که وجود دارد، باید در مجموع مسائل را در درون حل می کردند و نباید قهر می کردند و بیرون می رفتند و بنابراین، این یک اشتباه بزرگی بود که رفقا مرتکب شدند و همین اشتباه بود که علیرضاسال های پیش کرد ولی خودش دوباره بعداً برگشت آمد و به هر حال این نوع برخوردهایی که استعفاء می دهند و رفقا می روند در بیرون انباشت می کنند این مسائل را می آیند تو. این به نظر من درست نبود، یعنی این اولین اشتباهی بود که رفقا به نظر من مرتکب شده اند. رفقا اگر اولین قدم را بسنجند و ارزیابی بکنند و متوجه بشوند که این اشتباه بوده می توانیم قدم های بعدی را هم برداریم، ولی به هر حال از این اشتباه به اشتباه دیگری رفقا برخورد کردند، یعنی به جای این که جلسه فرا بخوانند در مورد مسائل تشکیلاتی، حالا کسانی خارج از «گرایش» هستند و تمام این نامه نگاری ها، نمی دانم، این داستان بوروکراسی و دفاع از دموکراسی، این ها مرتبط به «گرایش» است، اصلاً و مطلقاً ربطی به «احیاء» ندارد، مگر یک مورد، آن هم مورد ناصر است در مورد آن هم جداگانه صحبت می کنیم. منتها در مورد مسائلی این اشکالات و ایرادات همه مربوط به «گرایش» است و وقتی هم که رفیق یاشار آنجا توی جلسه ی اول به بها نه بحث تنوریک سر بوروکراسی، این موارد مطرح کرد توی خود آن جلسه ما هم صحبتی نکردیم، نسیم بلند شد گفت نمی فهمم داری چه می گویی. این ربطی ندارد یا رفیقمان یاشا... هم همین حرف را زد و این ها متوجه نشدند و حق داشتند،

چون این موضوعات ربطی به «احیاء» ندارد. این موضوعات تشکیلاتی یک گرایش هست، بنابراین حقش این بود که رفقا حق دارند دور هم جمع شوند، ایراد داشته باشند، ناراضی باشند. هیچ مشکلی نیستش. این ها بحث های یک سازمان دموکراتیک هستش و هیچ سازمانی دموکراتیک تر از گروه ما هیچ جا این رفقا پیدا نخواهند کرد. من تقاضا می کنم اصلاً بروید یک کمی جستجو کنید. بروید اصلاً عضو این سازمان ها بشوید مثلاً رفیق سعید پرود همین عضو این اشرف دهقان بشود و یا سارا پرود عضو این راه کارگر، رنجبران، حزب کمونیست کارگری یا هر کدام از این ها یا رفیق یاشار هم پرود به اقلیت یا هر کدام از این تشکیلات ها بروید ببینید چه خبر است آن تو؛ ببینید که اجازه می دهند که توی این سازمان ها اصلاً کسی نفس بکشد. یعنی اولین جریانی که اختلافی چیزی پیش بیاید با سرعت اخراج می شوید و اگر در کردستان بود الآن رفیق سعید به خاطر این که آمده گفته فلان چیز بوروکراتیک است و غیره اعدام شده بود.

بنابراین در درون ما بوروکراسی وجود ندارد. افرادی هستند که مرتکب اشتباهاتی می شوند اما در مجموع ما بوروکراسی نداریم و در درون تشکیلات ما همه چیز کاملاً دموکراتیک است و این بحث به اصطلاح اصولاً یک بحث کاذبی هستش که راه افتاده به دلایل دیگری. این بحث ها راه افتاده به دلایل همان مشکلات شخصی، این که علیرضاچه گفته یا فلان کس این را مسخره کرده، آن فلان کرده، از بالا به رفقا نگاه کردند. این ها همه می گویم حق با رفقا است. این ها را کتمان نمی کنم. درست است، این نکاتی که شما می گویند درست است. این مشکل را ما داریم، بعضی وقت ها یک روشنفکر می آید با ما و فکر می کند که همه چیز را می داند دیگر و بقیه را داخل آدم حساب

نمی کند. این هستش! توی تمام تشکیلات ها؛ توی خود حزب بلشویک هم بود؛ مهم تر از همه خود تروتسکی هم همین طور بود. یکی از اخلاقیاتی که داشت که خیلی هم بد بود و خیلی ها هم علیه اش در آخر بسیج شدند دقیقاً همین بود، برخورد از بالا داشت. این ها هستش.

ما موضوعاتی را که در درون می توانیم در یک محیط دموکراتیک صحبت بکنیم، شما رفقا می توانستید از این حق خودتان استفاده بکنید، برای پیشبرد حتی ساختن همین کمیسیون کنترل نظارت. اصلاً در اساسنامه مان هستش، چیز جدیدی نیست. توی اساسنامه ما هست. درخواست می کردید که رفقا ما شاکی هستیم از علیرضاو از فلانی به دلیل این برخورد می خواهیم بررسی بکنیم. این را شش ماه پیش بدون این که اصلاً از گروه خارج شوید می توانستید همان جا مطرح بکنید. آن کار را نکردید آمدید بیرون و بعد آن وقت تمام این داستان ها به شکل کاذبی سر مسأله ی علیه بوروکراسی و دفاع از دموکراسی زیر لوای این، آن هم با متدهای اشتباه، با متدهائی که می توانست اولاً تمام این بحث ها در درون رفقای «گرایش» مطرح بشود و «احیاء» را درش دخالت نمی دادیم و به دلیل این که برخورد اشتباه کردید «احیاء» عملاً از هم یاشید. می دانید الان دیگر کسی نیست، می بینید ما به کسی نگفتیم نیاید، خودشان رفتند بیرون، رفقای افغانستان گفتند ما آمدیم این جا وحدت بکنیم، شما از این چیزها می کنید ما نیستیم، ما کار داریم، رفتند. رفقای ایران از ابتدا رفتند، رفقای در واقع مثل نسیم و امید و این ها بیرون رفتند. بنابراین یک چنین وضعیتی نتیجه این است که بالاخره هر کسی یک کاری را می کند می خواهد نتیجه ای داشته باشد؛ می خواهد اکثریت را متقاعد کند. به نظرش دیگر نه این که همه را طرد بکند، یا همه را متلاشی بکند.

بنابراین اشتباه دوم این بود. از یک موقعیتی، از یک جایگاه دیگر استفاده کردید، برای یک موضوع دیگر. خوب نتیجه اش این شد دیگر. یعنی تا هفته ی پیش این رفیق بتی قبل از این که این نامه شماها بیاید بیرون، رفیق بتی و رفیق فرامرز کاملاً مدافع رفیق یاشار بودند و می گفتند که رفیق یاشار باید برگردد و همین طور راجب سارا و سعید. ولی الان می گویند ما دیگر حاضر نیستیم برگردیم به این اتاق «احیاء». با این نامه های شخصی که ایشان نوشته، ما دیگر حاضر نیستیم اصولاً صحبت کنیم. یک چنین حالتی، خوب نتیجه ی عکس گذاشت دیگر! یعنی روش اشتباه بود. این روش برخورد و حالا این سندها عملاً علنی شده، یعنی در همین اطاق «احیاء» که رفیق یاشار چیزی می گذارد خوب آشنائی ندارد، ناآشنا هست به مسائل تشکیلاتی، نمی داند چطوری برخورد بکند. توی این اطاق انواع و اقسام گرایشات مختلف هستند،... و تمام این ها زیروروی مسائل شخصی گروه را برداشتید گذاشتید توی «احیاء»! احیائی که اصلاً ربطی به «گرایش» ما ندارد. این مسائل اش خوب این ها الآن همه این ها را کپی کردند و احتمالاً دست خیلی ها رسیده.... خوب یعنی علنی شده دیگر این بحث ها...! خوب این ها از کجا این خبرها را پیدا کردند؟ حالا این روش هم در واقع یک اشتباه بزرگی بود که رفقا مرتکب شدند. یعنی مبارزه ی سیستماتیک درون یک گرایش را بردند در یک جایی که هم انواع و اقسام گرایشات مختلف هست. سندهائی نوشتند، کاملاً مسائل شخصی درون یک گرایش در دسترس جریاناتی که الآن تشنه اند به خون ما. چون دمار همه در آمده. این برنامه ی تلویزیونی داریم، نشریه داریم، سخنرانی ها داریم. الآن از ما همین رادیو کوچه، از دیروز با هشت تا گروه، گروه سیاسی معتبر شناخته شده، مصاحبه کرده سر انقلاب اکتبر و ما یعنی ما

را هم وزن آن ها گذاشته و گفته البته ما سازمان و تشکیلات نیستیم. خوب بنابراین، این همه آدم چرا متمرکز می شوند روی ما؟ به خاطر این که دمار این گروه ها این جا در آمده، یعنی دارند تمام پایه هایشان را از دست می دهند. انواع و اقسام گرایشات مختلف آمدند دور و بر ما سر مسائل مختلف،....

.... ما با کور و کچل های خارج از کشور دیگر کاری نداریم. این ها سوءاستفاده های خودشان را خواهند کرد، ...حالا نقداً تمام این ها را این طرف و آن طرف شایع پراکنی کردند و با تمام این موضوعات دشمنان ما را خوشحال کردند. بنابراین مسأله ای که هست این است که این کار به نظر من اشتباه است. این کار باید از لحاظ درونی انجام می شد و حالا ریز این داستان که چه گفته، فلان. تمام این ها می توانست همان کمیسیون بنشینند و بررسی کند و نشان بدهد....

من پس از این که رفقا از «گرایش» رفتند بیرون کوشش ام این بود و رفیق یاشار منتها ماند در «احیاء» ولی سعید و سارا را مشخصاً از شان دعوت کردم و تشویق اشان کردم که حتما برگردند به «احیاء». دلایل این که این کار را کردم این بود که به دلیل حالا کدورت ها و مسائل شخصی که پیش آمده، هیچ کدام از این ها را دیدید رفقا من نه طرف این را و نه طرف آن را نگرفتم و با هیچ کدام درگیر نشدم، نه گفتم رفیق سارا حق دارد در مورد علیرضا و نه گفتم علیرضا حق دارد و وقتی هم که ناصر فحش داده به من جواب اش را ندادم، خودم را درگیر نکردم توی این موضوعات. بنابراین چون این مسائل همه مسائل شخصی است، بُعد سیاسی- تشکیلاتی نبوده. بُعد سیاسی- تشکیلاتی زمانی پیدا می کند که آن هم توی چه مرحله ای، مرحله ای که در اوج فعالیت هستیم، چطور ممکن است که با این سمینار توی کل اپوزیسیون تأثیر بگذاریم

و اسائلو را آوردیم آنجا می گوئیم اش و توفیق پیدا می کنیم؛ از آن طرف در ایران فعالیت مان دارد رشد می کند. از آن طرف، برنامه تلویزیونی داریم.... در چنین شرایطی ما دیگر نمی توانیم که غیردموکراتیک یا منحط باشیم. رفقا چوب برداشتند توی چنین شرایطی. اتفاقاً باید رفقا ما را تشویق بکنند، کسانی که دارند به اصطلاح در صدر این کار هستند و این کارها را شبانه روز دارند انجام می دهند تا این کارها جلو برود. حتی برای یک سال یا شش ماه هم که شده صبر بکنند و بعد مسائل درونی را به یک شکل دیگری حل بکنند. اگر مشکلاتی هست، که هست، به نظر من در آن تردیدی نیست. در مجموع این موضوع یک موضوعی است که می توانست آنجا سازمان پیدا بکند.

بنابراین من حالا کوششی که کردم با توجه به این کدورت هائی که بود رفقا را تشویق بکنم بیاوند توی «احیاء» که از طریق احیاء ما دوباره با هم نزدیک تر بشویم. یعنی رفقا نهایتاً برگردند به «گرایش». بعد از پنج یا شش ماه وقتی می بینند که رفقا دارند کار می کنند، گفتم رفیق بتی و فرامرز تا همین دو روز پیش خیلی سمپاتی داشتند که رفقا در واقع بیش تر بیاوند درگیر کارهای تشکیلاتی مان بشوند. حالا امروز نیست دیگر آن داستان؛ آن دیگر از دست رفت و آن سمپاتی هم که بعضی از رفقا داشتند.

بنابراین، من نظرم این بود که به این ترتیب این پروسه می تواند خودش را حل بکند و کم کم پیشنهادم اتفاقاً به یاشار وقتی در سمینار آلمان بودم گفتم که بیا صحبت کنیم که برگردد به «گرایش» به تشکیلات. همین پیشنهاد را به سارا هم دادم، به سعید هم دادم ولی خود سعید این وسط ها خودش گذاشت رفت و حتی از فیسبوک هم اسم اش را درآورد؛ باهاش ارتباط نداریم. خوب بنابراین پس مسأله ای که هست نظر من این بود که رفقا، به تدریج این

کدورت ها از بین بروود تا آن وقت ما بتوانیم دوباره برگردیم توی تشکیلات و این موضوع که کی توی شورای دبیری باشد، این ها تصمیمات من است، این ها تصمیمات من است که کی باشد و تقصیر هیچ کس دیگر نیست، حتی یک دوره ای بود که همین سه چهار ماه پیش بود که من، سارا را به شورای دبیری دعوت کردم. علیرضا اتفاقاً گفت من می روم بیرون، سارا بیاید جای من! که من مخالفت کردم. دلیل این هم که من مخالفت کردم این هستش که ما به یک تیم مشخصی برای این دوره، نه برای تا ابد احتیاج داریم، یعنی یک دوره ی خاص یک تیم مشخصی را من انتخاب کردم برای این که این گذار را بکنیم. چیزی که الان در این شرایط که در حال فعالیت هستیم تا ساختن حزب که شاید یک سال یا یک سال و نیم دیگر طول بکشد. بنابراین، مسأله ای که هست این است که من تصمیم گرفتم. حالا چرا من تصمیم گرفتم چون که تجربه ام توی این زمینه از رفقای دیگر بیش تر است. چهل سال است که من مشغول فعالیت سیاسی بوده ام. از رهبران حزب کارگران سوسیالیست در ایران بودم، از رهبران بین الملل چهار بودم و از رهبران IMT بودم. تجربه دارم می دانم توی این مقطع خاص چه تیمی بهتر می تواند، نه این که این از آن بهتر است یا سارا از فلانی پایین تر است. به این ترتیب نیست. شورای دبیری از نقطه نظر من یک تیم عملی هستش و اتفاقاً از لحاظ تصمیم گیری هیچ کاره است، چون که در نهایت تصمیمات را خود این تجمعات و جلسات می گیرد. به هر حال این شورای دبیری این عده، حالا علیرضا هزار تا عیب دارد، من می دانم هزار تا عیب دارد، ولی تنها کسی است که می تواند به عنوان به اصطلاح جاده صاف کن ما در ایوزسیون باشد. هیچ کدام از رفقا حتی خود من، نمی تواند کاری که او بیرون از گروه می کند، بکنیم. هیچ کسی نمی تواند؛ آن قابلیت ها

را ندارد که این طوری تمام زیر و بم گروه های سیاسی را بداند یا بشناسد. همین الان رفقای که توی این اطاق نشسته اند اگر من بیرسم این گروه های سیاسی کی هستن و یا چه گفته اند و یا چه برنامه ای دارند نمی توانند بهش جواب بدهند، چون در جریان نیستند، دنبال نکرده اند. بنابراین فایده ای ندارد کسانی را بیاوریم توی شورای دبیری که آشنائی ندارند به این چیزها؛ نه این که رفقا کم اهمیت ترند، نه این که این رفقا نباید شش ماه دیگر در شورای دبیری باشند! شش ماه یا یک سال دیگر ما دویست، سی صد نفر عضو داشته باشیم! خوب واضح است که این رفقای خودمان در رهبری آن جریان قرار می گیرند؛ همه ی ما باید در رهبری قرار بگیریم، یعنی توی این دوران خاص، توی این شش ماه یا یک سال است که این انتخاب را من کردم. اتفاقاً انتخابی که من کردم این مشکلاتی که رفقا می گیرند به درستی در مورد خصلت های از بالا صحبت کردن، این ها باید خنثی بشود. اتفاقاً همین بتی یکی از این کسانی است که این موضوعات را خنثی می کند در شورای دبیری و جلوگیری بکند از این که روش های اشتباه اتخاذ بشود. بنابراین، در مجموع روش اتفاقاً بلشویکی این است. برای خود لنین در خیلی از موارد پیش آمد. مثال این را دفعه ی پیش زدم در جلسه ای که با رفیق سارا و رفیق سعید و ناصر بود. این در خیلی از موارد پیش آمده که آمده اند و گفته اند که آقاجان، این آقای که در کمیته ی مرکزی هست حالا علیرضا که به جای خود، این یارو که در کمیته ی مرکزی است، شب ها زن اش را کتک می زند، لنین آمده و گفته، خیلی بدکاری می کند، اما این کار اساسی اش، اما کاری که این در کمیته ی مرکزی می کند، هیچ کس دیگر نمی تواند بکند. بنابراین باید بماند؛ سر این نمی توانیم اخراج اش بکنیم. می رویم باهاش صحبت می کنیم که زنش را

کتک نزنند. دیگر بدتر از این مگر می شود؟! یک عضوی که کمونیست هست بیاید شب ها زنش را کتک بزند! انواع و اقسام جریانات مختلف؛ یکی آمده سازمان جاسوسی تزار هست آن را نگه داشت، چون لنین حزب بلشویک را براساس این ساخت که کی دارد چه کاری می کند. آن کار را کس دیگری می تواند بکند یا نه؟ حالا یک سری خصلت های بدی هم ممکن است آن فرد داشته باشد، نه اینکه این ها را بپوشانیم. این ها را کنترل می کنیم. اگر کارهای زشت و زننده بکنند جلوییش را می گیریم، اما اگر کسی بهتر از او، آن کارها را نمی تواند بکند، او می آید و می کند. چه کسی الآن بهتر از علیرضا داریم که تمام این مشکلات هم حق با رفقااست و فرض کنیم که صددرصد هم حق با رفقااست و تمام این انتقادات درست است، کی می تواند الآن بیاید بین شماها، بین همین مراد، سارا، سعید، یاشار، من یک حرف پنج دقیقه ای بزنم و او بیست دقیقه برنامه تهیه کند و بیاید توی تلویزیون صحبت کند و از رو نخواند. غیر از علیرضاهیچ کس نمی تواند. برای همین است که آنجاست....

ما الآن توی این موقعیت هستیم همین رفیق! روش بلشویکی را اتفاقاً داریم اجرا می کنیم. روابط معلوم است که شما، همین رفیق سارا مثل خواهر من می ماند، یا یاشار مثل برادر من است. من کسی را بیش تر از این ها اصلاً دوست ندارم. البته مراد و سعید را هم دوست دارم ولی این دو نفر رفقا را که می گویم مثل خانواده ی من هستند ولی اگر بخواهیم باند بازی بکنیم و گروه بوروکراتیک باشد، خوب این رفقا را من باید بیاورم به کمیته مرکزی، شورای دبیری. امین الآن سی سال با ماست چرا بهش نگفتم یا پیشنهاد ندادم بیاید توی شورای دبیری؟ چون توی این مقطع خاص یعنی توی این شش ماه یا یک سال دیگر آن کاری که من می خواهم انجام بشود، انجام نمی شود و در ضمن

هم رفقا صحبت هائی که دارم می کنم مانور نمی دهم... بنابراین، این بحث هائی که دارم می کنم و این حرف هائی که واقعیت است چیزهایی است که اعتقاد بهش دارم و بر اساس تجربه ی حزب بلشویک ها است. حزب بلشویک ساخته شد و تجربه ی من در رهبری یکی از بزرگ ترین سازمان های بین المللی و سازمان هائی که در آن بودم و سازمانی که خودم شکل دادم، گرفتم و شما رفقا در مقابل این تصمیم من یا باید اعتماد بکنید و بپذیرید و آن کسانی را هم که من انتخاب کردم فعلاً بپذیرید که کارهایمان یک قدم به جلو برود یا قیام کنید و این قیام را هم که علیه علیرضادارید می کنید یعنی علیه من دارید می کنید؛ این قیامی که علیه بتی می کنید من این ها را انتخاب کردم یا علیه آرام می کنید یعنی علیه من می کنید یعنی علیه تشکیلات مان دارید قیام می کنید.

این چیزهائی که رفتید لو دادید اینور و آنور. رفتید نامه نوشتید و دست کسان دیگر خواهد افتاد و افتاده تا کنون. این ها یعنی علیه من است. علیه کس دیگر نیست. اسم من را نیاوردید ولی علیه من است. من این ها را انتخاب کردم. من می گویم این چهار نفر فعلاً تنها کسانی هستند که می توانیم این دوره را عبور ازش بکنیم. شش ماه دیگر بله داستان ممکن است فرق بکند و شاید یک سال دیگر کل این داستان و کل این رهبری ممکن است تغییر بکند.... بنابراین، ...رفقا ببینید چه المشنگه ای راه انداخته اید. حالا این ها را هم آگاهانه که نکردید، این ها باز از روی بی تجربه گی و ندانم کاری و این چیزهاست و چیز دیگری نیست.»

رفیق یاشار آنری: این جا رفیق سارا دخالت می کند و می گوید که رفیق رازی یکی از رفقای «احیا» می خواهد که او را هم دعوت کنیم، آیا دعوت اش کنیم یا نه و جواب اش را چی بدهیم؟

مازیار رازی جواب می دهد: من الان بهش می گویم، من بهش گفتم که جلسه در مورد خودمان است، او فکر می کند ما داریم راجع به انقلاب روسیه صحبت می کنیم.

سپس مازیار رازی ادامه می دهد:

«رفقا به هر حال در نهایت من حرف آخرم را می زنم و زیاد بحث سر این موضوعات نمی کنم» [بعد از ۲۸ دقیقه و ۳۰ ثانیه – رفیق یاشار] و الان رفیق یاشار کم و بیش می دانم که می خواهد چه جواب هائی بدهد و نمی خواهم وارد این بحث ها بشوم و وارد این بحث های مشخص نمی خواهم بشوم.

من آمدم این جا فقط در نهایت پیشنهاد نهائی خودم را به رفقا بدهم و دیگر هم بحث نخواهم کرد سر این موضوع. رفقا یا تصمیم می گیرند یا به کار خودشان ادامه می دهند به هر شکلی که مایل هستند، هیچ مشکلی نیست.

پیشنهاد من به رفقا این است که در ارتباط با این احیای مارکسیستی جلسات خودمان را مثل همین جلسه می توانیم داشته باشیم به این شکل. رفقای دیگری خواهند آمد. آن ها حالا کارهای دیگری انجام می دهند و اگر جلساتی هم لازم داشتند خودشان می گذارند و در این جلسات من و مراد هم هستیم.

رفقا این جلسات احیاء کنترل اش در اختیار خود شما رفقاست و هر کسی را هم خواستید دعوت کنید اگر می خواهید ناصر را دعوت کنید. ...بر اساس چهار مؤلفه به انضمام آن پیشنهاد، حالا آن پنجمین مؤلفه نیست. چهار مؤلفه و یک مسأله ی تشکیلاتی کمیسیون کنترل است؛ کمیسیون کنترل هم خودتان

هستید. همین الآن، تصمیم بگیرید که کی را می خواهید دعوت کنید و این دست خودتان است. منتها اولاً کارها را باید سازمان بدهید و من و مراد هم همین جا هستیم به صورت کمکی. ما گزارش های بین المللی داریم می دهیم و مثل همیشه صحبت می کنیم. ولی رفقای دیگر هم همین طور در آلمان چه کارهایی کردند در پنج یا شش ماه گذشته و در سطح بین المللی چه برنامه ریزی را دارند انجام می دهند و رفقای دیگر یعنی چه کسانی را دعوت می کنید از جمله ناصر با مسئولیت خودتان دعوت می کنید. یعنی چه؟ یعنی این که یک نفر این را تأیید می کند، مثلاً ناصر را رفیق سارا تأیید می کند و رفیق یاشار تأیید را تأیید می کند. یعنی این که در واقع دو نفر تأیید می کنند و آن موقع آن نفر می تواند بیاید و این به این مفهوم است که من فردا پیشنهاد نمی دهم که ناصر بیاید، به دلیل یک سری اتفاقاتی که افتاده و این اتفاقات هم خیلی جدی افتاده. حالا این جا وارد جزئیات اش نمی توانم بشوم به دلیل کارهایی که این کرده، آن هم از روی ندانم کاری و اصولاً یک سری مشکلات برای ما در داخل ایجاد کرده و بنابراین من خودم توصیه و یا پیشنهاد نمی کنم، منتها رفقا می توانند دعوت کنند منتها با تأیید خودشان به این مفهوم اگر اشکالات سیاسی و تشکیلاتی پیش بیاید از طرف ناصر، من دیگر با ناصر کاری نخواهم داشت. من می آیم یقه آن معرف را می گیرم. رفیقمان سارا یا یاشار! اگر این اشکالاتی که من دیدم و بوجود آمد و اشکالات بسیار خطرناکی است من دیگر می آیم با رفقای خودمان طرف می شوم. اگر می توانید یک چنین اعتمادی داشته باشید یک چنین تضمینی بکنید. [در «احیاء» که یک ظرف اتحاد عمل هست تضمین از ما می خواهد ولی کسانی که در رهبری می برد در موردش از تضمین صحبتی نیست و هر کاری بکنند و یا هر چه

بگویند می شود مسأله ی شخصی رفیق یاشار] به نظر من هر کی را دلتان می خواهد بیاورید توی این احیاء. این احیائی که الآن هستیم و بقیه هم نیستند، دیگر آن بوروکرات ها و فلان هم که رفتند. بنابراین الآن دیگر احیای دموکراتیک است که ما این جا داریم که شما مثلاً تصمیم می گیرید؛ دیگر دستور جلسه را خودتان می نویسید، رئیس جلسه را خودتان انتخاب می کنید. افراد را خودتان این جا انتخاب و دعوت می کنید. اساسنامه را خودتان تعیین می کنید؛ رأی گیری می کنید و من هم رأی اکثریت را قبول می کنم، یعنی قبول دارم: یعنی الآن اگر اکثریت شما رأی بدهد که ناصر بیايد من به عنوان اقلیت یا ممتنه هستم و یا مخالفم قبول می کنم. می پذیرم چون که اصول است. این اصول را باید رعایت کنیم. زیر این اصول نمی شود زد، بنابراین اکثریت وقتی تصمیم می گیرد تا زمانی که من توی یک تشکیلات با هر کسی در هر جایی که هستم بر این اساس نظر اکثریت وقتی تصمیم می گیرد باید اجراء شود. نمی توانیم مثلاً در «احیاء» اکثریت که هشت نفر رأی دادند که ناصر نباشد و دو نفر رأی مخالف دادند و حالا آن اکثریت دیگر رأی شان شمرده نشود و بیايد یک داستان دیگر پیش بیايد که مثلاً اکثریت کار بوروکراتیکی کرده. این طوری نیست. این روش، روش درستی نیست و بنابراین، این جا شما اکثریت هستید خوب بنابراین افرادی را هم بروید انتخاب بکنید و همه را بیاورید. منتها این اهداف و مؤلفه ها را قبول کند و بعد کار بکند و گزارش بدهد و هر کسی هم هر کسی را معرفی کرد آن طرفی که آمده و خرابکاری کرده و یا اشکالات اساسی پیدا شد، خودش مسئول پاسخ گونی هست. این طوری باید دعوت بکنید. یعنی باید یک نفر را زیر و رویش را خوب بشناسید تا بتوانیم دعوت بکنیم. خوب این از این. خوب به نظر من، این در رابطه با «احیاء» یا

رفقا می پذیرند و یا نمی پذیرند دیگر و اگر پذیرفتند همین روش را ادامه می دهیم و بعد از شش ماه یا یک سال دیگر شاید رفقای دیگر بیایند تا با هم دوباره باشیم ولی الآن نمی شود.

آن چه که مربوط به «گرایش» می شود، از «گرایش» هم شما سه نفر استعفاء دادید و بنابراین، اگر بخواهید به «گرایش» برگردید آن هم الآن امکان پذیر نیست تا شاید شش ماه یا یک سال دیگر که یک حزب جدید می سازیم و آن یک موضوع دیگری هست. آنجا واضح است می توانید ملحق بشوید و غیره. فعلاً تو شرایط فعلی رفقا تک تک یعنی یک به یک با هم می توانیم کار بکنیم. اگر موافق باشید و اگر نباشید که نیستید. یعنی من و رفیق سارا، من و یاشار و من و سعید. این طوری که یک دوره ای پنج ماه یا شش ماه در ارتباط با کارهای «گرایش» من گزارش ها را می دهم و رفقا در جریان کار قرار می گیرند و تقسیم کارها بین دو نفرمان شکل می گیرد و به این ترتیب رفقا هم در ارتباط با «گرایش» می مانند از طریق من و هم این که در پروسه ی ساختن «احیاء» هم می مانند و همه چیز دست خودشان است و خودشان را می سازند و هر کی را هم خواستند می آورند و بنابراین، این احیاء دست رفقا است. ولی خوب ما هم هستیم و بعد آن افراد جدید هم می آیند و به اصطلاح تحت مسئولیت خودتان می آیند. خوب این پیشنهاد من به رفقا است، در حوضه ی «احیاء» و در حوضه ی «گرایش». راجب به این موضوع می خواهم صحبت کنم، حالا در گذشته کی چه گفته یا علیرضاflan و پول را از این گرفته به آن داده یا ماشین. این ها را مطلقاً نمی خواهم صحبت بکنم. بنابراین، رفقای که اسم می نویسند و صحبت می کنند سر این موضوع و این پیشنهاد کنگرت و مشخص و حل این بحرانی که ایجاد شده، حالا اگر این را

رفقا می پذیرند، عالی است می رویم جلو. در هر صورت از دو زمینه یک زمینه را می پذیرند باز عالی است. این را ادامه می دهیم و اگر نه به هر روشی یا شکلی که رفقا دلشون می خواهد می توانند کارشون را ادامه بدهند و یا اگر می خواهند بروند با سازمان ها و تمام این بحث ها و جزئیاتی که نوشتند علنی بکنند، بروند بکنند هیچ مشکلی نیستش، یعنی هیچ مسأله ای پیش نخواهد آمد و فقط من در واقع به رفقا هشدار می دهم، با علنی کردن این نوع بحث ها خودشان را بیش تر منزوی می کنند و آن یک ذره اعتبارهایی هم که اینور و آنور هر کدام مان ساختیم این جا دیگر از بین خواهد رفت و.... این ها را هم ارزیابی بکنید بعد تصمیم تان را بگیرید حالا سه تایی می خواهید تصمیم بگیرید با هم دیگر و با ناصر و هر کدام تان هر جور که دلتان می خواهد تصمیم بگیرید.

این پیشنهاد کنکرت من به شما سه نفر، توی احیاء باقی بمانید و احیاء را به دست تان بگیرید و کارهایش را بکنید. هر کی را هم خواستید دعوت بکنید با تضمین خودتان. دو این که در مورد مسائل «گرایش» یک به یک کارها را ادامه بدهیم. اگر این را هم می پذیرید خوب قرار می گذاریم جلسات مشخص می گذاریم و اگر نمی پذیرید به هر شکلی که می خواهید انجام بدهید. این پیشنهادهای من به رفقا است و رفقا سر این هم نظر بدهند و بعد برنامه را برای امروز می توانیم تمام بکنیم.»

رفیق سارا قاضی: من با اجازه رفقا در این جا می خواهم به بخش هایی از صحبت مازیار که در نوار پاسخ ندادم، جواب بدهم. ببینید، مازیار صحبتش را با این شروع می کند که «ایراداتی» که ما از گذشته گرفتیم و کار به این جا کشیده را درک می کند و خود را از بابت آن ها «مقصر» می داند. موضوع این

است این ها «ایراد» نیست! این ها اشکالات اساسی است که ما گفتیم که اگر مورد توجه قرار نگیرد، به «گرایش» و خط آن لطمه می زند.

پایین تر می گوید که رفقا یاشار و سعید و من نباید از «گرایش» بیرون می آمدیم.. ما از «گرایش» بیرون آمدیم، چون دیدیم که مازیار با یک اکثریتی، عده ای استالینیست و عده ای آدم های بی تجربه، شورای دبیری ساخته و حاضر هم نیست به انتقاد گوش دهد. ما دیدیم که مودبانه می خواست بگوید «شما کاره ای نیستید! من می دانم که دارم چکار می کنم و تصمیم، تصمیم من است!» این برخورد، با اعتقاد کسی که خود را مارکسیست انقلابی دانسته و به امر دموکراسی کارگری معتقد است، تضاد کامل دارد.

او می گوید، ما باید مسائل را در «درون» حل می کردیم و «قهر» نمی کردیم. حیف شد، کاش زودتر می گفت! به جای ده ها بار درخواست دخالت کردن اش به اختلافات و حل کردن آن برخوردهای وقیحانه «شورای دبیری»، آیا من می بایستی با مشت توی سر مازیار می کوبیدم تا متوجه شود که من سعی داشتم مسأله را در «درون» حل کنم؟ و وقتی به ما تهمت «باندبازی» زد، می رفتم به جلسه ای که فراخوانده بود، و مثل خودشان هر چه فحش و ناسزا بود، می دادم و بعد می آمدم بیرون؟! اما در عوض، ظاهراً مثل این که خیلی کار بدی کردم که مثل یک انسان مسئول، از گرایشی که آن ها فاتحه اش را خوانده بودند با متانت بیرون آمدم و یا به قول مازیار «قهر» کردم. مازیار می گوید، بحثی که رفیق یاشار در مورد «بوروکراسی» ارائه کرد و از آن نتیجه گرفت که در «احیا» عملی بوروکراتیک صورت گرفته بود، «اشتباه» بود، زیرا مسائل «احیا» و «گرایش» را با هم مخلوط می کرد. من می گویم بحث «بوروکراسی»، درست ترین روشی بود که در یک جمع مثل

جمع «احیاء» می شد، عمل انجام گرفته را با تئوری ارزیابی کرد به عبارت دیگر مسائلی که در «احیاء» در مورد فرد رفیق ناصر رخ داد زمینه های روشنی را از بوروکراسی باز کرد که تا آن زمان سابقه نداشت و در نتیجه نیازی هم به باز کردن بحث بوروکراسی درون تشکیلات کارگری پیش نیامده بود. اما با مطرح کردن مسائل شخصی رفیق ناصر در جلسه ی «احیاء» و ندادن حق حضور و دفاع از خود به او در آن جلسه، باعث شد که نیاز به بررسی کردن طریق شکل گرفتن بوروکراسی درون تشکیلات کارگری و در «احیاء» به چشم بخورد و ما به جای دعوا کردن با اعضاء «گرایش» بر سر مسأله ی رفیق ناصر، ترجیح دادیم که اول تئوری بوروکراسی را معرفی کنیم بعد اتفاق افتاده را با تئوری مقایسه کنیم و در آخر اشکال کار را به بحث بگذاریم، زیرا ما امیدوار بودیم که بتوانیم بحث سازنده ای داشته باشیم، اما برخورد مقرضانه اعضای «گرایش» با این بحث های ما ثابت کرد که آن ها آگاهانه و با برنامه ی از پیش تعیین شده به جلسات آمده بودند و طرز مطرح کردن مسائل رفیق ناصر هم تنها جوسازی علیه او بود.

مسأله «گرایش» جدا است. اگر ما می توانستیم درون «گرایش» مسائل را حل کنیم که دیگر بیرون نمی آمدیم. این مسائل مربوط به «احیاء» است و در «احیاء» هم شما نگذاشتید، جو دموکراتیک وجود داشته باشد و رفتید پنهانی «احیاء»ی دیگری ساختید. شما ظرفیت بحث کردن را نداشتید!

ما زیار می گوید فقط یک مورد بود که به «احیاء» آن هم در مورد ناصر که «می توانستیم جداگانه» حل کنیم. موقعی که شما راجع به مسائل خصوصی طرف حرف می زنید باید در جمع باشد، اما وقتی به شما انتقاد می شود که این روش غلط است، باید «جداگانه» باشد؟!

در جایی دیگر می‌گوید چون در سازمان‌های دیگر اصول دموکراتیک کارگری رعایت نمی‌شود، پس شما حق ندارید از رفتار اعضای «گرایش» انتقاد کنید، چون از همه دموکراتیک‌تر است!! از همه دموکراتیک‌تر بود، چون ما در آن بودیم و وقتی هم این دموکراسی از بین رفت، آمدیم بیرون. صرف «دموکراتیک‌تر» بودن از سایر جریان‌ها ما را دموکراتیک نمی‌سازد؛ بخصوص در مقایسه با دموکراسی کارگری! این به آن معنا است که ما در واقع بد را به بدتر ترجیح دهیم.

مازیار می‌گوید، دیدید که در این کدورت‌ها من «نه طرف علیرضا» را گرفتم «نه طرف سارا» را؛ اصلاً دخالت نکردم. من می‌گویم، دقیقاً همین‌جا اشتباه می‌کنی دیگر. تو با سوکنت طرف علیرضا را گرفتی، چون به قول خودت او کاری می‌کرد که هیچ‌کدام ما نخواستیم بکنیم. آخر، رفیق، غیر از خودت بقیه را احقر می‌پنداری؟! مازیار رازی شاید آموزگار خوبی باشد اما قطعاً فراگیرنده یا شاگرد خوبی نیست.

او می‌گوید که «رفقا چوب برداشتند توی چنین شرایطی. اتفاقاً باید رفقا ما را تشویق بکنند». عجب! شما با این باندی که در «شورای دبیری» ساختید، به قول خودت داری می‌روی که حزب پیش‌تاز انقلابی را بسازی، ما باید عقب بایستیم و کف بزنیم و بگویم آفرین، ادامه بده!

بعد می‌گوید: «همین الان رفقای که توی این اطاق نشسته‌اند اگر من بیرسم این گروه‌های سیاسی‌کی هستند و یا چه گفته‌اند و یا چه برنامه‌ای دارند نمی‌توانند بهش جواب بدهند، چون در جریان نیستند، دنبال نکرده‌اند.» واقعاً عجب است! آخر رفیق گرامی، ناسلامتی تقسیم کاری انجام شده بود و هر

کدام ما داشتیم کار خودمان را می کردیم. همان موقع اگر علیرضا را جای من می گذاشتی، او هم نمی توانست کار من را انجام دهد! این که نشد دلیل! او می گوید حالا بتی قرار است، «ایرادات» این شورای دبیری را رفع کند!! پس من عجب اشتباه بزرگی مرتکب شدم که ۲۵ سال پیش به تو پیوستم! باید تا حالا صبر می کردم تا بتی ای پیدا شود و شما را ادب کند، تا من بعد بتوانم با شما کار کنم!!

در جایی دیگر ماریار باز می گوید: «امین الان سی سال است با ما است چرا بهش نگفتم یا پیشنهاد ندادم بیاید توی شورای دبیری؟» الان می گویم چرا امین در «شورای دبیری» نیست! چون امین اهل کار نیست و خودت بارها از او شاکی بودی و از من خواستی تا کار او را انجام دهم. من را با امین مقایسه می کنی؟!

آخر سر هم می گوید، با وجود این که این مشکلات وجود دارد و این اشتباهات از من سر زده، ولی من در مورد آن ها نمی خواهم کاری انجام بدهم، اما در مقابل آمده بودم که به شما سه نفر پیشنهاد بدهم: یکی این که من به شما اجازه می دهم که «احیا»ی خودتان را بزنید و دوم این که حاضرم تک به تک (همان روش محفلی سابق) با شما کار کنم!! عجب! ما هم البته کت- بسته می گوییم: بله قربان! هر چه شما بفرمایید، سرکار!

رفیق سعید صادقی: رفقا، همان طوری که مازیار اغلب در جلسات با لحن انتقادی به ما می گفت که «همین صد سال اولش سخت است» حالا هم گویا باید به خودش گفت که اشکالی نداره، صد سال اولش سخت است!

رفیق یاشار آنری: در این جا نوبت به من رسید و این طور گفتم:

«من این جا دو تا صحبت دارم که اولین صحبت ام نظر «کمسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری» می باشد که توضیح این مسأله که چرا ما مجبور به نوشتن این نامه ها شدیم و صحبت بعدی نظریات شخصی خودم می باشد.

صحبت ام را با این جمله معروف تروتسکی شروع می کنم که می گوید: «نیروی محرکه ی پیشرفت حقیقت است نه دروغ!» چیزی که باعث نوشتن این نامه ها شد سانسوری بود که در درون «احیاء» صورت گرفت و رعایت نکردن دموکراسی کارگری و در نتیجه جلو صحبت های ما گرفته شد؛ نه تنها به بهانه ی تمام شدن وقت جلسه به ما وقت کافی برای ابراز نظراتمان را ندادند و این کار را در صورتی انجام می دادند که علیرضاییانی ۳۵ دقیقه ی تمام صحبت کرد که حتی خود رفیق رازی و دیگران و مسئول جلسه هیچ اعتراضی به آن نکردند. ولی برای من که سخن ران جلسه بودم حتی در پایان پنج دقیقه به من اجازه داده نشد که جواب سوال های رازی و امین (مراد شیرین) را که از من کرده بودند، بدهم و من در حالی که اعتراض می کردم و اصرار داشتم که حداقل باید پنج دقیقه به من وقت بدهند که خیلی مختصر و مفید جواب این رفقا را بدهم، بدون حرف و تذکری مسئول جلسه اطاق را بست و همه را بیرون ریخت!»

این جا رازی دخالت می کند و مدعی می شود: «رفیق یاشار من آن روز در جلسه نبودم!»

من (یاشار آذری) در جواب اش می گویم: «نه خیر آن روز شما حضور داشتید و حتی گفتید که سرم هم درد می کند؛ من جلسه هفته ی قبل را نمی گویم.»

و باز رازی دخالت می کند می گوید: «رفیق یاشار من هفته ی پیش فرانسه بودم»

و باز من ادامه می دهم: «هفته ی پیش را نمی گویم رفیق رازی. یک هفته قبل از آن را می گویم که شما گفتید سرم درد می کند و اطاق بسته شد؛ که سعید هر چه وقت می خواست مسئول جلسه اجازه نمی داد صحبت کند، تا این که علیرضا آمد گفت «من از مسئول جلسه خواهم می کنم اجازه بده بیاید یک ساعت صحبت کند. من قول می دهم که بیش تر از سه دقیقه نتواند صحبت کند.» و وقتی رفیق سعید پنج دقیقه صحبت کرد، مسئول جلسه میکروفون رفیق سعید را کور کرد و از دست اش گرفتند و در اطاق را به بهانه ی این که وقت یا سقف جلسه تمام شده، بستند و همه را بیرون ریختند. ولی برای علیرضا بیانی سی و پنج دقیقه وقت بود و این یکی از دلایلی بود که باعث شد که این مطالب را بنویسم. وقتی جلو صحبت کردن کسی را ازش می گیرند، باید منتظر عواقب اش هم باشند. من روز اول که به این جریان پیوستم گفتم من با هر جریانی کار می کنم به شرطی که جلو دهانم را نگیرند؛ هر انتقادی هر مطلبی خواستم، بتوانم بیان کنم و رفقا هم همین طور.

مطلب دوم ام هم باز در مورد «احیاء» می باشد. هفته ی قبل که شما نبودید ما می خواستیم اعلام بکنیم که چون شما ما را حذف کردید و از «احیاء» اخراجمان کردید، ما دیگر به «احیاء» نمی خواهیم بیاییم و البته به سبک خودتان ما را اخراج کردید، نه به سبک دیگران که اطلاعیه بدهند و یا به داخل راه ندهند. شما رفتید یک احیاء دیگر ساختید و کارهایتان را آن جا پیش می برید و چون این جا در واقع اعضاء «گرایش» و ما که از «گرایش» آمده ایم بیرون ولی هنوز در «احیاء» فعال هستیم، یک جا هستند در واقع

می شود جلسه ی «گرایش» و این جلسه هیچ ربطی به «احیاء» ندارد و این جا دیگر «احیاء» نیست. بلکه این جلسه ی گرایش می باشد. شما یکی به خاطر این که دیگران در «احیاء» نظرات ما را ندانند و شما هم مهر اخراج زدن را نخورید، این طوری ما را خارج از «احیاء» گذاشتید تا که کسی نتواند به شما مهر اخراج کردن بزند. هر چند این هم نوعی «اخراج» می باشد. اخراج یک نوع و یا مدل ندارد. اخراج کردن شاید ده ها نوع و یا مدل داشته باشد که البته این هم یک نوعی از اخراج به سبک شماست.

شما «احیاء» دیگری ساختید و کارهایتان را آن جا بدون ما دارید پیش می برید، شما به رفقا تهمت باندبازی می زنید ولی همین عمل شما باندبازی می باشد و بعد سر ما را هم این جا گرم کنید.

مسئله ی سومی هم که می خواستیم بگوییم این هست که ما چه در «احیاء» یا «گرایش» باشیم، چه نباشیم از خط سیاسی «گرایش» همیشه دفاع خواهیم کرد، از هر لحاظ، و این باز دلیل بر این نیست که ما از افراد درون اش هم دفاع یا حمایت بکنیم.

مسئله ی بوروکراسی هم با بیان کردن نوع کارها است که با بوروکراسی می توان مبارزه کرد؛ مبارزه ای برنامه ای نیست. این هانی که گفتم نظر کمیسیون بود. هفته قبل قرار گذاشته بودیم که این مطالب را که ده دقیقه بیش تر طول نمی کشید، بیان کنیم و از «احیاء» بیرون برویم چون که شما کارهایتان را طور دیگری خواستید و پیش بردید: یعنی با باندبازی.

اما نظرات شخصی خودم، در رابطه با تماس ها گفتید و در تکس شخصی هم که برای ما سه نفر نوشتید: «ما اگر دوستانی مثل شما داشته باشیم احتیاجی به دشمن نداریم!» این حرف شما در واقع برمی گردد به خود اعضا و

رهبری «گرایش». اگر اعضا و کادرهای رهبری «گرایش» از آن شگردها یا روش‌هایی استفاده کنند برای جلب دیگران، در واقع دشمن «گرایش» خود اعضا و رهبری «گرایش» می‌باشد. وقتی دو نفر از سه نفر رهبری «گرایش» فحش و بد و بیراه می‌گویند و تهمت می‌زنند و یک نفر دیگر رهبری فقط نظاره‌گر می‌شود و بدون هیچ‌گونه دخالتی - ساکت شدن دلیل بر رضایت آن شخص می‌باشد- و وقتی شما جلو آن دو نفر را نگیرید یعنی چه؟

اصلاً هر یک از «شورای رهبری» چرا باید اجازه داشته باشد فحش و بد و بیراه و تهمت و افترا به دیگران بزند؟ چه برسد به اعضا خودش و این همه بالا و پایین بکند و در این میان تنها گناه ما این بود که یک سری واقعیت‌ها که اتفاق افتاده بود را علنی کردیم و گفتیم. چرا آن‌ها را گفتیم؟ بخاطر این که رفقا مورد تهمت و افترا قرار گرفتند و در واقع نه گفتن این، بلکه عمل کردن این کارها باعث بدنام شدن و یا باعث پاشیدگی «گرایش» می‌شود و باعث هزار و یک کاری می‌شود که نباید بشود.

اگر می‌خواهید «گرایش» پیش برود، امثال علیرضاییانی، هر چند با آن قابلیت‌هایی که شما می‌گویند و ما فرض می‌کنیم حتی اگر وجود هم داشته باشد، اگر یک نفر را به «گرایش» بیاورد، سه نفر را فراری می‌دهد و این نه تنها هیچ دردی را دوا نخواهد کرد، بلکه او هر کاری می‌خواهد می‌کند و جلو هر کسی را هم می‌خواهد بگیرد و در ثانی همین تخصص‌یابی هست که باعث رشد بوروکراسی می‌شود. بله بنا به گفته‌ی شما، علیرضا بیانی قابلیت‌های خودش را دارد ولی شما می‌توانید قابلیت‌هایش را با دیگر کارهایش مقایسه کنید؛ می‌بینید که تا حالا نه تنها کسی را نتوانسته عضو

«گرایش» بکند، بلکه خیلی ها را توانسته از «گرایش» فراری دهد. نمونه اش همین سه نفری که این جا هستند، ثمره ی دخالت های او است و ساکت شدند. شما و حمایت کردن آرام از علیرضا بیانی، آن هم چشم بسته و کارهای کودکانه ای که دارد انجام می دهد و این چیزهایی که شما می گوید که بتی از من دفاع می کند [دروغ است]. بتی نزدیک یک ماه است که اسم من را از لیست اش درآورده. آرام هم همین طور. کارهای کودکانه ای که آرام می کند، نمونه اش همان روز که من از «گرایش» آمدم بیرون لینک «نشر کارگری سوسیالیستی» را کور کرد، اما وقتی که من شروع کردم به آثار کلاسیک را در فیسبوک تبلیغ کردن، سریع رفت لینک «نشر کارگری سوسیالیستی» را باز کرد و یا لینک هایی که در سایت «گرایش» می دهد، خیلی از مطالب را که کلیک می کنی تا باز شود حتماً باید دو یا سه تا لینک بزنی تا باز بشود! چرا؟ بخاطر این که به دیگران نشان بدهد که «میلیتانت» خیلی کلیک [لایک] می خورد. این ها و ده ها کار کودکانه ای است که فقط از او سر می زند و به همین خاطر خیلی راحت رفته زیر سیطره ی علیرضا بیانی. علیرضا در هر فیسبوکی که بحث می کند، آخرش به بد و بیرا و فحاشی می کشد. بعد حرف های همدیگر را با لایک کردن تأیید هم می کنند!

این تماس هایی هم که شما ادعا می کنید ما فراری دادیم، ما فقط یک سری کارهایی که انجام گرفته بود را بیان کردیم. در واقع، عمل چنین کارهایی باعث فراری دادن افراد هست که همین الان سه نفرشان همین جا هستند؛ نه بازگو کردن این اعمال. شما دارید می گوید که «گفتن این ها بد است»! ولی ما می گوییم که «کردن این کارها بد است»! نه برعکس اش.

چرا ما استعفاء می‌دهیم؟ وقتی که انسان خودش را وسط یک توطئه می‌بیند، مجبور است که فرار کند. نمونه اش: اگر من باقی می‌ماندم، همان کاری که سر ناصر آوردید، به طرق دیگر سر من می‌آوردید. همان موقع که من رفتم خود رفیق ناصر چقدر آمد و خواهش کرد که من برگردم و به من گفت که اینطوری و آنطوری می‌گفتی که نباید رفت باید ایستاد و مبارزه کرد. همان موقع من به ناصر گفتم من اگر برگردم این ها تصمیم شان را گرفته اند تا هم «نشر» و هم اسم یاشار آذری را خراب کنند؛ من مطمئن هستم و به همین خاطر بر نمی‌گردم و چنین اجازه ای به آن ها نخواهم داد.

این که نسیم آنجا چه برخوردی کرده یا پاشا، در حالی که پاشا خاطر نشان کرد که برای ساختن این کمیسیون، آدم های بی طرف نداریم و آن افراد طرفدار اکثریت است و اکثریت هم طرفدار رهبری است. در واقع ما در کمیسیون آدم های بی طرف نداریم یا طرفدار اکثریت و یا طرفدار اقلیت هستند یعنی شخص بی طرف، ما در هیچ تشکیلاتی سیاسی نداریم.

اما در رابطه با «احیاء» و «گرایش» که شما ازش صحبت می کنید «احیاء» همان «گرایش» هست و «گرایش» هم همان «احیاء» است. هیچ فرقی نمی کند فقط اسم اش فرق می کند و فقط دو سه نفر دیگر و یا حداکثر پنج نفر نه بیش تر از جاهای دیگر می آمدند. غیر از این که نبود! در جلسات، «گرایش» همیشه در اکثریت بود و به همین خاطر هر تصمیمی که شما می گرفتید -چون که در «گرایش» هم همیشه حرف شما پیش می رفت- و در واقع هر چه شما می گفتید، همان می شد.

شما چرا باید همانجا اجازه بدهید که یک نفر ۳۵ دقیقه صحبت بکند ولی من که سخنران آن جلسه بودم پنج دقیقه وقت ندهند که جواب سوال هایتان را بدهم؟

شما می خواهید سر ما را گرم کنید. مگر ما نمی توانیم اتاق «احیاء»ی خودمان را باز کنیم یا کارهایی از این قبیل انجام بدهیم؟

سر تماس ها حرف می زنید: من هم چهار نفر تماس دارم و با هر چهارتایشان کلاس های آموزشی دارم و با هم کار می کنیم. حتی دو نفرشان می خواستند بیایند اتاق «احیاء» که گفتم نمی خواهد؛ اول باید ساخته شده و با دست پُر وارد شوید، چون که اگر همین طوری بیایند، سرنوشتشان مثل رفیق ناصر می شود. یعنی وقتی با علیرضا نتوانند هم گام بشوند باید سرباز علیرضا بشوند.

موضوع دیگری هم اشاره می کنید که ما به گروه های دیگر برویم. اما ما چرا از خط «گرایش» دفاع می کنیم به خاطر این که بهتر از گروه های دیگر هست. ما از این جا در نمی آییم که برویم اقلیت، یا سازمان ها و یا تشکیلات های دیگر! ما اگر مجبور به این کار بشویم مطمئناً «گرایش» خودمان را خواهیم ساخت.

ما گفتیم که ما طرفدار پنج مؤلفه هستیم و مؤلفه ی پنجم هم در حمایت از آن چهار مؤلفه باید ساخته بشود و این کار ما اگر این جا به ضرر ما تمام شود مهم نیست، ولی لاقلاً در «احیاء» و «گرایش» بفهمند، کسانی که به این تشکیلات ها می آیند، هیچ کس حتی شورای رهبری اجازه ندارد به کسی توهین، تحقیر کرده و تهمت بزند و یا بروند آن پشت کارهایشان را یکی یکی بکنند، و به قول خودتان باندبازی بکنند و بعد بیایند، مثلاً تا قبل از جلسه ای

در «گرایش» قرار بود از وروده‌های نوشته‌های خود آرام صحبت بکنند که قرار بود به یاشار آذری بدهد ولی او از این کار خودداری می‌کرد. اصلاً در جلسه صحبت اش هم نشد و به جای آن صحبت از علنی کردن وروده‌های «نشر کارگری سوسیالیستی» بشد و در عرض ده تا پانزده دقیقه صحبت، سریع به رأی گیری گذاشته بشود و رازی گفت که ما این ورده‌ها را در نشر «میلیتانت» علنی می‌کنیم و تو هم با «نشر کارگری سوسیالیستی» هر کاری می‌خواهی برو بکن! نمی‌گویید که ما سه تایی در «شورای رهبری» در آن بالا تصمیم گرفتیم و چون ما اتوماتیک در اکثریت هستیم مجبور است حرف ما را قبول بکند.

برای بی ارزش کردن «نشر کارگری سوسیالیستی» از خیلی وقت پیش [از آبان ماه ۱۳۹۱ که نشر میلیتانت در آمد] چیزی از نوشته‌های مازیار رازی و دیگران را نمی‌دادند که در «نشر» بگذارم - در حالی که قرار بود آرام وروده‌های ده شماره نشر «میلیتانت» را که در آمده بود، بدهد به من تا آن‌ها را در «نشر کارگری سوسیالیستی» بگذارم و هر دفعه به بهانه‌ای عقب می‌انداختید [و از امین اصل کتاب الفبای مارکسیزم را بیش از شش ماه در جلسات گرایش خواستم و آخرش هم نداد تا من کتاب را دوباره اصلاح کنم و حتی در این مورد به رازی هم چندین بار اعتراض کردم ولی موفق به گرفتن کتاب از امین نشدم و سر مسأله ایزم‌ها قرار شد که در میلیتانت و مقالات تمام تیترها با ایسم نوشته شود و تمام متن با ایزم نوشته شود که باز اجرا نشد] انتظار دارید شما کارهائی که قرار بود بکنید، نکنید ولی ما هر چیزی که شما می‌گویید باید بکنیم!؟

ما به علیرضا ایراد نمی گیریم که از بالا صحبت می کند. او دارد توهین و بد و بیراه می گوید، افترا می زند، دروغ می گوید. همان ایرادی که از ناصر می گرفت و ناصر هم آمد همانجا به رفیق رازی گفت شما از قضیه با خبر بودید، بیایید بگویید که جریان چه بود و ما می دانستیم که در سمینار اول ناصر وردست ... [رئیس جلسه] بود در پالتاک و علیرضا به دروغ آمد چیزهای دیگری گفت که صحت نداشت [و ناصر هم به حق گفت تمام این ها کذب محض است] ما داریم این حرف ها را می گوئیم. یک چنین فردی چطوری می تواند توی رهبری «گرایش» باشد و آن رهبری سالم بماند؟

این چیزهائی را هم که می گوئید ما باید رعایت کنیم موضوع این نیست که همه چیز «گرایش» را رعایت نکنیم. ما فقط مسائل امنیتی اش را رعایت می کنیم. به غیر از این، همه چیز را با جنبش [طبقه ی کارگر] می توانیم صحبت نکنیم. آن هم بخاطر این که جلو این کارها گرفته بشود و هیچ مسأله ای نیست که ما بدنام یا خراب بشویم. برای ما اصلاً این ها مهم نیست. مهم ترین چیز، این است که در «گرایش» و «احیاء» چنین کارهائی صورت نگیرد. نه این که با دغلبازی و حقه بازی بیایند استعفاء بدهند و بروند آن یکی «احیاء» و بگویند چون شما این نامه ها را نوشتید ما استعفاء می دهیم، ولی ما هفته پیش این ها را فهمیدیم و دانستیم که شما این کارها را می کنید.

شما باز ادعا می کنید که ما این ها را در صفحه ی «احیاء» گذاشتیم، سوءاستفاده می کنند! مقصر ما نیستیم که این ها را بیان می کنیم؛ مقصر اصلی کسانی هستند که مرتکب چنین کارهائی شده اند. شما دارید این جا به دیگران آدرس اشتباهی می دهید. اشکالات شما تنها این نیست که شما از بالا صحبت می کنید و ما بتوانیم کوتاه بیاییم. ما گفتیم این بوروکراسی را تا حدی

می توانیم قبول کنیم وجود خواهد داشت، اما نه این که هر طوری که دلشان خواست سوءاستفاده کنند و وقتی شما هم آن بالا در مقابل این کارها ساکت و بی سروصدا می نشینید، شما هم شریک جرم آن ها می شوید. وظیفه شما است که توی همین جلسه و توی همین جمع، بیایید جلو این کارها را بگیرید. این کار شما اعتبار شما را زیاد خواهد کرد و اگر دخالت نکنید از اعتبار شما کم می شود. ما که نمی خواهیم لطمه به «گرایش» بزنیم، ما به خاطر دفاع از «گرایش» این موارد را بیان می کنیم و شما می گوید، این ما هستیم که داریم به «گرایش» لطمه می زنیم. اگر می خواهید به «گرایش» لطمه نخورد، این کارها نباید بشود. نه این که ما نباید بگوئیم. گفتن ما، جرم ما ۱ باشد جرم کسانی که این اعمال را مرتکب شده اند ۹۹ می باشد. ما از این کاری که می کنیم خوشحال نیستیم، ولی شما ما را مجبور به این کار کردید. کسانی که این کارها را کردند، آن کسانی که این حرف ها را می گویند مجبورشان کردند، در واقع تمام این دلیل اش نیست که ما گفتیم. یعنی تقصیر ما «گفتن» این است که این کارها انجام شده است، ولی تقصیر شما رفیق رازی توی «شورای رهبری» در واقع «کردن» این کارها است. وقتی فرامرزی می آید، میکروفون رفیق سعید را کور می کند و از دستش می گیرد و اطاق را همین جوری بدون این که اجازه جواب دادن به من بدهد، به ناگهان اطاق «احیاء» در فیسبوک را می بندد و همه را بیرون می ریزد، بدون این که پنج دقیقه به من اجازه جواب دادن به سوال های شما را بدهد، چه انتظاری دارید؟! اگر وقت نیست چرا به مراد شیرین اجازه می دهد بیاید صحبت بکند و چرا اجازه می دهد بیاید سوال بکند؟! جالب است! اجازه می دهد او سوال بکند، ولی به من اجازه نمی دهد جوابش را بدهم! این ها دموکراسی هست؟! در «احیاء» هر چیزی که ما

مطرح کردیم خودتان باعث شدید. من روز اول که داشتید سر ناصر رأی گیری می کردید، چند بار آمدم بالا به شما گفتم که رفقا این هائی که شما در رابطه با ناصر بیان می کنید ربطی به «احیاء» ندارد. شما مسائل «گرایش» را دارید در «احیاء» بازگو می کنید و متذکر شدم که در صورت نبودن خود این شخص در این جا این پرونده سازی است و شما دارید علیه رفیق ناصر جوسازی می کنید و گفتم کارهای «گرایش» به ما مربوط نیست و شما متذکر شدید که این شناخت ما از ایشان در «گرایش» است.

ما نگفتیم که رفیق ناصر را در «گرایش» راه بدهید. اگر این شخص خواست به «گرایش» برگردد از نظر شما اشکالات دارد، خوب راه نمی دهید، ولی شما این رفیق را نمی توانید از «احیاء» بیرون کنید. به هر دلیلی که هست، چون که «احیاء» یک ظرف اتحاد عمل است. این رفیق چهار مؤلفه را پذیرفته کلی هم کمک مالی به خانواده زندانیان سیاسی کرده و در تمام آکسیون هایی هم که تصمیم گرفتیم که برود شرکت کرده، خوب گهگاهی یک سؤال هائی می کند، شاید از نظر شما بی ربط باشد یا یک کارهائی می کند شاید درست نباشد، این شخص در اتحاد عمل است، اجازه دارد توی اتحاد عمل هر کاری بکند، نمی آید که به دیگران فحش و بد و بیراه بگوید. خوب معلوم است وقتی علیرضا بیانی در رابطه با او دروغ می گوید، آره می آید می گوید این یک دروغ یا کذب است و آن هم حق اش است که وقتی کسی دروغی در باره اش می گوید بیان کند.»

رفیق یاشار آذری: حالا می خواهم مطالبی هم به این مطالب ام در این کمیسیون اضافه کنم:

رازی اشاره می کند که «پاشار قبلا هم زمزمه می کرد و می گفت و غیره» رازی به نوعی راست می گوید، من این ها را نه این که «زمزمه» بکنم، بلکه خیلی شفاف با او در میان می گذاشتم و از او می خواستم که آن ها را تئوری ریزی بکند و فکر می کردم این کار وظیفه او می باشد به خاطر این که در این تشکیلات تقسیم کاری وجود داشت و من سال ها نظرات خودم را با او در میان گذاشتم، به این دلیل که او رهبری «گرایش» را به عهده داشت، ولی او نه نظرات من را، تئوری ریزه کرد و نه حتی علیه آن ها مطالبی ادا کرد. در این تقسیم کار، کار من یعنی مسئولیت من نشر کارگری سوسیالیستی و پرداخت کمک مالی بود. یعنی من داشتم کار کارگری می کردم و بیش تر از نصف دستمزد را باید به «گرایش» می دادم و همین طور در آکسیون ها و جلسات باید شرکت می کردم. پیش از این انشعاب، من تقریباً شاید بیش تر از شش ماه بود که فهمیده بودم که رهبری «گرایش» آن پشت دارد تدارکاتی علیه من و «نشر» می بیند.

مطلب دیگری هم هست: جناب رازی، مسائلی که ما مطرح می کنیم را به یک سری «ایرادات شخصی» تنزل می دهد تا مجبور نباشد به آن ها دقیقاً جواب بدهد و پای خود را که سازمانده این اختشاشات از طرف رهبری است، بیرون بکشد. مثلاً اشاره می کند «مقصر اصلی منم»، اما این را ادعا می کند که راحت تر بتواند با چماق به سر ما بزند. یعنی به جای آن که بکنندگان این کارها که خودشان هستند پند و اندرز بدهد، رو به ما می کند و ادعا می کند «فرض من بر این بود که دیگر رفقا می فهمند دارد چه می گذرد. فرض من بر این بود که دیگر رفقا را نباید بعد از ۱۵ یا ۲۰ سال، تر و خشک بکنیم.» اشتباه اش نه این است که باید به دیگر رفقای رهبری «گرایش» بگوید این

کارها را نکنند، بلکه برعکس این ما هستیم که هنوز این ها را نمی فهمیم و او باید کارهای خیلی مهمی را که دارد زمین بگذارد و این ها را به ما توضیح بدهد که چرا ما خفه خون نمی گیریم و ایشان و رفقایشان هر غلطی خواستند بکنند، ولی ما اعتراضی نکنیم حالا حتی اگر برای شش ماه یا یک سال هم که شده، خود را فقط و فقط در این چهارچوب مقصر می داند و چون ایشان سمت های مهمی در بین الملل و احزاب مختلف داشته و از ما با تجربه تر می باشد، ما نیز مجبوریم یا حرف های او را قبول کنیم و یا تشریف ببریم به گروه های دیگر که غیردموکرات تر از ایشان می باشند! یعنی مقصر دانستن یک فرد بوروکرات فقط و فقط می تواند چنین شکلی داشته باشد. مدعی شدن اش به صورت خیلی صاف و پوست کنده که این جا من همه چیز را تعیین می کنم و هر اقدامی علیه اعضاء «گرایش» یعنی علیه من! و حتی به ما سمت های رهبری در آینده نزدیک، حتی در حزب پیشتاز کارگری می دهد، چرا؟ چون که هنوز ما را نشناخته که دنبال پُست و مقام نیستیم. با این پیشنهادها فقط می توان افراد بوروکرات را گول زد و بعد مدعی می شود که در «گرایش» بوروکراسی وجود ندارد. نمی دانم قسم حضرت عباس جناب رازی را قبول کنم یا دم خروس را.

مازیار رازی مدعی می شود که ما نباید قهر می کردیم و می رفتیم و رفتن ما را با رفتن علیرضا بیانی یکی می داند. جلال الخالق! علیرضا بدون گفتن چیزی و ناراحتی از طرف ما رفت و گفت مشکل خانوادگی دارد و رفت ایران زنش را طلاق داد و دوباره از ایران تماس گرفت که می خواهد کار سیاسی کند و برگشت و بعد اسیر اطلاعات شد و همان موقع رفقای ما در ایران کار سیاسی را زمین گذاشتند و بطور کلی ناپدید شدند و رفیق رازی گفت علیرضا به رُزا

جوان بند کرده بود و به همین خاطر مبارزه سیاسی را زمین گذاشت و با رفیق دیگری ازدواج کرده و رفت. این حرف ها چقدر صحت دارد نمی دانم، ولی متأسفانه آن موقع بنا به اطمینانی که به جناب رازی داشتم قبول کردم. ولی حالا مطمئنم این تمام مطلب نبوده و نیست. ما آن موقع سر ساختن حزب پیشتاز کارگری بحث داشتیم که علیرضا مطلبی راجع به آن نوشت و در آن کلی هم بد و بیراه به رازی گفت و وقتی رازی این مقاله را برایم خواند، من به او گفتم که این شخص را یا اکثریتی ها دوره اش کردند و خواسته اند این مقاله را بنویسد یا اطلاعات گرفتند و او را مجبور کردند این مقاله را بنویسد. به او بگو سریع از کشور بیاید بیرون. به دلیل این که شناسائی شده. علیرضا باز رفت تا شش ماه یا شاید هم یک سال با ما تماس نگرفت و وقتی دوباره بازگشت، اول مدتی با رازی تماس گرفت و بعد کم کم به جلسات آمد. حالا رازی، این آمد و رفت علیرضا را با ما یکی می داند. عجباً!

رازی باز هم مدعی است که «این داستان بوروکراسی و در دفاع از دموکراسی، این ها مرتبط به «گرایش» است، اصلاً و مطلقاً ربطی به «احیاء» ندارد، مگر یک مورد، آن هم مورد ناصر است. در مورد آن هم جداگانه صحبت می کنیم». از نظر یک بوروکرات، مبارزه با بوروکراسی واقعاً یک داستان هست مثل نظر رازی که می گوید این مطلب مربوط به «گرایش» می باشد و نمی تواند به «احیاء» ربط داشته باشد. عجباً! چرا به «احیاء» مربوط نمی شود؟ مگر در مورد رفیق ناصر، مسأله به «احیاء» ارتباط ندارد؟ ما می خواهیم مسأله رفیق ناصر که به «احیاء» مربوط است را در «احیاء» حل و فصل کنیم و تمام این ها را نه جداگانه، بلکه در خود جلسات «احیاء» باید بحث کنیم. اما وظیفه ی یک بوروکرات نه باز کردن مسأله، بلکه مخدوش کردن آن

می باشد. مسأله ما فقط بیان این نکته است که شما به بهانه این که روانی است، به رفیق ناصر اجازه دفاع کردن از خودش را به او ندادید و شما به همه چیز با سفسطه جواب می دهید. یعنی در اصل تا بتوانید از جواب دادن به این موضوع طفره بروید و به جای آن ادعا می کنید که اکثریت جمع تصمیم گرفته. این اکثریت جمع، طبق گفته ی خودتان هشت نفر رأی مثبت دادند و دو نفر مخالف و یک نفر ممتنع و من هم -به دلیل این که این اکثریت نمی تواند چنین تصمیمی بگیرد. یعنی اگر اکثریت دموکراسی کارگری را زیر پا بگذارد یعنی خود را به انحطاط کشیده است- اصلاً در رأی گیری شرکت نکردم. همین! ما مارکسیست ها یاد گرفته ایم که حرف و یا رأی هر اکثریتی را قبول نکنیم. وقتی به طرف اکثریت سر خم می کنیم که آن اکثریت محق باشد. یک بوروکرات حتماً می خواهد مسأله را سربسته و جداگانه حل کند. برعکس ما مارکسیست ها مطلب را همان جا بحث و باز می کنیم که آنجا اتفاق افتاده نه در محیط یا مکانی دیگر.

مازیار رازی باز مدعی است که: «این ها بحث های یک سازمان دموکراتیک هستش و هیچ سازمانی دموکراتیک تر از گروه ما هیچ جا این رفقا پیدا نخواهند کرد.» شما شاید بوروکراتیک تر از دیگران نباشید ولی خود شما یک تشکیلات بوروکراتیک هستید و اعمالتان گویای همین حقیقت است. و با این صحبت تان ما یک راه بیش تر نداریم یا بد و یا بدتر! عجباً

در جای دیگری رازی ادعا می کند که «در درون ما بوروکراسی وجود ندارد. افرادی هستند که مرتکب اشتباهاتی می شوند اما در مجموع ما بوروکراسی نداریم و در درون تشکیلات ما همه چیز کاملاً دموکراتیک است و این بحث به اصطلاح اصولاً یک بحث کاذبی هستش» در این جا حق به جانب

مازیار رازی می باشد به دلیل این که وقتی یک تشکیلات را بوروکرات ها تشکیل بدهند و غیر بوروکرات ها را یا وادار به فرار کنند و یا تن دادن به این بوروکراسی و دیگر همه در آن تشکل احساس این را داشته باشند که کاملاً دموکراتیک است و مخصوصاً هم از طرف رهبری که دیگر همه چیز بر وفق مراد است و از غیر بوروکرات ها هم بخواهیم تک تک هر آهنگی که ما نواختیم برقصند. واقعا که!

باز جناب رازی می گوید که « برای پیشبرد حتی ساختن همین کمیسیون کنترل نظارت، اصلاً در اساسنامه مان هستش. چیز جدیدی نیست. توی اساسنامه ما هست». کمیسینی که رازی از آن صحبت می کند برای این است که در پایه ها کسی با کسی مسئله دارد که نمی تواند حل کند و این مسئله به وسیله ی کمیسیون کنترل نظارت و یا کمیسیون تحقیق انجام می گیرد و نتیجه به اضافه ی پیشنهاد کمیسیون به کنگره داده می شود و کنگره راجع به آن تصمیم می گیرد. ولی اگر کسی الان مطالب ما را تا به این جا خوانده باشد، دقیقاً می فهمد که ما چه می گوئیم. ولی چرا جناب رازی این را نمی فهمد، دقیقاً به خاطر بوروکرات بودنش، نباید بفهمد تا بتواند مسئله را مخدوش کند؛ تا کسی نفهمد ما چه می خواستیم و یا می خواهیم. همان رفیق پاشا در جلسه اولی که آمد از خیلی چیزها شاید سر در نیاورد ولی یک چیز را سریع گرفت ولی گفت حرف های یاشار آذری را فهمیدم و سوال اش را از جناب رازی کرد و گفت: «ولی این کمیسیون کنترل که رفیق رازی می گوئید در اکثر تشکیلات ها هست و همیشه طرف رهبری را می گیرد». هر چند، رازی چند روز بعد که صحبت کردیم به دروغ، عکس این را ادعا کرد، ولی سخنان رفیق پاشا در بالا موجود است و کذب بودن ادعاهای جناب رازی را نشان می دهد. این از فهم جناب

رازی خارج است که این کمیسیونی که ما می‌گوییم اعضاء و رهبری اش را کسانی تشکیل می‌دهند که مورد ستم رهبری حزب یا تشکل قرار گرفته‌اند و چنین کمیسیونی تا به حال در هیچ تشکلی وجود خارجی نداشته و ندارد و این کمیسیون مؤلفه پنجم ما بود برای این که بوروکراسی درونی تشکل یا حزب تحت کنترل در آید و رهبری از کسانی تشکیل شود که نه ۹۹ درصد بلکه ۱۰۰ درصد بخواهند علیه بوروکراسی مبارزه کنند و اول خودشان به آن آگاه می‌شوند و بعد کل تشکل یا حزب را در این مبارزه آگاه می‌کنند. ما وقتی معتقدیم که از یک سرمایه دار نمی‌توان انتظار مبارزه علیه سرمایه داری را داشت، به همان نحو هم نمی‌توان از یک بوروکرات انتظار مبارزه علیه بوروکراسی را داشت. یکی دیگر از دروغ‌های جناب رازی این است که: «این را شش ماه پیش بدون این که اصلاً از گروه خارج شوید می‌توانستید همان‌جا مطرح بکنید. آن کار را نکردید، آمدید بیرون و بعد آن وقت یک سلسله مسائل دیگری پیش آمد؛ یک جرقه ای یک فردی مثل ناصر زد و تمام این داستان‌ها به شکل کاذبی سر مسئله‌ی علیه بوروکراسی و دفاع از دموکراسی زیر لوای این، آن هم با متدهای اشتباه، با متدهایی که می‌توانست اولاً تمام این بحث‌ها در درون رفقای «گرایش» مطرح بشود و «احیاء» را درش دخالت نمی‌دادیم و به دلیل این که برخورد اشتباه کردید، «احیاء» عملاً از هم پاشید. می‌دانید الان دیگر کسی نیست، می‌بینید ما به کسی نگفتیم نیاید، خودشان رفتند بیرون.» شش ماه پیش ما می‌توانستیم در «گرایش» این بحث را بکنیم؟ اولاً شش ماه پیش من هر صحبتی می‌کردم تقریباً همه رفقا طرف رهبری را می‌گرفتند و من صحبت‌هایی را کردم ولی چون کسی طرفداری از صحبت‌های من نمی‌کرد به صحبت‌های خودم شک کرده بودم،

اما وقتی از این تشکل فرار کردم بیرون بود که داستان شروع شد؛ رهبری متمرکز شد روی کسان دیگر و وقتی من از موضوع آن ها مطلع شدم تازه آن موقع بود که مرا به فکر کردن وا داشت و رفته رفته در عمل، من و دیگر رفقا به آن رسیدیم و این را مثل آن ها از آستینمان در نیاوردیم، بلکه شرایط عینی این را به ما تحمیل کرد. باز یک بوروکرات مثل جناب رازی سعی دارد که با زرنگی تمام این کاسه کوزه ها را سر ما بریزد و به دروغ باز مدعی می شود که «احیاء» را عملاً ما از هم پاشیدیم، به دلیل استفاده از متدهای اشتباه! جالب است! اول یک اطاق باز می کنند و همه را آن جا می برند و ما را در اطاق قبلی زندانی می کنند تا کسی صدای ما را نشنود و بعد همان جا با ما به دادوستد می پردازند و بعد می گویند که چرا مطالب را نوشتید و در صفحه ی «احیاء» گذاشتید؟ آیا تمام این کارهای این ها بی پرنسیبی است یا کارهای ما که گفتار درباره این کارهاست؟ و ادعا می کنند که ما به کسی نگفتیم که نیاید، خودشان نیامده اند! وقاحت هم حدی دارد و انتظار دارند پیشروان طبقه ی کارگر به آن ها اطمینان کنند.

جناب رازی باز ادعای دیگری مطرح می کند: «ولی الان می گویند ما دیگر حاضر نیستیم برگردیم به این اطاق «احیاء». با این نامه های شخصی که ایشان نوشته، ما دیگر حاضر نیستیم اصولاً صحبت کنیم. یک چنین حالتی، خوب نتیجه ی عکس گذاشت دیگر! یعنی روش اشتباه بود. این روش برخورد و حالا این سندها عملاً علنی شده، یعنی در همین اطاق «احیاء» که رفیق یاشار چیزی می گذارد خوب آشنائی ندارد، ناآشنا هست به مسائل تشکیلاتی، نمی داند چطوری برخورد بکند» باز این جا جناب رازی بوروکرات بودن خودش را به نمایش می گذارد. یعنی اوضاع را طبق خواست خودش تغییر

می دهد، نه آن طور که هستش. اولاً این تعداد که حاضر نیستند برگردند به اتاق «احیاء» دروغ است چون که رازی طبق اصول یک بوروکرات یک اتاق دزدکی یا یواشکی به سبک ایرانی ساخته و همه را به آن جا دعوت می کند تا عیب هایشان استتار شده باشد، دوماً همان طور که خودشان اعلام کردند هشت نفر به اضافه یک ممتنع و منهای سه نفری که ما بودیم در آن اتاق هستند تا حالا هم شاید یکی دو نفر کم و زیاد شده باشد و از آن جایی که اکثریت را گرایش جناب رازی تشکیل می داد، نشان داده می شود که متد ما اشتباه بوده و به عکس خودش تبدیل شده. یعنی به آن ها گفته شده که امروز در اتاق «احیاء» جلسه هست و هر کسی بخواهد می تواند بیاید! این دروغشان هم باز از طریق رفیقی که می خواست وارد اتاق شود ولی با ممانعت رازی مواجه شد و تکستی برای آن رفیق نوشت و جناب رازی مانع ورود این رفیق شد، روشن گردید. او در این جا به احماق بودن من استناد می کند که او [منظور من است] به دلیل این که با مسائل تشکیلاتی ناآشنا هست و نمی داند چطوری برخورد کند این اسناد و نامه های شخصی که نوشته و در صفحه فیسبوک «احیاء» قرار داده باعث شده که بقیه رفقای «گرایش» هم حاضر نباشند در این جلسات شرکت کنند. اولاً این ها نامه های شخصی نبود، مگر این که شما یا کور باشید و یا یک بوروکرات که اسم زیر آن اسناد را نبینید که نوشته «کمیسئون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری» و یا به قول بوروکرات ها "نامه های شخصی"، دوماً حتی اگر کل آن هشت نفر مثل شما حرف های ما را قبول نکنند و همان طور که قبلاً با بی اعتنائی برخورد می کردید، حالا با برچسب زدن «مسائل شخصی» و یا «باندبازی»، بتوانید خود را خلاص کنید، باز هم دلیل بر بی مورد بودن عقاید ما نبوده و نیست. این

که من را متهم می کنید، هر چند به دلیل بوروکرات بودن تان و حتی به خود اجازه نمی دهید که «کمیسیون مبارزه با بوروکراسی» را مورد خطاب قرار دهید، انگار کور هستید که از طرف یک کمیسیون نوشته شده و مرا نادان فرض کرده و باز آدرس عوضی به دیگران می دهید. حالا چه کسی نادان است و کار تشکیلاتی را نمی داند، من و یا شما؟ وقتی جلو دهان کسی گرفته شد مطلب را نوشته و در صفحه فیسبوک «احیاء» قرار می دهد، حالا شما از این کار خوشتان بیاید و یا نیاید! این یکی از اصول پرنسیپ مارکسیستی است که اگر نگذارند حرفتان را بزنید باید آن را به صورت نوشتاری در بیاورید تا تمام تشکیلات از آن بهره مند شود و به همین خاطر نه من، بلکه کمیسیون تصمیم گرفت آن را در فیسبوک «احیاء» قرار بدهد تا دیگران را از این مسأله آگاه کند و اگر کسی توانسته از این کار استفاده و یا سوءاستفاده بکند مسئول این کار خود شما می باشید. شما، یعنی کل «گرایش» و در رأس اش «شورای دبیری» آن می باشد که مسئول خفه کردن ما در «گرایش» و «احیاء» بودند که در نتیجه باعث بیرون دادن آن مطالب اول درون «احیاء» و بعد بیرون آمدن ما از آن جمع شد و سپس به انشعاب ما از «گرایش» انجامید. انسان وقتی انشعاب می کند که کاملاً قطع امید کند و آن روز ما واقعاً از هر دو «گرایش» و «احیاء» قطع امید کردیم.

رفیق سعید صادقی: چون بحث های من ضبط نشده و من حالا آن چه که فعلاً دارم را در این کمیسیون می خواهم بگویم. مازیار رازی می گوید که من بهتر است بروم به این جریاناتی که مثلاً در کردستان هستند ببینم و طرز کار آن ها را از نزدیک ببینم. اتفاقاً من هم در گذشته، یعنی پیش از پیوستن به «گرایش» و چه حالا که از «گرایش» بیرون آمده ام با این جریانات که به عقیده

ایشان بوروکرات هستند تماس داشته و دارم و برخلاف مقایسات ایشان که بر اساس اتفاقات تاریخی در گذشته بین این جریانات بوده و آن ها را متهم به درگیری با مخالفان و «اعدام مخالفان خود» می کنند، روابط داخلی این جریانات بسیار دوستانه و رفقانه و بدون فشارهای بوروکراتیک می باشد و بر خلاف گرایش مارکسیست های انقلابی، در میان آن ها رئیس و مرئوسی وجود ندارد و اشخاص بر اساس تعهد و وظیفه ای که به آن ها محول می شود، رفیقانه در کنار هم کارها را رتق و فتق می کنند. برعکس در گرایش مارکسیست های انقلابی است که باعث می شود مازیار رازی یا علیرضا بیانی به خود اجازه بدهد، در مقام رهبری، به رفقای کارگر هر گونه توهین و افتزایی را وارد کند. تنها چیزی که در گرایش مارکسیست های انقلابی ارزشی ندارد، کار رفقای کارگر است که با زحمات فراوان خود باعث پیشبرد جلسات، آکسیون ها، تظاهرات و کنفرانس ها و تمام کارهای عملی «گرایش» در دو الی سه دهه گذشته شده اند. این همه زحمات این رفقا با اولین ندای اعتراض به رهبری در گلو خفه می شود و همان «اعدام»ی که خود مازیار رازی از آن در جریانات دیگر یاد می کند، در «گرایش» اتفاق می افتد و در واقع صدای این رفقا خفه می شود. به عبارت دیگر، جاه طلبانه تر، خودخواهانه تر و بوروکراتیک تر از این، در جریانی نمی تواند وجود داشته باشد که صدای رفقای مخالف خود را در گلو خفه بکند. چنین چیزی را من در طول بیست سال گذشته در هیچ جریان دیگری که با آن رابطه داشته ام، مشاهده نکرده ام.

مازیار رازی می گوید که رفیق یاشار «آشنایی به کار تشکیلاتی ندارد» و در واقع نمی فهمد که چکار می کند. اتفاقاً برعکس، رفیق یاشار و یا خود من، ما کار تشکیلاتی زیاد کرده ایم. رفیق یاشار اتفاقاً درست عمل کرد زیرا که اگر

مسئله به «گرایش» مربوط می شد که اصلاً نمی گذاشتند در «گرایش» نفس بکشد. دوم این که مسئله مربوط به «احیا» می شد و باید در خود جلسات «احیا» مطرح می گردید. مسئله همان طوری که مازیار هم گفت بر سر رفیق ناصر بود و موضوع رفیق ناصر هم به «احیا» مربوط بود، چون در جلسه «احیا» اتفاق افتاده بود و در آن جا بود که او توانست تا حدودی بحث و انتقاد خود و ما را مطرح کند، چون افراد دیگری به غیر اعضای «گرایش» حضور داشتند. البته عملاً حتی در همان جلسه هم جلوی حرف ما را رئیس جلسه گرفت و بعد هم اطاق را بست، علیرغم حضور آن هایی که عضو «گرایش» نبودند. پس موضوع بر سر مسئله شخصی و مسائل «گرایش» نبود، بر خلاف آن چه که مازیار رازی می گوید.

رفیق یاشار آذری: بعد از صحبت های من نوبت به مراد شیرین رسید:
«این مسئله اصلی است الان، انواع اقسام اتفاقات قبلاً افتاده هم از لحاظ این که چه چیزی گفته شده و لحنی که گفته شده و حالا خوب در وضعیتی نیستیم که برویم و یک دگمه ای فشار بدهیم تا این ها خنثی بشود این ها شده دیگر.»
ولی مسئله این است که شما سه تا حالا می خواهید به عنوان یک عده ای سه نفره یا با ناصر، یا سه نفر جدا جدا تصمیم تان را بگیرید، که آینده ی سیاسی تان را چکار بکنید و اگر در رابطه با «احیاء» است چگونه است و اگر در رابطه با «گرایش» هست، چگونه است و این را هم باید خوب واقف باشید که یک پروسه ای هست یعنی حتی اگر فردا هم اگر همه افراد بگویند که این افراد می توانند بیایند تو، طول خواهد کشید برای این که زود خواهد بود که یک سری کارها بکنند که بعضی چیزها را خنثی بکند؛ طول خواهد کشید. مسئله یکی، دو ماه نخواهد بود و این را هم از حالا باید بدانید و تصمیمی را

هم که می‌گیرید این جور نیست که خوب حالا چهار تا کار به من رجوع شد و من آن‌ها را انجام داده‌ام و چرا من را راه نمی‌دهید و یک سری اتفاقات افتاده که این کار طول خواهد کشید که بتوانیم این‌ها را کنار بگذاریم و از آن عبور کنیم و فرای آن‌ها برویم.

به نظر من مشکلی که شما سه نفر دارید این است که ما برای مدتی طولانی به دلیل این که حالا در اصل وضعیت مان در رابطه با جنبش کارگری که در داخل بوده، نه این که واقف نبودیم، تا حد زیادی روابط مان محفلی بوده و خیلی چیزها هم به یک نحوی شخصی بود و خانواده‌ها هم دیگر را می‌شناسند و این جور چیزهاست که در این رابطه مشکل نداریم و مسأله‌ای نیست ولی این‌ها تا حد زیادی قاطی شده بودند با مسائل سیاسی بلکه در بعضی موارد می‌شود گفت که الویت هم پیدا کرده بودند و این یک مسأله‌ای هست که باید در آینده خیلی رویش همه مان تأکید بیش تری داشته باشیم و خیلی روشن تر باشیم در موردشان، چون که افراد جدیدی خواهند آمد و وقتی هم که شما اگر بتوانید ملحق بشوید به «گرایش» [دقت کنید این فرد به یک کلمه از حرف های رفیق یاشار در بالا توجه نکرده است - رفیق سارا] دیگر مثل قبل نخواهد بود، چون که افراد جدیدی خواهند بود و آن‌ها روابطی که ما با شما سابق داشتیم نخواهند داشت. صرفاً براساس کاری که می‌کنید یعنی سطح فعالیت و درگیری تان را افراد نگاه خواهند کرد و مواضعی که می‌گیرید و کارهایی که می‌کنید و این را هم باید در نظر داشته باشید که مثل سابق نیست و مسأله‌ی درگیری و این‌ها مرتب بالا خواهد رفت [مثلاً معروفی که می‌گوید تو که لالایی بلدی چرا خوابت نمی‌برد - رفیق سارا].

در هر صورت تصمیم با خودتان است و بعد به ما اطلاع بدهید تا ما هم ببینیم این تصمیم شما مورد قبول ما هست یا نه و به نظر من مشکلاتی هم که دارید در اصل از همین یعنی منشاء اش هست که مازیار سه تا ایراد گرفت و ریشه ی همه ی این ها یکی بوده که مسأله سیاسی و شخصی را قاطی کردید و مسأله «احیاء» و «گرایش» را خوب از هم جدا نکردید یعنی به عنوان یک فرد سیاسی همین جوری آدم نمی گذارد برود. انواع اقسام مشکلات، مشکلاتی که من با مازیار داشتم و یا خطی که سر مجلس مؤسسان داریم و یا هر چیزی که هست، آدم باید با صبر و حوصله موضع خودش را حتی اگر در اقلیت یک نفره هم قرار بگیرد، باید بالاخره به آن چیزی که واقعاً اعتقاد دارد به عنوان یک اصل سیاسی ازش دفاع بکند و کم کم با صبر و حوصله چیز بکند و این یک تمرین است برای آینده، چون که فشارهایی که در چند ماه اخیر یا چند سال اخیر و مشکلاتی که بوده این ها همه شان خیلی کوچک هستند در مقایسه با فشارها و مشکلاتی که ما چند سال آینده در وسط انقلاب شاید داشته باشیم و یا اگر افراد با یک لحن تند و من هم بهیچوجه همه ی حرف هائی که علیرضا و آرام به نحوی زده، بهیچوجه دفاع نمی کنم و این ها را باید در چهارچوب کل کارهائی که دارد در تشکیلات اتفاق می افتد نگاه کنیم و فردا و پس فردا خیلی چیزهای شدیدتر از این وسط کارهایمان در ایران می تواند برای ما پیش بیاید و اگر یکی از ما از حالا پوست سیاسی اش را کلفت نتواند بکند، نمی تواند این ها را متحمل بشود و وسط انقلاب شما تصور کنید این کارهائی که شما می کردید، حالا شاید خوشتان نیاید ولی به نظر من شما آلت دست ناصر شدید و شما فکر این را بکنید که وضعیت انقلابی شما رفتید آنجا و این نوع مسائل را در نشریه ی بورژوائی بگویند که علیرضا پول گرفت و

نداد و فلان شد و بهمان شد. این کار را کرد و این جور کرد و من حالا نمی‌خواهم وارد این طور چیزها بشوم ولی می‌گویم شما حالا در هر موقعیتی و در هر زمانی که آمدید خواستید و برگشتید این را هم باید در نظر داشته باشید که انواع اقسام افراد از هم مازیار و ما انواع اقسام کمبودهائی داریم که بالاخره افرادی هستیم که در این جامعه ی سرمایه داری تعلیم دیدیم. انواع اقسام افراد هستند که مثلاً خیلی چیزهای ابتدائی را می‌بیند، رهبر فلان گروه را می‌بیند که مثلاً یک زنی آمد و یک حرف سکسی برایش زد و این را در IMT دیدم که البته خوب گروه چیزی است. این نوع مسائل خواهد بود و ما باید مسأله ی کلیت این افراد را که درگیر هستند، ببینیم؛ نه اینکه این جوری نشست و برخاست کرد و اون یکی، این جوری حرف زد. خوب این ها را آدم می‌بیند دارد یک کار اشتباهی رخ می‌دهد. باید بجنگد سرش. نه این که بگذارد برود. بعد بیرون از آن تشکیلات بیاید مشکلات آن تشکیلات را بیان بکند و خوب معلوم است ساختاری برایش وجود ندارد. یعنی اگر تو بیرون هستی خوب رفتی دیگر و اگر مشکلاتی داشتی در مورد تشکیلات باید در درون تشکیلات عنوان می‌کردی و اگر تشکیلات نمی‌گذاشت که تو حرف بزنی، این را باید دنبال بکنی و انواع اقسام کانال ها، و این را هم مازیار واقعاً درست می‌گوید که تشکیلاتی نیست که بیش تر از ما بگذارد یکی حرف اش را بزند و کسی که این کار را می‌کند، باید پشت کارش را داشته باشد و باید تا حدی خودش، خودش را جدی بگیرد. رفتید بیرون این چیزها را کردید و بیرون هم چیز دیگر برایتان نبوده و آن «احیاء» بود و باز هم آمدید «احیاء» و «گرایش» را با هم قاطی کردید و یک عده را هم این وسط گنج کردید و یک عده هم کاملاً زده شدند از این جلسه و گذاشتن رفتند. حالا شما هم می‌آیید

می گویند که شما «احیاء» را بستید و یک «احیاء» دیگر باز کردید. خوب یک عده نمی خواهند با شما چیز بکنند و شما را در عمل دیدند. ما چکار بکنیم؟ با زور بگوییم که این ها بیایند با شما بنشینند بحث بکنند؟ خوب نمی خواهند دیگر! با زور که نمی شود. در هر صورت شما به نظر من الآن وقت اش رسیده که یک بار برای همیشه برای این که من شخصاً دیگر هر چیزی هم حد و حساب دارد دیگر، من یک همچنین بلبشونی ندیده بودم. من از سن ۱۶ سالگی دارم فعالیت سیاسی می کنم همه تان هم می دانید و از سن ۲۱ سالگی به عنوان یک تروتسکیست. من توی عمرم همچنین علمشنگه ای سر هیچ و پوچ ندیده بودم، واقعاً سر هیچ و پوچ.

اگر یکی سر یک موضع مشخصی نمی داند سر شوروی یا چیزی می گیرد و سر آن به سر هم می کوبند و سر آن گرایش ایجاد می شود و نمی داند نشریه علنی دارند و فتن و فشکاری نمی داند می گویند اموال را تقسیم بکنیم و این طور چیزها آره. این را لااقل آدم می فهمد می گوید اوکی. این ها به طور بوروکراتیک این مسأله را حل کردند ولی خوب یک اساسی داشت، این چیزهایی که شما کردید، علمشنگه یا نمی داند جنجالی که کردید نمی داند نوشتن و توی فیسبوک گذاشتن یک جانی که دست انواع اقسام افراد بیفتد و واقعاً سر هیچ و پوچ من ندیده بودم و شما به نظر من به یک مقطعی رسیده اید باید یک بار برای همیشه تصمیم خودتان را بگیرید که می خواهید این عمر سیاسی که برایتان مانده چکار بکنید، می خواهید همین جوری خودتان را کش بدهید یا یک کار جدی بکنید و آن هم به عنوان یک فردی که دارید کار مثبت می کنید.»

رفیق یاشار آدری: در این جا، رفیق سارا قاضی این طور جواب می دهد:

«رفیق مراد برای دهمین یا صدمین بار تکرار می کنیم ما مسائل «گرایش» را تو «احیاء» نیاوردیم! شما مسائل «گرایش» را تو «احیاء» آوردید، بخصوص زمانی که مسائل شخصی رفیق ناصر را که عضو مشورتی «گرایش» بود در «احیاء» مطرح کردید! یعنی نیامدن رفیق ناصر به «احیاء» ریشه اش در مواضعی بود که رفیق رازی گرفته بود در مورد رفیق ناصر و در نتیجه رفیق ناصر به «احیاء» راه داده نشد [که بتواند از خودش دفاع کند] و بر اساس همین مواضع یک شخصی مثل علیرضا آمد تمام مسائل شخصی او را برای همه در جلسه «احیا» مطرح کرد و حالا شما دارید قضاوت می کنید که رفیق ناصر روانی است و آن را عنوان می کنید. آیا علیرضا و شما که آن را تأیید می کنید روانی هستید یا رفیق ناصر؟ پس این را دوباره حقه ی ما نکنید که ما مسائل «گرایش» را تو «احیاء» آوردیم.

در رابطه با مبارزه در «گرایش» اگر شما بروید تمام نوشته های فیسبوک را یک بار با دقت بخوانید، می بینید که من با رفیق رازی حرف زدم و به او گفتم که شما می گوئید شلوغ نکنید، به کی دارید این حرف را می زنید؟ من فقط از شما خواستم زمان کافی بدهید تا بحث کنیم، همین. از آنجا به بعد علیرضا سکان را به دستش گرفت و من در هیچ کدام از مواردی که این ها [علیرضا و آرام] این حرف ها را زدند، جواب ندادم تا وقتی که کار به جایی رسید که حتی آرام هم هر چه از دهن اش در آمد گفت و من همان موقع برگشتم باز خطاب به مازیار گفتم رفیق رازی چرا ساکت نیستی؟ در این مورد باید تو موضع بگیری! تو باید بیایی موضع خودت را مشخص کنی؟ من اصلاً نه به علیرضا کار داشتم و نه به آرام. اصلاً برای من فرقی نمی کرد که

علیرضا بگوید قربانت بروم یا به من بگوید تو با بکتاش برای من فرقی نداری. این دو تا حرفش، چه حرف ده سال پیش اش به من، چه حرف دو ماه پیش اش که گفت به من که تو با بکتاش برای من فرقی نداری و تو هم مثل بکتاشی. هیچ ارزشی نداشت! هیچ گونه در کار من در «گرایش» اثر نمی گذاشت. فحش ها و توهین های شخصی آرام هم همین طور. جایی که من از «گرایش» آدم بیرون، در نتیجه موضع گیری مازیار و بعد هم رفیق مراد شیرین، موضع گیری شخص خود شما بود! شما کسانی بودید که نیامدید بگویند که بر چه اساسی این حرف ها پیش آمده! بگذار این ها حرف هایشان را بزنند ببینیم چه است! ما یک کلمه گفتیم بابا [رفیق] توی پانزده دقیقه نمی شود راجب به آن ها [مسائل سمینار] صحبت کرد. مازیار در جواب من نوشت که ما بحث کردیم، همه رفقا نظرشان را دادند. از آن نظرها ما گزارش می دهیم. اگر توی آن گزارش صحبت های تو نبود، آن موقع تو می توانی بیایی وقت بگیری و صحبت بکنی. ما هرگز چنین حرفی را در «گرایش» نزده بودیم و نداشتیم! علیرضا اصلاً حرفی از خودش ندارد که بزند؛ غیر از آن چیزهایی که مازیار می گوید را میلیون دفعه تکرار می کند. من چرا توی «احیاء» اصلاً توی بحث ها شرکت نمی کردم؟! برای این که علیرضا مخ من را می خورد از بس که مسائل را تکرار می کرد! همان حرف هائی که مازیار ده سال پیش زده، توی تمام بحث هایش همین روش را دارد. از خودش چیزی ندارد که بگوید. در نتیجه من موضع ام بخصوص نسبت به شما دو رفیق بود. برای خاطر این که من خط «گرایش» را از شما می دیدم. نه از علیرضا یا آرام. شما نخواستید. یعنی شما وقتی که از آلمان می آمدید این قدر پیش داوری داشتید که چون دو نفر قبلاً از بتی انتقاد کرده بودند، شما از ترس این

که مبادا من هم به بتی انتقاد داشته باشم و بتی برنجد و کسانی که از ایران آورده و به شما وصل کرده، آن موقع همه ی آن ها بگذارند بروند، شما جلو دهان من را گرفتید و آن برخوردی را کردید که رفیق مازیار کرد و ما هم در این کمیسیون بهیچوجه انتقاد سیاسی نکردیم برای این که در این خط سیاسی که شما دارید پیش می برید ما هم با شما بودیم و خط سیاسی ما هم بود؛ ما از آن هنوز هم دفاع می کنیم. ما به خط سیاسی کار نداریم. ما می گوییم شماها دارید برخوردهای بوروکراتیک وحشتناکی می کنید و اجازه می دهید که در درون «گرایش» یک خط بوروکراتیک استالینیستی رشد پیدا بکند و ... من می بینم که اگر مازیار نباشد، علیرضا به همراه آرام و بتی و فرامرز خط را می کشند بطرف استالینیزم! من این را دارم می بینم. من دلم برای این می سوزد. به قول معروف، حالا گور پدر من؛ من حالا چقدر زحمت کشیدم یا نکشیدم [مهم نیست]. به قول رازی که لینک نوارش را برای ما گذاشته، آنجایی که می گوید کسانی که عضو هستند در «گرایش» بروند آب خنگ بخورند: یکی مریض است، یکی دکتر باید برود، یکی مرخصی تابستانی اش را می رود، یکی کار می کند. و... آن هائی که کادرند، آن ها کسانی هستند که دارند کار می کنند و ما با آن ها کار داریم. یعنی چه؟ رفیق رازی ما را دارد نگه می داره به عنوان ابزار، یعنی مائی که عضو هستیم، مائی که داریم آب خنگ می خوریم و بقیه دارند زحمت می کشند، به ما احتیاج دارند به عنوان ابزار، مثلا حضور داشته باشیم یعنی به عنوان سیاهی لشکر. البته یک مقدار بیش تر از سیاهی لشکر! بالاخره ما کار هم می کنیم دیگر! مازیار چند وقت پیش به من گفت کارهایت را بگذار زمین، بیا کارهای نشریه را دنبال کن که آرام بتواند برود دنبال کارهای داخلیش. اما در همین حین، چون من عضو

نیاوردم که به «گرایش» پیوند من دیگر برای خودم دارم آب خنک می خورم. این مهم نیست که من از ده صبح تا یک و دو نصف شب، سعی می کنم که اخبار دنیا را دنبال کنم که مطالب مناسب برای میلیتانت فراهم بکنم. این از نظر رفیق رازی ارزشی ندارد! مهم این است که بتی [شوهرش را] عضو آورده من نیاوردم!

بعدش هم بعد از این همه سال که با من کار کردید، شما چطور به خودتان اجازه دادید که این تصور را بکنید که من حالا می خواهم بیایم بتی را بگویم؟! چرا شما باید چنین تصویری بکنید که من به بتی حسادت می کنم؟! اصلاً من کجا و بتی کجا؟! بتی حتی دست چپ و راست اش را هم نمی شناسد. من هیچ وقت خواهان نشستن در «شورای دبیری» «گرایش» نبودم. چرا نبودم به خاطر این که من از وضعیت جسمانی خودم آگاهم. ... حالا این در دورانی است که قسمتی از آن را هم با شما بودم ...، یعنی دیگر نتوانستم بیش تر ... بیرون بمانم و نیایم و گفتم بالاخره هر کاری از دستم بر بیاید می کنم. بالاخره بهتر از هیچ است. ولی رفیق مازیار اصلاً به این هم اعتقاد ندارد، برای این که می گفت که چند تا جوان انقلابی بیایند، شماها که این طوری کار می کنید، به تدریج شماها کنار گذاشته می شوید! حالا ما کنار گذاشته شده ایم. اما نه به صورت اصولی؛ نه زمانی که ما به قول سعید سیاهی لشکریم، بلکه زمانی که ما داریم کمک تان می کنیم، از این ور آن کاری که من از دستم برمی آید یا سعید و یاشار اونور کارهایی که از دستشان برمی آید برای سمینار! شما همه ی این ها را ریختید توی جوی آب. علیرضا هر چه فحش دلش می خواهد بدهد. من اصلاً برای او ارزشی قائل نیستم که بخواهم جوابش را بدهم. ولی علیرضا هم هیچ موقع عضو نگرفت. ناصر هم خودش آمد.

علیرضا حتی عرضه ی این را نداشت که ناصر را بسازد. یک کلمه نتوانسته به ناصر یاد بدهد. ناصر دو سالی که در «گرایش» بود چیزی یاد نگرفت. مسئول این کار کی است؟ اول علیرضا و بعدش هم مازیار رازی!

بعدش هم رفقای تان می آیند و می گویند اگر این ها در «گرایش» باشند ما بیرون می روییم و رفیق رازی و مراد شیرین نمی آیند بگویند که اصلاً به شما چه ارتباطی دارد؟! شما به چه حقی این حرف را می زنید؟! «گرایش» جای مبارزه نظرات است. چرا نمی گذارید که بیایند حرفشان را بزنند! به جای آن، شما آن ها را پروبال می دهید! الان این کمیسیون نگرانی اش این نیست که به سر ما شخصاً چه آمده. نگرانی ما این است که فردا این خط به کجا می کشد؟! همین ... [کارگر زندانی] نمی تواند تشخیص بدهد که این خط واقعاً یک خط سوسیالیستی انقلابی تروتسکیستی است یا خط استالینیستی. این را تشخیص نخواهد داد چرا؟ به خاطر این که با تمام وجود دارد گوش می کند به این حرف ها، همان کاری که ما با رفیق رازی کردیم. حالا باز رفیق رازی دارد ما را دعوت به کارهای محفلی می کند و می گوید من با شما تک تک کار می کنم! یعنی چه؟ با ما برای چه می خواهی تک تک کار بکنی؟ چرا نمی آیی توی جمع ما با ما کار بکنی یا چرا به آن جمع تان نمی گویی بابا [رفقا] توی یک جمع مثل «احیاء» آدم های مختلف با نظرات مختلف حق دارند بیانند. شما ظرفیت این را ندارید که یک انتقاد را بشنوید. به جایش «دعوا است که نباید راه می افتاد، ولی خوب افتاده»؟ باعث اش علیرضا بود. شما اصلاً متوجه نشدید بحث جلسه ی دوم رفیق یاشار چه بود. ازش صراحتاً پرسید، یاشار داشت نشان می داد که اگر تروتسکیست ها هم به این روشی که تا حالا داشتند ادامه بدهند می افتند توی دام استالینیزم و نقداً هم افتاده اند توی دام

استالینیزم. رفیق رازی می گوید که نه این طوری نیست، توی حزب بلشویک هم لنین گفتش یکی از کادرهايشان هم زنش را کتک می زد. [رفیق] آن یک قرن پیش بود! امروز اگر یارو بزند توی گوش زنش، باید ما بزنیم توی گوش اش. الان دیگر دوره ای نیست که [یک فعال سیاسی انقلابی کارگر، برای مثال] بزند توی گوش زنش. اگر چنین کاری بکند باید یکی آن جا باشد و این را بهش بگوید. چنین شخصی وقتی می رود رهبری را بگیرد، اگر جلوش را نگیریم و اگر از اول در این مورد اصلاح اش نکنیم، خوب در نهایت او هم می شود یکی مثل استالین.

حتماً نباید چیزهای خیلی بزرگی اتفاق بیفتد تا یکی افکار این طوری پیدا بکند؛ این قدرت طلبی، جاه طلبی است.

بوروکراسی یا منافع مادی دارد و یا منافع جاه طلبی. کسی که توی گوش زنش می زند و توی [رهبری] حزب پیشناز کارگری می خواهد باشد، رفیق مازیار، باید جلوش محکم ایستاد. همان موقع باید جلوش ایستاد. نه این که بگذاریم بعدها. من می گویم تا هستی جلو این طور چیزها را بگیر رفیق مازیار. من دلم برای کارت [کارهایی که تا حالا کردی] می سوزد. جلو این چیزها را بگیر! بگذار سمت بماند که تو مخالف این چیزها بودی. تو در مقابل این چیزها باید بایستی، نه این که ماها را به کارهای محفلی دعوت بکنی! همیشه با ما تک تک صحبت کردی، ببین نتیجه اش به کجا رسید؟ چرا همه اش فکر می کنید که ما از موقعیت جاه طلبی این کار را کردیم؟ مگر چه نصیب ما می شود؟ کسی می آید به ما رأی می دهد؟ یا کسی می آید ما را در مقابل شما قرار می دهد؟ ما نمی خواهیم که در مقابل شما باشیم. ما می خواهیم بگوییم که بابا [رفیق] این خط درسته، ولی این ایرادات هم درش

بوجود آمده؛ آهای مواظب باشید! آهای کارگرهای انقلابی ایران، این طوری نمی شود کار را پیش بُرد! شما اگر از نظر خطی و سیاسی بوروکراتیزم را رد می کنید، باید در کار تشکیلاتی هم بزنند بیرون؛ نشان داده بشود. نه این که در مقابل اش سکوت کنی. چرا یک لحظه شما به خودتان این اجازه را نمی دهید که فکر کنید شاید ما داریم برای زحماتی که شماها ۳۵ سال کشیدید این کار را می کنیم؟! شاید ما نگرانیم؟!... شما فکر می کنید که این برای ما دردناک نیست؟ شما فکر می کنید که درست کردن یک کمیسیون که شما این قدر باهانش مخالفت می کنید کار آسانی است؟! ما سه نفر چه داریم به همدیگر بگوئیم؟ ما غیر از این که بگوئیم ما ۲۵ سال از رفیق رازی و خط «گرایش» حمایت کردیم، چیز دیگری نداریم که بگوئیم. ما چرا می خواهیم علیرضا را بگوئیم؟ برای این نیست که می گوئیم علیرضا تنها کسی نیست که می تواند این کار را بکند، ما داریم می گوئیم که علیرضا به خاطر این که تنها کسی است که دارد این کار را می کند و رهبری هم ازش نه تنها انتقاد نمی کند، بلکه گذاشته اش توی رهبری!

علیرضا فردا خط می سازد توی «گرایش». فردا رفیق مازیار رازی اگر شما و من نباشیم، دیگر رفیق یاشار و رفیق سعید نمی توانند با علیرضا کار بکنند، چون که او دیگر رفته توی باند [رهبری] ساختن حزب پیشتان. ...چرا از این زاویه به مسائل نگاه نمی کنی؟ چرا همه چیز را یک بعدی برخورد می کنی؟»

رفیق یاشار آثری: در این جا من جواب مراد شیرین و مازیار رازی را این طور دادم:

«مراد شیرین چند بار اشاره کرد که ما مسائل خانوادگی و سیاسی را با هم قاطی کرده ایم ولی [برخلاف گفته ی مراد] ما هیچ موقع این دو تا را با

هم قاطی نکرده ایم. کاری که کرده ایم در تدارکات یا کارهای عملی بعضاً از خانواده هایمان هم کمک گرفته ایم. این دلیل به این نیست که ما مسائل خانوادگی را با سیاسی قاطی می کنیم. [و این کاملاً یک بحث انحرافی است]

مسئله دیگری هم که مطرح می کند که «شما آلت دست ناصر شده اید» [که باز کاملاً یک بحث انحرافی است]، رفیق مراد شما فکر می کنید اگر توی حزب کمونیست کارگری چند نفر بلند می شدند و از حق و حقوق رفیق ناصر دفاع می کردند مثل شما این کلمات را تکرار نمی کردند که «شما آلت دست ناصر شده اید»؟ یعنی به خاطر این یک جمله ی شما، ما از حق و حقوق دیگران نباید دفاع کنیم که آلت دست آن ها نشویم! [منطق خوبی دارید به این منطق چه می گویند؟] ما گفتیم که به این شخص باید اجازه بدهید بیاید از خودش دفاع کند و مسئله ی «احیاء» از همین جا شروع شد.

باز مدعی شدید که ما مسائل «احیاء» و «گرایش» را با هم قاطی می کردیم، که جوابش را رفیق سارا گفت. شما رفیق مراد همیشه می آید آن چیزهایی را می گویند که انگار اصلاً گوش ندادید ما چه می گفتیم [انگار سر کامپیوترش نمی نشیند و بعد می آید نظر می دهد] و آن روز هم آمدید گفتید که بوروکراسی را شما نمی توانید از بین ببرید! مگر ما مدعی شدیم که ما بوروکراسی را می توانیم از بین ببریم؟ ما که گفتیم نمی شود از بین برد، ولی باز شما می آید آن چیزهایی که ما گفتیم را می گویند و تکرار می کنید: «این طوری نمی شود آن طوری می شود»، خوب ما هم همان را گفتیم! برخلاف گفته شما مگر ما گفته بودیم؟ اکثر بحث هایتان از این زاویه هست.

دوباره می آید می گویند که شما سر هیچ و پوچ مسائل را کش می دهید! این ها سر هیچ و پوچ نیست! این ها شروع بوروکراسی است. اگر رفیق

رازی توی رهبری نباشد چه کسی در رهبری خواهد بود؟ آیا به غیر از علیرضا و آرام کسی دیگری هم هست؟ خوب همین اشخاص این «گرایش» را کجا می برند؟ داخل «گرایش» چند نفر تروتسکیست و استالینیست داریم؟ دو نفر تروتسکیست دارید و چهار یا شش نفر استالینیست. طبیعی است [که در حرف تروتسکیست و] در عملکرد استالینیستی پیش می رود و این ها هم نشانه هایش است. به همین خاطر داشتیم این را اخطار می دادیم که اگر این [نوع] کمیسیون باشد، جلو این کارها را باید بگیرد و ما با خط سیاسی اش و کارهای عملی «گرایش» و «احیاء» مشکل اساسی نداشتیم. منتها شما چیزهائی را که ما نکردیم، به ما نسبت می دهید. در واقع من هم همان را گفتم که وقتی این اکثریت [کسانی که می خواستند به «گرایش» بیایند] را که قرار بود سه ماه تا شش ماه بیرون بایستند و تروتسکیست بشوند و بعد بیایند داخل، اما وقتی سریعاً می آیند داخل [«گرایش»] این ها در حرف تروتسکیست اند و در عمل هنوز استالینیست هستند. یعنی این اشخاص تروتسکیزم را یاد می گیرند و صحبت می کنند، بدون این که درکش بکنند. [اما این را نمی فهمند که واقعاً تروتسکیزم چیست]

اما سر مشکلات سیاسی، ما همیشه کوتاه آمدیم، سخنرانی هائی که ما در پالتاک می گذاشتیم چند بار من گفتم که می خواهم صحبت کنم ولی شما گفتید که هر بحثی دارم اول باید آن را به صورت مقاله بنویسم بعد می توانم صحبت کنم. حتی دو تا بحث پیشنهاد دادم که می خواهم این ها را صحبت کنم در رابطه با حزب و چیز دیگر را بحث کنم [احزاب تروتسکیست چرا استالینیست عمل می کنند و شما این بهانه را آوردید چون که می دانستید من دست به نوشتن ام خوب نیست]. شما این بهانه را آوردید و من هم از ارائه بحث ام صرف نظر

کردم، هر چند من خودم هم مقصر بودم که نیامدم همان دعوائی که امروز می‌کنم، همان روز بکنم که این بحث را من باید بکنم و متأسفانه همان‌جا کوتاه آمدم و آن بحث را نکردم و یا سر مسأله امپریالیزم که رفیق رازی انجام داد. همان‌جا آمدم گفتم تمام حرف‌های رفیق رازی را قبول دارم منتها یک مرحله هم بیش‌تر است و توضیح دادم که اگر به همین خاطر رفیق رازی سر ایران هم تحلیل‌اش درست از آب در نمی‌آید و بیش‌تر از بیست سال است می‌گوید آی. ال. او. به ایران خواهد آمد و گشایش‌هایی به وجود خواهد آمد و... من این‌ها را زمان احمدی‌نژاد هم گفتم ولی در زمان انتخابات حسن روحانی تأکید کردم که هیچ‌گشایشی به وجود نخواهد آمد و حتی بدتر هم خواهد شد. این را در عمل خواهیم دید! این‌ها اختلافات سیاسی هست ولی سرشان کوتاه می‌آییم. ولی سر این که این همه بیایند توهین و تهمت و افترا بزنند [با گفتن این‌ها مسائل شخصی است مسأله فیصله پیدا نکند] بعد بگویند مسأله‌ای نیست باید ساکت شد.

مؤلفه پنجم هم که ما ازش صحبت می‌کنیم در واقع در حمایت از آن چهار مؤلفه می‌باشد که عملی شود، نه مثل آن کارهایی بشود که ما این‌جا مجبور شدیم بیان کنیم. در واقع بیش‌تر حرف‌های ما سر موضوع بوروکراسی بود نه سر هیچ و پوچ. [البته تمام این‌ها از نظر یک بوروکرات باید هیچ و پوچ باشد!]

رفیق یاشار آنری: پس من از من مازیار رازی این‌طور ادامه داد:
» اوکی رفقا پس همه‌ی صحبت‌ها را کردید دیگر. کماکان همان پیشنهادات من مطرح است. شما رفقا بروید با هم و یا با هر کسی هم می‌خواهید، ناصر یا هر کس دیگر صحبت کنید. این راه حل را بکنید و من دو تا پیشنهاد دادم در

دو حوضه رفیق سارا این هم پیشنهادی نیست که دائمی این طور خواهد شد. مسأله سر این است که وضعیت این طوری شده دیگر! به هر علتی فرض کنید تمام بحث های شما همه درست است، ولی به هر حال وضعیت این طوری شده که یک عده ای با یک عده ی دیگر در «احیاء» و «گرایش» نمی توانند کار بکنند. بنابراین، در این دو سطح من با شما می خواهم کار بکنم. یعنی هم ارتباطات عاطفی هست و هم این که هر جایی که نشستیم و هر ایرادی که به شما گرفتند، گفتم حتی دیروز هم یک جلسه ای بود که با دو، سه نفر صحبت می کردیم گفتم رفیق سارا این همه زحمت کشیده، رفیق یاشار این همه زحمت کشیده و رفیق سعید این همه ویدئو ساخته! خوب این ها همه کمک است. خوب رفقا انجام دادند در گذشته. خوب این ها را نه فراموش می کنم و نه این که یک چیزی است که باید کتمان کرد.

ولی خوب حالا این کدورت پیش آمده و بنابراین، این داستان به جایی بکشد که همه مان و هم زمان با این اختلافات و کدورت هائی که ایجاد شده، یک جریان دیگر که در ارتباط با ساختن حزب دارد جلو می رود و از طرف دیگر هم یک جریان دیگر که خودمان داریم، یعنی گروه خودمان را در کارخانجات و مناطق مختلف با رفقای جوان داریم سازمان می دهیم.

بنابراین، داستان سه تا ضلع دارد: یک ضلع اش خودمانیم که دچار یک نیمه بحران شده ایم که بعضی از رفقا به هر علتی، علت شما هم موجه تقصیر هم از من است. تقصیر من هم است که این اتفاق افتاده و قبول می کنم تقصیر من است چون که به هر حال به عنوان سخن گوی این «گرایش» انتخاب شده ام و به هر حال نقش تعیین کننده داشتم. در نهایت همه چیز تقصیر من

است، نه مشخصاً تقصیر علیرضا است و نه تقصیر شماهاست که برخورد داشتید باهاش.

منتها مسأله ای که هست، این اتفاق افتاده حالا، بنابراین راه حل باید پیدا بکنیم. یکی، راه حل در حوضه ی احیاء مارکسیستی است که پیشنهاد مشخص من حالا نمی خواهم بحث اش را بکنیم بروید حالا راجب اش صحبت کنید و فکر کنید.

پیشنهاد مشخص این است که احیاء مارکسیستی که الآن توی این اطاق هستیم ادامه پیدا کند و به انضمام کسانی که شما دعوت می کنید به سبک خودتان، با هر روشی، با هر مؤلفه ای منتها تحت مدیریت خودتان و تحت مسئولیت خودتان، این رفقا را توی این جلسات می آورید و جلسات هم عموماً و اکثراً بحث های فعالیت های عملی و سازماندهی است و هر کس تماس دارد در داخل و خارج، مثل سابق. بحث های سیاسی هم یک سری بحث ها از طریق تلویزیون داریم می کنیم، خوب این ها را به هر حال تبلیغ می کنیم و اگر رفقا موافق باشند آن ها را تبلیغ می کنند و اگر هم اختلافاتی سر آن ها داریم می آییم این ها را بحث می کنیم، مثل این بحثی که رفیق یاشار می کند. گشایشی در ایران می شود یا نمی شود و این نوع بحث هائی که اختلاف داریم. این در این مورد. فعلاً فرض کنید تا شش ماه، هشت ماه یا نه ماه دیگر که یک سری تحولات رخ خواهد داد، تحولات هم در حوضه کار خودمان در ایران و هم در حوضه ی اتحاد با تدارک حزب انقلابی با سایرین، الآن دارد پیش می رود؛ مبارزاتی شروع شده در تلویزیون گذاشتند و این ها کتبی و شفاهی ادامه پیدا می کند. خودمان این عده ای که هستیم باید این موضوع را حل بکنیم.

دو، بخش احیای مارکسیستی هست که کارش را ادامه می دهد و از طرف دیگر هم چیزی که مربوط به «گرایش» می شود، «گرایش» هم فعالیت هائی که می کنیم در ارتباط با گرایش و هر کدام از رفقا هر تخصصی دارند و یا کاری دارند می کنند و مایل اند کار بکنند با من ارتباط می گیرند و این داستان باز موقتی است؛ هم این که کسان دیگر ببینند که رفقا درگیر هستند و هم این که دورت ها کم بشود و پنج ماه یا شش ماه دیگر به این شدت نخواهد بود و همه وقت دارند فکر بکنند راجب همدیگر و یک سری مطالب درست است و تأیید می کنند که من آنجا نباید این را می گفتم یا این را او نباید می گفت و هم از طرف رفقای دیگر و هم شما رفقا و بنابراین، مدتی یک مکشی می کنیم و ارتباطات را حفظ می کنیم تا این که ببینیم، نتیجه ی کار ایرانمان و این همگرایی جدید به کجا می انجامد که بعد آن وقت همه ی این ها را پیوند می دهیم، یعنی تصور من این است که مثلاً فرض کن یک سال دیگر که این پایه های اولیه ی حزب را می سازیم و آن حزب را هم که می سازیم سه تا چهار «گرایش» مختلف کارگری خواهد بود که واضح است که «گرایش» ما یک بخشی از آن خواهد بود. این «گرایش» دیگر آن موقع که ملحق می شود هم این بخش و هم آن بخش همه با هم ملحق می شوند. یعنی همه مان با هم به انضمام یک عده ی دیگری تمام رفقای ایران می رویم توی یک تشکیلات؛ توی آن تشکیلات دیگر متفاوت می شود. دیگر محفلی و از این خبرها دیگر نیست. حالا ممکن است مشکلاتی آنجا هم داشته باشیم. واضح است که بحث سر مسائل سیاسی و تشکیلاتی همیشه ادامه خواهد داشت، ولی به هر حال این الحاق طبیعی صورت می گیرد. فعلاً از این نقطه ای که الان هستیم تا شش ماه یک سال دیگر را ما باید راه حل بدهیم.

یک راه حل این است که من پیشنهاد کرده ام، شما یک راه حل دیگری دارید بگویید و بروید تا یک هفته بحث هایتان را بکنید و یک هفته ی دیگه می توانیم یک جلسه ی دیگه بگذاریم و شما نظرتان را بگویند که چکار می خواهید بکنید در ارتباط با این و یا اگر این راه حل را نمی پذیرید راه حل شما چیست؟

اگر پذیرفتید که هیچ شروع می کنیم و اگر نپذیرفتید حالا فرض کنید خودتان می خواهید یک گرایش اعلام کنید خیلی خوب و ما هم اگر کمی از دستمان بر بیاید می کنیم که بهتر پیش برود، چون که اختلاف سیاسی نداریم و خط «گرایش» خط همه ماست. چه تو این بخش و چه بخش ایران و چه بخش بین المللی و تمام ما از یک خط داریم دفاع می کنیم ولی از لحاظ تشکیلاتی می توانیم در سطوح مختلف کار بکنیم و بعداً یک جایی در آتیه پیوند بخوریم و آن زمان هم این امید که حالا یک بین الملل انقلابی هم شاید شکل گرفته باشد. در نتیجه، تمام این ها همه به همدیگر می رسد. منتها این ها باید الان دیگر جدا بشود و به هر حال یک اتفاقی افتاده به هر علتی و گفتم فرض کنیم تمام بحث های شما هم درست است به علت این که تقصیر من بوده که سکوت کردم و یا جلو علیرضا را نگرفتم و تمام این ها این بوده. خوب من هم حدود شش ماه هفت ماه وقت دارم فکر کنم راجب به این و در عمل هم وقتی جلوتر برویم بالاخره، دیده می شود که حق با من بوده یا حق با من نبوده. تازه خودم هم بعد از هفت و هشت ماه دیگر می فهمم که چه جنبه هائی نقاط ضعف بوده و چه جنبه هائی نقاط قوت و بعد شما هم می توانید متوجه بشوید که موضع هایتان کاملاً درست بوده یا اشکالاتش چه بوده و علیرضا یا کسان دیگر هم همین طور و این یک پیشنهاد کنگرت است دیگر. رفقا بروید

فکرهایتان را بکنید و بحث هایتان را هم بکنید. پیشنهاد کنگرت در حوضه ی احیای مارکسیستی، «احیاء» دست شما سپرده است. هر کاری می خواهید بکنید و هر کسی را هم خواستید عضو کنید و بیاپید فعالیت کنید و در حوضه ی «گرایش» هم مشخصاً فعلاً با من تنها راه اش است. مثلاً فرض کن الآن هم اگر ما سه نفر هم بنشینیم، هر چهار نفرمان هم این جا بنشینیم صحبت کنیم خوب کار شما در حوضه های مختلف است دیگر-سارا یک سری کارهای مشخصی دارد می کند و یا یاشار یک سری مشخص دیگر می کند، مثل انتشارات و غیره و سعید هم یک سری کارهای دیگر- و کارهایتان با هم دیگر فرق دارد و با هم یکی نیست، خوب یکی نیست و تا آن جایی که به گزارش ها مربوط می شود و یا چشم انداز عمومی هست و یا فعالیت هایمان، تمام این ها گزارش داده می شود و شما توی جریان خواهید بود، ضمن این که ما و شما در دوران پنج و شش ماه هم از همدیگر بی خودی جدا نمی شویم و اختلافات هم به تدریج جایگاه خودش را پیدا می کند و یک زمانی همه با هم در یک تشکیلات قرار خواهیم گرفت. این پیشنهاد کنگرت من است. راجبش فکر کنید و الآن هم پاسخ ندهید. این جلسه را تمام می کنیم و الآن هم نزدیک به ۲ ساعت صحبت کردیم، ۳۵ دقیقه اش را من صحبت کردم و بقیه را رفقا صحبت کردند و این نکاتی را هم که گفتید توجه کردم، همه را با دقت گوش دادم، با خیلی از جنبه هایش مشکلی ندارم، اختلافی نیست و بعضی از جنبه هایش فکر می کنم که شما اشتباه می کنید و به هر حال این را در عمل نشان می دهید و لازم نیست که از حالا خط و نشان بکشیم به همدیگر و دعوا راه بیاندازیم و یا فلان بکنیم و غیره. در عمل نشان می دهیم که بالاخره شش ماه یک سال دیگر

صبر می کنیم و تا ببینیم که حق با کی بوده و بالاخره جایگاه مان را پیدا می کنیم.

هفته دیگر، یک بحث می گذاریم و در باره ی نتیجه ی بحث صحبت می کنیم و دیگر راجب به این موضوع ها صحبت نمی کنیم و می گوئیم همین چیزی که شما می گوئید همین طور بوده و حالا قدم بعدی چیست؟ من پیشنهاد کنگرت دادم و شما هم هر پیشنهادی بدهید، من خواهم پذیرفت و هیچ مشکلی نخواهم داشت. یا این که این پیشنهاد من را عملی می کنید که به نظر من بهترین پیشنهاد است و یا اگر هم فرض کنید جداگانه می خواهید گرایش علنی اعلام کنید، باشد ما هم هستیم و هر کمکی هم بخواهید برایتان می کنیم تا یک گرایش بسازید و اگر می خواهید کاملاً جدا بشوید و یک کار دیگر بکنید، خوب بروید بکنید و تا آن جا که بتوانیم کمک تان می کنیم یا هر کمکی که من یا امین بتواند بکند، کمک خواهیم کرد.

به این ترتیب تا هفته ی دیگر این مسأله را اعلام خواهیم کرد. کوتاه رفیق سعید و سارا هم صحبت کنید و بعد جلسه را می بندیم.»

رفیق یاشار آذری: در این هم رفیق سارا این طور می گوید:
«من پیشنهاد می کنم که هفته ی آینده جلسه این طوری از حالا نگذاریم برای این که شاید لزوم استفاده اش پیش نیاید. ما نظراتمان را کتبی به رفیق رازی انتقال می دهیم و رفیق رازی هم به مراد یا هر کس دیگر خواست می تواند انتقال بدهد و براساس آن چیزی که ما کتبی می نویسیم شما نظر می دهید. اگر لازم بود که راجب اش جلسه بگذاریم آن موقع یک وقت برای جلسه می گذاریم، چون که الآن در حال حاضر به نظر من ما به جایی نرسیدیم. ما این همه دو ساعت هم صحبت کردیم ولی شما رفقا انتقاد را در هیچ زمانی

نمی پذیرید. حتی حاضر نیستید در چهارچوب وجود آن انتقاد کار کنید. شما می خواهید با ما کار کنید ولی دست به ترکیبی که ما می گوئیم که مشکل هست، نزنید. آن را همین طور حفظ اش کنید، ولی با ما هم کار نکنید. خوب این دیگر جلسه نمی خواهد، می توانیم با هم کتبی کار کنیم.»

رفیق یاشار آذری: پس از او نیز مازیار رازی این طور جواب می دهد:

«موافقم رفیق سارا! همین کار را می کنیم. کتبی بنویسید. ولی یک پاسخ کوتاه هم بدهم به این موضوع: یا این چیزی که شما می گوئید درست است یا آن چیزی که آن رفقا می گویند درست است و یا آن چیزی که من می گویم درست است. یکی از این سه تا بالاخره در نهایت درست است دیگر. من ارزیابی و خیلی از انتقادات شما را می پذیرم، ولی فکر نمی کنم کامل نظرات درستی داشته باشید. شما هم نظر من را نمی پذیرید و همین مشکل را با آن رفقا هم دارم، در رابطه با آن رفقا نظر خودم را هم گفتم در نتیجه یک راه حلی باید پیدا کنیم که در موازی هم جلو برویم تا هفت هشت ماه دیگر و در عمل معلوم می شود که حق به جانب کیست. تو الان می گویی بیا تمام حرف هایی که من می گویم بپذیر. من می گویم می پذیرم فرض کنیم تمام انتقادات شما درست است. خوب راه حل چیست؟ با توجه به این که یک عده نمی خواهند با این بخش کار بکنند، در نتیجه این را باید حل بکنیم. یک سری افراد سیاسی عاقل و بالغ هستیم باید راه حل بدهیم. نمی توانیم بگوئیم که نه حرف من را بپذیر. وگر نه، من کاری ندارم. این که نمی شود. باید یک راه حل میانه پیدا بکنیم. این پیشنهاد من است. نهایتاً خواهید دید که این تنها پیشنهادی است که در این مورد خاص برای یک دوره ی معین آتی است و از این لحاظ، این چیزها را بنویسید و بدهید و اگر لازم شد جلسه می گذاریم من هم موافقم.»

رفیق سارا قاضی: رفقا بین تروتسکیزم و استالینیزم را چه می نامند؟ تروتسکیستالینیزم؟! مثل این که مازیار رازی از تروتسکیزم بودن ارتقا یافته و به مرحله «تروتسکیستالینیزم» رسیده است.

رفیق یاشار آذری: به این ترتیب، بحث های ما با «گرایش» پایان یافت.

رفیق سارا قاضی: پس از آن، ما شاید دو تا پُست فیسبوکی تهدیدآمیز هم از مازیار دریافت کردیم و ارتباط قطع شد. تماس بعدی ناسزاهای این ها در صفحه فیسبوک رفیق یاشار بود که نمونه ای از آن ها را پیش تر آوردیم.

جمع بندی

نتیجه گیری رسیدگی کمیسیون بر روی اولین شکایت

پیش از هر چیز باید یادآور شد که کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری بر اساس اصل پنجم (که اعضای این کمیسیون به «احیا» پیشنهاد داد) ایجاد شده است تا به شکل کلکتیو (گروهی) به شکایات رسیدگی نماید. اصل یا مولفه پنجم که ما به چهار مولفه دیگر «احیا» اضافه کردیم به قرار زیر است:

«اصلی است که اختلاف ما را با "گرایش مارکسیست های انقلابی" تعریف می کند. ما بر این اعتقاد هستیم که کلیه روابط اداری - اجتماعی در جامعه سرمایه داری بر پایه روابط بوروکراتیک استوار است و متأسفانه هرگونه سازماندهی درون طبقه ی کارگر در جامعه بورژوایی هم متأثر از همین روابط بوروکراتیک است. به عبارت دیگر، درون جامعه بورژوایی شرایط ایجاد می کند تا بوروکراسی به موازات سازماندهی درون طبقه ی کارگر به پیش رود؛ حتی در زمانی که این سازماندهی در مراحل بسیار ابتدایی و پیش از هرگونه امکان مبارزات سراسری و انقلابی قرار داشته باشد، باز هم بوروکراسی به اشکال مختلف حضور خود را بر کارگران مبارز تحمیل می کند. حقیقت اما این است که با این بوروکراسی می توان بطور آگاهانه مبارزه کرد و از ابتدا همواره نسبت به وجود آن حساسیت نشان داد. به عبارت دیگر، مبارزه با بوروکراسی را باید بخشی از فرهنگ انقلابی طبقه ی کارگر ساخت تا همواره به موازات مبارزات طبقاتی خود، جهت برچیدن کل نظام

سرمایه داری و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا، بوروکراسی بورژوازی را نیز از فرهنگ جامعه و طبقه‌ی کارگر زوده و جامعه را از این انگل فرهنگی که اغلب با تاروپود کل جامعه حتی پیشروترین کارگران پیوند خورده است پاک نماییم.

ما در «کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری» ضمن اعتقاد به لزوم مبارزه با بوروکراسی به روش‌های فوق، بر پایه پراتیک زنده و نقد انتقادی-انقلابی به ضرورت ساختن این کمیسیون رسیده ایم. ما معتقدیم که در مسیر مبارزه طبقاتی، کارگران نیاز دارند که در درون هر سازمان انقلابی خود، حضور عینی و فعال داشته باشند، زیرا مبارزه با بوروکراسی درون جنبش کارگری تنها با رعایت و اجرای دموکراسی کارگری میسر است. حضور فعال و آگاه کارگران در امور تشکیلاتی سازمان‌های خود، آنان را با واقعیات تلخ موجود درون این سازمان‌ها آشنا ساخته و در نتیجه در هر مقطعی می‌توانند با اعمال دموکراسی کارگری تمام قدرت را در دست تعداد معدودی محدود نکرده و با توسل به نقد انتقادی-انقلابی، عمق و گستردگی بوروکراسی درون سازمان‌های انقلابی و فعال خود را به بهترین نحو ممکن مهار کنند. باید همواره به خاطر سپرد که انفعال از حضور فعال در صحنه فعالیت‌های سیاسی یک سازمان، آن سازمان را هر چند انقلابی باشد، از سانترالیزم دموکراتیک تشکیلات کارگری به سوی سانترالیزم بوروکراتیک آن سوق می‌دهد و رهبران و کادرهای بالای آن را به نخبگانی تبدیل می‌کند که خود را باهوش‌تر و با استعدادتر از سایر کارگران می‌بینند و تصور می‌کنند که با کارگرانی از نظر سیاسی «نادان» و «غیرفعال» سروکار دارند. نقد بوروکراسی دقیقاً از پایین و علیه نخبه‌گرایی است. مداخله نظری و عملی همه

پیشروان کارگری که به سرنوشت مبارزات انقلابی کارگری اهمیت می دهند، است که می تواند بوروکراسی را تحت کنترل در آورده و به حداقل ممکن برساند.

ما ضمن این که از چهار مولفه «احیای مارکسیستی» پشتیبانی کرده بودیم، در این جا لزوم ایجاد برخی تغییرات و افزودن اصل پنجم را نیز ضروری تشخیص می دهیم. اصل پنجم در رابطه مستقیم با تشکیل همین کمیسیون است. کار این کمیسیون یکی، مطرح کردن و به بحث گذاشتن فرهنگ بورژوائی حاکم و بوروکراسی خرده بورژوائی و استالینیستی است که در روابط تشکیلات کارگری انقلابی به هر شکلی بیرون زده و برای فعالیت در آن ها ایجاد مانع می کند. دیگر، رسیدگی به احقاقاتی است که از جانب رهبری بر هر یک از اعضا اعمال می گردد. این موارد در این کمیسیون مطرح و بحث شده و در صورت داشتن صحت، علیه آن مبارزه می شود. به این ترتیب، حریم دموکراسی کارگری در درون یک تشکیلات یا حزب انقلابی به طور مداوم از پایین کنترل شده و از احقاقات رهبری مصون نگاه داشته می شود.

فرق این کمیسیون با کمیسیون هائی کلاسیک که تا به حال در احزاب و سازمان های سیاسی چپ ساخته شده، فرقی اساسی و ماهوی است و آن این است که این کمیسیون از افرادی ساخته می شود که به آن ها از طرف رهبری احقاقاتی صورت گرفته، یعنی نه از کسان بی طرف که در هیچ تشکیلاتی وجود خارجی ندارد. زیرا این افراد به اصطلاح بی طرف، عملاً یا تابع اکثریت درون تشکیلات خود هستند یا تابع اقلیت.

امروز آن چه که درون سازمان های تروتسکیستی باعث اختلافات و انشعابات می شود، اساساً به علت وجود بوروکراسی است. وجود بوروکراسی

عموماً باعث دلسردی و کناری گیری کارگرانی می شود که ممکن است اساساً بتوانند بسیار فعال عمل کنند، اما به علت برخوردهای بوروکراتیک از بالا این افراد در رهبری کاملاً منفعل شده و از فعالیت سیاسی دست می کشند و در نهایت اغلب جز نامی از آن ها به جای نمی ماند.

این کمیسیون فاقد رهبری است و سخنگوی آن هم به شکل دَوّاری انتخاب می شود. رهبری تشکیلات هم در آن نمی تواند شرکت کند و افرادی که به سطح رهبری می پیوندند باید از این کمیسیون بیرون روند. مسائل در این کمیسیون، تحقیق، بررسی و رسیدگی شده و تصمیمات به اجرا گذاشته می شود. به این ترتیب، کمیسیون می تواند تعادلی بین پایه ها و رهبری برقرار کند. وجود این کمیسیون به ویژه زمانی موثر است که «سانترالیزم دموکراتیک» به طور اصولی از جانب رهبری رعایت نگردد. این بند، ضرورتی برای حفظ اهداف چهار مولفه در «احیای مارکسیستی» به ویژه بخش دموکراسی کارگری آن می باشد.»

اولین مورد شکایتی که در این کمیسیون بررسی شده، مربوط به دلایل بیرون آمدن از «احیاء» و انشعاب از «گرایش» چهار تن از اعضای گرایش مارکسیست های انقلابی است.

بنا به تشخیص این «کمیسیون»، این شکایت دارای چهار بخش است: بخش اول را که مربوط به رفیق ناصر می شود «کمیسیون» پیش از این به طور کامل رسیدگی کرده و آن را به طور خصوصی برای اعضای احیای مارکسیستی فرستاد. با این وجود، در این جا ما مجبور شدیم تا برای روشن شدن مسأله اصلی، یعنی وجود بوروکراسی درون تشکیلات مازیار رازی و تأثیر آن بر رفیق ناصر احمدی، بار دیگر به وضعیت این رفیق درون آن

تشکیلات بپردازیم و درس های لازم را بگیریم، زیرا این بار روی ما به طرف کل طبقه ی کارگر ایران است و امیدواریم که این نوشته مورد توجه تمام نیروهای انقلابی که هدف نهایی خود را برچیدن نظام سرمایه داری و برپایی انقلاب کارگری سوسیالیستی قرار داده اند، واقع گردد. بخش دوم هم در مورد دلایل بیرون آمدن سه رفیق دیگر و جمع بندی نظری از شرایط حاکم بر تشکیلات مازیار رازی است.

بخش سوم نیز در مورد قسمت دوم بحث رفیق یاشار آنری در مورد بوروکراسی است که در جلسه احیای مارکسیستی ارائه کرد و بحث هایی که در فیسبوک او درگرفت.

بخش چهارم و پایانی در مورد جلسه خصوصی با مازیار رازی و مراد شیرین می باشد.

جمع بندی کمیسیون در باره مورد رفیق ناصر احمدی: تشخیص این کمیسیون در باره رفتاری که نسبت به رفیق ناصر احمدی در احیای مارکسیستی از طرف اعضای گرایش مارکسیست های انقلابی شد، چیزی جز اجحافات بوروکراتیک و توهین به شخصیت انسانی یک فرد موثر و علاقمند به اهداف احیای مارکسیستی نبود. برخوردهای اعضای گرایش مارکسیست های انقلابی به رفیق ناصر احمدی ناشی از تحلیل و نتیجه گیری لحظه ای مازیار رازی و بعد از او هم دار و دسته اش است. اعضای گرایش مارکسیست های انقلابی سال های زیادی بود که در جلسات درونی به خاطر اعتماد به شخص مازیار رازی بر پایه روابط محفلی او با تک تک اعضا، اغلب انتقادات خود را خورده و در جلسات بیان نمی کردند و اگر هم رفیقی این جا یا آن جا در جلسات انتقادی می کرد، بقیه گوش شنوا نداشتند. وقتی رفیق ناصر احمدی به گروه

پیوست، افرادی مانند علیرضا بیانی و مازیار رازی را که با او کار می کردند، تحت فشار گذاشت، زیرا اغلب عقاید آن ها را زیر سؤال می برد و از آن بدتر این که تا جواب نمی گرفت، موضع را رها نمی کرد! این امر باعث شد که شورای رهبری، رفیق ناصر احمدی را موی دماغ خود احساس کند و به همین دلیل همواره او را در حد «عضو مشورتی» باقی گذاشت ولی خواهان اخراج این رفیق نبود، زیرا از نظر مالی کمک بزرگی بود و به هر حال حضورش به تعداد جمع کمک می کرد. عاقبت، در جلسه چهار نفره ای که با حضور مازیار رازی و رفقا سارا قاضی، سعید صادقی و ناصر احمدی شکل گرفت، در مقطعی از بحث ها، رفیق سارا حرف های مازیار را که پشت سرش زده بود، تکرار می کند و مازیار به سرعت حرف او را قطع کرده و چنین موردی را انکار می کند. در این جا، رفیق ناصر می گوید: «رفیق مازیار این شما نبودید که به خود من گفتید که رفیق سارا که هیچ کاری نمی کند و...» این افشاگری رفیق ناصر برای مازیار رازی گران تمام شد و همان جا به جلسه خاتمه داده و اعلام می کند که رفقا سارا و سعید می توانند به «احیا» باز گردند ولی در مورد رفیق ناصر می گوید که باید با بقیه مشورت کند. در حالی که همان جا کاملاً آشکار بود که مازیار رازی با وضعیتی مواجه شده بود که در گذشته سابقه نداشت.

در نتیجه، مازیار رازی از ورود رفیق ناصر احمدی به «احیا» به این دلیل جلوگیری می کند که می بیند این رفیق مانند بقیه ضوابط محفلی را رعایت نمی کند و می تواند حقایقی را در جلسات مطرح کند که در عرف محفلی «گرایش» رفقا پیش از این بازگو نمی کردند. لذا رفیق ناصر احمدی که با میل خود برای چند جلسه از «احیا» بیرون آمده بود را با زدن نسبت های ناروا به

منظور خورد کردن شخصیت انسانی و سیاسی او و «دلیل» داشتن برای جلوگیری از ورود مجددش، از احیای مارکسیستی غیرمستقیم اخراج کردند. این عمل صد در صد مخالف مولفه های احیای مارکسیستی و سیاست اتحاد عمل مشترک در «احیا» بوده است.

این عمل رهبری گرایش مارکسیست های انقلابی نسبت به رفیق ناصر احمدی را این کمیسیون محکوم کرده و خواهان ابلاغ عذرخواهی از جانب رهبری «گرایش» نسبت به رفیق ناصر احمدی است. این عذرخواهی باید حداقل در دو مورد انجام پذیرد: یکی در مورد اخراج غیرمستقیم و غیر موجه و غیر اصولی او از احیای مارکسیستی و دیگری در مورد توهین های شخصی و نسبت های ناروایی که در جلسه احیا به او زده شد.

در آخر، احیای مارکسیستی تا به امروز مبلغ حداقل ۶ میلیون تومان و گرایش مارکسیست های انقلابی مبلغ ۱۲ هزار کرون نروژ به رفیق ناصر احمدی بدهکار است که با مغلطه کردن موضوع از زیر بازپرداخت این مبالغ شانه کرده است. رهبری گرایش مارکسیست های انقلابی با این اعمال، حیثیت خود را به باد داده است. البته مازیار رازی در جواب به استرداد این مبالغ گفت که این مقدار حق عضویت رفیق ناصر در دورانی است که عضو «گرایش» بوده و سپس به احیای مارکسیستی پیوسته بوده و نه زمانی که از «گرایش» و «احیاء» بیرون آمد. جواب کمیسیون به این برخورد مازیار رازی، این است که نیروهای صدیق کمونیست یا سوسیالیست، نباید فرصت طلبانه با مسائل برخورد کرده و باید همیشه صداقت در عمل را رعایت کنند و برای رسیدن به اهداف خود از استفاده ابزار پست خودداری کنند. در این مورد خاص طبیعتاً نمی توان باور داشت که رهبری «گرایش» از به اصطلاح

بیمار روانی بودن رفیق ناصر احمدی تا آن روزی که راجع به راه ندادن او به «احیاء» در جلسه بحث شد، آگاهی نداشت و به ناگهان در روز به این شناخت روانشناسی رسید که این رفیق مشکلات روانی دارد، زیرا در این صورت باید باور کنیم که این برخورد در جمع در مورد این رفیق یک توطئه برای حذف کردن او بود. در حال دوم، باید بگویم که رهبری این گرایش پیش از این اتفاق به «بیمار روانی» رفیق ناصر احمدی، آگاهی داشته و آن را پنهان کرده بود. در این صورت از اخلاق یک مارکسیست انقلابی بدور است که از چنین رفیقی حق عضویت و یا هر گونه کمک مالی قبول نماید. این چیزی به جز سوء استفاده انسان عاقلی که خود را مارکسیست و انقلابی می‌پندارد از یک دیوانه، نمی‌باشد.

نظر کمیسیون در باره رفیق ناصر، نه بر پایه درست یا غلط بودن رفتار رفیق ناصر، بلکه بر پایه درست یا غلط بودن برخورد رهبری گرایش مارکسیست‌های انقلابی است. ما معتقد نیستیم که رفیق ناصر از هر اشکالی میرا است. هیچ‌کس از اشکال و ایراد میرا نیست. تفاوت اما بر سر موقعیت است. وقتی عده‌ای در رأس یک جریان می‌نشینند و ادعا می‌کنند که انقلابی هستند و به اصول مارکسیزم معتقد، دیگر نمی‌توانند مرتکب همان اشتباهاتی بشوند که یک عضو عادی یا تازه وارد می‌شود. از آن هم بدتر این که به طور کلی ظرفیت انتقادپذیری نداشته باشند و مسائل را بدون جواب مستقیم، به مغلطه بکشند. درون یک جریان انقلابی که معتقد به مارکسیزم باشد، مسئولیت رهبری بیش از بقیه بوده و با رفتار خود می‌باید نمونه‌ای برای دیگران باشد. برای جذب اعتماد در میان کارگران باید به آن‌ها نشان داد که مارکسیست‌های انقلابی نه تنها در تئوری که در عمل هم بیش از دیگران، خود را از فرهنگ

فردگرایی جامعه سرمایه داری جدا کرده اند و این جدایی قدمی آگاهانه و به انتخاب خود آن ها بوده است. به بیانی دیگر، در عمل نشان می دهند که فاصله گرفتن از فرهنگ حاکم در جامعه سرمایه داری که تنها خودمحوری و خودبزرگ بینی و منافع شخصی و طبقاتی را به انسان تحمیل می کند، تنها با اراده و تشخیص خود انسان ها قابل جلوگیری است و این کار را نمی توان به بعد از انقلاب سوسیالیستی موکول کرد. روند پیشبرد اهداف یک انقلاب سوسیالیستی، فرهنگ خود را می طلبد و با تکیه بر فرهنگ فردگرایی نظام سرمایه داری به مبارزه با این نظام نمی توان رفت. ابتدا باید این تغییرات فرهنگی را در خود ایجاد نمود، سپس مارکسیزم انقلابی را تبلیغ کرد.

* * *

جمع بندی کمیسیون در مورد سه رفیق دیگر: در رابطه با وضعیت سه رفیق دیگر (رفقا یاشار آذری، سارا قاضی و سعید صادقی) آن چه که واضح است و از مدارک می توان نتیجه گیری کرد، این است که رهبری گرایش مارکسیست های انقلابی ایران، یعنی شخص مازیار رازی برای رسیدن به هدف، از هیچ گونه وسیله ای روی گردان نیست. روشی که در میان تمام سازمان های به اصطلاح چپ ما نیز همیشه معمول بوده است. اعضای یک جریان تا زمانی که دقیقاً در مسیر رهبری حرکت کنند، است که به رسمیت شناخته می شوند. هر زمان که یکی یا چند تن از اعضا مخالفتی با خط رهبری نشان بدهند، پیش از این که حتی حرف آن ها شنیده شده باشد، با برخورد از بالای رهبری که توأم با برخوردهای خصمانه است، موضوع را به نحوی لوٹ می کند که جنگیدن برای آن در درون آن تشکیلات کاملاً بی معنی و بیهوده می شود. این سه رفیق نیز برای روشن کردن مسائل و بحث های خود مجبور

شدند که از گرایش مارکسیست‌های انقلابی بیرون آمده و بحث خود را خطاب به طبقه‌ی کارگر ایران بیان نمایند، به جای این که در حقیقت وقت خود را تلف کرده و رهبری این جریان را مورد خطاب خود قرار دهند. این نوع فساد درون تشکیلات در «چپ» تازگی ندارد.

بحث و تبادل نظر در یک جریان انقلابی امری اساسی و پایه‌ای است. اعضای یک تشکیلات انقلابی می‌باید تا آخرین نفس درون یک تشکیلاتی که به انقلابی بودن آن اعتقاد دارند، مانده و نظرات خود را هر چند در اقلیت، منعکس کنند؛ این وظیفه هر فرد مارکسیست انقلابی است، اما در سازمان‌های استالینیستی یا سوسیال دموکرات، این معیار را نمی‌توان حفظ کرد زیرا اخلاق ضدانقلابی، غیرکارگری و بوروکراتیک حاکم، در حقیقت روی سازمان‌های بورژوایی را سفید می‌کند؛ اخلاق خرده بورژوایی با کم‌تحملی، حمله لفظی و توهین سعی در قلع و قمع کردن کوچک‌ترین مخالفت با خود است؛ حق همیشه با او است و مخالفان هستند که اشتباه می‌کنند؛ خرده بورژوازی با بستن شمشیر از رو از هیچ‌گونه حمله‌ای روی گردان نیست، حتی جنایت اگر فرصت بیابد.

درون گرایش مارکسیست‌های انقلابی، ظاهراً این فرهنگ خرده بورژوایی از ابتدا در پس ذهن رهبری اولیه آن وجود داشته، اما تا این زمان موفق به بروز آن نبود، زیرا عملاً تنها بود. به محض این که جمعی از اکثریتی‌های خائن و استالینیست‌ها به او پیوستند، مازیار رازی به عنوان عضو رهبری این گرایش ماهیت اصلی خود را ظاهر نمود. یک گرایش مارکسیستی انقلابی هرگز فردی را که از گذشته اکثریتی می‌آید، به مقام «شورای رهبری» نمی‌رساند، حتی اگر این شخص کاملاً هم چرخش کرده باشد (ما به کسانی که

از سابقه احزاب خیانتکار نمی آیند نمی توانیم صد در صد اطمینان کنیم، چه برسد به کسانی که از سابقه جریانهای مانند حزب توده و اکثریتی ها می آیند)، زیرا به تجربه از سوابق این گونه جریانات آموخته ایم که همواره هشیارانه با عضوگیری برخورد کنیم و فرصت طلبانه از کنار سابقه افرادی که به تشکیلات ما روی می آورند، نگذریم. مازیار رازی بر اساس چه ضابطه ای علیرضا بیانی را نه تنها به عضویت پذیرفت، بلکه او را به مقام رهبری رساند! این خود جای سؤال دارد. شخص مازیار رازی در جواب به رفقای ما در جایی به آن ها می گوید «او (یعنی بیانی) می تواند کاری بکند که هیچ کدام شما نتوانستید... من یک جمله می گویم و او می تواند یک ساعت راجع به آن حرف بزند.» آشکارا ملاحظه می شود که در این جا هیچ گونه معیار انقلابی برای به عضویت گرفتن و به مقام رهبری رساندن علیرضا بیانی مد نظر مازیار رازی نبوده است. در این جا باید این طور نتیجه گرفت که مازیار رازی صرفاً تنها به دنبال یک هدف بوده است و آن داشتن یک «سخنگو» می باشد. در این جا هدف، وسیله را توجیح می کند. این حرکت کاملاً عملی ضد عقاید انقلابی مارکسیستی است، بخصوص که در رابطه با فردی از سابقه اکثریتی که همگی به ماهیت و عملکرد این گروه ضدانقلابی حداقل از زمان انقلاب ۵۷ به بعد به روشنی آگاه هستند.

پیش از این، باید برگردیم به ابتدای امر، زمانی که رفیق یاشار آذری راجع به تماس علیرضا بیانی با مازیار رازی صحبت می کند، مازیار رازی در عملکرد خود نشان داده است که او کوچک ترین درنگی در آوردن علیرضا بیانی به گروه نداشته و از این هم قابل ملاحظه تر این که در جلسه ای که همه حضور داشته اند، تذکر نمی دهد که علیرضا بیانی از جریان اکثریتی می آید.

رفتار محفلی حاکم بر گرایش مارکسیست‌های انقلابی به اندازه‌ای حول محور مازیار رازی می‌چرخیده که در طول بین‌دو جلسه هیچ تماسی بین اعضا وجود نداشته و این اعضا مستقیماً با مازیار رازی در تماس بوده‌اند و در نتیجه به هیچ وجه از اوضاع یکدیگر اطلاعی نداشته‌اند. برای مثال، سه رفیق جوان در ایران ارتباط علیرضا بیانی را با پیشروی کارگری برقرار نمودند، طبق گفته مازیار رازی دو تن از آن‌ها برای رهایی از مزاحمت علیرضا بیانی نسبت به یکی از آن‌ها که زن جوانی بود، با هم ازدواج کرده و از فعالیت سیاسی با «گرایش» کناره‌گیری کردند و نفر سوم هم بنا به گفته مازیار رازی ترک فعالیت کرد. به این ترتیب نشریه «جوان سوسیالیست» تعطیل شد و بعد از آن هم باز طبق گفته مازیار رازی، علیرضا بیانی از طرف اطلاعات دستگیر و پس مدتی آزاد شد. اعضای «کمیسیون» در آن زمان حرف‌های مازیار رازی را باور کردند، اما اکنون با وضعیتی که این رفقا پشت سر گذاشته‌اند، «کمیسیون» بر این شک است که شاید آن سه رفیق جوان در ایران خوراک اطلاعات شده باشند و تنها علیرضا بیانی جان بدر برده است و اما به چه بهایی، برای ما روشن نیست. به نظر این کمیسیون مازیار رازی می‌بایستی این سه رفیق را در جریان سابقه اکثریتی علیرضا بیانی می‌گذاشت تا مسائل امنیتی را بیش‌تر رعایت کنند.

واضح است که این روش محدود محفلی که ایجاد یک «اطمینان» کاذب بین هر عضو با مازیار رازی کرده بود، در عین حال باعث می‌شد که انتقادات نیز تنها در پنهان و تنها در حضور فرد مازیار رازی مطرح می‌شد. در جلسات، مازیار رازی همیشه مسأله را با این که او با فرد تماس خواهد گرفت و مسأله را حل خواهد کرد، از اهمیت مسأله کاسته و از این مهم‌تر از ایجاد تماس

رفیقانه بین اعضا ممانعت می کرده است. دو نمونه اخیر از برخورد محلی مازیار رازی را یکی زمان ترک احیای مارکسیستی توسط فردی به نام افشین می بینیم که این فرد، در اختلاف نظری با احیای مارکسیستی، بحث خود را در صفحه فیسبوک احیای مارکسیستی ناتمام می گذارد تا آن را در جلسه «احیا» مطرح کند، اما وقتی به جلسه احیا مارکسیستی می آید، می گوید که در روزهای پیش از جلسه، بحث خود را با مازیار رازی داشته و در این جلسه فقط برای خداحافظی شرکت کرده است. مازیار رازی به چه مناسبتی با فردی از احیای مارکسیستی تماس گرفته و مسائل را به روش محلی خود حل کرده و نگذاشته که اعضای احیای مارکسیستی از حقیقت اختلافات نظری این فرد با اطلاع گردند؟ مگر این که احیای مارکسیستی نیز مانند گرایش مارکسیست های انقلابی یک جریان محلی است که مازیار رازی در جستجوی یافتن عضو برای خود به پا کرده است. نمونه دوم، در صحبت هایی که در آخرین جلسه بین رفقای این کمیسیون و مازیار رازی به اتفاق مراد شیرین ضبط شده است، می شنویم که مازیار رازی در جایی می گوید که تمام این ها (منظور اتفاقات بین این رفقا و رهبر گرایش مارکسیست های انقلابی) تقصیر من است... اما من یک پیشنهاد نهایی برای شما (یعنی سه رفیق سارا قاضی، یاشار آذری و سعید صادقی) دارم. پیشنهاد این است که من حاضرم با فرد فرد شما به طور جداگانه کار کنم. این نهایت توهین به این رفقا و شوونیزم (سالارمنشی) مازیار رازی است که در هیچ مقطعی پس از این که خود را مقصر اصلی معرفی می کند، از این رفقا نمی پرسد که مسائل شما چیست و من حاضرم به بحث های شما گوش کنم؛ بیاید با هم ببینیم مشکل شما چیست، بلکه به جای آن از موضع بالا و بسیار مغرورانه می گوید که «حاضر» است با این رفقا کار کند و شرط هم

می گذارد که به طور «مجزا» حاضر است این محبت را به آن ها بکند. این رفتار به هیچ وجه رفتار یک رهبر انقلابی مارکسیست نیست. اگر چه مازیار رازی بسیار خوب بر مسائل تئوریک مسلط است، اما در عمل بهره ای از آن آموزش ها نگرفته است. او در حالی که طی بیست سال گذشته به تئوری، برنامه و اساسنامه که از موضع ما در مجموع قابل قبول بود برخورد می کرد، در عمل اما تدریجاً قلبی بودن این مواضع را به اثبات رسانید.

تروتسکی در جواب شکایات در نامه به هیئت تحریریه Socialist Appeal می نویسد: «گاهی، با قضاوت بر اساس خروارها نامه، یعنی در اصل با قضاوت بر مبنای آشفته گی و درهم ریختگی شکایات، این گونه به نظر می رسد که شکایت کنندگان تنها از این موضوع ناراضی هستند که علی رغم وجود دموکراسی، آن ها هنوز یک اقلیت کوچک باقی مانده اند. من بنا به تجربه ی شخصی خود می دانم که این وضعیت ناخوشایند است. اما نقض دموکراسی در کجاست؟»

برخلاف سوء استفاده برخی از این نامه برای توجیح موقعیت و موضع خود، تروتسکی در این جا نشان می دهد که وقتی عده ای، حتی اگر یک اقلیت باشند، دست به اعتراض و شکایت می زنند، باید دید که ایراد کار از کجا است. به زبان ساده، این که عده ای در رهبری، اعمال خود را تحت لوای «داشتن اکثریت» پنهان می کنند، ضابطه درست بودن کار و عمل آن ها چه در مسائل تئوریک و چه در مسائل تشکیلاتی نیست. باید به گفتار آن ها در بحث ها و نظرات آن ها و نوع شکایات آن ها توجه داشت. با برچسب «در اقلیت بودن، حسادت کردن و...» زدن، تنها ضعف موضع رهبری (اکثریت) یک تشکیلات را بیان می کند. رهبری باید ظرفیت رهبری کردن داشته باشد و اعتماد اقلیت

را از دست ندهد. آنگاه می‌توان از اقلیت انتظار داشت که با حوصله و صبر آن هم در مورد مسائل نظری برخورد کند. در غیر این صورت، هر عضو یک گروه انقلابی که به مارکسیست پایبند باشد، حق دارد در هر مقطعی در مقابل برخوردهای نابخردانه اعضای رهبری ایستاده و با آن مقابله کند؛ حتی اگر تنها یک نفر باشد.

تروتسکی ادامه می‌دهد: «به علاوه من فکر نمی‌کنم بتوانم چنین فورمولی در مورد سانترالیزم دموکراتیک ارائه کنم که «یک بار و برای همیشه» سوء برداشت‌ها و تفسیرهای نادرست را محو کند. حزب، یک ارگانیزم فعال است. حزب در مبارزه با موانع خارجی و تضادهای درونی است که تکامل پیدا می‌کند.»

آنچه مسلم است، این است که برای رعایت سانترالیزم دموکراتیک، در هر موردی و در هر لحظه‌ای از زمان، نمی‌توان قانون و مقررات خاص داشت تا نقض نگردد. رعایت سانترالیزم دموکراتیک درون یک تشکیلات کارگری، یک سازمان یا حزب بستگی به درجه رشد اخلاق کمونیستی در میان اعضای آن دارد. یک تشکیلات انقلابی که به سانترالیزم دموکراتیک احترام می‌گذارد، به جای شکل هر می‌خود که همیشه رهبری را در رأس قدرت قرار می‌دهد، در واقع شکل دایره‌ای دارد که رهبری در مرکز قرار دارد، مانند مرکز دایره و اعضا به دور آن رهبری و در یک سطح قرار دارند. تبادلات در مدار شعاع و قطر این دایره انجام می‌گیرد و مرکزیت از حمایت کامل تمام اعضا برخوردار است و اختلافات در سطح مساوی مطرح و به بحث گذاشته می‌شود. رهبری همیشه باید به خاطر داشته باشد که بدون اعضا، رهبری‌ای وجود ندارد. پس باید احترام و حق مساوی و متقابل بین تمام اعضا و رهبری وجود

داشته باشد؛ بخصوص در هنگام وجود اختلاف نظر. طبیعی است که در هنگام تفاهم، مشکلی وجود ندارد. معیارها همیشه در زمان وجود اختلافات است که محک می خورد. رهبری می باید توانسته باشد بحث های نظری خود را در عمل پیاده کند، تا ابتدا از جانب اعضای خود و سپس از جانب کل طبقه ی کارگر مورد احترام و اعتماد قرار گیرد. صرفاً داشتن عقاید و تحلیل های مارکسیستی، هر چند هم که صحیح و نمونه باشد، از جانب یک رهبر کافی نیست؛ او در عمل هست که عقاید خود را در مورد شخص خود، به بوته آزمایش می نهد. در این جا است که شایستگی خود را برای رهبری به اثبات می رسانند. در غیر این صورت، صرف به خاطر سپردن تئوری های مارکس و وقایع تاریخی از هیچ کس، رهبر انقلابی نمی سازد. ما رهبران خرده بورژوا و نهایتاً خیانتکار را در تاریخ ایران و جهان کم نداشته ایم. استالین، پلخانف، کائوتسکی، برنشتاین و...

تمام آنانی که با بحث های داغ و انقلابی خود، در عمل همواره بوروکراسی بورژوایی را به تشکیلات کارگری و سازمان های خود تحمیل کرده اند، تاریخ ثابت کرده است که نهایتاً به دیکتاتورها و خائنین طبقه ی کارگر تبدیل شده اند. ریشه تمام این گونه سلسله مراتب تشکیلاتی به شکل هر می در ارزش ها و معیارهای بوروکراتیکی است که خرده بورژواهای روشنفکر-که به هر دلیلی خود را از دیگران برتر می دادند- با خود به تشکیلات کارگری و سازمان های سیاسی به اصطلاح چپی می آورند. دریغ از این که بالاخره هر یک از آن ها در زمان و موقع خود، ماهیت واقعی طبقاتی خود را روشن ساخته و مشخص می شود که تا چه اندازه نیرنگ باز و حلیه گر بوده اند.

تروتسکی در همین نامه این طور ادامه می دهد که: «تنها یک خطّ مشی صحیح سیاسی است که می تواند تضمین کننده ی یک رژیم حزبی سالم باشد. البته همان طور که می توان فهمید، این امر به آن معنا نیست که تکامل حزب به بروز مشکلات سازمانی، به معنای دقیق کلمه، نمی انجامد. بلکه به آن معناست که هر فورمولی برای سانترالیزم دموکراتیک به ناگزیر باید در احزاب کشورهای مختلف و در مراحل متفاوت تکامل همان حزب، بیان و نمود متفاوتی داشته باشد.

دموکراسی و سانترالیزم به هیچ روی خود را در نسبیتی ثابت با یک دیگر نمی یابند. همه چیز به شرایط مشخص، موقعیت سیاسی کشور، توانمندی حزب و تجربه ی آن، سطح عمومی اعضای آن، اتوریته ای که رهبری به دست آورده است، بستگی دارد. پیش از یک کنفرانس، یعنی زمانی که مشکل فورموله کردن یک خطّ سیاسی برای دوره ی آتی است، دموکراسی بر سانترالیزم غلبه می کند. هنگامی که مشکل به عمل سیاسی برمی گردد، سانترالیزم است که دموکراسی را تحت تبعیت خود درمی آورد. دموکراسی مجدداً زمانی حق خود را بیان می کند که حزب نیاز پیدا می کند تا با دیدی انتقادی به ارزیابی فعالیت های خود بپردازد.»

این کمیسیون هم بدون هیچ شکی، بر این اعتقاد است که دموکراسی کارگری مانند یک سکه دارای دو روی می باشد: یک روی آن، دموکراسی بین اعضای یک تشکیلات و روی دیگر، سانترالیزم حاکم بر آن شکل می گیرد. برای باز کردن مسأله این طور به زبان ساده می توان گفت که درون یک تشکیلات انقلابی هر چند کوچک یا بزرگ، دو نکته باید آگاهانه مورد توجه قرار گرفته و پیاده گردد: اولی، دموکراسی حاکم بین اعضای آن تشکیلات است. یعنی تمام

بحث ها در جمع تمام اعضای آن مطرح شده، نظرات همگی شنیده و بحث شده، به رأی گیری گذاشته می شود و رأی اکثریت به اجرا در می آید؛ این بخش دموکراسی آن است. دومی، برای پیاده کردن آن تصمیمات گرفته شده یعنی در مرحله به عمل رساندن آن سیاست- سانترا لیزم حاکم است. یعنی باید از عملکرد هر رفیقی در موقعیتی که برایش تعیین شده، حمایت کامل به عمل آید- حتی از جانب اقلیت در رأی گیری.

رفقای این کمیسیون (به غیر از رفیق یاشار) که در آن زمان، در جلسات گرایش مارکسیست های انقلابی حضور داشتند، نه در زمان کار تشکیلاتی که در زمان جلسات، با رهبری به مشکل برخورد کردند. دقیقاً زمانی که دموکراسی می بایستی رعایت می شد. برای مثال، بعد از سمینار تابستان ۲۰۱۴ زمانی که جلسه ای از رفقای حاضر شکل گرفته بود و داشتند از برگزاری سمینار نتیجه گیری می کردند، بود که رفقا ناصر و سعید انتقادات خود را از چگونگی برگزاری سمینار مطرح کردند. اما همان طوری که در گزارش این رفقا می ببینیم، با برخورد از بالای رهبری مواجه شدند. این برخورد به قدری از بالا و اشتباه بود که به یک عضو تازه واردی مانند بتی جعفری اجازه می دهد تا او نیز با جوابی از بالا و حق به جانب از انتقاد بر خود بگریزد.

این برخورد مازیار رازی نشانه فرصت طلبی محض بوده است که برای از دست ندادن بتی جعفری، عملاً دموکراسی لازم در جلسه را مخدوش نمود. برای یک رهبر واقعی، به هیچ وجه مطرح کردن انتقاد، دلیل بر تضعیف فردی که مورد انتقاد قرار گرفته، نباید باشد و باید این مسأله را در جمع جا انداخته و

برای همه روشن کند که انتقادات رفیقانه برای ارتقاء موقعیت هر تشکیلات انقلابی ضروری است.

مازیار رازی عملاً نشان داد که به ساختن اعضا در تشکیلات اهمیت نمی دهد، بلکه هدف اصلی او این است که فقط ببیند چه کسی چه کاری از عهده اش ساخته است؛ یعنی برخوردی ابزاری با افراد. به همین دلیل هم در پاسخ به رفقا سارا و ناصر پیش از اولین جلسه درونی گرایش مارکسیست های انقلابی بعد از آن سمینار، به همان روشی که در پاسخ به رفقا سعید و ناصر در آلمان برخورد کرده بود، ادامه می دهد. مازیار رازی به طور کلی در خواست رفقا سارا و ناصر را نادیده می گیرد و از تعیین روز و ساعت جلسه که با درخواست آن ها هم سازگار باشد، خودداری می نماید و بعد هم برای سرکوب رفقا ناصر و سارا «آدم» های خود (علیرضا و آرام) را می فرستد تا به قلع و قمع این رفقا پردازند و حتی رفیق سعید که در این جدال دخالت کرده و می گوید این رسم برخورد با رفقا نیست را هم، چنان سرکوب می کنند که او واقعاً گیج می شود و پیش از آن که تصمیم به بیرون آمدن از گرایش مارکسیست های انقلابی را بگیرد مدتی از آن کناره گیری می کند. در این جا است که دموکراسی کارگری مغلوب بوروکراسی حاکم بر گرایش مارکسیست های انقلابی می شود.

هیچ یک از این رفقا، برای مثال در هنگام برگزاری سمینار، چوبی لای دنده نگذاشته و هر کدام به سهم موقعیت خود نهایت همیاری را کرده بودند. به عبارت دیگر، این رفقا سانترالیزم را کاملاً رعایت کرده و هر آن چه که در برنامه بود را دقیقاً پیاده کرده بودند؛ پیش از سمینار، در طول سمینار و در پایان آن از همه رفقا حمایت و طبق برنامه تعیین شده عمل نمودند به ویژه رفقا

سعید، یاشار و ناصر - مشکل اما، زمانی پیش آمد که باید دموکراسی کارگری حاکم می‌شد یعنی زمانی که جلسه‌ی ارزیابی سمینار و بعد از چند روز جلسه‌ی داخلی گرایش مارکسیست‌های انقلابی برگزار می‌شد؛ زمانی که همه‌ی رفقا می‌بایستی حق اظهارنظر می‌داشتند.

تروتسکی در ادامه آن نامه مذکور می‌گوید: «تبادل بین دموکراسی و سانترالیزم، خود را در مبارزه‌ی واقعی برپا می‌سازد، در لحظاتی نقض می‌شود، و سپس دوباره خود را برقرار می‌کند. بلوغ هر عضو حزب، خود را به طور اخص در این حقیقت آشکار می‌کند که او از رژیم حزب، چیزی بیش از آن چه که می‌تواند اعطا کند، درخواست نمی‌کند. کسی که بسته به هر یک تلنگر، رویکرد خود نسبت به حزب را تعریف می‌کند، یک انقلابی ضعیف است.»

کاملاً منطقی است. موازنه بین این که دموکراسی کجا آغاز و در چه مرحله‌ای قطع شده و جای خود را به سانترالیزم می‌دهد را از پیش نمی‌شود فرموله کرده و به شکل یک قالب مشخص تعریف کرد، زیرا درون یک جریان فعال انقلابی، این دو دائماً جای خود را با هم عوض می‌کنند. تشخیص این که چه زمانی باید جای دموکراسی را به سانترالیزم و جای سانترالیزم را به دموکراسی داد، به عهده اعضای آن جریان است. هر چه فرهنگ انقلابی مارکسیستی در میان اعضای این جریان قوی‌تر باشد، بهتر می‌تواند این موازنه را برقرار کند؛ هر چه فرهنگ فردگرایی بورژوایی و فرهنگ خرده بورژوایی فرصت طلب هنوز پا برجا باشد، در لحظات ایجاد این توازن بیش‌تر به کجراه کشیده می‌شود.

لئون تروتسکی در این نامه موضوع را این طور جمع‌بندی می‌کند:

«البته مبارزه علیه هر یک از اشتباهات رهبری، هر بی عدالتی و نظایر این ها، ضروری است. اما این هم ضروری است که چنین «بی عدالتی ها» و «اشتباهاتی» را نه در خودشان، بلکه در ارتباط با تکامل عمومی حزب- هم در مقیاس ملی و هم بین المللی- ارزیابی کنیم. قضاوت صحیح و درک کردن تناسب در سیاست، فوق العاده مهم است. کسی که عادت دارد از کاه، کوه بسازد، مستعد آن است که به مراتب بیش تر به خودش و حزب لطمه وارد بیاورد. بدبختی کسانی مانند اولر، فیلد، وایزبور و سایرین، همین فقدان درک و فهم تناسب است.»

رفقا سعید، یاشار و سارا هم سال ها از «کاه کوهی» نساختند و معتقد بودند که باید صبور بود و در پیشبرد اهداف گرایش مارکسیست های انقلابی نمی بایستی اختلال کرد و رفقا یاشار و سعید به ویژه با برخوردهای از بالا و توهین آمیز مازیار رازی همیشه با سوکت و یا برخوردی رفیقانه گذشت کرده بودند، اما این دوره بعد از سمینار تابستان ۲۰۱۴، ورود به دوران تازه ای از برخورد عملی مازیار رازی با اعضای این کمیسیون بود. این جا دیگر برخورد رفیقانه و گذشت کاری از پیش نبرد و باید به درون این گرداب وارد می شدی تا از آن زنده بیروی.

* * *

گفته می شود که بوروکراتیزم تشکیلات کارگری را در مقیاس وسیع مانند اتحادیه ها، احزاب و نهایتاً دولت کارگری بعد از انقلاب سوسیالیستی می توان یافت و در واقع معضل این گونه تشکیلات بزرگ است و به گروه های کوچک نسبت داده نمی شود.

در تاریخ مبارزات جنبش چپ چه در ایران و چه در سطح بین‌المللی، به معضل بوروکراسی در جنبش کارگری از جانب هیچ نیرویی انقلابی توجه و دقت کافی نشده است. مارکس و انگلس هم به طور مستقیم و کافی به چگونگی به وجود آمدن و تأثیرات آن در جنبش انقلابی اشاره نکرده‌اند. مارکس عمدتاً در رابطه با احزاب سوسیال‌دموکرات و چگونگی گرفتن قدرت از کف بین‌الملل اول توسط این احزاب به بوروکراسی حاکم بر آن‌ها اشاره می‌کند.

رفرمیست‌های سوسیال‌دموکرات برای رسیدن به جاه و مقام و منافع مادی خود، بوروکراسی را به جای دموکراسی کارگری در میان احزاب خود گسترش دادند تا زیر لوای مبارزه با بورژوازی در دفاع از طبقه‌ی کارگر بتوانند در میان طبقه‌ی کارگر پایه‌های خود را بی‌چون وچرا محکم کنند. خصلت ریاکارانه این احزاب میانه‌رو یا رفرمیست را امروز نیز در رهبری احزاب سوسیال‌دموکرات اروپا، حزب طبقه‌ی کارگر انگلستان و حزب دموکرات آمریکا به آسانی می‌توان دید. رهبران این احزاب، امروز نیز ضمن این‌که در پشت پرده، دستشان با بورژوازی در یک کاسه است، اما برای حفظ منافع سیاسی و مادی خود، در برخورد با توده زحمتکش طبقه‌ی کارگر -برای مثال در دوران انتخابات- همواره از پایمال شدن منافع طبقه‌ی کارگر سخن می‌رانند و وعده آینده بهتری را می‌دهند. در حالی‌که پس از دو قرن در قدرت قرار داشتن، ثابت کرده‌اند که خواهان برقراری و حفظ منافع طبقه‌ی کارگر نیستند و خود را آلت دست بورژوازی قرار داده‌اند. آن‌چه در این میان توده‌ی زحمتکش و کارگر این کشورها را به سکوت کشیده، ابزار فلسفه فردگرایی در نظام سرمایه‌داری، یعنی بوروکراسی می‌باشد. کارگران اتحادیه‌های کارگری اروپا و آمریکا امروز، در مقابل سیاست‌های اتحادیه‌های کارگری که وابسته

به احزاب سوسیال دموکرات در اروپا و حزب دموکرات در آمریکا می باشند، در برابر سیاست های کمرشکن این اتحادیه ها در سازش با بورژوازی، کاملاً سکوت کرده اند. ریشه این سکوت و خاموش بودن در روابط رئیس و مرئوسی حاکم بر این اتحادیه ها است. رهبران این احزاب معلوم الحال، بوروکرات هایی هستند که به بوروکراسی اداری حاکم بر ادارات و دفاتر دولتی و خصوصی نظام سرمایه داری پر و بال می دهند و در خفه کردن صدای کارگران نقش فعال دارند.

مندل در باره ی اهمیت دادن به بوروکراسی در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ چنین می گوید: «اگر چه لنین در ابتدا در پروراندن چندین نظریه و بر نهاد Theses (تزاها) در باره ی مسأله ی بوروکراتیزه شدن دولت های کارگری پیش قدم بود (در واقع او در سال های ۲۲- ۱۹۲۱ خیلی پیش از تروتسکی از خطر آگاه بود). معذک عمده تروتسکی و جنبش تروتسکیستی بود که راه حل انقلابی مارکسیستی برای این مسأله ارائه داد.»

تروتسکی: انگلس در جدل معروف خود با دورینگ نوشت: «هنگامی که همراه با از میان رفتن سلطه ی طبقاتی و مبارزه جهت بقای فردی که ناشی از هرج و مرج کنونی در تولید است، تصادمات و تجاوزات زائیده ی این مبارزه نیز از میان برود، از آن پس دیگر چیزی برای سرکوب کردن وجود نخواهد داشت و نتیجتاً به ابزار ویژه ی سرکوبی یعنی دولت نیز نیازی نخواهد بود. کوتاه نظران چنین می پندارند که ژاندارم، نهادی ابدی است. ولی در واقع، ژاندارم فقط تا زمانی افسار انسان را در دست خود خواهد داشت که انسان هنوز عنان طبیعت را به طور کامل در دست نگرفته باشد. برای آن که دولت از میان برود، "سلطه ی طبقاتی و مبارزه جهت بقای فرد" نیز باید از میان برود.

انگلس این دو شرط را با یک دیگر تلفیق می‌کند، چرا که در چشم انداز دگرگون شدن رژیم های اجتماعی، چندین دهه چیزی نیست. اما برای نسل هائی که بار انقلاب را به دوش می‌کشند، وضع طور دیگری به نظر می‌رسد. درست است که هرج و مرج سرمایه داری سبب مبارزه ی فرد علیه همه می‌شود، اما مشکل این جاست که اجتماعی کردن وسایل تولید نیز به خودی خود "مبارزه جهت بقای فردی" را از میان نمی‌برد و این لب مطلب است!»

وقتی هدف، منافع فردگرایانه و ابزار رسیدن به آن بوروکراسی باشد، اخلاق و ذهنیتی را در جامعه پرورش می‌دهد که ما نتیجه آن را در تمام جوامع سرمایه داری امروز، از عقب افتاده ترین شکل آن تا پیشرفته ترین اش در جهان مواجه هستیم. اسطوره های فرهنگ سرمایه داری از اینرو قهرمانان هستند که به توده زحمتکش طبقه ی کارگر توجیح کنند که شما با آگاهی و اتحاد با هم به جایی راه نمی‌برید؛ موفقیت همیشه از آن یک فرد فوق العاده یک قهرمان- است. اگر شهادت و قدرت قهرمان بودن را ندارید، راه دیگری برای نجات ندارید! به عبارت دیگر، «جیمزباند» بازی و یا گرفتن حق ضعفا به وسیله ی قهرمانی مانند «زورو» تنها در داستان ها و فیلم های سینمایی چهره پیدا می‌کند و نه در زندگی واقعی. ما هم این داستان ها را می‌شنویم و این فیلم ها را می‌بینیم و در دل آرزو می‌کنیم که می‌شد، ما هم آن چنان قدرت فوق العاده را داشتیم و بعد البته چون نداریم، دست روی دست می‌گذاریم و منتظر «رحمت الهی» می‌شویم. غافل از این که بورژوازی و عمال رفورمیست آن با این سیاست خود، طبقه ی کارگر تحت ستم را با دور کردن این طبقه از واقعیت و تهی کردن ذهن طبقه ی کارگر، این طبقه را از خود و

توانایی هایش بیگانه کرده و در نتیجه به سر تعظیم درآوردن در مقابل نظام سرمایه داری واداشته است.

کلمه «بوروکراسی» که از لاتین گرفته شده، ریشه در لغت bureau به معنای دفتر رسمی یا اداره دارد. Bureaucracy (بوروکراسی) در حقیقت به سیستم یا نظامی گفته می شود که این دفاتر و ادارات بر پایه آن می چرخد. در ایران، کهنه ترین شکل بوروکراسی را میان روابط بازاری داشته ایم. اما نظام سرمایه داری در سطح جهانی برای استقرار و پایداری خود از بوروکراسی خاص خود بهره گرفته است. نظام مالکیت خصوصی و به طور اخص نظام سرمایه داری جهانی امروز، بر پایه روابط رئیس و مرئوس استوار است. در این رابطه، همیشه و در تمام شرایط مرئوس می باید از رئیس پیروی کند و تصمیم نهایی همان تصمیم رئیس است؛ روابطی است که تنها در ارتش دولت های سرمایه داری برقرار نیست، بلکه در تمام موارد اداری و دفاتر تجاری و در تمام مشاغل موجود دیده می شود.

این روابط بوروکراتیک، البته باید ادبیات و فرهنگ خود را داشته باشد تا بتواند انسان ها را وادار به اطاعت از بالادست خود نماید و آن فرهنگ فردگرایی است. انگلس می گوید نظام مالکیت خصوصی بر سه پایه اصلی استوار است: خانواده، مذهب و ارتش. یک کودک در محیط یک خانواده (به شکلی که ما امروز می شناسیم) در نظام مالکیت خصوصی (امروز نظام سرمایه داری) به دنیا می آید و پیش از هر چیز می آموزد که این خانواده یک رئیس دارد و آن، مرد این خانواده است. بالای حرف او حرف نمی شود زد و باید به او احترام گذاشت. سپس این کودک، در اولین آموزش های خود، ارزش های مذهبی حاکم بر جامعه را از خانواده، مدرسه و اجتماع می آموزد.

او می‌آموزد که در برابر چه قدرت‌هایی باید سر فرود بیاورد: خدا، پدر، رأس دولت و.... این روند، انسان را از ابتدا تحمیق کرده و ارزش‌های از پیش تعیین شده‌ای را به او تحمیل می‌کند، بدون این که خود از آن خبر داشته باشد. اگر کمی فکر کنیم، درمی‌یابیم که ما به خاطر نمی‌آوریم از چه زمانی به وجود خدا اعتقاد پیدا کردیم. اما تا آن جایی که به خاطر می‌آوریم، وجود خدا و ترس از او و... وجود داشته است. نمونه دیگر، وجود تعصب درون ما است که نمی‌توانیم به خاطر بیاوریم که از چه زمانی آموختیم که باید تعصب داشته باشیم، اما تا به خود آمدیم دیدیم که آدم متعصبی هستیم. این اخلاق که کارایی کاملی در هر دوره از نظام مالکیت خصوصی داشته، اگر نهایتاً به نتیجه نرسید، همیشه از نیروی ارتش برای سرکوب مخالفان می‌توان استفاده کرد. این سه پایه اصلی در نظام مالکیت خصوصی از دوران برده داری تا به امروز، کمک به تبلیغ و ترویج فرهنگ فردگرایی کرده است؛ فرهنگی که در آن همه چیز را برای منافع فردی و طبقاتی خود می‌خواهد.

در فلسفه فردگرایی جامعه سرمایه داری که همه چیز برای «منافع من» است، نه برای «منافع ما»، بوروکراسی حاکم در روابط رئیس و مرئوس، زیردست را به اطاعت واداشته و در نتیجه امکان تحمیل حفظ «منافع من» ممکن می‌گردد. اخلاق انسان‌هایی که تحت تأثیر بوروکراسی نظام حاکم هستند، اخلاق ریاکارانه چاکرم و مخلصم است که عملاً منافع لحظه‌ای آن‌ها را حفظ و منافع درازمدت و طبقاتی‌اشان را نابود می‌کند. ترس از دست دادن موقعیت لحظه‌ای و منافع فردی در جامعه فردگرا، حتی کارگران را به فرصت‌طلبی و فردگرایی وادار می‌کند. این اخلاق، با اخلاق جامعه کمونیستی که در آن طبقه‌ای وجود نداشته باشد، بسیار متفاوت است. در اخلاق جامعه

سرمایه داری، انسان ها برای رسیدن به منافع مادی و موقعیت اجتماعی خود، از پاپمال و نابود کردن انسان های دیگر شرمی ندارند و بالا کشیدن خود را در برابر زیر پا گذاشتن حقوق و زندگی دیگران حق خود دانسته و آن را «موفقیت» در زندگی می دانند. در حالی که زندگی و حیثیت طبقه ی کارگر برای رسیدن به جامعه بی طبقه کمونیستی در گروی بها دادن به حقوق و زندگی دیگر زحمتکشان هم طبقه خود است. در نتیجه باید متکی بر مارکسیزم انقلابی که دیدگاهی علمی است، فرهنگ و اخلاقی متفاوت و متضادی با فرهنگ و اخلاق جامعه سرمایه داری داشته باشد.

نکته مهمی که این جا باید اشاره کرد و بسیار حائز اهمیت است البته این است که بوروکراتیزم درون یک تشکیلات کارگری، نه عامل به انحراف کشیده شدن یک تشکیلات بلکه در حقیقت، ابزار سرکوبی است در دست رهبری تشکیلات. به عبارتی دیگر، ابتدا عواملی تعیین کننده مانند تحلیل های نظری و سیاسی و سپس برنامه به اصطلاح انقلابی یک تشکیلات، آن را به کج راه می برد و در نتیجه آن رهبری مجبور می شود با توسل به بوروکراسی (یعنی روابط رئیس و مرئوسی و یا روابط محفلی) اعضا را تحمیق کرده و در کنترل بگیرد و یا اگر مخالفت از پایین ادامه یافت، آن عضو یا اعضا را با تهدید و ایجاد رعب و وحشت (و حتی با استمداد از دادگاه های بورژوایی) یا به اطاعت در آورده و یا منزوی نماید؛ در برخی موارد حتی از میان بردارد (مانند به قتل رسانیدن تروتسکی به وسیله عمال استالین). ما در این کمیسیون اما بر این عقیده هستیم که نظریه های انحرافی در زمینه تئوری و سیاسی که بر روی مواضع برنامه یک تشکیلات تأثیر مستقیم گذاشته و از انقلابی بودن خلع ید می کند، از مخیله عناصری تراوش می کند که خود به پایگاه انقلابی طبقه ی کارگر تعلق نداشته

و بین نظریه‌های مارکس و مواضع خرده‌بورژوازی خود در نوسان هستند. لذا در عین حال که در یک کفه به تئوری‌های مارکس ممکن است مسلط باشند، در کفه دیگر همواره کیش شخصیت، امیال فردی و پایگاه خرده‌بورژوازی و ضدانقلابی آن‌ها سنگین‌تر است. بر این اساس، فرهنگ بورژوازی هم در آن‌ها قوی‌تر از فرهنگ سوسیالیستی انقلابی است و در امور تشکیلاتی هم بوروکراسی بورژوازی به عنوان ابزار سرکوب‌کارایی بیش‌تری از دموکراسی کارگری دارد. اگر این بحث را بپذیریم، بعد باید قبول کنیم که بوروکراتیزم موجود در این عناصر همواره فعال است و تنها دنبال موقعیت برای بروز خود می‌گردد. در نتیجه فرقی نمی‌کند که این عناصر بوروکرات درون یک تشکیلات کوچک و چند نفره باشند و یا درون تشکیلات بزرگی مانند یک اتحادیه یا حزب یا.... این عناصر زمانی که در مقابل دیگر اعضا در موقعیتی قرار می‌گیرند که فساد درونی‌شان بارز می‌شود، سعی در به سکوت کشیدن و یا سرکوب این اعضا می‌کنند. به‌طور سنتی نیز درون سازمان‌های کارگری به علت تأثیر فرهنگ تحمیق‌کننده سوسیال دموکراسی از دیر باز، مبارزه در مقابل موضع بوروکراتیک رهبری مرسوم نبوده و انشعابات صرفاً در نتیجه اختلاف بر سر مواضع سیاسی پیش می‌آمده است. اعضای این کمیسیون خواهان جلب توجه پیشروی کارگری به روند مشکلاتی است که شاید در ابتدا ریشه نظری آن مشخص نباشد و مشکلات در ابتدا صرفاً از زاویه کار تشکیلاتی بیرون بزند. از این رو است که توجه به تأثیر فرهنگ جامعه بورژوازی درون طبقه‌ی کارگر را باید جدی گرفت.

در جامعه سرمایه‌داری، تمام اقشار و طبقات جامعه، یعنی تمام انسان‌ها تحت تأثیر فرهنگ بورژوازی متکی به فردگرایی هستند، لاجرم نمی‌توان

انتظار داشت که حتی انسان های مترقی، انقلابی و مسلط به علم مارکسیزم، بتوانند فاقد نقص های فرهنگی و اخلاقی باشند. به عبارت دیگر، برای توسعه و ترویج فرهنگ جامعه کمونیستی ما به ابزار رسیدن به آن نیاز داریم و این ابزار را در حالی که درون جامعه سرمایه داری داریم زندگی می کنیم، نمی توانیم به راحتی کسب نماییم. ما در روند رشد سیاسی و اجتماعی خود می توانیم آگاهانه به نواقص خود پی برده و به تدریج، اما قاطعانه با آن برخورد کرده و از اخلاق خود بزداییم. یک مارکسیست انقلابی، یک کمونیست واقعی، کسی است که آموخته های علم مارکسیزم خود را بتواند پیش از هر کار دیگری در تغییر فرهنگ و اخلاق خود به کار گیرد؛ از اعتراف به نواقص خود ترسی نداشته باشد و به این که می تواند در رفع آن ها قدم بردارد، به خود ببالد. در این صورت است که او می تواند نمونه یک مبارز مارکسیست انقلابی باشد و شایستگی کسب اعتماد نیروهای انقلابی را درون همین جامعه سرمایه داری کسب نماید. این کار را با دانستن تئوری های مارکس و انگلس و یا مسلط بودن به بحث های لنین و تروتسکی نمی توان انجام داد. دانستن تئوری، تضمین کننده پیاده کردن آن نیست. دانشمندان و متفکرین بورژوازی، روشنفکران خرده بورژوا که برای خود نامی در جامعه درست کرده اند و رهبران احزاب و سازمان هایی که خود را انقلابی دانسته و به انقلاب سوسیالیستی هم «اعتقاد» دارند، عموماً بحث و سخنرانی های درستی انجام داده و نوشتجات خوبی در تحلیل مارکسیزم و مبارزه طبقاتی بیرون می دهند، اما عقاید عموماً در حد یک تئوری باقی مانده و عملاً نه در فرهنگ و اخلاق خودشان تغییری ایجاد می کنند و نه می توانند در خط سیاسی خود، از انحرافات که به آن ها اعتقاد دارند، محفوظ بمانند. در واقع «قهرمانان» جامعه کمونیستی آینده در دنیای

امروز، آنانی هستند که تئوری سالم و انقلابی مارکسیستی خود را در عمل پیاده می‌کنند و در راه رسیدن به اهداف خود، به هر وسیله‌ای پناه نمی‌برند و به دنبال نام و مقام و موقعیت سیاسی و اجتماعی خود نیستند. این عملی است به غایت مشکل و ایجاد و حفظ موازنه‌ای مابین تئوری و عمل، کاری است که تنها آگاهانه و با اعتقاد به آن می‌توان انجام داد، ولی غیرممکن نیست.

با توجه به این نکات، شکست انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و روی کار آمدن استالینیزم و مائوئیزم که نهایتاً در تقابل با طبقه‌ی کارگر در جرگه سوسیال دموکراسی قرار گرفتند، اگر چه جای تأسف دارد، ولی بی‌دلیل نبوده و عجیب نیست. سوسیال دموکراسی، استالینیزم و مائوئیزم در واقع ابزار بورژوازی برای سرکوب مبارزات طبقه‌ی کارگر به دست نیروهای درون خود طبقه‌ی کارگر بوده است و حاصل آن هم بدون هیچ‌شکی این است که کارگران و زحمتکشان را در سطح بین‌الملل نسبت به انقلابات طبقاتی و رسیدن به سوسیالیزم مأیوس و ناامید کرده است و در نتیجه امروز طبقه‌ی کارگر در سطح بین‌المللی کاملاً و به دست نیروهای درونی خود، خلع سلاح شده است. ضربات خنثی‌کننده‌ای که این جریانات رفورمیست در سطح بین‌المللی به جنبش کارگری زده‌اند، به حدی است که روشنفکرانی هم که مسلط به تمام کتاب‌های مارکس و تئوری‌های مارکسیزم هستند هم تنها به سطح تئوری خود بسنده کرده و از دانشی که دارند و صحبت می‌کنند، در عمل بهره‌ای نمی‌برند. مانند پزشکی می‌ماند که بیماریِ مریض خود را به درستی تشخیص می‌دهد، اما به دنبال یافتن درمان به تحقیقات پزشکی و آزمایشگاهی اعتقادی ندارد و معتقد است که بیماری به هیچ‌وجه رفع شدنی نیست و بیمار فعلاً باید بسازد تا بمیرد. اگر دنیای پزشکی قرار بود بر این منوال جلو رود، امروز هرگز داروها

و عمل‌های جراحی در مورد بیماری‌های بدون درمان گذشته مثل انواع سرطان‌ها کشف نمی‌شد و علم پزشکی به جایی نمی‌رسید.

دنای مبارزات طبقاتی در ایران نیز که از ضربه استالینیزم و خیانت‌های حزب توده و اکثریتی‌ها محفوظ نبوده، بعد از شکست انقلاب ۱۳۵۷ به دورانی از رخوت و عقب‌نشینی روی آورده است و در این ضربه، عناصر روشنفکر سوسیال‌دموکرات، سازشکار و رفورمیست که تأثیرگذار بر روی جنبش کارگری هم هستند، نقش اساسی داشته و عمدتاً مانع رشد مارکسیزم انقلابی در میان کارگران و تشکیل هسته‌های مخفی حزب پیشرو کارگری شده‌اند.

اعضای این کمیسیون زمانی که از گرایش مارکسیست‌های انقلابی ایران بیرون آمدند، اعلام کردند که از خط این گرایش (تا زمان بیرون آمدن از آن) حمایت می‌کنند. منظور از این حمایت به این صورت بود که اعضای این کمیسیون از مواضع نظری و سیاسی مازیار رازی با وجود برخی اختلاف نظرها دفاع می‌کردند، زیرا از ابتدا تا پیش از سه سال اخیر اعضای این کمیسیون در زمینه نظری و خط‌مشی سیاسی «گرایش» دخالت داشتند، تنها از حدود سه سال پیش به بعد بود که تک‌تک رفقا متوجه برخوردهای از بالا و بوروکراتیک مازیار رازی شدند و بالاخره دریافتند که مواضع مازیار رازی از مواضع آن‌ها جدا است. اعضای این کمیسیون هنوز هم مواضع نظری و سیاسی خود را که در «گرایش» پرورش دادند، حفظ کرده‌اند. این البته بدان معنا نیست که این مواضع کاملاً بدون اشکال است. به همین جهت انشعابیون گرایش مارکسیست‌های انقلابی بدون تردید به دنبال رفع نواقص نظری و سیاسی خود بوده و در جهت تکامل خود به سوی سوسیالیست‌های انقلابی پیش خواهند رفت.

بخش سوم، در مورد جلسه آخر بحث بوروکراسی در اطاق احیای مارکسیستی بود که رفیق یاشار آذری ارائه کرد. در این جلسه همان طوری از مدارک ضبط شده بر می آید، اعضای گرایش مارکسیست های انقلابی با تکیه بر این که بوروکراسی تنها درون تشکیلات بزرگ ممکن است، سعی در مغلطه کردن نکات اساسی بحث او کردند و در هیچ مورد جواب اساسی به نکات برجسته بحث او نداشتند.

در بخش چهارم که جلسه آخر رفقای این کمیسیون (به استثنای رفیق ناصر احمدی) با مازیار رازی بود، برخورد کاملاً از بالا و بوروکراتیک مازیار رازی باعث شد که رفیق سارا قاضی بگوید ظاهراً این بحث ها بی فایده بوده و در صورت لزوم تماس کتبی با مازیار رازی خواهند گرفت.

در این جا نمونه هایی از تحلیل های سیاسی، مواضع و انحرافات بوروکراتیک مازیار رازی را به طور مختصر می آوریم: ۱- در حالی که خط سیاسی گرایش مارکسیست های انقلابی در گذشته همیشه تکیه بر ساختن حزب پیشتاز انقلابی طبقه ی کارگر داشت و اساس شکل گیری آن بر روی ایجاد هسته مخفی پیشروی کارگر در ایران بود، مازیار رازی اما با آوردن یک اکثریتی در شورای دبیری و سپس عضوگیری سریع از استالینیست های سابق با گذاشتن بند تازه ای در اساسنامه تحت عنوان «عضو مشورتی» که تنها شرط کادر شدن و ورود به شورای دبیری را آوردن یک فرد جدید به «گرایش» قرار می داد، در واقع چرخشی کاملاً به راست از جانب او بود. در رابطه با استراتژی کادرسازی و رسیدن به مقام رهبری، در گذشته افراد می بایستی در خارج از این گرایش آموزش نظری دیده و بعد برای مدتی طولانی (نه کم تر از شش ماه) ساخته می شدند تا به عضویت در آیند و بعد از آن بود که کادرسازی

شروع می‌شد. کادرسازی یک روند عملی داشت و آن، این که اساساً در بحث با دیگران می‌بایستی می‌توانستند از خط نظری و سیاسی «گرایش» دفاع کنند. آن چه که در سال های اخیر رخ داد اما، بر خلاف این اساسنامه بود و مازیار رازی به سرعت عضو می‌گرفت و آن ها را به «عضو مشورتی» «گرایش» درمی‌آورد به طوری که این افراد بدون هیچ گونه دانش نظری وارد کار عملی می‌شدند و به اصطلاح عضو هم برای «گرایش» می‌آوردند و ظرف یکی دو ماه به مقام رهبری این گرایش می‌رسیدند. آیا این در عمل همان ساختار احزاب استالینیستی نیست که فقط اسمش «گرایش» است. ۲- درحالی که خط سیاسی «گرایش» قرار بود متکی به رشد هسته های مخفی حزب پیشتاز کارگری انقلابی و سوسیالیستی باشد و نه متکی به تغییرات سیاست های امپریالیستی در منطقه، از زمان پیش از انتخابات ریاست جمهوری و روی کار آمدن حکومت روحانی، مازیار رازی منتظر ایجاد «گشایشات»ی از بالا بوده است که توسط «ای ال او» و اتحادیه های زرد برای پیشبرد اهداف حزب پیشتاز رخ دهد. آیا این موضع سیاسی با خط سابق «گرایش» در تضاد نیست؟ به ویژه این که این «گشایش ها» نه تنها در زمان روحانی صورت نگرفته، بلکه سرکوب ها و اعدام ها و بیکارسازی ها هم شدت یافته است. ۳- در همین دوران که مازیار رازی مشغول یک چرخش به راست شدید بود، از رفقای «گرایش» خواست که همه عکس های واقعی خود را به روی فیسبوک هایشان بگذارند، اما این طرح با مقاومت برخی از رفقا مواجه شد که بالاخره مازیار رازی از اصرار دست کشید. همزمان از برخی از رفقا خواست که خود را برای اجرای برنامه های تلویزیونی آماده کنند و این طرح هم باز با مخالف نسبی برخی از رفقا واقع گردید. از آن پس رفتار او با این رفقا خصمانه شد.

به نظر این رفقا اصول مخفی کار «گرایش» در مقطع عملاً زیر پا گذاشته شد. ۴- استفاده ابزاری از اعضا به گونه ای بیشتر توضیح داده شد و نیز استفاده ابزاری از موقعیت شاهرخ زمانی نمونه دیگر از این خط انحرافی می باشد که تا انتهای حیات او ادامه یافت.

تشخیص اعضای این کمیسیون در رابطه با ماهیت انحرافی خط سیاسی و حزب پیشتاز انقلابی مازیار رازی اخیراً برای همگان محرز شده است، به خصوص پس از شرکت مازیار رازی در برنامه بی بی سی فارسی که می توان آن را با بیان او در سمینار ۲۰۱۴ احیای مارکسیستی در آلمان مقایسه کرد.

«بورژوازی از تمام رادیو و تلویزیون ها استفاده می کنه، تمام منابع مالی روزنامه ها و غیره دستش است، طبقه ی کارگر این اطاقش است، بعد از پنجاه سال مبارزه ی طبقاتی یک اطاق دارند همین. اینه، همین من نوعی اگر بورژوا بودم و یا اگر حامل نظرات بورژوازی بودم رادیو و تلویزیون آمریکا در دستم قرار می گرفت و کسانی که همین نوع تبلیغات بورژوازی را می کنند، می بینیم که هستند انواع اقسام «بی بی سی» در اختیارم قرار می گرفت، بی بی سی سر مارکسیزم مناظره می گذاره ولی از ماها که مارکسیست هستیم دعوت نمی کنه، بی بی سی وقتی می خواهد سر مارکسیزم مناظره می گذاره، یکی از مناظره کنندگان سوسیال دموکرات است و یکی دیگر کسی که از مارکسیزم برش کرده و این دوتا را به عنوان مارکسیست ها می آورد تا با هم مناظره کنند. چرا از ما دعوت به عمل نمی آورند، اینه به این علت که کسی اونور قضیه را نمی شنوه.» لذا از بیانات خود مازیار رازی در این جا می توان این نتیجه را استنتاج کرد که چرا و به چه دلیل بی بی سی حالا میکروفن را در اختیار ایشان

گذاشته است. به عبارت دیگر، در این مثلث بی بی سی، یک سوسیال دموکرات و فردی که از مارکسیزم برش کرده، در جمع با حضور مازیار رازی، او در واقع جناح برش کرده از مارکسیزم این مثلث را تشکیل دهد و یا در حالت دوم باید تصور کنیم که بی بی سی اخیراً انقلابی شده که تصمیم به دعوت مازیار رازی گرفته است!

موضع این کمیسیون

کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری، از آن جایی که هدف اصلی اش را مبارزه با بوروکراسی می‌داند و قصدش باز کردن مفهوم بوروکراسی تشکیلاتی در عمل و نقش مخرب آن است، نمی‌تواند از انتقاد از اعضای فعلی خود، در رابطه با کوتاهی‌های آنان در سال‌های گذشته برای جلوگیری از رشد بوروکراسی درون‌گرایش مارکسیست‌های انقلابی که اعضای این کمیسیون خود زمانی عضو آن بودند، چشم‌پوشد. در مبارزه حقیقی با بوروکراسی، ضروری است که در انتقاد از خود مغرور نبود و در پذیرفتن اشتباهات خویش، شرمگین نگشت. انسان تنها با قبول اشتباهات خود و درس از اشتباهات دیگران است که می‌تواند به طرف جلو قدم بردارد. انسان تا زمانی که نسبت به نظرات و اعمال خود تعصب داشته و حاضر نباشد، اقرار کند که اشتباه کرده، پیشرفتی نخواهد داشت. یک سوسیالیست انقلابی، یک کمونیست حقیقی، نمی‌تواند نسبت به فهم و درک نظری و سیاسی خود مغرور باشد و از اقرار به اشتباهات خود پرهیز نماید، زیرا در این صورت برخوردی علمی با مسائل نکرده و عقاید مارکسیستی‌اش به ایدئولوژی (مذهب) تبدیل می‌شود. در این رابطه، رفقا سارا قاضی، یاشار آذری و سعید صادقی باید این واقعیت را بپذیرند که خود در رشد بوروکراسی درون‌گرایش مارکسیست‌های انقلابی سهم داشتند. این سه نفر اگر از ابتدا گول روابط محفلی و نزدیک خود

را با مازیار رازی نخورده بودند و در هر مقطعی نظرات و مشکلات و مسائل خود را مصررانه در جلسات این گرایش و با یکدیگر مطرح کرده و اجازه نمی دادند تا بحث ها دو نفره و خصوصی بین تک تک آن ها و مازیار رازی برقرار گردد، دو حالت می توانست پیش بیاید: یا مازیار رازی از ادامه این روش کار دست می کشید و لذا به این نتیجه نمی رسید که او «عقل کل» است و بقیه هیچ نمی فهمند و دموکراسی را بیش از بوروکراسی رعایت می کرد و نهایتاً مسائل به این جاهایی که رسید، نمی کشید و در حالت دوم، او همچنان می خواست که به روش محفلی خود ادامه دهد و در روند این کار، ماهیت انحرافی خط سیاسی او کما بیش بارز می گشت و برای این سه رفیق فرصتی به وجود می آمد که نسبت به آن انحرافات در حد ممکن آگاه شده و در این صورت، آگاهانه می توانستند انتخاب کنند که چه می خواهند بکنند و قطعاً سال ها پیش از این از گرایش مارکسیست های انقلابی بیرون می آمده و به علت روابط محفلی و دوستانه خود با مازیار رازی خود را در بند این روابط احساس نکرده و در نتیجه سال ها از یکدیگر دور نمی ماندند. سکوت این سه نفر در مقابل روش کار مازیار رازی، در واقع به نطفه بوروکراسی درون او امکان رشد و گسترش داد، تا جایی که مازیار رازی کار سیاسی رفقا را تنها زمانی کار قابل اهمیت می دانست که این سه نفر، مانند علیرضا بیانی خواهان گذاشتن پا جای پای او بودند و به طور صد در صد آن گونه که مازیار رازی می خواست عمل و فعالیت می کردند و از خود نظر و توانایی مجزا از عقاید او نشان نمی دادند. مازیار رازی خود، اقرار می کند که او تصمیم گیرنده بوده و در چند مورد می گوید که «مقصر من هستم». چرا باید اجازه داد که بوروکراسی به حدی رشد کند که فرد، چون در مقام رهبری قرار دارد، به خود

اجازه بدهد که بگوید «من تعیین می کنم!» پس نقش جلسات و سانترالیزم دموکراتیک چیست؟ طبیعتاً اگر مازیار رازی متکی به بوروکراسی خود نبود و مطمئن نبود که بقیه اعضا از او حمایت خواهند کرد، هرگز به این رُک و راستی نمی گفت که «من تعیین می کنم!» زیرا من از همه شما تجربه بیش تر دارم و بهتر می دانم، پس به من اعتماد کنید! قاعدتاً در سابقه این گرایش این تجربه را داشته که اعضای گرایش مارکسیست های انقلابی نهایتاً با اعتمادی که به او داشتند، سکوت خواهند کرد و او می تواند کار خود را ادامه دهد. در این جا است که مسئولیت این سه رفیق در مقابل رشد بوروکراسی بارز می شود. اگر به شکرانه ناحقی هایی که در احیای مارکسیستی نسبت به رفیق ناصر احمدی نبود، شاید هنوز هم رفقا، سارا قاضی، یاشار آذری و سعید صادقی، به این نتیجه نمی رسیدند که باید مسائلشان را با هم در میان گذارند و برای اتفاقاتی که افتاده بود، دلایل صحیح و اساسی بیاوند. اگر چه در مقطعی از کشمکش داخلی، وقتی رفقا سارا قاضی، ناصر احمدی و سعید صادقی هنوز در مورد مشکلات با رهبری «گرایش» جلسه ای خصوصی نگذاشته بودند، مازیار رازی نسبت باندسازی را به آن ها می زند، طبیعتاً نشان می دهد که در گرایش مارکسیست های انقلابی تماس ما بین رفقا تنها زمانی بدون ایراد بوده است که به تأیید رهبری باشد. در غیر این صورت، دیدیم که به سادگی به رفقا نسبت باندبازی زده می شود. کشف مفهوم بوروکراسی، در عمل و نه فقط در تئوری، تکان بزرگی برای همه این رفقا بود که نه تنها به تشکیل این کمیسیون انجامید، بلکه به گرد آوردن مطالب این کتاب و پیاده کردن آن به عنوان سندی برای جنبش انقلابی طبقه ی کارگر در آمد. ناگفته نماند که البته این هم تجربه تازه ای برای این رفقا بود و درس بزرگی شد. همین قدر که پس از کشف این

بوروکراسی متحداً دست به عمل زدند، خود نشانگر این است که در گذشته در این زمینه تجربه عینی نداشتند، زیرا اگر زودتر به این آگاهی رسیده بودند، مثل این بار بلافاصله عمل می کردند. از این جهت، نمی توان این سه رفیق را در مورد این خطا محکوم کرد.

برنامه حزب انقلابی پیشروی کارگری که تنها برنامه ای است که امروز توان مبارزه با نظام سرمایه داری را هم در جبهه داخلی و هم در سطح بین المللی دارد، باید از همان ابتدا آشنا به اشکال مختلف بوروکراسی بوده و معتقد باشد که آن روی دیگر سکه سانترالیزم دموکراتیک در حقیقت سانترالیزم بوروکراتیک است. آگاهی به این حقیقت، اصل اول در ساختن حزب انقلابی پیشروی کارگری است که سپس می تواند رهبری مبارزات کارگری را به دست گیرد؛ اصل دوم که آن هم مهم است این می باشد که معتقد باشیم تا زمانی که بوروکراسی در رهبری جنبش های انقلابی کارگری-سوسیالیستی بدون هیچ کنترلی موجود است، این جنبش ها در نهایت از درون به انحراف کشیده شده و متلاشی خواهند شد؛ اصل سوم، توانایی پیاده کردن اصل سانترالیزم دموکراتیک است. به عبارت دیگر، تنها فهمیدن معنای لغت «سانترالیزم دموکراتیک» نیست که به پیاده کردن آن درون یک تشکیلات انقلابی کمک می کند، بلکه اعضا باید در عمل معنای آن را تجربه کرده و بر آن مسلط باشند. «سانترالیزم دموکراتیک» در عمل و به زبان ساده، یعنی رعایت دموکراسی سوسیالیستی و کارگری در هنگام بحث و اجازه حرف زدن و انتقاد کردن به همه اعضا دادن (حتی اگر آن حرف ها یا انتقادات غلط باشد) و سانترالیزم یا تبعیت از مرکزیت و رهبری وقتی است که وارد عمل می شویم. در جلسات، بحث صورت می گیرد، اختلاف نظر ها شنیده می شود، انتقادات جواب داده

می شود، سپس رأی گیری شده و نظر اکثریت در آن مقطع و در مورد یک موضوع خاص برای به اجرا گذاشتن پذیرفته می شود؛ این بخش دموکراسی آن است. سپس برای پیاده کردن تصمیمات گرفته شده، فرد یا افراد مسئول تعیین می شوند که شایستگی آنان را برای آن عمل خاص، بقیه اعضای تأیید می کنند. سایر اعضای که با این فرد یا افراد همکاری دارند، در این مقطع و برای این عمل خاص باید از این فرد یا افراد پیروی کنند؛ این، بخش سانترالیزم (مرکزیت) آن است. تفکیک صحیح این دو مرحله از یکدیگر است که توانایی انقلابی رهبری یک تشکیلات را آشکار می سازد. کوچکترین اشتباه در این تشخیص، تشکیلات را به سادگی به سوی بوروکراسی سوق می دهد. از این رو است که تا زمانی که جامعه به مرحله کمونیستی خود نرسیده، یعنی هنوز فرهنگ و ارزش های جامعه سرمایه داری، در جامعه سوسیالیستی کاملاً ریشه کن نشده، نمی توان بوروکراسی را ریشه کن کرد. زیرا بوروکراسی ابزار تحمیل و حفظ فرهنگ طبقاتی است و با برچیده شدن نظام سرمایه داری، فرهنگ جامعه را نمی توان یک شبه تغییر داد. با برقراری نظام اقتصادی سوسیالیستی، چون فرهنگ طبقاتی به تدریج کارایی خود را از دست می دهد، است که به سوی فرهنگ جامعه کمونیستی سوق می یابد. این روند ممکن است حتی چند نسل بعد از انقلاب سوسیالیستی پیروزمند به طول بیانجامد. این البته، علیرغم نظر بسیاری، بدان معنا نیست که باید صبر کرد تا به مرحله سوسیالیستی انقلاب رسید، تا بتوان با بوروکراسی تشکیلاتی مبارزه کرد، بلکه این یک روند است که باید از همان ابتدا در دستور کار و فعالیت یک تشکیلات سوسیالیستی انقلابی قرار گیرد تا در آینده دور هم نتیجه بخش باشد. گاهی می شنویم که می گویند بوروکراسی را در نظام سرمایه داری نمی توان برچید،

لذا مبارزه با آن درون نظام سرمایه‌داری برای یک تشکیلات انقلابی بی‌حاصل است. به عقیده ما مبارزه با بوروکراسی یکی از مهم‌ترین ابعاد مبارزه با نظام سرمایه‌داری است و مانند سایر جوانب این مبارزه نیاز به پیمودن یک روند طولانی را دارد، لذا این گونه نیست که ما اول با جوانب دیگر مبارزه برای سرنگونی نظام سرمایه‌داری قدم پیش نهیم، اما برخورد اصولی با معضل بوروکراسی را به آینده‌ای نامعلوم واگذار کنیم. دلیل آن هم این است که در روند مبارزات انقلابی تشکیلاتی چنان چه به معضل بوروکراسی از ابتدا توجه نشود، قطعاً تمام برنامه انقلابی یک تشکیلات را تحت تأثیر قرار داده و به انحراف خواهد کشید. هر چه دیدگاه یک تشکیلات انقلابی از زاویه نظری به مارکسیزم علمی نزدیک‌تر باشد، بهتر می‌تواند از بوروکراسی فاصله بگیرد. مارکسیزم علمی که در عمل، پایه‌گذار و مدافع سازماندهی و برنامه‌ریزی مبارزات طبقاتی است، هدفش به ثمر رسانیدن انقلاب سوسیالیستی است. پس هر گونه انحراف در مبارزات طبقاتی درون جنبش کارگری، ریشه در دوری از مارکسیزم علمی و روی آوردن به ایدئولوژی است که عملاً در را به روی فعال شدن بوروکراتیزم کاملاً باز می‌گذارد. هرچه بوروکراتیزم درون یک تشکیلات انقلابی کارگری قوی‌تر باشد، تشکیلات به جای مبارزه با انحرافات خود، به مبارزه با اعضای بلند می‌شود که خواهان مبارزه با انحرافات هستند. در چنین شرایطی، رهبری عملاً می‌گوید که اعضای تشکیلات حق نقد و انتقاد ندارند و نباید در برابر بوروکراتیزم حاکم در تشکیلات موضع گرفته و صدای خود را به گوش دیگران برسانند، زیرا هرگونه انتقادی را تضعیف موقعیت مبارزاتی تشکیلات خود می‌بیند. در حالی که رهبری با این عمل خود، در واقع

خودش باعث تضعیف تشکیلات می شود، زیرا اصل «سانترالیزم دموکراتیک» را که اصل رشد و شکوفایی اعضای یک تشکیلات است، زیر پا می گذارد. این کمیسیون بر این عقیده است که بوروکراسی درون گرایش مارکسیست های انقلابی، نهایتاً به ورود استالینیزم به درون این گرایش کمک کرده و باعث به کنار گذاشته شدن دیدگاه و اهداف انقلابی این گروه شده و در چنین شرایطی هرگز به تشکیلات حزب پیشتاز انقلابی حقیقی که در دستور کارش قرار داشت، نخواهد رسید. به گفته لنین: به حرف کسی اعتماد نکنید، دقیقاً بررسی کنید. این است راه موفقیت و پیروزی برای کارگران مارکسیست.

حزب پیشتاز مورد نظر مازیار رازی

به شکرانه مدت زمانی که برای تهیه این متن لازم بوده، جریان گرایش مارکسیست های انقلابی برای رسیدن به مرحله ایجاد حزب پیشتاز مراحل را پشت سر گذاشته که دال بر به بن بست رسیدن شدید این طرح است. به نظر ما یکی از عمده ترین دلایل برخورد با این بن بست، روی آوردن به برخی جریانات سنتی و به دور افتادن از فعالیت مستقیم اما کاملاً مخفی، در میان افشار مختلف کارگری در ایران است. حزب پیشتاز انقلابی بنا بر تعریف ما حزبی بود کاملاً مخفی که از پیوستن هسته های مخفی کارگری به هم دیگر در سطح ایران در زمان اعتلای انقلابی به شکل یک شبکه ایجاد می شد و نه از ترکیب عناصر متفرق سازمان های سنتی در خارج از کشور. انحراف از طرح اولیه حزب پیشتاز انقلابی در عمل زمانی که هدف وسیله را توجیه می کند، باعث جذب عناصر خیانتکار اکثریتی و استالینیزم های بوروکرات گردید که

موج آن مازیار رازی را نیز با خود برد. البته ادامه این بحث در ظرفیت کار این کمیسیون نیست، اما اشاره به آن در این جا ضروری بود.

قتل جانکاه مبارز بزرگ طبقه ی کارگر ایران- شاهرخ زمانی

اکنون متأسفانه این کتاب برای زمانی آماده می شود که ما کارگر مبارز، انقلابی و پیشرویی را همچون شاهرخ زمانی از دست داده ایم. قتل شاهرخ زمانی در ۲۲ شهریور ماه ۱۳۹۴، به دست رژیم سرمایه داری و شبه فاشیستی جمهوری اسلامی، بار دیگر ماهیت این دولت سرمایه داری را در رابطه با امپریالیزم جهانی و مبارزات طبقاتی در داخل ایران آشکار نمود. از اینرو، ساده لوحانه خواهد بود اگر با موضوع قتل شاهرخ زمانی به وسیله رژیم، هشداری به تمام نیروهای مترقی و فعال درون جنبش کارگری ندانسته و به نکات زیر هوشیارانه برخورد نکرد. به عقیده ما توجه به این نکات که به طور مختصر آورده می شود، امری ضروری و بلااستثناء است:

۱- تمام فعالان جنبش کارگری ایران که خواهان برچیدن این رژیم و کل نظام سرمایه داری از راه انقلاب کارگری سوسیالیستی می باشند، الزاماً می باید در حفظ تمام و کمال ضوابط و اصول مخفی کاری در کار تشکیلاتی دقت نمایند. کوچکترین شبهه ای در این مورد باعث لو رفتن و نهایتاً از دست دادن جان خود و دیگران خواهد شد. حفظ جان در برابر حملات سرکوبگر جنایتکارانه رژیم، از ابتدایی ترین اصول مبارزه طبقاتی در هر مقطعی از تاریخ بوده است. این نیروها بعضاً در مرحله اعتلای انقلابی چهره ای علنی یافته و بقیه پس از سرنگونی رژیم و روی کار آمدن دولت دیکتاتوری پرولتاریا است که می توانند علنی شوند.

۲- درون هرگونه سازماندهی و کار تشکیلاتی کارگری-سوسیالیستی (مانند کار درون کارخانجات، کمیته های اعتصاب و یا کار درون یک تشکیلات سیاسی مانند هسته های کارگری سوسیالیستی)، هشیارانه برخورد کردن، امری ضروری و اصولی است، زیرا باید بتوان فعالان حزب توده و اکثریتی ها را شناسایی کرده و ضمن ممانعت از حضور و دخالت آن ها در این گونه تشکیلات، هر یک را با نام و نشان مشخص به کارگران درگیر و کل جنبش معرفی کرد. حزب توده و اکثریتی ها از ابتدای انقلاب ۱۳۵۷ تا کنون همواره یکی از ابزار و نیروهای مخفی و ضربت رژیم جمهوری اسلامی بوده اند و لذا درون تشکیلات کارگری و انقلابی نفوذ کرده و این سازمان ها را به راست کشیده و نهایتاً نیروهای مترقی، انقلابی و فعال درون این سازمان ها را لو داده اند. نمونه هایی چند از عاقبت این انحراف تشکیلاتی، سرنوشت راه کارگر، حزب کمونیست کارگری و... می باشد. در گرایش مارکسیست های انقلابی ایران نیز با حضور علیرضا بیانی و دارودسته او در شورای دبیری نقداً این تشکیلات را به انحراف کشیده اند. زمانی که علیرضا بیانی به گرایش مارکسیست های انقلابی پیوسته بود بین رفیق یاشار آذری با عباس سماکار و فردی از حزب رنجبران برخوردی شدید رخ داد (که توضیح آن از حوصله این کتاب خارج است) و رفیق یاشار آذری در یک جلسه درونی گرایش مارکسیست های انقلابی در باره این برخورد صحبت کرد. در این زمان علیرضا بیانی در معرفی عباس سماکار گفت که عباس سماکار مسئول تبلیغات فرهنگی اکثریتی ها، شاخه کشتگر در خوزستان بوده و تأکید کرد که جناح کشتگر کثیف ترین بخش درون تشکیلات اکثریتی می باشد که با رژیم همکاری مستقیم دارد. لذا در این جا می توان این نتیجه را گرفت که حضور عباس

سماکار و دارودسته اش در حزب کمونیست ایران حاصلی به جز به انحراف کشیدن این حزب نمی تواند داشته باشد. حتی اگر توده ای ها و یا اکثریتی ها با عملکردهای خود اثبات کنند که تبدیل به یک فرد کاملاً انقلابی شده اند، باز هم از لحاظ تشکیلاتی حتماً باید خارج از تشکیلات قرار گیرند و دادن هرگونه اطلاعات تشکیلاتی حتی به این افراد می باید خیانت محسوب گردد، تا بتوان پیشروان کارگری را حتی الامکان از آسیب های جانی و تشکیلات آن ها را از منحرف شدن حفظ کرد.

با توجه به تمام نکات آمده در بالا، طبق اظهارات خود علیرضا بیانی در رادیو سپهر بعد از قتل شاهرخ زمانی که می گوید شب پیش از روزی که شاهرخ زمانی به قتل رسید، او از درون زندان با علیرضا بیانی در خارج از کشور تماس گرفته بود، علیرضا بیانی ادعا می کند که این تماس ها به طور روزمره بوده و تنها به ندرت برقرار نمی شده است. سپس اضافه می کند که در آخرین تماس خود که شب قبل قتل بوده، ضمن تماس، آن ها با هم مشغول «ادیت» (ویراستاری) یک مقاله بوده اند. اگر فرض را بر این بگذاریم که علیرضا بیانی دروغ نمی گوید، در تماس های اولیه او با شاهرخ زمانی شاید مأمورین رژیم در زندان هنوز متوجه نبوده و نتوانستند همه زندانی ها را کنترل کنند، اما باید دید که چطور ممکن است به قول علیرضا بیانی، آن ها با هم تماس روزمره داشته و رژیم از آن بی اطلاع بوده باشد! لذا باید انتظار داشت که رژیم از این ارتباطات مطلع بوده و در نتیجه باید دید که چرا اجازه می دهد که یک زندانی سیاسی هر روز با یک اکثریتی در خارج از کشور تماس داشته باشد؛ طبعاً به منظور پی بردن به اهداف شاهرخ زمانی و شناسایی سایر پیشروان کارگری که هنوز دستگیر نشده بودند، می توانسته باشد. پس این چنین ارتباط تنگانی با

شاهرخ زمانی به وسیله علیرضا بیانی عمدتاً به نفع رژیم تمام شد تا این که در خدمت مبارزات طبقاتی شاهرخ زمانی. این که شاهرخ زمانی خود به این مطلب توجه نکرده و تن به این ارتباطات داده، بسیار بعید به نظر می رسد، زیرا آنگاه نشانگر یک نوع سهل انگاری در رعایت اصول مخفی کاری است که او در آن شرایط ناهنجار زندان نمی توانسته تن در دهد. این نظر ما بر این استدلال مبتنی است که شخصی مثل شاهرخ زمانی نمی توانسته آگاهانه به استقبال مرگ برود، زیرا او با تجربه تر از آن بود که به این مسائل نیندیشد. حال اگر فرض را هم بر این بگذاریم که شاهرخ زمانی به وجود زندگی عینی خود دیگر بهاء نمی داده، این وظیفه اعضای رهبری گرایش مارکسیست های انقلابی می بود که او را به رعایت مسائل امنیتی ترغیب می کردند و خود پا به این ارتباطات روزمره نمی دادند و به قول علیرضا بیانی، از طریق این ارتباطات مقاله نویسی ننموده و از او استفاده ابزاری نمی کردند. در این رابطه «کمیسیون» اطلاعیه ای بیرون داد تحت عنوان «قتل شاهرخ زمانی - هشدار به تمام کارگران پیشرو فعال و انقلابی» که عین متن آن در انتهای این کتاب آورده شده است.

۳- در همان گفتگو با رادیو سپهر، علیرضا بیانی می گوید موضع اخیر شاهرخ زمانی در رابطه با توافق اخیر رژیم با آمریکا این بود که شاهرخ زمانی معتقد بود که پس از این توافقات «تغییراتی یا گشایشاتی» ایجاد خواهد شد که این گفته به هیچ وجه نمی تواند موضع شاهرخ زمانی باشد، زیرا لااقل از زمان احمدی نژاد تا کنون موضع شخصی مازیار رازی بوده است. پس این گفته علیرضا در باره شاهرخ زمانی کاملاً کذب است. از این هم فراتر این که اگر شاهرخ زمانی شخصاً به این «گشایشات» اعتقاد داشت، دیگر بنا به

ادعای علیرضا بیانی، نمی بایستی می گفت که «انتظار زنده بیرون آمدن از زندان را نداشت».

تهدید و ارباب اعضای سابق

گرایش مارکسیست انقلابی با استمداد از دادگاه های بورژوایی

در بخش آخر این کتاب، متأسفانه ما مجبوریم مسأله جدیدی را نیز باز کنیم: ما ایمیلی از جانب گرایش مارکسیست های انقلابی مورخه ۲۷ سپتامبر ۲۰۱۵ خطاب به دو تن از رفقای این کمیسیون دریافت داشتیم که حاوی برخوردی کاملاً کاسبکارانه به منظور معامله و در مرحله بعدی در صورت معامله نکردن رفقای ما با این گرایش، امین کاظمی تهدید به لو دادن این رفقا از طریق انتشار عکس، نشانی محل سکونت، شماره تلفن و... به کلیه جراید خارجی و ایرانی کرده و همزمان نیز تهدید به بردن این دو رفیق به دادگاه های بورژوایی نموده است که در این جا به نقل از امین کاظمی ملاحظه می کنیم که چه نوشته است «لازم به ذکر است که نام و نشانی و عکس شما همراه با تمامی تخلفاتی که در کشورهای خود مرتکب شده اید همراه با اتهامات امنیتی اخیر علیه گرایش ما همه در دادگاه و در سطح جراید خارجی و ایرانی انتشار خواهد یافت.» (عطف به اصل ایمیل در انتهای کتاب)

امین کاظمی در ابتدای این ایمیل به قصد به اصطلاح اعاده حیثیت از علیرضا بیانی، نقل قولی از اطلاعاتیه ما در مورد قتل شاهرخ زمانی می آورد به این شکل «... علیرضاییانی به زبان دیگری اقرار می کند که این تشکیلات از شاهرخ زمانی استفاده ابزاری به نفع گروه کرده و در نهایت در قبال به قتل رسیدن او در برابر طبقه ی کارگر ایران مسئول است.» این طرز نقل قول

آوردن به جز مخدوش کردن نکته مورد نظر ما در این بخش از اطلاعیه چیز دیگری نیست که آمده: «وقتی علیرضا بیانی عملاً به این روابط خود با شاهرخ زمانی اشاره می کند و می گوید در این که او را آزاد نمی کردند شکی نداشت، با این حال، گرایش مارکسیست های انقلابی برای تغییر این وضع هیچ گونه اقدامی نکرد. در این جا، از دید سنت مبارزات طبقاتی سوسیالیست های انقلابی، علیرضاییانی به زبان دیگری اقرار می کند که این تشکیلات از شاهرخ زمانی استفاده ابزاری به نفع گروه کرده و در نهایت در قبال به قتل رسیدن او در برابر طبقه ی کارگر ایران مسئول است.» اگر این بند از اطلاعیه ما بدون غرض خاصی خوانده نشود و با دیدی بی طرف به آن بنگریم، این کمیسیون به علیرضا بیانی هیچ اتهامی وارد نیاورده است، بلکه اگر دقت کافی شود، این معنای گفته های خود او است که می تواند این گونه تعبیر شود و در اطلاعیه آمده است که چنان چه این گفته های او فاقد لاف و گزاف باشد، این تعبیر را می توان داشت، اما اگر او به کذب این مطالب را ادا کرده که ما تعبیری از این گفته ها نمی توانیم داشته باشیم.

امین کاظمی در پاراگراف پایین تر ایمیل خود نوشته است که این کمیسیون به گرایش مارکسیست های انقلابی «اتهامات امنیتی سنگینی» وارد کرده که به کارنامه انقلابی این گرایش «لکه امنیتی چسبانده» است. این بخش از ایمیل امین کاظمی نیز باز در جهت مخدوش کردن هدف ما از اطلاعیه بوده است. ما به هیچ وجه قصد تخریب کارنامه گرایش مارکسیست انقلابی و یا اعضای آن را نداریم. آن چه در اطلاعیه آمده استنتاج از بیانات شخص علیرضا بیانی است و «کمیسیون» با مطرح کردن آن تنها درک خود را این بیانات ارائه داده است و این کار در میان سوسیالیست ها/کمونیست های انقلابی چیزی به جز انتقاد

سالم نیست. لذا اعضای گرایش مارکسیست های انقلابی یا نباشد دروغ بگویند و یا باید مسئولیت گفته های خود را به عنوان حقیقت به عهده بگیرند.

امین کاظمی در بخش پایین تر باز هم نوشته است که «یکی از کارشناس حقوقی و مشاورین بین المللی ما برای ارائه اسناد به دادگاه، نقدا اطلاعاتی در مورد شما جمع آوری کرده است (رجوع شود به نامه انگلیسی ضمیمه که برای اطلاع شما ارسال می شود). این اسناد جمع آوری شده، در تاریخ ۵ اکتبر ۲۰۱۵ به وکلا ارسال خواهد شد.» آیا مضحک تر از این هم می توان یافت که گرایشی خود را مارکسیست انقلابی بنامد، اما انشعابیون از تشکیلات خود را تهدید به تحویل دادن به مقامات قضایی بورژوایی کند؟! ما در این جا قضاوت را به عهده خوانندگان می گذاریم.

اطلاعیه انشعاب

جمعی از اعضای گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

ما امضاء کنندگان زیر بدین وسیله اعلام می داریم که به علت پاره ای از اختلافات برنامه ای و عمدتاً اختلافات تشکیلاتی که استراتژی بوروکراتیک استالینیستی را بر اهداف و اصول گرایش مارکسیست های انقلابی ایران غالب نموده از «گرایش» بیرون آمده ایم.

در یک سال اخیر و به خصوص بعد از سمینار احیای مارکسیستی که در ماه ژوئیه برگزار گردید، رهبری «گرایش» با استفاده از انگیزه های تخریب گرایانه استالینیستی در بحث و عمل و نسبت دروغ و افترا به ما که تا سرحد باندبازی پیش رفت و نیز از آن جایی که حق دفاع از خود در محیطی رفیقانه را از ما گرفته و عملاً به حذف ما اقدام نمود، لذا از روی اجبار برای پیشبرد اهدافی که به مدت دو دهه و به اندازه توانمان در «گرایش» برای آن ها مبارزه کرده بودیم، از این جریان بیرون آمدیم.

در راستای ادامه مبارزاتمان و در بحث هایی که در آینده باز خواهیم کرد، نشان خواهیم داد که درون رهبری «گرایش» یک خط انحرافی آلوده به بوروکراسی استالینیستی به سرعت در حال رشد است.

با این وجود، ما به هیچ وجه قصد ضربه زدن به خط سیاسی «گرایش» را نداریم و با بیرون آمدن و باز کردن مسائل رو به جنبش انقلابی طبقه ی کارگر،

قصدمان شفاف بودن در مسائل و کنترل کردن بوروکراسی است که مهم ترین عامل فروپاشی مبارزات انقلابی طبقه ی کارگر از درون خود طبقه است. به قول لنین: «ما هرگز نباید اشتباهات خود را سرپوش نهیم، به این دلیل که دشمن می تواند از آن ها سوء استفاده کند! کسی که چنین کند نمی تواند انقلابی باشد.» بوروکراسی که میراثی از نظام سرمایه داری است، همیشه در تضاد با دموکراسی کارگری عمل می کرده و در واقع با آن نسبت معکوس دارد. به عبارت دیگر، هر چه سانترالیزم دموکراتیک ضعیف تر گردد، سانترالیزم بوروکراتیک قوی تر می گردد و بالعکس.

سارا قاضی، یاشار آذری و سعید صادقی

ناصر احمدی- عضو مشورتی

۱۲ نوامبر ۲۰۱۴

۲۱ آبان ۱۳۹۳

اعلام موجودیت

کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری

«اشتباه حزب ما روشن است. حزب مبارز طبقه ی پیشرو نباید از اشتباه به هراسد. آن چه هراس انگیز است اصرار در اشتباه، حاشای آن و تصحیح نکردن آن از روی شرمی کاذب است.» لنین

«نیروهای محرکه پیشرفت حقیقت است، نه دروغ!» تروتسکی

در جامعه ی سرمایه داری دستگاه های اداری بر پایه ی رده بندی های خاص خود که بتواند در نهایت منافع طبقه بورژوا و در درون طبقه ی بورژوا منافع قشر بالاتر را نسبت به اقشار پایین تر خود حفظ کند، کنترل می شود. این رده بندی درون دستگاه های اداری بورژوازی در ذات خود خصلت های بوروکراتیک را تولید می کند و طبیعتاً فرهنگ خود را هم به همراه می آورد. از اینرو بوروکراسی، روی دیگر سکه دموکراسی بورژوایی است. به عبارت دیگر، در جامعه سرمایه داری عوامل متعددی از جمله پول، شغل، مقام اجتماعی و... رده بندی ای را ایجاد می کند که در آن تمام افراد جامعه در سلسله مراتب قرار می گیرند. با این سلسله مراتب میزان ابهت و اهمیت یک فرد در جامعه اش تعریف می شود. در نتیجه هر چه در رده ی بالاتر این سلسله مراتب قرار داشته باشد، از حقوق دموکراتیک بیش تری برخوردار می گردد و بالعکس هر چه در رده ی پایین تر باشد از حق و حقوقش کاسته شده و پایمال شدن حقوقش امری «طبیعی» بشمار می رود. بوروکراسی در این جامعه،

آلودگی هایی را که این نظام و سلسله مراتب آن با خود می آورد، به شکل امری «طبیعی» به افراد جامعه تحمیل می کند. پس این بوروکراسی به طور ذاتی انواع امتیازات، تبهکاری، دزدی و... را برای کارگزاران این دستگاه ها از بالا تا پایین روابط اداری تولید کرده و انسان ها را وادار به پذیرفتن آن می کند. مبارزه علیه بوروکراسی از صرف مبارزه طبقاتی مشکل تر است. زیرا در یک روی سکه از تساوی میان «همه» ی انسان ها می گوید و آن ها را فریب می دهد از سوی دیگر، این بوروکراسی ابزاری است برای ایجاد خفقان و ممانعت در راه مبارزه برای دفاع از حقوق طبقاتی و دموکراتیک انسان ها.

از آن جایی که در نظام سرمایه داری، فرهنگ بورژوازی فرهنگ غالب بر جامعه است، این طور می توان نتیجه گرفت که بوروکراسی نیز که به وسیله این فرهنگ تبلیغ و ترویج می گردد، بر کل جامعه حاکم است. در این صورت، مبارزه طبقاتی و مبارزه علیه بوروکراسی درون نظام سرمایه داری برای طبقه ی کارگر به هم پیونده خورده و اغلب قابل تفکیک نیست. اما طبقه ی کارگر خود نیز درون جوامع سرمایه داری می تواند به این بوروکراسی آلوده گردد. زیرا مجبور می شود برای پیشبرد مبارزات و اهداف انقلابی اش خود را با شرایط حاکم بر جامعه وفق دهد. مهمترین این شرایط درک موقعیت طبقه ی کارگر در جامعه سرمایه داری است. در جامعه سرمایه داری کارگران به طور عموم به کاریدی مشغول می باشند؛ حتی در زمان حاضر که تکنولوژی پیشرفته شده، انواع ماشین آلات کامپیوتری است و خیلی از ابزار تولید ساده تر و سریع تر از دوره های قبل عمل می کند، باز هم کار در نزد کارگران صرفاً یدی، خسته کننده و با ساعات طولانی است، زیرا کارگر از روز استخدام

به بعد، هر روز، روزی ۸، ۱۰، ۱۲ یا ... ساعت به طور مدام تنها یک کار (یک عمل) را تکرار می کند. در نتیجه نه تنها در مورد محصولی که در حال تولید است اطلاعی ندارد، بلکه هرگز امکان فراگیری چیز تازه ای را هم پیدا نمی کند. برای نمونه در گزارشی که از کارگران کارخانه «آپل» در چین که تلفن های همراه «آی فون» را می سازند، تهیه شده بود، قطعات مختلف «آیفون» را به بخشی از کارگران این کارخانه، به طور تک تک نشان می دادند و می پرسیدند: «آیا می دانی این چیست؟» تمام این کارگران گفتند: «نه!» و قبلاً آن را ندیده بودند. حتی قطعه ای را که داشتند می ساختند، نمی دانستند چیست و به چه کاری می آید! وضع اقشار وسیعی از طبقه ی کارگر امروز در سطح جهانی به این شکل است. یک مثال دیگر این که کارگران نساجی اکثراً از کیفیت و نوع نخ هایی که با آن ها پارچه می بافند، اطلاعی ندارند و یا نمی داند پارچه ای که می بافند به چه کاری می آید. در مقابل، کارهای نظری و فکری را به اقشار مرفه خرده بورژوازی و تکنوکرات ها و متخصصان بورژوازی (بخش کنترل تولید) می سپارند. این در اساس، ریشه آن رده بندی و سلسله مراتب در جامعه سرمایه داری و مستعد رشد و گسترش بوروکراسی است. به این ترتیب، کارگران همیشه از نظر رشد ذهنی و استعداد در محدودیت زیادی قرار گرفته و هرگز قادر به استفاده از حداکثر استعدادهای خود نمی شوند. اما در طرف دیگر، تکنوکرات ها مثل مهندسين و متخصصين که هرگز کار یدی نمی کنند، بر روی کار یدی این کارگران نظارت داشته و کیفیت تولید کالای نهایی را بررسی کرده و مسئولیت آن را به عهده می گیرند. به این ترتیب اغلب اقشار طبقه ی کارگر امروز، در پی درآوردن لقمه نانی از صبح زود تا پاسی شب در حال زحمت کشیدن هستند و شب هنگام خستگی بر

آن‌ها غلبه کرده و دیگر توان فعالیت اضافی ندارند. ارنست مندل در کتاب «درباره ی بوروکراسی» در این مورد می‌گوید تقسیم کار در جامعه ی سرمایه‌داری، یعنی کار یدی که برای سرمایه‌داران ایجاد نعمات مادی می‌کند، یعنی کار مشقت بار تولید در کارخانجات را به کارگر اختصاص داده، در حالی که کار فکری، نظری و فرهنگی را به دیگر طبقات اجتماعی سپرده است. لذا بوروکراسی در نظام سرمایه‌داری به کمک تولید و انباشت افزونه بیش‌تر آمده و سود فراوان‌تری را برای طبقه سرمایه‌دار به همراه می‌آورد.

در جامعه سرمایه‌داری، درون تشکیلات کارگری هم نمی‌توان از بوروکراسی در امان بود. در یک تشکیلات کارگری، دقیقاً به خاطر درگیری کارگران با کار روزانه، عموماً عناصر روشنفکر اقشار خرده بورژوا که به مبارزات طبقه ی کارگر می‌پیوندند و فرصت فعالیت‌های سیاسی و مطالعات نظری را دارند، به سرعت در این مسیر فعال شده و نهایتاً «رهبری» تشکیلات کارگری را به دست می‌گیرند و یا این تشکیلات، کارگران مبارز و پیشرو را با تأمین زندگی آنان، از کار یدی رها می‌کند تا عملاً با فعالیت‌های سیاسی درگیر شوند. این افراد سپس پایه‌های اولیه کادرهای سیاسی تمام وقت و رهبری را تشکیل می‌دهند. مندل باز می‌گوید در جامعه سرمایه‌داری «پیدایش جنبش کارگری با خودش دستگاهی را به همراه می‌آورد که با دانش تخصصی‌اش برای پُر نمودن کمبودهای ناشی از وضعیت اجتماعی طبقه ی کارگر کاملاً ضروری و غیرقابل اجتناب است.» درست در همین مقطع است که نطفه‌های اولیه پدیده بوروکراسی تشکیلات کارگری به دو علت نضج می‌یابد: الف. صرف یافتن وقت و موقعیت تمام وقت برای مبارزه در راه اهداف تشکیلات و ب. رها شدن از کار یدی و ارتقاء به رده «کارمند» یا کادر

تمام وقت تشکیلات. در این حالت است که هم آن روشنفکر خرده بورژوا و هم آن کارگر پیشرو که به کارمند یا کادر تمام وقت تبدیل شده اکنون به موقعیتی مافوق بقیه ی کارگران دست یافته اند. با توجه به این که این افراد به هر صورت آغشته به فرهنگ و بوروکراسی ی بورژوایی حاکم بر جامعه هستند، آگاهانه یا ناآگاهانه خود را برتر و بهتر از بقیه و محق مقام و رتبه خود می بینند و دلیل این محق دانستن خود را هم برگزیده شدن خود از جانب اکثریت می دانند. لذا شایستگی ی انجام کاری برای آن ها مترادف با مقام و رتبه ی تشکیلاتی، آن هم مترادف با برتر و بهتر بودنشان می شود؛ درست مانند رئیس و معاون های او در یک شرکت. ادامه این مسیر بوروکراتیک، یعنی برخورد انقلابی نکردن با بوروکراسی موجود در تشکیلات انقلابی کارگری در تجربیات تاریخی احزاب سوسیال دموکرات، استالینیستی و مانوئیستی نشان داده که وقتی این گونه تشکیلات کارگری به قدرت می رسند، دقیقاً به خاطر این که حاضر به از دست دادن موقعیت سیاسی/اجتماعی و امتیازات و منافع خود نمی شوند، به راحتی علیه کارگران مبارز و آگاه توطئه کرده و حتی می توانند مانند دوران استالین مخالفان خود را به جوخه های اعدام و تبعیدهای سخت بسپارند.

* * *

اگرچه پدیده بوروکراسی در جامعه را تا پیش از مرحله کمونیزم نمی توان ریشه کن کرد، اما در گذشته راه حل هایی از جانب بزرگان دنیای کمونیزم ارائه شده که در زیر به صورت بسیار خلاصه بر شمرده خواهد شد:

کارل مارکس دو قانون ساده و عملی را در پیش پای طبقه ی کارگر گذاشت:

۱- دستمزد کارگزاران سیاسی دولت های کارگری می باید برابر دستمزد

کارگران ماهر باشند. ۲- تمام کارگزاران می باید انتخاب شده و هر زمان به رأی انتخاب کنندگان قابل عزل باشند. اگر چه این دو قانون در مورد دولت های کارگری مطرح شده است، با این وجود در مورد هر تشکیلات کارگری انقلابی که اعضای آن به شکل کارمند استخدام می شوند هم باید مفروض باشد. این افراد نباید از دستمزدی بیش تر از یک کارگر ماهر برخوردار شده و قطعاً می باید از طرف انتخاب کنندگان قابل عزل فوری باشند.

لنین هم در بحث حزب، از تنوری سیستم دواری سخن گفت که در آن بین پیشگام کارگری و سایر اعضای درگیر به قول مندل «یک حالت واقعی "گردش نیروی حیاتی" برقرار می گردد.» درتنوری لنین در مورد انحطاط بین الملل دوم و خیانت سوسیال دموکراسی در زمان آغاز جنگ جهانی اول، به پیدایش بوروکراسی درون اتحادیه های کارگری و احزاب سوسیال دموکرات که این اتحادیه ها را تحت کنترل داشتند، اشاره شده و می گفت که این احزاب، خود را سرسپرده امتیازات از داخل و خارج می کردند؛ مثل وکلای مجلس و سایر دولتمردان. طبق گفته مندل، لنین در این مرحله نظرات خود را از رزا لوکزامبورگ کسب کرده بود.

لنون تروتسکی هم تنوری جایگزینی خود را چنین مطرح کرد: «وقتی حزب در انجام وظایف اساسی، جایگزین پرولتاریا می گردد، به این خطر دست می زند که سپس کمیته مرکزی حزب را جایگزین حزب، هئیت دبیران را جایگزین کمیته مرکزی و سرانجام دبیر کل کمیته مرکزی را جایگزین هئیت دبیران نماید به نحوی که در آخر امر، مأموریت تحقق وظایف خطیر انقلاب به یک نفر محول می شود.» در این مورد مندل آورده است که «کمک عمده تروتسکی، تحول تنوری بوروکراتیزه گشتن سازمان های کارگری به تنوری

جامع بوروکراسی در دولت کارگری بود. تروتسکی در حین شناخت اهمیت عوامل عینی در این پروسه بوروکراتیزه شدن، همچنین اذعان داشت که این انحطاط به هیچ وجه احتراز ناپذیر نبود.» و «درست است که در بین سال های ۱۹۲۳ و ۱۹۳۶ اکثر رهبران قدیمی بلشویک به ماهیت مهیب قدرت بوروکراتیک پی بردند، لیکن این درک حقیقت بسیار دیر صورت گرفت.»

امروز، در دنیا از آن جایی که مبارزه ی اصلی بین بورژوازی و پرولتاریاست، بوروکراسی صرفاً به قصد انحراف این مبارزه در آن دخالت می کند. جنبش انقلابی ی طبقه ی کارگر در مسیر این مبارزه می باید هم چنان آگاهانه با اشکال مختلف این بوروکراسی که از درون خود جنبش کارگری و حتی از میان عناصر انقلابی آن هم می تواند سر بلند کند- قاطعانه برخورد کرده و هرگز در این مورد مامشات نورزد. عقب نشستن در این زمینه مساوی است با ضربه زدن به روند پیشبرد انقلاب. متأسفانه برای نابود کردن بوروکراسی در جامعه تنها به انقلاب سوسیالیستی در یک کشور نمی توان اکتفا کرد، زیرا تا زمانی که کل نظام سرمایه داری از سطح جهانی برچیده نشده، بوروکراسی حتی در آن کشوری که انقلاب سوسیالیستی کرده هم به طور کامل برچیده نمی شود. تنها در پی انقلاب سوسیالیستی جهانی و بعد از انقلاب فرهنگی در سطح بین المللی است که پدیده بوروکراسی قابل ریشه کن شدن می باشد.

حزب بلشویک نیز پیش از گرفتن قدرت، هم می توانست و هم می بایستی با ساختن کمیسیون برای مبارزه با بوروکراسی، با این پدیده از نزدیک و به طور مستقیم مبارزه می کرد و توجه به این پدیده را امری اساسی در دستور کار تشکیلاتی خود قرار می داد تا در مراحل بعدی غافلگیر نمی شد.

تراژدی بزرگی که در شوروی به وقوع پیوست، ناشی از نداشتن درک کافی از تأثیرات و عواقب شوم بوروکراسی، درون اکثریت حزب بلشویک در لحظات تعیین کننده ی تاریخش بود. به سخنی دیگر، اگر حزب بلشویک پیش از به قدرت رسیدن، در مورد مقوله بوروکراسی وقت کافی گذاشته و در تمام امور به وجود و مضرات بوروکراسی اهمیت بیش تر داده و بحث و گفتگوی مداومی را دامن زده بود و در نتیجه بلشویک ها شناخت و آگاهی همه جانبه ای را در مورد این پدیده کسب کرده بودند، به احتمال قوی می توانستند بعد از انقلاب با آن مقابله کنند و مغلوب بوروکراسی ی استالینیستی نگردند.

* * *

همان طوری که در اطلاعیه ی انشعاب ما آمد، این جمع مجبور به ترک گرایش مارکسیست های انقلابی شد و اکنون مایل است تا دلایل این انشعاب را برای جنبش انقلابی طبقه ی کارگر ایران توضیح دهد، اما پیش از هر چیز، ما مایلیم تأکید کنیم که هدف از این انشعاب و توضیح دلایل آن، نه به خاطر منافع فردی و سیاسی این جمع، بلکه صرفاً کوششی است در جهت حفظ ارزش ها و اهدافی که ما در «گرایش» به مدت دو دهه بزرگ داشته و به خاطر آن ها هر آن چه در توان داشتیم را با تمام وجود در اختیار «گرایش» نهاده بودیم.

رفیق مازیار رازی که نظریه پرداز و رهبر طبیعی ی ما بود، به عنوان یک شخص و به عنوان یک مارکسیست انقلابی از طرف همه ما از احترام خاصی برخوردار بود و ما به وجودش افتخار می کردیم. تا جایی که ما رفیق رازی را شناخته بودیم، او تمام زندگی اش را در راه اهداف انقلابی ی خود گذاشته بود و ما می خواستیم که همیشه در کنارش بوده و او را در هیچ شرایطی تنها نگذاریم. ما در واقع، به این نتیجه رسیده بودیم که تنها راه نجات جنبش

کارگری در ایران و در سطح جهانی، مبارزه از پایین و از میان کارگران مبارز و آگاهی شروع می شود که دارای سه خصلت برجسته هستند: یکی، آگاهی داشتن به مفهوم واقعی مارکسیزم انقلابی است. یعنی این افراد ضمن رسیدن به آگاهی های نظری ی مارکسیستی، به این نتیجه رسیده اند که تنها راه رهایی ی طبقه ی کارگر از انواع ستم طبقاتی و حتی دستیابی به حقوق دموکراتیک، انسانی و حقیقی ی طبقه ی کارگر، مبارزه برای برچیدن کل نظام سرمایه داری در ایران و در سطح جهان است. از اینرو، مبارزه تنها برای برچیدن رژیم حاکم کافی نیست، زیرا با روی کار آمدن هر گونه جریان سیاسی موجود که معتقد به انقلاب سوسیالیستی و برچیده شدن کل نظام سرمایه داری نباشد، بعد از انقلاب هیچ تضمینی برای بهتر شدن وضع اجتماعی و اقتصادی اقشار مختلف طبقه ی کارگر وجود نخواهد داشت، مگر این که طبقه ی کارگر کنترل سیاسی و اقتصادی را خود، مستقیماً به عهده بگیرد که آن هم تنها با انقلاب سوسیالیستی و برچیدن نظام سرمایه داری در جهان میسر می گردد. دوم اینکه از آن جایی که این عناصر مترقی از میان طبقه ی کارگر برخاسته اند و در مبارزات روزانه طبقه ی کارگر حضور مستقیم دارند، می توانند آگاهی ی نظری خود را در روند پیشبرد اهداف کارگران به شکل عملی به تجربه گذاشته و تدریجاً مبارزات روزمره و غالباً دموکراتیک کارگران را به سوی مبارزات سیاسی و طبقاتی عمق و گسترش دهند. سوم این که آن ها نه تنها اعتقاد به انقلاب سوسیالیستی و برقراری ی دیکتاتوری پرولتاریا در کشور خود و در سطح بین المللی دارند، بلکه در روند این مبارزات به اهمیت حمایت از یکدیگر و اتحاد عمل مشترک در سطح جهانی نیز رسیده اند.

نقش نیروهای انقلابی مدافع طبقه ی کارگر، یعنی کسانی مثل ما، حمایت و پیوستن به این مبارزات انقلابی ی کارگری به هر طریق ممکن و انجام وظایفی است که به نسبت شرایط و موقعیت برایمان ممکن می گردد (به خصوص اگر خارج از کشور هستیم) و همین طور برای هر یک از ما که امکان بازگشت به ایران را داشته باشد، فعالیت مستقیم در ایران را در رأس وظایفمان قرار داده، تا در آن جا بهتر و بیش تر بتوانیم فعالیت سیاسی ی خود را همراه با طبقه ی کارگر و در حمایت و پیشبرد مبارزات سیاسی ی آن ها از ایران ادامه دهیم. در طول سال های گذشته نیز ما در نهایت توان خود عمل کرده و تدریجاً جایگاه هر یک از ما درون این گرایش مشخص شده بود: رفیق سارا قاضی در تمام امور نویسندگی، ترجمه و تهیه اخبار به نشریه کمک می کرد و بخش زنان «گرایش» را به عهده داشت. رفیق سعید صادقی در امور فنی در رابطه با فعالیت های گوناگون «گرایش» و نماینده ی «شبکه همبستگی کارگری در «نهادهای همبستگی با کارگران ایران» درگیر بود و رفیق یاشار آذری مسئولیت «نشر کارگر سوسیالیست» را به عهده گرفته و در ضمن توانست کمک های مالی بسیار شایان توجهی را هم به «گرایش» بنماید. رفیق ناصر احمدی هم که حدود یک سال و نیم پیش به «گرایش» پیوسته و عضو مشورتی شده بود، از هیچ گونه کمک تشکیلاتی که در توانش بود خودداری نکرد و حتی از نظر مالی، علاوه بر حق عضویت، کمک های بسیار چشم گیری را به «گرایش» نمود و نیز در تهیه ی صورت جلسه های «احیا» شرکت می کرد و همیشه درگیر فعالیت های عملی «کارگران ایران تنها نیستند» بود

با گذر زمان و افزایش تعداد اعضا و دوستان نزدیک به «گرایش»، این برداشت از گفتار رفیق رازی می شد که از میزان و طرز کار ما رضایت کافی نداشت و معتقد بود که «با پیوستن نیروهای انقلابی جوان به "گرایش" به ویژه از ایران، آنان گوی سبقت را از افرادی مثل ما خواهند ربود.» ما این برخوردهای رفیق رازی را نادیده می گرفتیم، تا این که علیرضا بیانی به «گرایش» پیوست. او پس از طی فراز و نشیب هایی بالاخره فعالیت مستمر خود با «گرایش» را آغاز نمود و به سرعت پله های موقعیت سیاسی خود را پشت سر گذاشت. کم تر از دو سال پیش، علیرضا بیانی به رده ی رهبری برگزیده شد، در حالی که انتقادات رفیق رازی از بقیه رفقا مرتب افزایش می یافت، هیچ یک از ما به این مسائل بهای چندانی نداده و به کار خود ادامه می دادیم. تا این که رفیق مازیار در گزارشی از پیشرفت های جدید و درخشان «گرایش» خبر داده و در ادامه به تفکیک موقعیت اعضا و کادرهای «گرایش» پرداخت. برای ما که این موقعیت ها مطرح نبود، متوجه اهمیت این تفکیک نشده و همچنان به کار خود ادامه دادیم و سعی در تطبیق هر چه بیش تر خود با موقعیت جدید «گرایش» نمودیم. تا این که حدود نه ماه پیش رفیق یاشار آذری طی برخوردهای جدی با شورای رهبری «گرایش» از «گرایش» استعفا داد و ما هر چه از او خواستیم برگردد، قبول نکرد و معتقد بود که علیه او توطئه کرده بودند.

پس از چندی، رفیق ناصر احمدی ضمن تماس با علیرضا بیانی، از نزدیک با گروه ما آشنا شد و سپس به ما ملحق گردید و عضو مشورتی شد. با شکل گیری ی «احیای مارکسیستی» رفقای دیگری هم به «گرایش» پیوستند، از جمله بتی جعفری.

پس از سمینار امسال که ریاست جلسه آن به عهده رفیق بتی جعفری بود، در جلسه ای که از طرف «احیا» بلافاصله در آلمان برگزار شد، هر یک از رفقا صحبت هایی در باره موفقیت سمینار ارائه کرد، تا این که رفقا ناصر احمدی و سعید صادقی نیز انتقادات خود را رو به رئیس جلسه سمینار بیان نمودند که با بی توجهی از جانب رفیق بتی جعفری و سایر رفقا مواجه شدند.

با پایان سمینار و بازگشت رفقای مسافر به کشورهای خود، اکنون دیگر زمان آماده کردن دستور جلسه «گرایش» فرا می رسد. پیش از آماده شدن دستور جلسه، رفیق سارا قاضی که از طریق اسکایپ در جلسه ی سمینار شرکت کرده بود و در جلسه ای که بلافاصله بعد از سمینار برگزار شده بود حضور نداشت درخواست وقت کافی برای بحث در مورد سمینار کرد و پس از آن رفیق ناصر احمدی نیز درخواست وقت برای صحبت کرد. ضمن این که از هیچ کس پاسخی نیامد، دستور جلسه اعلام شد و چون وقت کافی داده نشده بود، این دو رفیق اعتراض کردند.

این اعتراض، آغاز یک جدال فیسبویکی عمدتاً از جانب علیرضا بیانی شد که از حمایت مازیار رازی هم برخوردار گردید. بالاخره رفیق رازی اعلام کرد که وقت جلسه را عوض کرده تا به سارا قاضی ۳۰ دقیقه حق حرف زدن داده شود. جلسه برقرار شد و به جای ۳۰ دقیقه صحبت کردن رفیق سارا قاضی، علیرضا بیانی ۴۵ دقیقه صحبت کرد و در جلسه، ۵ دقیقه وقت به رفیق سارا بیش تر نرسید و نوبت او را به دفعه بعد موکول کردند. در این جلسه و بعد از آن در جدال های فیسبویکی، علیرضا بیانی قدم به قدم از محدوده «بحث» به محدوده برخوردهای شخصی و فحاشی پیش رفت و رفیق رازی هم در قبال این فحاشی ها کاملاً سکوت اختیار کرد، تا این که به تشخیص خویش به سه

رفیق، سارا قاضی، سعید صادقی و ناصر احمدی، نسبت «باندبازی» زده و درخواست تشکیل جلسه ای فوری برای رسیدگی به آن کرد. رفقا سارا قاضی و ناصر احمدی بدون شرکت در این جلسه از «گرایش» بیرون آمدند و رفیق سعید بعد از شرکت در این جلسه، به این نتیجه رسید که او نیز می باید بیرون بیاید.

مسائلی که پیش آمد و به سرعت به این جا کشید، در حقیقت کاملاً غیرمترقبه و بی سابقه بود. در نتیجه، هر کدام از ما برای مدتی نیاز به وقت تنفس داشتیم. اما پس از آن، هر کدام به نحوی به این نتیجه رسیدیم که باید تحلیلی اساسی از دلیل این اتفاقات داشته باشیم. در این مرحله رفیق یاشار آذری هم که مدتی پیشتر از «گرایش» بیرون رفته بود، به ما پیوست. ما طی بحث های بسیار و با اسناد به اتفاقات دیگری که پس از این وقایع روی داد و نیز بر پایه برخوردهای مازیار رازی با ما پس از بیرون آمدن ما از «گرایش»، به جمع بندی ها و درس های زیر رسیدیم که به صورت هر چه کوتاه تر، اما روشن و گویا رو به جنبش انقلابی طبقه ی کارگر ایران اعلام می داریم:

الف. مازیار رازی در محور «گرایش» قرار داشت و همیشه می کوشید تا مسائل را خارج از جلسات و به شکل خصوصی با اعضا مطرح و حل و فصل نماید و ما نیز به علت اعتمادی که به او داشتیم با وجود احساس غلط بودن این روش، باز هم در مقابل او کوتاه می آمدیم و می خواستیم که «گرایش» را حفظ کنیم. درس بزرگی که ما گرفتیم، این است که در یک تشکیلات، هر چند بزرگ یا کوچک، روابط هرگز نمی باید محفلی بوده و همیشه باید جلوی اعمال و روش های غلط را از همان ابتدا گرفت. اگر چنین نکنیم، این روش

کم کم به نیرویی در مقابل خود ما تبدیل می‌شود. به عبارت دیگر، روش محفلی، قدرت را در دست یک (یا چند) فرد محصور کرده و عاقبت سانترالیزم دموکراتیک را به سانترالیزم بوروکراتیک تبدیل می‌کند. سانترالیزم بوروکراتیک در ذات خود، خصلت پیشواگرایانه را ایجاد می‌کند. در این مورد، معتقدیم که ۵۰ درصد تقصیر از خود ما بوده است.

ب. بر پایه نظرات رهبری رفیق مازیار رازی، رفقا سارا قاضی، یاشار آذری و سعید صادقی که سابقه طولانی در «گرایش» داشتند، در سال های اخیر نقش فعالی نداشته و در نتیجه، بودن آن ها در «گرایش» صرفاً خصلت ابزاری پیدا کرده بود. به این صورت که در عین حال که این افراد به فعالیت خود ادامه می دادند، از منظر او در امور تشکیلاتی نقشی نداشته و حکم سیاهی لشکر را پیدا کرده بودند. درس بزرگی که در این مورد ما گرفتیم این بود که درون هر تشکیلات کارگری، نطفه های بوروکراسی همیشه وجود دارد و هر لحظه آماده رشد و گسترش است.

ج. مازیار رازی، علیرضا بیانی را دقیقاً بر طبق دیدگاه و نیاز تشکیلاتی خود ساخت. علیرضا بیانی در «گرایش» آموخت که مانند طوطی نقطه نظرات مازیار رازی را تکرار کند. رفیق رازی توانست او را از نظر سیاسی/نظری طوری بسازد تا در برابر هر یک جمله خود رفیق رازی، «او بتواند مثلاً یک ساعت صحبت کند». کاری که هرگز به فکر هیچ یک از ما نمی رسید، زیرا به آن اعتقاد نداشتیم و معتقد بودیم که حرف های ما اگر چه در خط «گرایش» می بود، اما می بایستی نکات نوینی باشد که از فکر خود ما تراوش می کند. اشتباه ما در این زمینه این بود که هرگز انتقاد خود را به زبان نیاوردیم و باز هم به خاطر رسیدن به اهداف «گرایش» همیشه از این گونه مسائل صرف

نظر کردیم، در حالی که می بایستی به علت این ضعف ها از عضو رهبری شدن علیرضا بیانی به شدت مخالف می کردیم. این روند در نهایت، امر را بر آن ها مشتبه کرد که علیرضا بیانی حقیقتاً مشغول به جلو بردن اهداف انقلابی «گرایش» در میان جنبش کارگری است. ما بنا به پیشنهاد رازی به علیرضا بیانی رای دادیم. در نتیجه، همه جا به عنوان نماینده گرایش و در کنار مازیار رازی ظاهر شده و می شود. رای دادن بیانی بر پایه ی اعتماد ما به مازیار رازی نیز از جمله اشتباهات خود ما بود.

د. در این راستا، رفیق رازی هرگز به رفتار و گفتار علیرضا بیانی که به دور از اعمال و کردار یک مارکسیست انقلابی بود، نه تنها انتقادی نکرد که به حدی بی توجهی کرد که علیرضا بیانی تصور کرد که حق دارد در هر جایی و با هر کس که با او اختلاف نظر داشت، بر اساس میل و سلیقه شخصی خود و بدون رعایت موازین سازمانی رفتاری کرده و برای مغلوب کردن مخالفان خود، از هیچ گونه رفتار لمپنی خودداری نکند. سابقه او در فیسبوک بر هیچ کس پنهان نیست. اما پرده، زمانی دریده شد که در برابر اعتراضات رفقا ناصر احمدی و سارا قاضی در رابطه با وقت کافی برای بحث در جلسه، علیرضا بیانی از هیچ گونه فحاشی خودداری نکرد و رفیق رازی هم در برابر او موضعی نگرفت. اشتباه ما در این مورد، این بود که همیشه به طور خصوصی در این رابطه با مازیار رازی صحبت می کردیم. در حالی که همگی ی ما می بایستی مستقیماً و مرتب در جلسات از او انتقاد می کردیم تا شاید این زمینه در او از بین می رفت.

ه. رفیق رازی اما در این مرحله به راحتی به ما نسبت باندبازی زد و گفت که ما یک باند علیه «گرایش» درست کرده ایم که تماماً دروغ بود و در حقیقت

مقصود رفیق رازی پیدا کردن راهی برای سرپوش گذاشتن بر روی صدای اعتراض ما بود. آن هم به این علت که مبدا اعتراضات ما باعث دلخوری آن رفقای گرده که از دید رفیق رازی (و به قول خودش)، در این مقطع به «درد بخور» بودند. ما خوشحالیم که لااقل در آخر به این حقایق پی برده و خود را بیرون کشیدیم. درسی که ما از این مورد گرفتیم این بود که هرگز در هیچ موردی کوتاه نیائیم و به خاطر این که رفیقی از عهده یک کار مشخصی به خوبی بر آمده، از اشتباهاتش صرف نظر نکنیم و یا با رفیقی محتاطانه و محافظه کارانه حرکت نکنیم که مبدا ناراحت شود! هر یک از این کوتاهی ها جز به رشد و گسترش بوروکراسی، به چیز دیگری کمک نخواهد کرد. به جا است بیان شود که رفیق ناصر احمدی البته از همان ابتدا این اشتباهات را نداشت و همواره در جلسات انتقادات خود را می گفت، اما ما از آن می گذشتیم. حمایت نکردن از او نیز اشتباه بود.

لنین می گوید: «ما هرگز نباید اشتباهات خود را سرپوش نهیم، به این دلیل که دشمن می تواند از آن ها سوء استفاده کند! کسی که چنین کند نمی تواند انقلابی باشد.»

* * *

کارل مارکس: «پس اگر کار ما این نیست که آینده ای بسازیم که برای همیشه به همه مشکلات انسان پایان دهد، آن چه اکنون باید انجام دهیم کاملاً مشخص است: منظورم نقد بیرحمانه ی هر چیز موجود است؛ بیرحمانه به این معنی که این نقد نه از پیامدهای خود هراسی دارد و نه از درگیر شدن با قدرت های حاکم.» (نامه به آرنولد روگه سپتامبر ۱۸۴۳)

برای بررسی دقیق همه این مسائل و ذره بین گذاشتن روی دلایل عینی آن، ما چهار نفر به این نتیجه رسیدیم که جنبش چپ انقلابی درون طبقه ی کارگر هم کلاً نیاز به کمیسیونی دارد که همواره بسیار فعال در کنار مبارزات کارگری حضور داشته و مرجعی برای شرکت و حضور عناصر فعالی باشد که به وسیله ی رهبری سازمان های انقلابی ی کارگری مورد اجحاف قرار گرفته و نیاز به انعکاس صدای خود می بینند. ما این کمیسیون را «کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری» نام نهادیم. در «کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری» ما ضمن اعتقاد به لزوم مبارزه با بوروکراسی به روش های فوق، بر پایه ی پراتیک زنده و نقد انتقادی-انقلابی به ضرورت ساختن این کمیسیون رسیده ایم. ما معتقدیم که در مسیر مبارزه طبقاتی، کارگران نیاز دارند که در درون هر سازمان انقلابی ی خود، حضور عینی و فعال داشته باشند، زیرا مبارزه با بوروکراسی درون جنبش کارگری تنها با رعایت و اجرای دموکراسی ی کارگری میسر است. حضور فعال و آگاه کارگران در امور تشکیلات و سازمان های خود، آنان را با واقعیات تلخ موجود درون این سازمان ها آشنا ساخته و در نتیجه در هر مقطعی می توانند با اعمال دموکراسی ی کارگری تمام قدرت را در دست تعداد معدودی محدود نکرده و با توسل به نقد انتقادی-انقلابی، عمق و گستردگی بوروکراسی درون سازمان های انقلابی و فعال خود را به بهترین نحو ممکن مهار کنند. باید همواره به خاطر سپرد که انفعال از حضور فعال در صحنه فعالیت های سیاسی یک سازمان، آن سازمان را هر چند انقلابی هم باشد، از سائترالیزم دموکراتیک تشکیلات کارگری به سوی سائترالیزم بوروکراتیک آن سوق می دهد و رهبران و کادرهای بالای آن را به نخبگانی تبدیل می کند که

خود را باهوش تر و با استعدادتر از سایر کارگران می بینند و تصور می کنند که با کارگرانی از نظر سیاسی «نادان» و «غیرفعال» سروکار دارند. نقد بوروکراسی دقیقاً از پایین و علیه نخبه گرایی است. مداخله ی نظری و عملی همه پیشروان کارگری که به سرنوشت مبارزات انقلابی ی کارگری اهمیت می دهند است که می تواند بوروکراسی را تحت کنترل در آورده و به حداقل ممکن برساند.

* * *

ما ضمن این که از اهداف «احیای مارکسیستی»^۱ و «تدارک حزب پیشتاز» پشتیبانی می کنیم، در این جا لزوم افزودن مولفه پنجم را به چهار مولفه ضروری تشخیص می دهیم و آن تشکیل همین کمیسیون است. کار این کمیسیون یکی، مطرح کردن و به بحث گذاشتن فرهنگ بورژوائی حاکم و بوروکراسی خرده بورژوائی و استالینیستی است که در روابط تشکلات کارگری ی انقلابی به هر شکلی بیرون زده و برای فعالیت در آن ها ایجاد مانع می کند. دیگر، رسیدگی به اجحافات است که از جانب رهبری بر هر یک از اعضا اعمال می گردد. این موارد در این کمیسیون مطرح و بحث شده و در صورت داشتن صحت، علیه آن مبارزه می شود. به این ترتیب، حریم دموکراسی ی کارگری درون یک تشکیلات یا حزب انقلابی به طور مداوم از پایین کنترل شده و از اجحافات رهبری مصون نگاه داشته می شود.

این کمیسیون فاقد رهبری است و سخنگوی آن هم به شکل دَوّاری انتخاب می شود. زمانی که افراد این کمیسیون به رهبری ی تشکیلاتی بپیوندند، باید

^۱ <http://militaant.com/?p=۲۰۶۴>

از عضویت این کمیسیون خارج شوند. تمام افرادی که احساس می کنند که درون جریان کمونیستی که به آن تعلق دارند، اجحافات نسبت به آن ها انجام شده است ولی امکان دفاع از خود را ندارند، درب این کمیسیون به رویشان همیشه باز و پس از بررسی، در صورت داشتن حق، این کمیسیون بلندگوی صدای آن ها در جنبش کارگری خواهد بود. لذا رهبری ی هیچ تشکیلاتی نیز نمی تواند در این کمیسیون عضو شود.

مسائل در این کمیسیون، تحقیق، بررسی و رسیدگی شده و تصمیمات به اجرا گذاشته می شود. به این شکل، کمیسیون می تواند تعادلی بین پایه ها و رهبری برقرار کند. وجود این کمیسیون به ویژه زمانی موثر است که «سانترالیزم دموکراتیک» به طور اصولی از جانب رهبری رعایت نگردد. این بند، به عنوان مولفه پنجم، متضمن حفظ و اجرای اهداف چهار مولفه به ویژه بخش دموکراسی ی کارگری آن می باشد.

در سنت کمونیستی کمیسیون را برای انجام یک کار به خصوص، از «افراد بی طرف» ایجاد می کنند و پس از به پایان رسیدن آن فعالیت مشخص، کار کمیسیون هم به پایان می رسد. اما نقش این کمیسیون با نقش کمیسیون های متداول متفاوت است. این کمیسیون دو هدف مشخص را در جنبش انقلابی کمونیستی تا برقراری کمونیزم دنبال می کند: یکی بررسی و کنترل اجحافات است که ممکن است حتی از جانب رهبری ی انقلابی جنبش کارگری، به علت وجود بوروکراسی شدید، به اعضای خود اعمال می دارد. از اینرو، این کمیسیون می تواند تا زمانی که بوروکراسی، درون تشکیلات انقلابی ی کارگری وجود دارد، به کار خود ادامه دهد. در کمیسیون های متداول از «افراد بی طرف» استفاده می شود. اما به نظر ما درون یک گروه، سازمان یا

حزب، "عضو بی طرف" وجود ندارد؛ در صورت اختلاف، این اعضا یا جانب رهبری را می گیرند و یا نه. یعنی یا در رهبری در اکثریت هستند و یا در اقلیت قرار دارند. لذا «بی طرف» معنی ندارد. کمیسیون مورد نظر ما «کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری» می تواند در تمام تشکیلات کارگری و انقلابی از جانب اعضای شکل گیرد که از طرف رهبری مورد اجحاف قرار گرفته اند و در نتیجه رهبری در این کمیسیون نمی تواند شرکت داشته باشد. رهبری هر تشکیلات انقلابی و کارگری که خواهان مبارزه با بوروکراسی باشد نیز می باید از تشکیل چنین کمیسیونی در سازمان خود حمایت کند. نقش دیگر این کمیسیون، مبارزه مداوم با فرهنگ و ارزش های بورژوایی حاکم بر جنبش انقلابی و کمونیستی است. به قول تروتسکی: «یک مارکسیست انقلابی نمی تواند به مأموریت تاریخی خود نزدیک شود، مگر آن که اخلاقاً از افکار عمومی بورژوایی و عمال آن در میان پرولتاریا بریده باشد.» (اخلاق آن ها و اخلاق ما)

یک تشکیلات کمونیستی و واقعی، تنها ارگانی است که از آن می توان انتظار داشت که به بوروکراسی آلوده نباشد و یا در ممانعت از رشد آن عزم راسخ داشته باشد.

در آخر لازم به تذکر است که ما هر گونه سوء استفاده از این انشعاب را علیه خود و یا «گرایش» توسط افراد یا جریانات دیگر محکوم کرده و اعلام می داریم که از خط سیاسی و عمومی «گرایش» تا زمانی که به انحطاط کشیده نشده، دفاع می کنیم. هدف ما در آینده بردن آگاهی در زمینه مضمرات بوروکراسی در میان طبقه و کارگر است تا خطی را که در آینده می رود تا انقلاب سوسیالیستی بکند از همه لحاظ و در حد توان شفاف نگهداشته و

آگاهانه از بوروکراسی ی بورژوازی درون حزب پیشتاز انقلابی کارگری
مصون نگاه نداریم.

سارا قاضی، یاشار آذری، سعید صادقی و ناصر احمدی

۱۴ نوامبر ۲۰۱۴ برابر ۲۳ آبان ۱۳۹۳

Anti.bureaucracy^۲@gmail.com

جواب اطلاعیه ی میلitant

در متنی تحت عنوان «کناره گیری چند نفر از گرایش مارکسیست های انقلابی ایران» در سایت و نشر میلitant آمده است: «به تازگی با انتشار اطلاعیه ای از سوی سه عضو سابق «گرایش مارکسیست های انقلابی ایران»، متوجه شدیم که کناره گیری فردی و جداگانه این عده در گذشته و هر کدام به دلایل جداگانه ای از گرایش، اکنون جنبه تشکیلاتی و سیاسی به خود گرفته، و تحت عنوان «انشعاب» منعکس شده است.»

این نکته را از چند جهت باید اصلاح کرد:

۱- رفیق یاشار آذری که بیش از نه ماه قبل از «گرایش» بیرون آمده بود، همواره در کنار «گرایش» و در «احیای مارکسیستی» به حمایت این گروه ادامه داد، به طوری که چهار ماه پیش پس از پایان سمینار «احیای مارکسیستی» امسال در آلمان، مبلغ ۷۵۰۰ یورو کمک مالی خود را که پیش از بیرون آمدن از «گرایش» تقبل کرده بود، تحویل مازیار رازی داد. این دلیل آن است که او در عین حال که با برخی از افراد درون این گروه نمی توانست کار بکند، اما همواره از خط سیاسی آن حمایت می کرد (همان طور که در جلسات احیا هم شرکت می کرد).

۲- اجرای این تعهد خود نشانگر صداقت عمل و گفتار او است تا زمانی که عملاً از «گرایش» بیرون آمد.

۳- پس از سمینار امسال «احیای مارکسیستی»، سه تن از اعضای این کمیسیون (سارا قاضی، سعید صادقی و ناصر احمدی) با هم از «گرایش»

بیرون آمدند، زیرا که دلایل و اختلافات مشترک و همزمان با گروه داشتند. پس از یک نشست با مازیار رازی، این سه نفر که از «احیا» هم بیرون آمده بودند، رسماً تمایل به بازگشت به احیا را نشان دادند. اما به هنگام حضور در اولین جلسه «احیا» پس از بیرون آمدن از «گرایش» متوجه شدند که «شورای دبیری گرایش» مانع ورود رفیق ناصر احمدی به جلسه «احیا» شده است.

۴ - در جلسه «احیا»یی که قرار بود دلایل منع ورود رفیق ناصر احمدی بررسی شود، نه تنها از ورود او در دفاع از خویش خودداری کرده و عملاً حق دموکراتیک او را سلب نمودند، بلکه در آن جلسه، اعضای «گرایش» (علیرضا بیانی، مازیار رازی و...) در تخریب شخصیت فردی او از هیچ رفتار غیر کمونیستی و ناشایست و کذبی خودداری نکردند، از جمله بیان کردن کلیه مسایل شخصی و خانوادگی او و نیز نسبت ناروای «روانی بودن» به او.

۵ - در نتیجه این وضعیت، لازم شد که بحث های تنویری در رابطه با همه اتفاقات اخیر صورت گیرد. لذا ماندن در «احیا» ضروری شد. اما از آن جایی که تقریباً تمام اعضای «احیا» از تماس های «گرایش» بودند، نتیجه این جلسات به جایی کشید که در جلسه ای که سخنران رفیق یاشار آذری و موضوع بحث جلسه هم مسأله ی «بوروکراسی» بود، رئیس جلسه در پایان صرفاً اجازه صحبت کامل به اعضای «گرایش» داد، اما وقتی رفقای «کمیسیون» دست بالا می کردند، با بی توجهی عبور می کرد و حتی نه تنها به سخنران ۵ دقیقه هم برای پاسخ به سئوالات خودشان نداد، بلکه اطاق را بسته و همه را از اطاق «احیا» بیرون انداخت.

۶ - پس از آن، «گرایش» پنهانی جلسات «احیای» دیگری درست کرد و ما را در اطاق سابق باقی گذاشت تا در آخرین جلسه، تنها سه تن از اعضای این کمیسیون، با مازیار رازی و یکی دیگر از اعضای «گرایش» باقی ماندند و بحث تنها بین این پنج نفر شکل گرفت و در حقیقت تنها جلسه ای بود که اعضای کمیسیون موفق شدند بحث ها و اعتراضات خود را به گوش تنها دو نفر از گرایش برسانند. به طوری که بلخره مازیار رازی چندین بار مجبور شد اقرار کند: «...که همه این ها تقصیر من بود» و به این ترتیب، این اتاق «احیا» کارش به پایان رسید و در نتیجه، این سه تن (یاشار آذری، سارا قاضی و سعید صادقی) را هم از «احیا» بیرون انداختند و در این جا بود که ما تصمیم به انشعاب از گرایش را گرفتیم، زیرا تا این مقطع، فکر می کردیم که رهبری «گرایش» اصلاح پذیر باشد و ما نیازی به بازکردن مسائل رو به پیشرو کارگری نداشته باشیم. در این جلسه، مازیار رازی با وجود اقرار به اشتباهات خود با همان طرز برخورد محفلی سابق پیشنهادات گذشته اش را تکرار کرد.

۷ - پس از آن جلسه لازم شد که برای ادامه فعالیت مشترک اعضای این کمیسیون، نخست اعلام انشعاب رسمی از «گرایش» را به عمل آورده و سپس اعلام موجودیت این کمیسیون ارائه داده شود. در این مقطع مازیار رازی که نگران درز کردن نکات مربوط به رفتارهای بوروکراتیک شان با اعضای این کمیسیون بود مرتب به ما تذکر می داد که «مواظب مسائل امنیتی باشید». کمیسیون هم از آن جانی که قصد صدمه امنیتی زدن به «گرایش» را نداشت پیش از بیرون دادن دو اطلاعیه قبلی که در «آزادی بیان» درج شد آن ها را

نخست به دست مازیار رازی رساند. قابل ملاحظه است که کمیسیون تمام ملاحظات مازیار رازی را مدنظر گرفته و در متن به عمل گذاشت. ضمن این که ادعای «گرایش» که در بالا نقل قول شده فاقد حقیقت است، باید گوشزد کنیم که تمام مطالب ما در بالا به صورت صوتی ضبط شده و مستند است.

به منظور رعایت اصول دموکراتیک، «گرایش» موظف است که این جواب را در سایت و نشریه خود بگذارد تا رفقای که در صفحات فیسبوک، اغلب جذب نوشته های افراد این گروه می شوند، امکان شنیدن صدای ما را هم داشته باشند.

کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری

۲۹ نوامبر ۲۰۱۴

۸ آذر ۱۳۹۳

اطلاعیه شماره ۲

قتل شاهرخ زمانی هشدار به تمام کارگران پیشرو فعال و انقلابی

قتل شاهرخ زمانی، توسط رژیم سرمایه داری شبه فاشیستی جمهوری اسلامی در روز یکشنبه گذشته ۲۲ شهریورماه، بار دیگر ماهیت این دولت سرمایه داری را در رابطه با امپریالیزم جهانی و مبارزات طبقاتی در داخل ایران آشکار نمود و بار دیگر هشدار به تمام نیروهای مترقی و فعال درون جنبش کارگری است که توجه به نکات زیر را امری ضروری و بلااستثناء می گرداند:

۱- از سال ۱۹۸۹ و به دنبال سقوط کرملین، سیاست های سرکوبگرانه امپریالیستی در سطح جهان و به ویژه در خاورمیانه وارد مرحله نوینی گردید. در راستای این سیاست ها که از طرف بانک جهانی دیکته می شود، برای سرکوب کامل و جبران ناپذیر نیروهای انقلابی و سوسیالیستی کشورهای خاورمیانه، نابودی کشورهای منطقه به دست عناصر داخلی در دستور کار است. به خاک و خون کشیده شدن کشورهای عربی منطقه در پی «بهار عربی» به منظور نابودی کامل این نیروها بوده است. امپریالیزم با استفاده از مدرن ترین تکنولوژی، سیاست های حساب شده خود را به نحوی دارد پیاده می کند که عموماً بر خلاف دخالت مستقیم اش در افغانستان و عراق، دخالتی غیرمستقیم بوده و عناصر رذل داخلی خود را در رهبری نیروهای تروریست و

سرکوبگری مانند داعش، طالبان، القاعده، به جای خود، به خدمت گماشته است که با نیروهای اطلاعات و امنیت امپریالیستی (سیا آمریکا) و داخلی، همکاری پایپای داشته باشند. برای مبارزه با امپریالیزم امروز باید با این سیاست ها و ابزار تکنولوژیکی جدید آشنایی داشته و خود را در برابر آن ها حتی الامکان مصون از آسیب نمود.

۲- تمام فعالان جنبش کارگری ایران که خواهان برچیدن این رژیم و کل نظام سرمایه داری از راه انقلاب کارگری -سوسیالیستی می باشند، الزاماً می باید در حفظ تمام و کمال ضوابط و اصول مخفی کاری در کار تشکیلاتی دقت نمایند. کوچک ترین شبهه ای در این مورد باعث لو رفتن و نهایتاً از دست دادن جان خود و دیگران خواهد شد.

۳- درون هرگونه سازماندهی و کار تشکیلاتی کارگری و یا سوسیالیستی (مانند کار درون کارخانجات، کمیته های اعتصاب و یا کار درون یک تشکیلات سیاسی مانند هسته های کارگری سوسیالیستی)، هشیارانه برخورد کردن، امری ضروری و اصولی است، زیرا باید بتوان فعالان حزب توده و اکثریتی ها را شناسایی کرده و ضمن ممانعت از حضور و دخالت آن ها در این گونه تشکیلات، هر یک را با نام و نشان مشخص به کارگران درگیر و کل جنبش معرفی کرد. حزب توده و اکثریتی ها از ابتدای انقلاب ۱۳۵۷ تا کنون همواره یکی از ابزار و نیروهای مخفی و ضربت رژیم جمهوری اسلامی بوده اند و لذا درون تشکیلات کارگری و انقلابی نفوذ کرده و این سازمان ها را به راست کشیده و نهایتاً نیروهای مترقی و انقلابی و فعال درون این سازمان ها را لو می دهند. حتی اگر توده ای ها و یا اکثریتی ها با عملکردهای خود اثبات کنند که تبدیل به یک فرد کاملاً انقلابی شده اند، باز هم از لحاظ تشکیلاتی حتماً باید

خارج از تشکیلات قرار گیرند و دادن هرگونه اطلاعات تشکیلاتی حتی به این افراد می باید خیانت محسوب گردد تا بتوان پیشروان کارگری را حتی الامکان از آسیب های جانی حفظ کرد.

۴- در پی توافق اخیر رژیم با آمریکا باید هشیارانه توجه داشت که در نتیجه ی این گونه توافقات هیچ گونه «گشایش» ای به نفع کارگران و زحمتکشان تحت ستم ایجاد نخواهند شد، بلکه شرایط باز هم بدتر خواهد شد. این به اصطلاح گشایشات تنها به منظور هرچه محکم تر کردن پایه های رژیم بوده و منافع آن در داخل ایران تنها به جیب عناصر رژیم و سرمایه داران بزرگ می رود. لذا در این مقطع، تنها نتیجه ای که عاید کارگران و زحمتکشان ایران می شود، دور جدیدی از سرکوب ها و بی کارسازی ها است که از این پس، از حمایت مستقیم کشورهای امپریالیستی و در رأس آن بانک جهانی برخوردار می باشد. از این پس، حتی اگر اعدام ها از شکل سنتی حلق آویز کردن هم لغو شود (مثل امروز ترکیه)، باز هم کشتار نیروهای مترقی با استفاده از روش های معمول در کشورهای امپریالیستی، متداول شده و نه تنها کمکی به حفظ جان مخالفان دولت سرمایه داری ایران -چه سوسیالیست های انقلابی باشند و چه حتی براندازی طلبان بورژوا- نمی کند، بلکه میزان قتل این نیروهای مترقی به طرق مختلف (مانند به قتل رساندن شاهرخ زمانی، افشین اساتلو و جمیل سویی و...) بالاتر هم خواهد رفت، زیرا که دیگر اعدام به شکل کریه آن که باعث ضربه مستقیم به رژیم باشد، نیست؛ این ها قتل های سبک معمول در کشورهای غربی است که از دیر باز مخالفان خود را با ظاهری از مرگ «طبیعی» از بین می برده اند. این روش هر روز در حال گسترش در سایر کشورهای جهان است.

۵- ما ارتباط علنی «گرایش مارکسیست های انقلابی» را با شاهرخ زمانی که بارها از طریق مقالات و اعلامیه ها به اسم شاهرخ زمانی پخش شده، بشدت محکوم می کنیم و حتی در دوره ای که با «گرایش» همکاری می کردیم، مخالف فعالیت این «گرایش» در داخل زندان ها بودیم و به مازیار رازی خاطرنشان می کردیم که این سبک از کار شما با شاهرخ زمانی، جان او را به مخاطره می اندازد، اما از آنجائی که مازیار رازی از افرادی که با او همکاری می کنند استفاده ابزاری می کند در جواب ما می گفت که او را نمی توانند بکشند زیرا او یک فرد شناخته شده است... و با وجود عناصر اکثریتی و استالینیست درون گرایش مارکسیست های انقلابی که در ظاهر خود را تروتسکیست معرفی می کنند، جان کارگران فعال زندانی در ایران را به مخاطره می اندازند. برای نمونه، علیرضا بیانی در صحبت رادیویی با «رادیو سپهر» در سوند می گوید:

(<http://www.radiosepehr.se/interviews/۲۰۱۵/Tribonazad۱۵۰۹۱۴.mp۳>)

با شاهرخ زمانی به طور مرتب و روزانه در ارتباط تلفنی بوده است. اگر ما این حرف علیرضابیانی را باور کنیم، سنوالات زیر مطرح می گردد:

الف. به چه دلیل چنین رژیم جنایتکاری، به شاهرخ زمانی اجازه داد تا چنین ارتباطاتی را با خارج از زندان داشته باشد؟ قتل او طبعاً ناشی از «گشایشات» اخیر در روابط بین رژیم و آمریکا و باز شدن جو سیاسی در ایران به نفع شاهرخ زمانی نبوده است، زیرا در آن صورت نمی بایستی شاهرخ زمانی را به قتل می رساندند. لذا باید نتیجه گرفت که این، یک برنامه حساب و کنترل شده از جانب رژیم بوده است. به این ترتیب، شاهرخ زمانی در منجیقی بین رژیم و یک اکثریتی قرار گرفته بود که نهایتاً او را به نابودی کشاندند.

ب. فرض کنیم که حرف های علیرضاییانی درست باشد، عملکرد شاهرخ زمانی از درون زندان نشانه مسلط نبودن او به مسائل نظری-سیاسی ماهیت انقلابی مبارزات طبقاتی است. به این معنی که شاهرخ زمانی در تبیین نوع فعالیت تشکیلاتی خود چه پیش از دستگیری و چه از درون زندان، برخوردی «قهرمانانه» با سنت خرده بورژوایی داشته است. در حالی که در سنت سوسیالیست های انقلابی، زنده ماندن و امکان و شرایط مبارزه را بهتر و گسترده تر کردن و نظام سرمایه داری را از پای درآوردن، از وظایف انقلابیون است. ما در مبارزات طبقاتی برای برچیدن نظام سرمایه داری و رسیدن به سوسیالیزم، عامدانه و آگاهانه به دنبال «شهید» شدن یا «قهرمان» شدن نیستیم. به این دلیل است که اصل رعایت ضوابط مخفی کاری متناسب با شرایط، از ملزومات یک مبارزه طبقاتی پیروزمند است.

د. علیرضا بیانی می گوید این بدیهی بود که عاقبت او را می کشتند و هرگز از زندان آزاد نمی شد! اگر این امر برای گرایش مارکسیست های انقلابی و نیز شاهرخ زمانی آشکار بود، پس در پی چنین ارتباط «نزدیکی» با شاهرخ زمانی، این گرایش می بایستی او را از اشتباه بیرون می آورد و به جای فرهنگ مبارزات قهرمانانه خرده بورژوایی و از «جان گذشته»، فرهنگ انقلابی مبارزات کارگری را برای رسیدن به انقلاب سوسیالیستی جا انداخته و به او کمک می کرد که اولاً از ابتدا دستگیر نمی شد و دوماً در زندان به هر طریقی شده راه خود را برای بیرون آمدن هر چه زودتر باز می کرد؛ «گرایش» بایستی برای او روشن می کرد که مبارزات طبقاتی در حال حاضر در ایران به وجود او درون جنبش بیش تر نیاز دارد و زنده ماندن او بهتر او را برای رسیدن به اهدافش یاری می کرد تا به قتل رسیدنش!

در این جا، اگر فرض را بر این بگذاریم که علیرضا بیانی دروغ نمی گوید، در تماس های اولیه او با شاهرخ زمانی شاید مأمورین رژیم در زندان متوجه نبوده و نتوانستند همه زندانی ها را کنترل کنند، اما باید دید که وقتی همه چیز علنی شده است، چرا این رژیم اجازه می دهد که یک زندانی سیاسی هر روز با یک اکثریتی تماس داشته باشد؟ این طبعاً برای شناسایی سایرینی بود که هنوز شناسایی نشده اند. پس یک چنین ارتباط تنگاتنگی با شاهرخ زمانی به وسیله علیرضا بیانی نمی توانسته در خدمت مبارزه طبقاتی باشد.

وقتی علیرضا بیانی عملاً به این روابط خود با شاهرخ زمانی اشاره می کند و می گوید در این که او را آزاد نمی کردند شکی نداشت، با این حال، گرایش مارکسیست های انقلابی برای تغییر این وضع هیچ گونه اقدامی نکرد. در این جا از دید سنت مبارزات طبقاتی سوسیالیست های انقلابی، علیرضاییانی به زبان دیگری اقرار می کند که این تشکیلات از شاهرخ زمانی استفاده ابزاری به نفع گروه کرده و در نهایت در قبال به قتل رسیدن او در برابر طبقه ی کارگر ایران مسنول است.

کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری

۲۴ شهریور ۱۳۹۴

در مورد طرح شکایت قضایی ارسال به: سارا قاضی و یاشار آذری

من امین کاظمی به عنوان مسئول پیگیری، بررسی و اقدام در مقابل اتهامات جدی اخیر شما علیه رفیق علیرضا بیانی و گرایش مارکسیست های انقلابی مبنی بر این که گویا «... علیرضاییانی به زبان دیگری اقرار می کند که این تشکیلات از شاه رخ زمانی استفاده ابزاری به نفع گروه کرده و در نهایت در قبال به قتل رسیدن او در برابر طبقه ی کارگر ایران مسئول است»، این نامه را برای شما به عنوان آخرین هشدار می نویسم که امیدوارم بتوانیم با توافق یکدیگر این مساله را حل کنیم و فیصله دهیم.

در آخرین اطلاعیه شما اتهامات امنیتی سنگینی به گرایش و رفقای عضو گرایش وارد آمده است. ما اطلاعیه شما را به آن اندازه مرتبط و سیاسی ندیدیم که نیازمند پاسخ باشد، اما ناچار به پیگیری موضوع شدیم، نه از این جهت که شما را قانع و یا دیگران را به حقانیت خود متقاعد کنیم، و نه حتی به این دلیل که به شما درسی داده و خود مدرسی کرده باشیم، فقط به این دلیل که نمی توانیم تحمل کنیم به کارنامه انقلابی گرایش، لکه امنیتی چسبانده شود، و برای حراست از اعتبار شناخته شده و اعاده حیثیت از گرایش، به ناچار، تأکید می کنیم، مجبور شدیم قضاوت به این اتهامات سنگین را به حوزه قضایی نظام بورژوایی واگذار کنیم تا خود ایشان که با این گونه زبان و اتهام زنی های نظام خود به خوبی آشنا هستند در این مورد قضاوت کنند. اکنون به مرحله ای رسیده ایم که وکیل مربوطه اعلام کرده است برای تنظیم دادخواست و اقامه

دعوی، اسامی واقعی شما به عنوان خواننده، می بایست محرز شود، تا به این ترتیب برای هر کدام از امضا کنندگان اعلام موجودیت «کمیسیون مبارزه با بوروکراسی»- که به تازگی اطلاعیه ای با همین امضا منتشر کرده و اتهامات امنیتی وارد کرده اند- احضاریه دادگاه صادر شود. بدیهی است هزینه تاکنونی و تا آخرین مرحله رسیدگی دادگاه به عهده کسی یا کسانی خواهد بود که پس از اثبات اتهام، در دادگاه مجرم شناخته شود (شوند). تنها دلیل که باعث شد این نامه را ارسال کنیم موضوع مشخص شدن هویت واقعی شما است که بنا بر ملاحظات سیاسی آن را به اطلاع شما رساندیم تا این خود سندی باشد در اثبات اطلاع رسانی به شما و واگذار کردن باقی روند شکایت به خود شما.

یکی از کارشناس حقوقی و مشاورین بین المللی ما برای ارائه اسناد به دادگاه، نقدا اطلاعاتی در مورد شما جمع آوری کرده است (رجوع شود به نامه انگلیسی ضمیمه که برای اطلاع شما ارسال می شود). این اسناد جمع آوری شده، در تاریخ ۵ اکتبر ۲۰۱۵ به وکلا ارسال خواهد شد.

بنابراین تا تاریخ ذکر شده شما فرصت خواهید داشت که اطلاعیه اتهام زنی خود علیه گرایش ما را از سایت های که ارسال کرده پس بگیرید و طی اطلاعیه ای صراحتا از گرایش ما برای اتهام زنی عذر خواهی کنید و از دامن زدن به اتهام زنی های مشابه و قرار دادن اسناد درونی گرایش ما به طور علنی (به عنوان خط قرمز) که تنها می تواند مورد استفاده وزارت اطلاعات قرار بگیرد و جان رفقای ما در ایران را به مخاطره بیاندازد، پرهیز کنید.

بنابراین اگر شما اطلاعیه ای با همین نام صادر و در همان منابعی که اطلاعیه پیشین را درج کرده بودید، منتشر کنید، ما نیز به لحاظ سیاسی موظف خواهیم

شد روند دادخواست را متوقف کنیم و به این ترتیب جلوی فاش شدن اسامی حقیقی شما گرفته خواهد شد، و چنان چه به این موضوع بی اعتنا بوده و هیچ اقدامی در بازپسگیری اتهامات تا ۵ اکتبر ۲۰۱۵ انجام ندادید، بر اساس همین سندی که اکنون ملاحظه می کنید، ما ثابت خواهیم کرد که حتی تا لحظه آخر در تلاش برای حل مسأله خارج از حوزه دادرسی قضایی و کیفری بوده، اما موفقیت حاصل نکرده ایم، و متأسفانه چاره ای نخواهیم داشت که اقدامات قضایی علیه شما را عملی کنیم.

لازم به ذکر است که نام و نشانی و عکس شما همراه با تمامی تخلفاتی که در کشورهای خود مرتکب شده اید همراه به اتهامات امنیتی اخیر علیه گرایش ما همه در دادگاه و در سطح جراید خارجی و ایرانی انتشار خواهد یافت.

به امید این که تا تاریخ ۵ اکتبر ۲۰۱۵ با برخورد مسئولانه از سوی شما، این مسأله فیصله یابد، زیرا قصد ما مطلقاً لطمه زدن شخصی، سیاسی، امنیتی و مالی به شما نیست.

مسئول پیگیری اتهامات علیه گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

امین کاظمی

بیست و هفت سپتامبر ۲۰۱۵

خطاب به

جنبش کارگری- سوسیالیستی/کمونیستی ایران

رفقای گرامی، ما -یاشار آذری و سارا قاضی- به علت اختلافات سیاسی تشکیلات حدود یک سال پیش از گرایش مارکسیست های انقلابی به اتفاق دو نفر دیگر از رفقا انشعاب کردیم. اطلاعیه این انشعاب قبلاً منتشر شده است و ما بخشی از دلایل این انشعاب را در کتابی گردآورده ایم که به زودی در دسترس همگان قرار خواهد گرفت. پس از قتل فجیع کارگر پیشرو و انقلابی، شاهرخ زمانی، به دلیل اهمیت نقش و دخالت او در جنبش انقلابی کارگری ایران ما خود را موظف دیدیم که علیرغم آماده نبودن کتاب ذکر شده، به نکاتی که اهمیت آن ها را در تجربه کسب کرده بودیم برای توجه پیشروان کارگری در ایران که هنوز چهره های شناخته شده ای نبودند، اشاره کنیم. تا در برابر جنبش انقلابی ایران خود را مسئول ندانیم. به این دلیل اطلاعیه ای تحت عنوان هشدار به پیشروی کارگری ایران بیرون دادیم.

کسانی که در جریان برخورد علیرضایی با ما در رابطه با این اطلاعیه هستند، می دانند که او ما را به شکایتش به دادگاه قضایی در فیسبوک تهدید کرد. اخیراً اما ما از طرف امین کاظمی ایمیلی دریافت داشته ایم در دو بخش: یکی به فارسی تحت عنوان «در مورد طرح شکایت قضایی» و بخش دیگر به انگلیسی که حاوی مشخصات واقعی ما به همراه نشانی محل سکونت، سن، شماره تلفن و... می باشد. در بخش فارسی این ایمیل، امین کاظمی که سمت

خود را «مسئول پیگیری اتهامات علیه گرایش مارکسیست های انقلابی ایران» معرفی کرده، در ابتدا پیشنهاد معامله ای را در پشت پرده به ما داده و در نهایت به گونه ای که خواهید دید تهدید می کند:

امین کاظمی برای باز کردن در معامله می گوید: «این نامه را برای شما به عنوان آخرین هشدار می نویسم که امیدوارم بتوانیم با توافق یکدیگر این مساله را حل کنیم و فیصله دهیم.»

در قسمت بعدی این نامه امین کاظمی ادامه می دهد: «مجبور شدیم قضاوت به این اتهامات سنگین را به حوزه قضایی نظام بورژوایی واگذار کنیم.» ملاحظه کنید که تنها در همین دو بخش او چگونه از برخوردی به سبک یک بورژوا کاسب گر وارد معامله با ما شده و بعد بلافاصله می خواهد ما را تحویل مقامات قضایی بورژوایی دهد.

کمی پایین نیز امین کاظمی بلافاصله تهدید به لو رفتن مشخصات واقعی ما کرده و می گوید: «اکنون به مرحله ای رسیده ایم که وکیل مربوطه اعلام کرده است برای تنظیم دادخواست و اقامه دعوی، اسامی واقعی شما به عنوان خوانده، می بایست محرر شود، تا به این ترتیب برای هر کدام از امضا کنندگان اعلام موجودیت «کمیسئون مبارزه با بورکراسی»- که به تازگی اطلاعیه ای با همین امضا منتشر کرده و اتهامات امنیتی وارد کرده اند- احضاریه دادگاه صادر شود.»

امین کاظمی در حقیقت خواهان سکوت کامل ما در مقابل اعتراضات و انتقاداتمان به رهبری این گرایش است و می گوید: «بنابراین تا تاریخ ذکر شده شما فرصت خواهید داشت که اطلاعیه اتهام زنی خود علیه گرایش ما را از

سایت های که ارسال کرده پس بگیرید و طی اطلاعیه ای صراحتاً از گرایش ما برای اتهام زنی عذر خواهی کنید و از دامن زدن به اتهام زنی های مشابه و قرار دادن اسناد درونی گرایش ما به طور علنی پرهیز کنید.»

در نهایت هم، برای تهدید و ارباب ما حتی از قول همکاری با پلیس بورژوازی و افشای «تخلفات» دیگر ما خودداری نمی کند: «لازم به ذکر است که نام و نشانی و عکس شما همراه با تمامی تخلفاتی که در کشور های خود مرتکب شده اید همراه به اتهامات امنیتی اخیر علیه گرایش ما همه در دادگاه و در سطح جراید خارجی و ایرانی انتشار خواهد یافت.»

ما از جنبش کارگری-سوسیالیستی تقاضا داریم که این گونه تهدیدات و اربابات علیه فعالین جنبش را محکوم کنند و اجازه ندهند با این شیوه های پلیسی و در عین حال کاسبکارانه از انتشار اعتراضات به حق ما جلوگیری شود.

یاشار آذری و سارا قاضی

دوم اکتبر ۲۰۱۵

اصول و اهداف کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری

به کلامی ساده ساده و کوتاه می‌توان گفت که این کمیسیون مجموعه‌ای است که همیشه و در تمام شرایط در طرف چپ تمام احزاب، سازمان‌ها و تشکیلات انقلابی کارگران قرار گرفته و نهادی است از پایین برای انعکاس صدای کارگران انقلابی درون هر گونه تشکیلات کارگری که خود را سوسیالیست، کمونیست یا مارکسیست می‌نامند، اما اعضای آن از طرف رهبری حق و اجازه مخالفت با رهبری را نیافته و نمی‌توانند نظر خود را بیان نمایند. در چنین شرایطی این کمیسیون می‌تواند از اعضای که حقشان از طرف رهبری پامال گشته، شکل گرفته و از درون چنین جمعی در برابر اجحافات رهبری ایستادگی کنند.

چنین کمیسهونی طبیعی است که می‌تواند از درون هر تشکیلاتی و بوسه‌ی اعضای آن شکل گیرد، تا جایی که هیچ یک از اعضای رهبری در آن حضور نداشته باشد. مستقل بودن کارگران انقلابی از پایین، درون چنین کمیسهونی یک اصل بسیار مهم است. از اینرو کارگران فعال درون این چنین کمیسهونی اگر بخواهند در رهبری فعال شوند، باید از عضویت در این کمیسیون استعفاء بدهند.

آن چه «کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری» قصد پایه گذاشتن آن را دارد، عمدتاً به روز درآوردن و عمده کردن هر گونه نماد و ماهیت بوروکراتیک درون جنبش انقلابی کارگران ایران است. این کمیسیون

ریشه اغلب مسائل و مشکلات موجود در نهادهای کارگری را وجود بوروکراسی حاکم بر آن ها دانسته و در نتیجه محور کار خود را بر روی آشکار نمودن هر نوع بوروکراسی حاکم بر فعالیت های انقلابی کارگران قرار داده و سپس خواهد کوشید تا در مبارزه با آن همواره با کارگران انقلابی همراه گردد. البته به قول مندل، تا زمانی که فرهنگ سرمایه داری از تک تک جوامع امروز رخت برنکنده باشد، برچیدن بوروکراسی کاری غیرممکن است. به عبارت دیگر، حتی زمانی که انقلابات سوسیالیستی در سطح جهانی صورت گرفته و در نتیجه نظام تولید و توزیع سرمایه داری برچیده شده باشد هم ما هنوز اسیر فرهنگ بورژوایی خواهیم بود تا مرحله بعدی که انقلاب، یعنی انقلاب اجتماعی و فرهنگی در جوامع سوسیالیستی به وقوع بپیوندد. در حقیقت بعد از این مرحله از انقلاب سوسیالیستی است که ما ورود به و امکان ساختن جامعه کمونیستی را می توانیم تضمین کنیم. به عبارت دیگر، تا زمانی که فرهنگ بورژوایی هنوز بر ما غالب است، ما نمی توانیم انتظار داشته باشیم که امکان رسیدن به جامعه کمونیستی وجود دارد. البته از کارگران مبارز و انقلابی تا زمانی که در جوامع بورژوایی به سر برده و مشغول مبارزه طبقاتی با بورژوازی هستند، نمی توان انتظار داشت که بوروکراسی حاکم را در جامعه ریشه کن کنند، اما همزمان باید از سازمان های کمونیستی انتظار داشت تا در هر مرحله از فعالیت خود، از مبارزه در راه ریشه کن کردن بوروکراسی درونی خود غافل نمانند. ما باید یاد بگیریم که نسبت به خود و برنامه انقلابی سازمان خود صادق باقی بمانیم. این کار ساده ای نیست: وظایف، عظیم است و دشمنان، بی شمار! و تنها از این کانال می توان اقدام به ساختن حزب پیشناز کارگری سالم بدون بوروکراسی نمود. یعنی ما می دانیم

که نیروی محرکه‌ی پیشرفت، حقیقت است نه دروغ و بر این مبنا اجازه نمی‌دهیم که هیچ کس در حزب پیشتاز کارگری انقلابی از ابزار پست استفاده نماید (از قبیل تهمت، دروغ، افترا، تحقیر کردن دیگران، کوچک کردن کار دیگران و بزرگ کردن کار خود و....) زیرا ما از اهداف والائی برخورداریم. کسانی می‌توانند از ابزار پست استفاده نمایند که اهداف پستی را دنبال می‌کنند. علاوه بر این، ما اجازه نمی‌دهیم در هیچ تشکیلاتی از افراد استفاده ابزاری شود. حزب و کمیته و یا شورا و... ابزار هستند نه افراد آن و همه می‌دانند که بوروکراسی ذاتاً نیازمند است که واقعیت را مخدوش کند و مسأله را طبق نیاز و خواسته خود نشان دهد. این کمیسیون برای جلوگیری از چنین امری ساخته شده است.

گفته می‌شود که مبارزه مبارزه با بوروکراسی در مقطع فعلی امری ضروری نیست، زیرا ما باید اول انقلاب سوسیالیستی بکنیم تا شرایط برای مبارزه با بوروکراسی هم مستعد گردد: اول باید فزونی تولید داشته باشیم تا امکان برطرف کردن نیازهای اساسی و عمده همه کارگران و زحمتکشان وجود داشته باشد؛ دوم با توجه به فراوانی نعمت، کارگر ساعات کم تری را صرف فروختن نیروی کار خود کرده و وقت آزاد خود را می‌تواند صرف کارهای دیگر، از جمله مبارزه با بوروکراسی نمایند. به این ترتیب، مبارزه با یکی از بزرگ‌ترین عوامل منفعل کردن ما از دستیابی به آگاهی‌های طبقاتی و روحیه مبارزاتی را ما به آینده‌ای نامعلوم و نامحسوس انتقال می‌دهیم؛ غافل از این که بوروکراسی هر لحظه، در تمام ابعاد مبارزات ما فعال است، زیرا که کل فرهنگ و قدرت تفکر ما را به خود آلوده نموده است.

اگر ذهن و قدرت درک و تفکر تفکر را به صورت جسمی به نمایش بگذاریم؛ برای مثال، ذهن و قدرت تفکر را به شکل خود مغز در نظر بگیریم، همان طوری که سلسله اعصاب، تمام تار و پود مغز را گرفته و کار مغز با سایر اعضای بدن را کنترل می کند، فرهنگ ما هم مانند سلسله اعصاب تمام ذهن و قدرت تفکر و ادراک ما را در بر گرفته است. حال همان طوری که اگر عصبی در مغز صدمه دیده و یا بیمار شده باشد، در رابطه بین مغز و سایر اعضای بدن که با آن عصب ارتباط دارد، اختلال ایجاد می کند؛ مثلاً وقتی کسی ضربه مغزی می بیند، ممکن است اعصابی که کار حرکت پاهای او را به عهده دارند، صدمه ببینند و در آن صورت شخص نمی تواند راه برود؛ به همین ترتیب هم وقتی فرهنگ جامعه صدمه می بیند، ذهن و قدرت درک و تفکر نمی تواند ارتباط خود را با جامعه و محیط خود، به درستی برقرار کند. بوروکراسی مانند چنین ضربه (بیماری) ای است که ذهن و قدرت تفکر و ادراک ما می خورد. حال ما از این ذهن و قدرت درک و تفکر خود انتظار داریم که تمام مبارزات طبقاتی را به درستی و با موفقیت به جلو ببرد، بدون این که ما کوچک ترین کوششی برای بهبود حالش بنماییم؛ گویی ما از کسی که ضربه مغزی دیده و نمی تواند راه برود، انتظار داشته باشیم که پیش از هر چیز، از جا بلند شده و به طور عادی شروع به راه رفتن بکند، بعد در آینده هر وقت فرصتی دست دست داد، او را به پزشک نشان دهیم.

بوروکراسی، بیماری فرهنگ بورژوازی است. دموکراسی بورژوازی با بوروکراسی قالب ریزی شده است. در نتیجه همه ما اعم از طبقه بورژوا یا کارگر به این بیماری فرهنگی آلوده هستیم. از اینرو، فرهنگ طبقه ی کارگر با فرهنگ بوروکراتیک بورژوازی گره خورده، مگر این که آگاهانه به وجود

چنین بیماری فراگیری اعتراف کرده و به همراه مبارزات سیاسی و طبقاتی خود با این بیماری نیز برخورد و مبارزه کنیم. در غیر این صورت، نیروهای بورژوا-دموکرات درون طبقه ی کارگر، رهبری مبارزات را با منطق فرهنگ بوروکراتیک خود بدست گرفته و در نهایت روند مبارزات طبقاتی را به کجراه سوق می دهند.

«کمیسئون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری» امیدوار است که بنیانگذار نهادی باشد که بتواند در همه کارگران انگیزه و جرأت مخاطب قرار دادن هر چه بیش تر رهبران کارگری را ایجاد نماید. در گذشته همیشه معمول بر این بود که اگر با رهبری تشکیلات خود فقط از زاویه تنوریک مسأله داشتید و در صورتی که عده ای بودید، می توانستید انشعاب کنید؛ اما اگر تنها یک نفر بودی و یا اگر اختلافات، جنبه تشکیلاتی صرف هم پیدا می کرد، بیرون می آمدی و عمدتاً هم منفعل می شدی. در حالی که اشکالات تنوریک عمومی از طریق کار تشکیلاتی مشخص می گردد؛ رهبری یک تشکیلات اگر قصد انحرافی نداشته باشد، چرا باید به روش بوروکراتیک برای حفظ موقعیت خود پناه ببرد؟ امروز اما، این کمیسئون این امکان را فراهم می آورد که الف، نه مجبور باشی به تنهایی مبارزه کرده و کناره گیری و ب، نه به مسائل تشکیلاتی کم بها داده و درون آن تشکیلات بمانی. وجود این کمیسئون، این امکان را برای هر کارگر انقلابی و مبارزی ایجاد می کند که صدایش را با پشتوانه جمعی انعکاس دهد و به مسائل تشکیلاتی به اندازه امور نظری و سیاسی بها دهد، زیرا امور تشکیلاتی ابزار پیاده کردن همان نظرات و خط سیاسی است، لذا نه تنها از ارزش کم تری برخوردار نیست، بلکه چون ابزار کار است، نشان دهنده اهداف واقعی آن تشکیلات

است. به عبارت دیگر، خط و نظرات سیاسی تشکیلات وقتی به مرحله ی عمل در می آید، در حقیقت ماهیت اصلی آن را به نمایش می گذارد.

«کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری» امیدوار است که بتواند در کارگران مبارز و انقلابی، انگیزه به چالش کشیدن مشی تشکیلاتی و ابزاری رهبران را به وجود آورده و در بحث ها عملاً نشان دهد که تا چه اندازه یک تشکیلات انقلابی می تواند به اخلاق بوروکراتیک و استفاده ابزاری از اعضای تشکیلات آلوده باشد. باشد که این انگیزه سبب مبارزه با این معضل که بزرگ ترین میراث فرهنگ بورژوازی است، گردد.

«کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری» همواره به اصول زیر زیر معتقد بوده و بر اساس آن عمل کرده است. این اصول شامل دو مؤلفه از «احیای مارکسیستی» و سه اصل از «کمیسیون مبارزه با بوروکراسی...» است. اگر چه از ابتدا ما بر اساس قبول و تأیید چهار مؤلفه ی «احیای مارکسیستی» در جلسات هفتگی آن شرکت نموده بودیم.

اصل اول: کمونیزم یا سوسیالیزم انقلابی یک علم است و نه یک ایدئولوژی؛ علم شناخت جامعه طبقاتی و اولین و بزرگترین درسی است که مارکس می توانست به جامعه بشری عرضه کند. از دید مارکس مبارزات طبقاتی همه جوامع، از زمان پیدایش مالکیت خصوصی تا به امروز جریان داشته، به ویژه با پیدایش نظام سرمایه داری بر پایه ی از میان برداشتن وجه تولید سرمایه داری و جایگزین کردن آن با وجه تولید سوسیالیستی در راستای بوجود آوردن رفاه اجتماعی برای همه ی مردم جهان شکل می گیرد. به عبارات دیگر، جوامع بشری اگرچه همواره از درون مبارزات و تخصیصات بین دو طبقه مشخص استثمارکننده و استثمارشونده بیرون آمده، اما این حرکت،

همواره سازنده و به طرف جلو رو به تکامل بوده است. از این رو است که جامعه امروز سرمایه‌داری، جهانی شده و حتی در عقب افتاده ترین کشورهای جهان هم شباهتی به سرمایه داری دوران مارکس یا پیش از مارکس ندارد. این امر این اصل را برای ما تعریف می کند که روابط اجتماعی جوامع، در هیچ مقطعی ثابت و بلا تغییر نبوده، بلکه به دنبال پیشرفت های علمی و صنعتی روز، کشمکش ها و مبارزات طبقاتی بین این دو طبقه مشخص، همواره جوامع بشری را به سوی تکامل هرچه بیش تر سوق داده است. لذا بطور خلاصه این طور می توانیم جمع بندی کنیم که جامعه بشری همواره پا به پای پیشرفت های علوم در هر عصری جهش های سازنده و رو به جلو داشته است. مارکس هم در برابر عقاید یا ایدئولوژی های فلاسفه زمان خود بر این عقیده بود که نشان داده و ثابت کند که جامعه بشری، عنصری زنده و فعال و پویا و مبارز است. از این رو است که از دید او مارکسیزم حقیقی بر تحقیقات علمی استوار است و در مارکسیزم انقلابی که متکی و مبتنی بر علم است هیچ چیز ثابت و همواره پایدار نیست بلکه براساس شرایط و موقعیت های اجتماعی هر مقطعی قابل تغییر و تکامل است، حتی بحث های خود او.

اصل دوم: این اصل متکی است بر این عقیده است که مبارزات طبقاتی که به سوی انقلاب سوسیالیستی سازماندهی می شود حرکتی است که اساسا از پایین و از درون خود جنبش کارگری بیرون می آید. به عبارت دیگر رهبران واقعی طبقه ی کارگر در این انقلاب از میان عناصر مترقی درون خود طبقه ی کارگر بیرون می آیند. البته ما در این جا اهمیت حضور و دخالت و همراهی روشنفکران انقلابی طبقه ی کارگر را نفی نمی کنیم. همکاری آن ها با رهبران

طبقه ی کارگر امری طبیعی است. کارگران همان طوری که به طور طبیعی رهبرانی که از میان شان برخاسته اند به رهبری برمی گزینند، حضور این روشنفکران نیز می بایستی به همان ترتیب یعنی به طور طبیعی و پس از جلب اعتماد از جانب رهبران کارگری و دیگر کارگران فعال انجام گرفته و به منظور تحمیل خود برای رهبری به طبقه ی کارگر نباشد. یک جنبه اهمیت بالای این اصل این است که حضور و دخالت کلیه کارگران فعال، مانع تمرکز قدرت بدست چند نفر در سطح رهبری می شود و اجازه می دهد تا تمام کارگران مایل به فعالیت، صاحب نظر بوده و در هر مقطع یا موردی حق دخالت و نظردهی داشته باشند و تصمیم گیری نهایی در محیطی با حفظ سانترالیزم دموکراتیک انجام گیرد که در نفس خود از میزان بوروکراسی اداری درون رهبری آن می کاهد.

اصل سوم (مؤلفه ی سوم): سوسیالیزم مارکسیستی کاملاً دموکراتیک است. به تشکل های مستقل کارگری و حقوق دموکراتیک برای همه مردم اعتقاد دارد. به حق گرایش و حق ابراز نظر برای تمام اقشار طبقه ی کارگر پایبند است. مارکسیزم اصیل معتقد است که امر گذار از سرمایه داری به سوسیالیزم، بدون رعایت و اجرای دموکراسی ای به مراتب عالی تر از دموکراسی صوری بورژوازی، عملی نیست. یعنی دموکراسی سیاسی، ادغام با دموکراسی اقتصادی (دست یافتن به برابری سیاسی و اقتصادی برای کل جامعه). آزادی بیان و مطبوعات و حقوق دموکراتیک شامل حال همه ی مردم خواهد بود و نه صرفاً حزب، عده ای معدود و یا طبقه ای خاص. سوسیالیزم مارکسیستی خواهان هیچ گونه برخورد از بالا و تبعیض با توسل به زور و «دیکتاتوری» بر جامعه نیست. مفهوم «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» نزد

مارکس، از سوی بورژوازی و خرده بورژوازی، و به ویژه استالینیست ها دستخوش تحریف شده است. مقصود مارکس از دولت «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا»، اعمال «دیکتاتوری» (به مفهوم تحریف شده ی کنونی آن، یعنی استبداد) بر کل جامعه نیست، منظور او داشتن «حق وتو» در جامعه است، نه اعمال استبداد. یعنی آن واژه به مفهوم اعمال عالی ترین دموکراسی است که تاریخ به خود دیده است. برخلاف دموکراسی بورژوایی که همانا دیکتاتوری و اعمال اراده ی اقلیتی است بر اکثریت مردم زحمتکش، اعمال دموکراسی کارگری (دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا) (تنها شکلی از حکومت است که می تواند حقوق همه ی مردم حتی مخالفان خود را تحقق بخشد. اما، پس از سرنگونی نظام سرمایه داری و دوره ی انتقال از سرمایه داری به سوسیالیزم، دولت کارگری نوین (حکومت شورایی)، در مقابل تدارک و قصد بازگشت نظام سرمایه داری توسط یک اقلیت کوچک از جامعه و دستگاه سرکوبش (مانند پلیس و شبکه ی اطلاعاتی آن)، ایستادگی می کند و قاطعانه از حقوق بدست آمده از سوی اکثریت جامعه دفاع می کند و اجازه ی بازگشت سرمایه داری و دستگاه سرکوبگر را نخواهد داد.

اصل چهارم (مؤلفه ی چهارم): سوسیالیزم مارکسیستی رادیکال و انقلابی است. خود-رهایی کارگران را از چارچوب قانونی فراتر می برد. اعتقاد به درهم شکستن ماشین دولت سرمایه داری دارد. مبارزه ی سیاسی را در خیابان ها، اعتصابات و انقلابات جستجو می کند و نه در اتاق های در بسته تجمعات روشنفکری بی ارتباط به جنبش های زنده ی ضدسرمایه داری. آن ها برای تسخیر قدرت و سازماندهی اعتصاب عمومی و مسلح کردن توده ها برای قیام توده ای و سرنگونی دولت سرمایه داری، تدارک می بینند.

اصل پنجم: اصلی است که اختلاف ما را با "گرایش مارکسیست‌های انقلابی" تعریف می‌کند. ما بر این اعتقاد هستیم که کلیه روابط اداری - اجتماعی در جامعه سرمایه‌داری بر پایه روابط بوروکراتیک استوار است و متأسفانه هرگونه سازماندهی درون طبقه‌ی کارگر در جامعه بورژوایی هم متأثر از همین روابط بوروکراتیک است. به عبارت دیگر، درون جامعه بورژوایی شرایط اجاب می‌کند تا بوروکراسی به موازات سازماندهی درون طبقه‌ی کارگر به پیش رود؛ حتی در زمانی که این سازماندهی در مراحل بسیار ابتدایی و پیش از هرگونه امکان مبارزات سراسری و انقلابی قرار داشته باشد باز هم بوروکراسی به اشکال مختلف حضور خود را بر کارگران مبارز تحمیل می‌کند. حقیقت اما این است که با این بوروکراسی می‌توان بطور آگاهانه مبارزه کرد و از ابتدا همواره نسبت به وجود آن حساسیت نشان داد. به عبارت دیگر، مبارزه با بوروکراسی را باید بخشی از فرهنگ انقلابی طبقه‌ی کارگر ساخت تا همواره به موازات مبارزات طبقاتی خود، جهت برچیدن کل نظام سرمایه‌داری و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا، بوروکراسی بورژوایی را نیز از فرهنگ جامعه و طبقه‌ی کارگر زدوده و جامعه را از این انگل فرهنگی که اغلب با تاروپود کل جامعه حتی پیشروترین کارگران پیوند خورده است پاک نماییم.

ما در «کمیسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری» ضمن اعتقاد به لزوم مبارزه با بوروکراسی به روش‌های فوق، بر پایه‌ی پراتیک زنده و نقد انتقادی-انقلابی به ضرورت ساختن این کمیسیون رسیده‌ایم. ما معتقدیم که در مسیر مبارزه طبقاتی، کارگران نیاز دارند که در درون هر سازمان انقلابی خود، حضور عینی و فعال داشته باشند، زیرا مبارزه

با بوروکراسی درون جنبش کارگری تنها با رعایت و اجرای دموکراسی کارگری میسر است. حضور فعال و آگاه کارگران در امور تشکیلات و سازمان‌های خود، آنان را با واقعیات تلخ موجود درون این سازمان‌ها آشنا ساخته و در نتیجه در هر مقطعی می‌توانند با اعمال دموکراسی کارگری تمام قدرت را در دست تعداد معدودی محدود نکرده و با توسل به نقد انتقادی- انقلابی، عمق و گستردگی بوروکراسی درون سازمان‌های انقلابی و فعال خود را به بهترین نحو ممکن مهار کنند. باید همواره به خاطر سپرد که انفعال از حضور فعال در صحنه فعالیت‌های سیاسی یک سازمان، آن سازمان را هر چند انقلابی باشد، از سانترالیزم دموکراتیک تشکیلات کارگری به سوی سانترالیزم بوروکراتیک آن سوق می‌دهد و رهبران و کادرهای بالای آن را به نخبگانی تبدیل می‌کند که خود را باهوش‌تر و با استعدادتر از سایر کارگران می‌بینند و تصور می‌کنند که با کارگرانی از نظر سیاسی «نادان» و «غیرفعال» سروکار دارند. نقد بوروکراسی دقیقاً از پایین و علیه نخبه‌گرایی است. مداخله نظری و عملی همه پیشروان کارگری که به سرنوشت مبارزات انقلابی کارگری اهمیت می‌دهند، است که می‌تواند بوروکراسی را تحت کنترل درآورده و به حداقل ممکن برساند.

ما ضمن این که از چهار مؤلفه «احیای مارکسیستی» پشتیبانی کرده بودیم، در این جا لزوم ایجاد برخی تغییرات و افزودن اصل پنجم را نیز ضروری تشخیص می‌دهیم. اصل پنجم در رابطه‌ی مستقیم با تشکیل همین «کمیسئون» است. کار این «کمیسئون» یکی، مطرح کردن و به بحث گذاشتن فرهنگ بورژوائی حاکم و بوروکراسی خرده بورژوائی و استالینیستی است که در روابط تشکیلات کارگری انقلابی به هر شکلی بیرون زده و برای فعالیت در

آن ها ایجاد مانع می کند. دیگر، رسیدگی به اجحافات است که از جانب رهبری بر هر یک از اعضا اعمال می گردد. این موارد در این کمیسیون مطرح و بحث شده و در صورت داشتن صحت، علیه آن مبارزه می شود. به این ترتیب، حریم دموکراسی کارگری در درون یک تشکیلات یا حزب انقلابی به طور مداوم از پایین کنترل شده و از اجحافات رهبری مصون نگاه داشته می شود.

فرق این کمیسیون با کمیسیون هائی که تا به حال در احزاب و سازمان های سیاسی چپ ساخته شده، فرقی اساسی و ماهوی است و آن این است که این کمیسیون از افرادی ساخته می شود که به آن ها از طرف رهبری اجحافاتی صورت گرفته، یعنی نه از کسان «بی طرف» که در هیچ تشکیلات وجود خارجی ندارد. زیرا این افراد به اصطلاح بی طرف، عملاً یا تابع اکثریت درون تشکیلات خود هستند یا تابع اقلیت.

امروز آن چه که درون سازمان های تروتسکیستی باعث اختلافات و انشعابات می شود اساساً به علت وجود بوروکراسی است. وجود بوروکراسی عموماً باعث دلسردی و کناره گیری کارگرانی می شود که ممکن است اساساً بتوانند بسیار فعال عمل کنند، اما به علت برخوردهای بوروکراتیک از بالا این افراد کاملاً منفعل شده و از فعالیت سیاسی دست می کشند و در نهایت اغلب جز نامی از آن ها به جا نمی ماند.

این کمیسیون فاقد رهبری است و سخنگوی آن هم به شکل دَوّاری انتخاب می شود. رهبری تشکیلاتی هم در آن نمی تواند شرکت کند و افرادی که به سطح رهبری می پیوندند باید از «کمیسیون» بیرون روند. مسائل در این «کمیسیون»، تحقیق، بررسی و رسیدگی شده و تصمیمات به اجرا گذاشته می شود. این «کمیسیون» پس از رسیدگی به هر موردی کارش با اعضا

حاضر در آن تمام می شود و برای رسیدگی بعدی افراد دیگری می توانند انتخاب شوند. به این ترتیب، «کمسیون» می تواند تعادلی بین پایه ها و رهبری برقرار کند. وجود این «کمسیون» به ویژه زمانی مؤثر است که «سانترالیزم دموکراتیک» به طور اصولی از جانب رهبری رعایت نگردد. این بند ضرورتی برای حفظ اهداف چهار مؤلفه به ویژه بخش دموکراسی کارگری آن می باشد.

کمسیون مبارزه با بوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری